بیان معانی در کلام ربّانی

(ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد دوم

شامل سوره‌های آل عمران و نساء

تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

سوره‌ی آل عِمران

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، با ۲۰۰ آیه، بعداز سوره‌ی بقره و اعراف، طولانی‌ترین سوره‌ی قرآن است. عموم مفسّران نزول آن را در دوران مدینه می‌دانند و نام‌گذاری سوره در ارتباط با سی و سوّمین آیه‌ی سوره است که می‌فرماید «**إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ** = به‌درستی که خدا آدم و نوح وخاندان ابراهیم وخاندان عمران را بر جهانیان برگزید». پدر موسی[ع] و پدر مریم [ع] هردو **عِمران** نام داشتند و بنابراین، مقصود از «**آل عمران**» ممکن است خاندان موسی، عیسی و یا هردو باشد. ولی از سیاق آیات سوره که با مسیحیان سخن دارد، چنین برمی‌آید که در اینجا، خاندان عیسی[ع] مراد است (به موسی[ع] و پیامبراسلام[ص] در ضمن آل ابراهیم [ع] اشاره شده است).

آیات سوره را تقریباً می‌توان در دو قسمت یا بر دو محور درنظر گرفت که در قسمت اوّل عقاید مسیحیان مورد بحث و نقد قرار گرفته است و در قسمت دوّم با مسلمانها سخن دارد.

چنانکه می‌دانیم گروهی از مسیحیان در عربستان می‌زیسته‌اند و در نیمه‌ی اوّل این سوره ازجمله مواردی است که قرآن درصدد اصلاح اندیشه‌های انحرافی ایشان برآمده وگفتار ارائه شده از این نظر، با بینش اعتقادی و اجتماعی مسیحیّت امروز نیز مرتبط است. در نیمه‌ی دوّم آیات سوره، مسلمانها را از انحرافات فکری و عقیدتی برحذر داشته، حوادثی چون جنگ بَدر و اُحُد را تحلیل می‌نماید و رمز پیروزی مسلمین در بدر و شکست آنان را در اُحُد، به نحوی که برای همه‌ی عصرها و نسل‌ها مایه‌ی عبرت باشد، بیان می‌دارد.

آیات دو قسمت سوره را می‌توان جمعاً در ۱۱ بخش به قرار زیر درنظر گرفت :

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۹) همچون سوره‌ی بقره با حروف مقطّعه، معرّف اسماءِ إلهی ـ احتمالاً در اشاره به «**لطف**» و «**مجد**» و بزرگی خدای تعالی ـ شروع می‌شود. طبری عمده‌ی آیات این بخش را که بر توحید ذات و عبادت خداوند تکیه داشته و از قرآن به عنوان تکمیل هدایت إلهی

در پی تورات و انجیل یاد می‌کند، به مباحثه‌ی پیامبر[ص] با برخی کشیشان مسیحی مرتبط دانسته است. آیات ۷ و ۸ به توصیف قرآن اختصاص دارد که آیاتش را کلاًّ مشتمل بر دو نوع «**محکم**» و «**متشابه**» عنوان نموده و با تأکید بر منشأ إلهی تمامی آیات، در آیه‌ی ۹ مردمان را از آن روز موعود که در پیشگاه إلهی حاضر می‌شوند و از عملکرد خود در دنیا پرسیده خواهند شد، بیم می‌دهد.

بخش دوّم (آیات ۱۰ تا ۲۷) ابتدا ـ به دنبال اشاره به صحنه‌ی قیامت و پرسش از اعمال مردمان در آیه‌ی قبل ـ به سرانجام کفرورزیدگان اشاره دارد و اینکه تکیه‌گاه‌های اعتباری دنیا هیچ کمکی دربرابر خدا به حالشان نتواند بود. سپس به مقابله‌کنندگان راه خدا هشدار می‌دهد که نه تنها به عذاب اُخروی می‌رسند بلکه در دنیا نیز به بن‌بست رسیده شکست خواهند خورد. آنگاه به موردی از شکست کافران در برابر مؤمنان اشاره داشته سرانجام نیکوی آنان را در عالم باقی ـ در مقایسه با بهرمندی‌های موقّت دنیوی ـ برمی‌شمرد. متعاقباً به ارشاد دنیاطلبان پرداخته از توحید خدا و دین اصیل او سخن به میان می‌آورَد. پیامبر[ص] و مؤمنان را نصیحت می‌کند که از جَدَل با ناباوران بپرهیزند. در این راستا به بحث با اهل کتاب نزدیک شده راه و روش‌های آنان را مورد انتقاد قرار می‌دهد و پس‌از طرد پندارهای آنان درباره‌ی ویژگی‌هایی که برای خود قائل بودند، اعلام می‌دارد که مؤثّر واقعی در سرنوشت همگان فقط خداست.

بخش سوّم (آیات ۲۸ تا ۴۱) متعاقب سخن از بحث با اهل کتاب و مخالفان اسلام در آیات قبل، دراین بخش ابتدا به طرزرفتار وروابط مسلمانها باافرادکافرکیش اشاره داشته ودراین قالب، وجه صحیح «**تقیّه**» را روشن می‌سازد و سپس به عدول‌کنندگان از آن‌وجه صحنه‌ی قیامت را یادآور می‌شود که در آنجا با کیفر إلهی روبرو خواهند شد. آنگاه در ارتباط با مسیحیان، با توجّه به عنصر عطوفت در دیانت مسیح، به پیامبر[ص] فرمان می‌دهد که به آنها بگو محبّت خود را به خداوند با پیروی ازفرستاده‌ی آخرین او، ثابت کنند و متعاقباً به شرح داستان عیسی[ع] ـ از زمانی که مادربزرگش مادر او را حامله شد ـ می‌پردازد که این داستان تا زمان رشد مریم[ع] ادامه می‌یابد.

بخش چهارم (آیات ۴۲ تا ۵۷) به رویداد حاملگی مریم و تولّد عیسی[ع] و داستان نبوّت او پرداخته مصلوب شدن عیسی[ع] را نفی می‌کند و کسانی را که انکار حقیقت کردند ـ و همچنین منصفان مؤمن را ـ از معاد روز قیامت بیم و بشارت می‌دهد.

بخش پنجم (آیات ۵۸ تا ۸۰) با تأکید بر واقعیّت ماجرای عیسی[ع] به شرح مذکور درآیات پیشین، روی سخن را به اهل کتاب برمی‌گرداند. در این راستا ابتدا از بکرزایی مریم و تولّد عیسی[ع] بدون پدر، رفع اعجاب می‌کند و متذکّر می‌گردد که آفرینش او همچون خلقت اوّلین انسان می باشد که به اراده‌ی إلهی بدون پدر و مادر، از خاك سرزد. سپس مجادله‌کنندگان با این حقیقت را از جبهه‌ی مسیحیّت، به «مباهله» فرامی‌خواند تا راستگویان از پندارگرایان مشخّص شوند. می‌فرماید اگر آنها رویگرداندند و خواستند که همچنان در شرك و عیسی‌پرستی باقی بمانند، مسلّماً خدا در برابر مفسدان بی‌تفاوت نیست. بقیّه‌ی آیات این بخش با اهل کتاب روی سخن دارد و به آنها تذکّرمی‌دهد که (۱) مدّعی همراهی ابراهیم[ع] باخود نشوند که او نه یهودی بود و نه عیسوی، بلکه مسلمان حق‌گرا بود (۲) چرا درباره‌ی آنچه دانشش‌را ندارند به جَدَل برمی‌خیزند و (۳) چرا ـ درحالی که خود می‌دانند ـ حق را با باطل می‌پوشانند؟ به همین ترتیب دیگر سوءِ اخلاق یهودیان معاصررا برمی‌شمرد که درحقیقت تذکّراتی به همه‌ی نسل‌ها درتمامی عصرهاست.

بخش ششم (آیات ۸۱ تا ۹۵) به دنبال آیات قبل تذکّر می‌دهد که پیامبران راستین خدا نه مردم را به سوی بندگی خود خواندند و نه نفی پیامبران دیگر را نمودند. خاطرنشان می‌سازد که هرکس قائل به دیانت است نباید جُز دین واحد خدا که اصول و ابعاد گوناگون آن را انبیاءِ مختلف ـ طی ادوار تاریخ ـ ابلاغ نموده‌اند و در اسلام تکمیل گردیده، دینی بجوید. سپس مسلمان واقعی را کسی می داند که به رشته‌ی نبوّت إلهی از ابراهیم[ع] تا پیامبر خاتم[ص]، ایمان آورده و عدول کنندگان از این مسیر را زیانکاران اُخروی اعلام می‌دارد. آنگاه درتوصیه به انفاق، صحنه‌ی قیامت‌را مجسّم ساخته می‌فرماید ای انسانی که فردای قیامت حاضر خواهی بود هرآنچه داری برای نجات خود بدهی، امروز فقط مقداری از آنچه را دوست داری به مستمندان بده.

بخش هفتم (آیات ۹۶ تا ۱۲۰) به دنبال سخن از ابراهیم[ع] در آیات پیشین به خانه‌ای که توسّط او برای یگانه‌پرستی برقرار گردید ـ خانه‌ی کعبه ـ اشاره می‌نماید و از حجّ آن‌خانه یاد می‌کند. سپس سخن با اهل کتاب را پی می‌گیرد و از مقابله‌ی آنان با اسلام ـ که تعالیم آن در خطّ آموزش‌های دینی خودشان است ـ شکوه می‌نماید. آنگاه مؤمنان را به مأخذ ایمانی خود برخوانده متذکّر می‌شود که پیروی اهل کتاب نکرده وحدت خودشان را حول قرآن حفظ کنند و مبلّغ نیکی‌ها و بازدارنده از زشتی‌ها باشند که بدین‌ترتیب از هرآسیبی در امان خواهند بود.

بخش هشتم (آیات ۱۲۱ تا ۱۴۱) به دنبال سخن از وحدت مسلمان‌ها در آیات قبل، در آیات پیش روی به تحلیل وقایع جنگ اُحُد پرداخته است. تحلیل مزبور در آیات این بخش آغاز شده و متعاقباً در بخش‌های بعدی ـ ضمن دیگر مطالب جانبی ـ دنبال می‌شود. می‌فرماید ابتدا در دو طائفه از مسلمان‌ها ترس و بیم راه یافته بود ولی ـ چون ادای وظیفه نموده توکّل به خدا داشتند ـ امداد إلهی به سراغشان آمد و به آنها قوّت قلب بخشید. سپس از جنگ بدر یاد می‌کند که خداوند مسلمان‌ها را در آن موقعیّت ـ در عین ضعف در برابر دشمن ـ یاری کرد و به پیروزی رساند. آنگاه پیامبر[ص] (ومسلمان‌ها)را که دربرابر گستاخی‌های دشمن در اُحُد بی‌تاب شده بودند، متذکّرمی‌گردد که سررشته‌ی امور به دست خداست و همو کافران را اگر صلاح بیند هدایت نموده می‌بخشد و یا به ستم‌هایشان عذاب می‌کند. متعاقباً ـ به تناسب ـ ازمواردی که انسان را لایق رحمت إلهی می‌سازد یاد می‌کند : ترک ربا، پیروی از فرامین خدا و رسول، انفاق و این‌که چون به غفلت دچارمعصیتی شدند بلافاصله توبه نموده درگناهان اصرار نورزند. سپس مسلمان‌ها را با صدماتی که در اُحُد دیده بودند دلداری می‌دهد که اگر شما را زخمی رسید دشمنتان را نیز در بدر زخمی مشابه آن رسید و شما ـ برخلاف جبهه‌ی مقابل ـ از نعمت ایمان برخوردارید، پس سست نشوید، خدا این روزگاران را پیش می‌آوَرَد تا «**مؤمنان را خالص گرداند و کافران را نقصان بخشد**».

بخش نهم (آیات ۱۴۲ تا ۱۵۸) به دنبال سخن درباره‌ی اُحُد در آیات قبل، مسلمانان را توجّه می‌دهد که لازمه‌ی رسیدن به رضوان إلهی عبور از سختی‌هاست. آنگاه کسانی را که در اُحُد از مقاومت لازم برخوردار نبودند، شماتت می‌نماید که شما همواره دَم از «شهادت» می‌زدید ولی با رؤیت حادثه، جرأت ورود در آن را نداشتید. آیا واقعاً اگر محمّد[ص] ـ که جُز فرستاده‌ای نیست ـ بمیرد یا کشته شود، شما از دین خدا دست برمی‌دارید ؟ بدانیدکه کسی جُز به فرمان خدا نمی میرد، پس ترس از مبارزه برای مؤمن جا ندارد. چه بسا پیامبران گذشته که پیروانشان با آنها در راه خدا نبرد کردند و علی‌رغم سختی‌ها، زبونی در آنها راه نیافت. سپس به صحنه‌ی پیشروی مسلمانها در اُحُد رجوع داده یادآوری می‌کند که چون با صلابت مشرکان را از پای درمی آوردید به ـ وعده‌ی إلهی ـ پیروز بودید تا آنکه دچار اختلاف و نزاع شدید و برخی از شما به طمع غنائم مواضع خود را ترک نمودند وآنگاه رو به شکست رفتید. اشاره می‌نماید که هریک

از شما ـ مسلمین ـ به سویی می‌گریخت و پیامبر[ص] شما را به بازگشت می‌خواند. سپس به تحلیل روحیّه‌ی مسلمان‌ها بعداز واقعه می‌پردازد که (۱) از رها کردن پیامبر[ص] در صحنه‌ی نبرد دچار عذاب وجدان شده به اندوه رفتند و خداوند به دادشان رسید که در آن اندوه، خوابی سبک ایشان را فراگرفت و آرامشی یافتند (۲) برخی به فلسفه‌ی جبر برگشته نقش خود را در بروز حوادث انکار می‌کردند. می‌فرماید این احوال همه در نتیجه‌ی نفوذ شیطان در افراد به خاطر سستی‌ها و گناهان گذشته‌شان بود، ولی خداوند از همه درگذشت. سپس دربرابر حسرت‌های صوری منافقان بر کشته‌شدگان، از حشر همگان به سوی خدا ـ در سرانجام عالم ـ و پیوستگی انسان به نتایج کامل اعمالش خبر می‌دهد.

بخش دهم (آیات ۱۵۹ تا ۱۷۷) در ابتدا به دست می‌آید که پس‌از جنگ اُحُد عدّه‌ای از مسلمان‌ها ـ به خاطر کوتاهی‌های‌شان ـ از پیامبر[ص] عذرخواهی می‌کردند و پیامبر[ص] با لطف و رأفت با آنها برخورد می‌کرد. خداوند این روش را می‌ستاید و فرمان بر تصمیم‌گیری در امور بر پایه‌ی مشورت می‌دهد ـ حتّی مشورت با اصحابی که در اُحُد لغزیده بودند ـ خاطرنشان می‌سازد که مسلمان‌ها خود را در استحقاق یاری خدا قرار دهند که با یاری او بر هرقدرتی غلبه خواهند یافت و بی‌یاری او یاوری نخواهند داشت. آنگاه تعجّب مؤمنان را از شکست در اُحُد ـ با وجود مسلمانی ـ فرو نشانده می‌فرماید «آن‌مصیبت ازسوی خودتان بود» که بنا به قوانین اِلهی وقتی از فرمان پیامبر[ص] منحرف شدید، به شما رسید. اشاره می‌نمایدکه خداوند این صحنه‌های رویارویی حق و باطل را پیش می‌آورَد تا قدر هرکس روشن شود و تا «علم پیشین خدا درمورد وی وقوع خارجی بیابد». سپس ـ بعداز تخطئه‌ی روش منافقان ـ اعلام می‌دارد که کشته‌شدگان در راه خدا مرده نیستند، بلکه نزد خدای خویش روزی می‌برند. آنگاه از منزلت کسانی یاد می‌کند که چون ـ در بازگشت از اُحُد ـ شنیدند دشمن مجدّداً درصدد حمله برآمده، علیرغم آسیب‌هایی که دیده بودند به پا خاستند و به لطف خدا بی‌هیچ آسیبی (با عقب نشینی دشمن) سالم بازگشتند.

بخش یازدهم (آیات ۱۷۸ تا ۲۰۰) در ابتدا روی سخن سوی کافران برده است. می‌فرماید از مهلتی که می‌یابند مسرور نشوند، زیرا در آن‌مهلت ـ با کفر و عنادی که دارند ـ بر گناهان خود می افزایند و سرانجامشان وخیم‌تر می‌شود. سپس مؤمنان را مخاطب قرار داده می‌فرماید انتظار نداشته باشند که به جای پیش‌آوردن صحنه‌های آزمایش ـ برای روشن شدن حقیقت اشخاص ـ

خدا باطن همگان را بر آنها برملا سازد ! بلکه لازم است با اقتدا به هدایت إلهی ـ که توسّط پیامبران عرضه می‌شود ـ به پاداش خداوند نائل آیند. به بخیلان هشدار می‌دهد که عدم انفاق به مستمندان یا عدم سرمایه‌گذاری برای دفاع از ایمان و سرزمین خویش، به نفع آنها نیست و با چنین کرداری ره به سلامت نخواهند برد. در این راستا از بخل‌ورزی یهود حکایت می‌کند که دعوت مسلمان‌ها را به انفاق درراه خدا، فقر خدای آنان می‌شمردند (!) می‌فرماید خداوند همه‌ی عصیان‌های یهود را «خواهد نوشت» و جزای‌شان را در قیامت خواهد داد. خاطرنشان می‌سازد که مؤمنان از این‌گونه سخنان آزاردهنده بسیارمی‌شنوند و اگر صبر کرده تقوی پیش گیرند ـ که عزم استوار می‌طلبد ـ (به پاداش خود خواهند رسید). سرانجام سوره را ـ به مانند سوره‌ی بقره ـ با دعایی از زبان مؤمنان و استجابت خداوند در قبال دعای ایشان، به پایان می‌برَد.

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) الٓمٓ

« **الف. لام. میم** »،

شرح اینگونه حروف مقطّعه در ابتدای برخی از سُوَرِ قرآن ـ و به‌خصوص آیه‌ی فوق ـ را ذیل اوّلین آیه‌ی سوره‌ی بقره آورده‌ایم که به‌نظر ما این حروف، مخفّف اسماءِ إلهی است («لام» می‌تواند در اشاره به «**لطف**» و «میم» معرّف «**مجد**» و بزرگی خدای تعالی باشد).

آثار «لطف» و «جلال» خدا ـ به چشم منصفان ـ همه جا هویداست و تمامی عالَم درواقع مظهر این دو صفت خدا می‌باشد، از لطافت پرهای پرندگان و زیبایی گل‌ها گرفته تا عظمت کوه‌ها و کهکشان‌ها.

خداوند به خاطر آگاهی انسان و معرّفی مشیّتی که آدمی دربرابرش قرارگرفته و بازگشتش به سوی اوست، منظّماً این‌گونه اسماء یا صفات خود را در قرآن یادآور می‌شود، و سوگند خداوند به این صفاتش در صدر سوره، می‌تواند ازنظر تأکید بر اهمّیّت مطالب سوره یا مظهریّت این صفات در سوره باشد.

(۲) **ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ**.

« **خداست‌که هیچ معبودی جُز او** (درخورِ بندگی) **نیست، زنده و پاینده است** »،

طبری شأن نزولی برای این آیه و آیات بعدی ذکر کرده که به‌هنگام مباحثه‌ی پیامبر[ص] با برخی کشیشان مسیحی ـ که از نجران برای دیدار آن‌حضرت به مدینه آمده بودند ـ نازل شده است.

واژه‌ی «**إِلَٰه**» بنا به فرهنگ‌های عربی مانند «لسان العرب» به معنی «معبود» می‌باشد و متأسّفانه مردمان در دنیا فراوان، غیرخدا را به عبادت گرفته‌اند و آیه‌ی شریفه نافی این واقعیّت تلخ نیست، زیرا در «**لاإلهَ إلاّ هُوَ**» (یا «**لاإلهَ إلاّ اللهُ**») خبر، محذوف است و آن خبر محذوف را بنا به شواهد قرآنی که می‌فرماید «**ذَلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِ الْمَوتَى وَ اَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِير** = این برای آن است که خدا حق است و او مردگان را زنده می‌کند و او به هرکاری تواناست» (حج/٦) و « **ذَلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ** = این(ها همه) دلیل آن است که خدا حق است و هرآنچه غیراو می‌خوانند باطل است» (لقمان/۳۰)، باید «**حق**» گرفت.

وصف «**اَلْحَیُّ الْقَیُّومُ** = زنده و پاینده» برای خدای‌تعالی، درآیة الکرسی نیزآمده (بقره/۲۵۵) و ما توضیحش را در آنجا داده‌ایم. خداوند «**حَیّ قَیّوم**» است زیرا حیات او نه عارضی، بلکه ذاتی است و بلاتشبیه همچون رطوبت و آب و حرارت و آتش که ازهم جداشدنی نیستند، حیات خدا از ذات پاکش جدایی ندارد (**وَ لِلّهِ الْمَثَلُ الأعلَى**) و برخلاف هرموجودی که حیات خود را ازدست می‌دهد، حیات خدا ازلی و ابدی است.

(۳و۴) **نَزَّلَ عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنزَلَ ٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ . مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ ٱلْفُرْقَانَ ۗ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ .**

« **همو این کتاب را به‌حق برتو فروفرستاد که آنچه را پیش‌از خود** (نازل شده) **تصدیق دارد و تورات و انجیل را ـ برای هدایت خلق ـ پیش‌از آن فروفرستاد و فرقان** (قرآن) **را نازل کرد؛ به‌راستی کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند، عذابی سخت دارند و خداوند شکست‌ناپذیر و انتقام‌گیرنده** (از ستمگران) **است** »،

ابتدای آیه ـ به دنبال آیه‌ی قبل ـ می‌فرماید همان خدایی که زنده و پاینده است، تورات و انجیل را بر موسی[ع] و عیسی[ع] نازل ساخت چنانکه قرآن را بر پیامبراسلام[ص] نازل فرمود. بنابراین، تعالیم اساسی قرآن در مغایرت با تورات وانجیل نیست، بلکه مطالب اصیل آنهارا تصدیق دارد (درمورد «تورات» از نظر قرآن، ذیل آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم که مقصود، همان ده فرمان و مطالب الحاقی و موافق با آن می‌باشد).

وصف «**فرقان**» برای قرآن، شاید کنایه از این باشد که چون پاره‌ای مطالب خلاف واقع در عهد عتیق (که یهودیان کُلِّ آن را تورات درنظر می‌گرفتند) و عهد جدید (اِنجیل) رسوخ یافت، خداوند قرآن را به عنوان **فُرقان** (جداکننده‌ی حق از باطل) نازل کرد و آن را حفظ فرمود (حِجر/۹) تا حقایق تعالیم موسی[ع] و عیسی[ع] روشن گردد.

بخش بعدی آیه شامل حال آن مسیحیان و یهودیانی می‌شود که به خاطر حفظ موقعیّت‌ها و منافع زودگذرِ دنیا، نمی‌خواهند تصدیق حق کنند، بلکه در پیِ آنند تا اراده‌ی خویش را بر مصالح مردم و حقایق عالم، حاکم سازند و در این‌راه آیات إلهی را زیرپا می‌گذارند (مسلّماً اگر علمای اسلامی هم چنین کنند، مشمول حکم آیه خواهند بود).

مقطع آیه می‌رساند که عناد در برابر هدایت إلهی، خدا را شکست نمی‌دهد، بلکه عاملین آن اعمال با انتقام إلهی ـ که برگشت نتایج اعمال به خودشان خواهد بود ـ مواجه خواهند شد.

(۵) **إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي ٱلْأَرْضِ وَ لَا فِي ٱلسَّمَآءِ .**

« **همانا هیچ‌چیز در زمین و نه در آسمان بر خدا پنهان نیست** »،

یعنی کفر و عناد افراد و یا رهیابی و تسلیم آنها دربرابر حق ـ چنانکه هیچ‌چیز در آسمان و زمین بر خدا پوشیده نیست ـ از آگاهی خدا مستور نخواهد ماند.

(۶) **هُوَ ٱلَّذِي يُصَوِّرُكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ كَيۡفَ يَشَآءُۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ**.

« **اوست که شما را در رَحِم‌ها ـ چنانکه می‌خواهد ـ صورتگری کند، جز او هیچ معبودی** (درخورِ بندگی) **نیست و او بس مقتدر و حکیم است** »،

ضمیر «**هُوَ** = او» که در ابتدای دوّمین آیه‌ی سوره آمده است، در اینجا تعقیب شده و منظور این است که همان خدای زنده و پاینده که بر موسی[ع] و عیسی[ع] و محمّد[ص] کتاب فرستاد و عالِم بر کلّ و جزءِ هستی است، آفریننده‌ی انسان در رَحِمهاست. خواست و مشیّت خدا به صورت قوانین وراثت (که کروموزم‌ها و ژن‌ها عاملین آن هستند) و دیگر عوامل، بر رَحِم مادر تجلّی کرده و نطفه‌ها بر طبق آن، شکل یافته و صورت می پذیرند. احتمالاً دررابطه با شأن نزول (وتوضیح آیه‌ی۲) آیه‌ی شریفه به مسیحیان گوشزد می‌کندکه عیسی بن مریم، خود مشمول قوانین و اراده‌ی حاکم بر رحِم مادر بوده و نه صاحب و مجری آن قوانین ! چنانکه بخش بعدی آیه در همین ارتباط می‌فرماید فقط آن خدایی که خالق و ناظر بر قوانین هستی است شایسته‌ی عبادت است و نه هیچ مقام و منصب دیگر !

مقطع آیه مشعر برآن است که خداوند «قدرت» خود را در نظام هستی و رفتار با انسان‌ها، با «حکمت» آمیخته و ازهمین‌رو مقام درخور ثناء و ستایش است.

(۷) **هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞ . . .**

« **اوست که این کتاب را بر تو نازل ساخت که بخشی از آن آیات محکم است که اساس کتاب‌اند و** (بخشی) **دیگر متشابه ؛ . . .** »،

در آیات قبل از کتاب آفرینش (کتاب تکوین آدمی) و کتاب هدایت او (تورات و انجیل و قرآن) سخن رفت و تصریح نمود که آفریننده‌ی هردو یکی است. در اینجا تصریح می‌نماید که آیات قرآن دو دسته‌اند : **مُحکَم** و **مُتَشابه**.

قرآن ـ به اعتباری ـ تمام آیاتش را محکم معرّفی فرموده، چنانکه می‌فرماید : «**كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ** = کتابی است که آیاتش محکم شده‌اند» (هود/۱) و در اینجا مراد آن است که تمام آیات قرآن ازسوی خدا نازل شده و مصون از خطا و بر پایه‌ی حکمت و مایه‌ی هدایت بشر است. به تمام آیات قرآن، متشابه نیز گفته شده : «**كِتَابًا مُتَشَابِهًا**» (زُمَر/۲۳) یعنی : کتابی که تمام اجزائش با هم هماهنگ بوده و در پی یک هدف و مصدّق و مکمّل یکدگرند و اختلاف و تناقض در آنها نیست. در آیه‌ی فوق (آل‌عمران/۷) **مُحْكَم** و **مُتَشابِه**

مقابل هم قرار داده شده و اینجا منظور از **محکمات**، آیاتی است که علاوه بر معانی، عاقبت و تأویل[۱] آنها نیز روشن است، حال آنکه **متشابهات**، آیاتی مربوط به عوالم غیب و جهان‌های ناشناخته می‌باشد که هرچند معانی آنها روشن است، ولی مصداق و تأویل (واقعیّت خارجی) آنها از حیطه‌ی دانش بشری به دورند و تأویل دقیق آنها را خدا می‌داند. به عنوان مثال، اصل **آخرت** و تقسیم آن به دو بخش بهشت و دوزخ، **محکم** است ولی آیه‌ی مربوط به پاره‌ای از نعمتهای بهشتی و چگونگی آنها، **متشابه** می‌باشد و تأویل آن را جُز خدا کسی نمی‌داند، به دلیل آنچه در سوره‌ی شریفه‌ی سجده آمده است که می‌فرماید : «**فَلاتَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ اَعْیُنٍ جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَعْمَلُون** = هیچ‌کس نمی‌داند که چه چیزی از آنچه مایه‌ی روشنی چشم (و سرور دل) است برای ایشان به پاداش اعمالی که می‌کردند پنهان داشته شده است» (سجده/۱۷). به عبارت دیگر، حقایق عالَم آخرت را به قیاس با امور دنیا نمی‌توان سنجید.

(۷) . . . **فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنْهُ ٱبْتِغَآءَ ٱلْفِتْنَةِ وَٱبْتِغَآءَ تَأْوِيلِهِۦ ۗ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُ . . .**

« . . . **و امّا کسانی که دلهاشان میل به باطل دارد، متشابهات آن را ـ برای فتنه‌جویی ـ دنبال می‌کنند و تأویل آنها را می‌طلبند، و** (حال آنکه) **تأویل متشابهات را جز خدا کسی نمی‌داند . . .** »،

---

(۱) ـ بنا به فرهنگ «لسان العرب» واژه‌ی «تَأوِیل» از نظر لغوی از مادّه‌ی «آلَ»، «یَؤُولُ»، «أوْلاً» به معنای «رَجَعَ = رجوع کرد» آمده است که چون در باب «تَفعیل» وارد شود به صورت «أوَّلَ»، «یُؤَوِّلُ»، «تَأوِیل» می‌آیدکه به معنی «بازگرداندن» است. امّا در اصطلاح قرآن مقصود، «بازگرداندن لغت به مصداق وحقیقت خارجی آن» است که آیات ذیل شاهد این معنا می‌باشد :

۱ـ در سوره‌ی اعراف (آیه‌ی ۵۳) می‌فرماید : «**یَوْمَ یَأْتِی تَأْوِیلُهُ** = روزی که تأویل آن (قرآن) می‌آید». در اینجا روشن است که «تأویل» :

اوّلاً) به معنوی لغوی «رجوع کردن» نیست، زیرا «رجوع کردن»، آمدن و رفتن ندارد !

ثانیاً) به معنی شرح و تفسیر نیز نیست، زیرا شرح و تفسیر قرآن در روزی خاص نمی‌آید !

بلکه به نظر می‌رسد تحقّق خارجی و عینی آیات قرآن (نمایان شدن فرشتگان، علائم قیامت، بروز و ظهور جهنّم و بهشت و . . .) مراد است. چنانکه فرموده است : «**هَلْ یَنْظُرُونَ إلاّ أن تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ أوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ** = آیا منتظرند فرشتگان یا (امر) خداوندت و یا برخی از آیات خدا سویشان آید (تا ایمان آورند) . . . ؟» (انعام/۱۵۸)

۲ـ در سوره‌ی یونس (آیه‌ی۳۹) می‌فرماید : «**بَلْ کَذَّبُوا بِمَا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّایَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ** = بلکه چیزی را تکذیب کرده‌اند که احاطه‌ی علمی به آن ندارند و تأویلش به ایشان نرسیده است». در اینجا علم به آیات را از تأویل آن جدا کرده و تأویل را امری آمدنی (مصداق خارجی آیات) دانسته است.

برای توضیح بیشتر، علاقمندان می‌توانند به کتاب «نقد آراءِ خاورشناسان» اثر استاد مصطفی حسینی طباطبایی، ص۲۰۱ مراجعه کنند.

در اینجا سخن از کسانی است که اساس محکم قرآن را رها کرده، مدام در پی تأویل متشابهاتند! و عدم موفّقیّتشان را در این راه مستمسکی برای بی‌ایمانی خود قرار داده‌اند.

(۷) . . . وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلٌّ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ.

« **. . . و راسخان در علم گویند : بدآن ایمان آوردیم، همه** (چه محکم و چه متشابه) **ازجانب خداوند ماست و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد** »،

یعنی مؤمنان و خردمندان، چون «محکمات» إلهی را فهمیده‌اند، حکمت وسیع خدا را در آیات وی درک می‌کنند، «متشابهات» را ـ مانند محکمات ـ پذیرفته‌اند و اینکه تأویل آنها برایشان روشن نیست، نگرانشان نمی‌سازد.

ملاحظه می‌شود که در آیه‌ی شریفه از «مؤمنان» به صورت «راسخان در علم» یاد شده؛ یعنی آنها که در دانش قرآنی، به استحکام رسیده‌اند و به جزئی عدم روشنی، علم خود را بر مسلّمات، رها نمی‌کنند. ازسوی دیگر، ملاحظه می‌شود که در آیه نوعی صنعت «تقابل» به کار رفته : کتاب به محکم و متشابه تقسیم شده و این دو دربرابر دو دسته از مردم **باطل‌گرایان** و **راسخان در علم** قرار داده شده‌اندکه گروه اوّل رفتاری فتنه‌آمیز داشته و گروه دوم به هر دو دسته از آیات مؤمنند.

در تفاسیر شیعی، حرف «**واو**» در ابتدای عبارت فوق، «واو» عطف درنظر گرفته شده و با اتّصال به عبارت قبلی، چنین برداشت می‌کنند که : «تأویل متشابهات را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند». و البتّه مقصود از راسخان در علم را هم پیامبر[ص] و أئمّه[ع] می‌دانند. امّا از نظر ما، «واو» ابتدای عبارت فوق، «واو» استیناف (برای شروع جمله‌ی اسمیّه) است، زیرا :

اوّلاً، باید درنظر داشت که منظور از «**تأویل متشابهات را جز خدا کسی نمی‌داند**»، این نیست که **معنی** متشابهات را هم کسی جز خدا نمی‌فهمد! بلکه معانی آیات متشابه بر انسانها روشن است و فقط **تأویل** آنها، یعنی مصادیق خارجی و حقیقت آنها، بر کسی جز خدا معلوم نیست.

ثانیاً، خطبه‌ای در نهج‌البلاغه مطالب فوق را تأیید می‌کند که امام **علی**[ع] در پاسخ به سؤال‌کننده‌ای که تقاضای وصف خدا را داشت، می‌فرماید : « **وَ اعْلَمْ أنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ، الإِقْرَارُ بجُمْلَةِ مَا جَهلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ، فَمَدَحَ اللهُ ـ تَعَالَى ـ اعْتِرَافَهُمْ بالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ ما لَمْ يُحِيطُوا بهِ عِلْمًا ، وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا** = و بدان که راسخین و استواران در علم و دانش، کسانی هستند که اقرارشان به نادانی نسبت به آنچه در پوشیده و در پرده است و تفسیر آن را نمی‌دانند، بی‌نیازشان کرده از داخل شدن به درهایی که دربرابر پوشیده‌ها نصب شده است، و خداوند تعالی اقرار و اعتراف ایشان را به عجز و ناتوانی از رسیدن به آنچه که در علم و دانش به آن احاطه ندارند مدح کرده و اندیشه نکردن آنان را در چیزی که بحث و گفتگو از کنه و حقیقت

آن را از راسخان نخواسته، رسوخ و استواری نامیده است» (خطبه‌ی «أشباح» ـ نهج البلاغه‌ی فیض‌الإسلام، خطبه‌ی شماره‌ی ۹۰ و نهج البلاغه به اهتمام صبحی‌صالح، خطبه‌ی ۹۱).

ثالثاً، اگر تأویل متشابهات دانستنی بود، چرا از کسانی که در پی آن هستند، در قرآن به عنوان «**باطل-گرایان**» و «**فتنه‌جویان**» یاد شده ؟ (**وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ**) اگر این کارِ صحیحی می‌بود، نباید جای ایراد داشته باشد!

رابعاً، چنانچه بر طبق نظر مفسّران شیعه آیه را چنین بخوانیم که : «تأویل متشابهات را جز خدا و راسخان درعلم کسی نمی‌داند»، در این‌صورت کلمه‌ی «گویند» در عبارت بعدی شامل «خدا» و «راسخان در علم»، مجموعاً، می‌شود ـ که نتیجه می‌دهد، خداوند هم (معاذ الله) دارای آفریدگاری است که به آنچه ازجانب او نازل شده، ایمان دارد! بنابراین ـ برای آنکه دچار چنین شرکی نشویم ـ لازم است در کلمه‌ی «الله» قائل به «وقف» بوده، و «واوِ» پس‌از آن را «واو» «استیناف» به حساب آوریم.

واژه‌ی «**خردمندان**» در مقطع آیه معنای وسیعی دارد که شامل راسخان در علم نیز می‌شود، امّا محدود به آنها نیست، خردمندان کسانی هستند که به حکم تعقّل صحیح، از انصاف نیز برخوردارند.

(۸) **رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ.**

« (راسخان در دانش گویند :) **خداوندا ! دلهای ما را ـ پس‌از آنکه هدایت فرمودی ـ به باطل مبر، و ازجانب خود رحمتی بر ما ببخش که تو بس بخشاینده‌ای** »،

در اینجا روحیّه‌ی «راسخان در علم» را که درآیه‌ی پیشین ذکرشان رفت، با دو مناجات از زبان آنها به درگاه خداوند، تشریح نموده است.

بنابراین برخلاف کسانی که دلهاشان میل به باطل دارد و با فتنه‌جویی در پی تأویل متشابهاتند، راسخان درعلم، توفیق خدا را در تداوم و تکمیل هدایتشان می‌طلبند. هر انسان پاکی که خود برای «**هدایت**» کوشش می‌کند، در عین حال از خدا می‌خواهد تا بر او فیض بخشیده به «هدایتش برساند»، به طوری که هرگز مغلوب مشکلات نشده، گره‌ها از فکر ومغزش برداشته شود. چنانکه آیه‌ی «**اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيم** = ما را به راه راست هدایت فرما» در سوره‌ی **فاتِحَةُ الكِتاب** نیز همین مطلب را می‌رساند و نشان می‌دهد که در عین درخواست و کوشش برای «هدایت»، باید از خداوند هم طلب فیض کرد. به همین ترتیب انسان به انتخاب خود به «باطل» می‌رود، منتها چون به باطل رفتنش نیز ـ پس‌از انتخاب ـ در حوزه‌ی قوانین إلهی است، این موضوع نیز در آیه به خدا نسبت داده شده است (برای اطلاع بیشتر در این‌مورد به توضیح آیه‌ی ٦ از سوره‌ی بقره مراجعه شود).

درخواست «رحمت» خدا، ازجانب راسخان در علم، در مقطع آیه، اشتیاق آنان را برای «قرب به حق و تداوم درپاکدلی» می‌رساند، اینکه هرگز روحیّه‌ی لجاجت درآنها راه نیافته و نسبت به آیات خدا ـ برخلاف باطل‌گرایان ـ عناد نورزند.

(۹) رَبَّنَآ إِنَّكَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِيَوۡمٖ لَّا رَيۡبَ فِيهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ .

« خدایا ! تو مردمان را در روزی که هیچ‌تردیدی در آن نیست گرد آوری، به تحقیق خدا خُلف وعده نمی‌کند »،

آیه‌ی شریفه تصریح می‌نماید که برخلاف باطل‌گرایان که حقایق پنهان عالم «آخرت» را مورد سؤال قرار می‌دهند، راسخان درعلم نسبت به این أمر، ایمان و یقین کامل دارند و ندانستن خصوصیّات **سرای بازپسین،** آنها را نسبت به اصل آخرت که با برهان عقلی و نقلی اثبات شده است، متزلزل نمی‌سازد.

بخش دوّم

(۱۰) إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمْ وَقُودُ ٱلنَّارِ.

« به راستی کسانی که کفر ورزیدند هرگز اموال و اولادشان دربرابر خدا به هیچ وجه کارسازشان نیست و آنان آتشگیره‌ی آذر(خدا) **خواهند بود »،**

در آیات پیشین، روحیّه‌ی «راسخان در علم» با دو مناجات از زبان آنها بیان گردید. در آیه‌ی فوق ـ به حکم تقابل ـ روحیّه‌ی کسانی‌که نقطه‌مقابل «راسخان در علم» قرار دارند تشریح گردیده، از عاقبت و فرجام آنها سخن می‌گوید. به دست می‌آید که انسان ذاتاً «تکیه‌گاه طلب» است و چنانچه خدا و معنویّات تکیه‌گاه او نبود، مال یا علائق عاطفی را ـ مثل فرزند ـ «تکیه‌گاه» قرار می‌دهد. البتّه داشتن این علائق حق است و باعث قوام زندگی دنیوی است، ولی اگر آنها اصل واساس قرارگیرند، آدمی به خاطرشان دست به هر کاری می‌زند و عاقبت خود را تباه می‌سازد. امّا چنانچه دلبستگی‌ها به اموال و زن و فرزند بر محور ایمان به خدا و عمل به اخلاقِ تعیین شده ازجانب او باشد، بهترین بهره‌ها را نصیب انسان می‌سازد و سعادت اُخروی او را نیز در پی خواهد داشت.

آیه‌ی شریفه به کسانی اشاره دارد که اصل «یکتاپرستی»را درزندگی عملاً به یکسو نهاده و دلبستگی‌های دنیوی مثل «اموال و اولاد» برایشان «اصل» قرار گرفته است. می‌فرماید اینان بدانند که اینگونه دلبستگی‌ها فردای قیامت کارسازشان نخواهد بود و درنتیجه‌ی کارهای ناروایی که در غفلت از خدا به خاطر آن دلبستگی‌ها انجام می‌دادند، زندانی عذاب إلهی خواهند بود.

واژه‌ی «**وَقُود**» در مقطع آیه به معنی «آتشگیره» است و منظور این است که محیط جهنّم را چنان افرادی تشکیل می‌دهند.

(۱۱) كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ.

« همچون شیوه‌ی فرعونیان و پیشینیانشان که آیات ما را دروغ شمردند و خدا آنان را به سبب گناهانشان گرفت، و خدا سخت‌کیفر است »،

در پیِ آیه‌ی قبل و بیان مطلب به صورت «نظری»، در آیه‌ی فوق از یک مورد «تاریخی» سخن گفته است و سرانجام فرعونیان و کافرانِ پیش‌از آنها مانند قوم نوح و هود و صالح و لوط را خداوند شاهد مثال آورده تا همه‌ی کسانی که مست و مغرور از برخورداری‌های دنیوی، در مجالس ومحافل می‌نشینند و خدا و پیغمبر[ص] را به استهزاء می‌گیرند، بدانند که عاقبت آنان نیز جز عاقبتی نظیر فرعونیان و امثال ایشان نخواهد بود و خدا آنان را به کیفر انکارها و کردار زشتشان خواهد رسانید.

مقطع آیه می‌رساند که آفریدگار گیتی دربرابر علمکرد انسان‌ها بی‌تفاوت نیست و آدمی بداند که باید با مسایل هستی و قیود اخلاقی جدّی برخورد کند.

ضمناً درآیه‌ی شریفه با لفظ «**آیاتِنَا**» از «حضور» به «غیاب» (**فَاَخَذَهُمُ اللهُ**) آمده و صنعت «اِلتفات» به کار رفته است.

(۱۲) **قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ سَتُغۡلَبُونَ وَتُحۡشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ**.

« **به کافران بگو : به‌زودی مغلوب خواهید شد، و در دوزخ گردآورده می‌شوید که بدبستری است** »،

یعنی مقابله‌کنندگان با خدا و راه‌او بدانند که (نه تنها گرفتار عذاب اُخروی می‌شوند) بلکه در دنیا نیز به‌زودی به بن‌بست رسیده، مفتضحانه شکست خواهند خورد (همانگونه که تمام معارضین با اسلام هیچ‌طرفی از تعرّض‌های خود نبستند و این دین درطول تاریخ ـ علی‌رغم همه‌ی کجروی‌های حُکّام و مدّعیان دروغین ـ همواره به پیش رفته و تمدّن‌ها و فرهنگ‌ها را مغلوب خود ساخته است).

(۱۳) **قَدۡ كَانَ لَكُمۡ ءَايَةٞ فِي فِئَتَيۡنِ ٱلۡتَقَتَاۖ فِئَةٞ تُقَٰتِلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَأُخۡرَىٰ كَافِرَةٞ يَرَوۡنَهُم مِّثۡلَيۡهِمۡ رَأۡيَ ٱلۡعَيۡنِۚ وَٱللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصۡرِهِۦ مَن يَشَآءُۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبۡرَةٗ لِّأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ**.

« **به‌تحقیق در دو گروهی‌که باهم روبرو شدند برای شما عبرتی بود، گروهی در راه خدا پیکار می‌کردند و** (گروه) **دیگر کافر** (به خدا) **بودند،** (مؤمنان) **آنان را به چشم خود دو برابر خویش می‌دیدند، و خداوند هرکه را خواهد** (و شایسته بیند) **به یاری خود تأیید می‌کند، همانا در این** (ماجرا) **برای اهل بصیرت عبرتی است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه به یک مورد خاص از شکست کافران در برابر مؤمنان ـ که به خصوص برای مسلمانهای صدر اسلام آشنا بود ـ اشاره داشته است. هرچند نامی از آن واقعه برده نشده، ولی از قرائن پیداست که منظور جنگ بدر می‌باشد.

درمورد «**یَرَوْنَهُم مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْن**» برخی مفسّران گفته‌اند که منظور این است که «کافران، مؤمنان را دو چندان خود می‌دیدند» ولی در بدر وضعیّت معکوس بود و تعداد مشرکان بیش‌ازمسلمان‌ها بودند. به‌علاوه عبارت بعد که می‌فرماید «**وَ اللهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاء**» می‌رساند که علی‌رغم قلّت مؤمنان و کثرت مشرکان، اراده‌ی خداوند به تأیید مؤمنان تعلّق گرفت و آنها را به پیروزی رساند. مانند آنکه در سوره‌ی بقره فرموده : «**كَم مِن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ الله** = چه بسا گروه اندکی که به اذن خدا، بر گروه بسیاری پیروز شدند» (بقره/۲٤۹). قرینه‌ی «**رَأْيَ العَين**» نیز نشان می‌دهد که این رؤیت خطا نبوده است و به قول زمخشری : **يعنى رُؤْيَةً ظاهِرَةً مَكْشُوفَةً لالَبْسَ فِيها** (رؤیت آشکاری که اشتباه در آن نبود). بنابراین، مسلمانان به‌درستی کافران را بیش‌از خود می‌دیدند ولی به یاری خدا بر آنها پیروز شدند. امّا اینکه در سوره‌ی انفال (آیه‌ی٤٤)

می‌فرماید «**وَ اِذْ یُرِیکُمُوهُمْ اِذِ الْتَقَیْتُمْ فِی اَعْیُنِکُمْ قَلِیلاً وَ یُقَلِّلُکُمْ فِی اَعْیُنِهِمْ** = وچون باآنها روبروشدید ایشان را در چشم شما اندک بنمود و شما را هم در دیدگان آنها اندک ساخت» مربوط به مرحله‌ی بعدی در حادثه‌ی بدر است که اگر جُز این بود البتّه طرفین سخت به وحشت می‌افتادند و اساساً جنگی درنمی‌گرفت.

(۱۴) **زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلْبَنِینَ وَٱلْقَنَٰطِیرِ ٱلْمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلْفِضَّةِ وَٱلْخَیْلِ ٱلْمُسَوَّمَةِ وَٱلْأَنْعَٰمِ وَٱلْحَرْثِ ۗ ذَٰلِکَ مَتَٰعُ ٱلْحَیَوٰةِ ٱلدُّنْیَا ۖ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسْنُ ٱلْمَـَٔابِ.**

« **عشق به خواستنی‌ها**(ی گوناگون) **از زنان و پسران و مال فراوان ـ از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و چهارپایان و کِشتزارها ـ در نظر مردم آراسته شده** (حال آنکه) **اینها متاع زندگی فروتر ـ دنیا ـ ست و سرانجام نیکو نزد خداست** »،

آیه‌ی شریفه علّت رویارویی با حق و کوچک‌شماری آن را بین مردم، شرح می‌دهد که همه درنتیجه‌ی «اصل» قرار دادنِ «وسیله‌ی» زندگی، به جای کمال و فرجام زندگی است و در این ارتباط به نعمت‌هایی اشاره می‌نماید که نه تنها عرب صدراسلام، بلکه مردم امروز نیز به آنها توجّه دارند مانند زر و سیم و کشتزار و غیره. (**اَلْخَیْلِ الْمُسَوَّمَة** به معنی اسبان نشاندار، کنایه از تعلیم‌یافتگی یا نژاد اصیل اسب می‌باشد). تذکّر می‌دهد که اینها همه وسیله‌ی حیات موقّت است و سعادت واقعی را باید در مسیری جُست که به عاقبت نیکو نزد خدا ـ در حیات جاوید آدمی ـ منجر می‌شود. سپس آن «عاقبت» را توضیح می‌دهد :

(۱۵) **قُلْ أَؤُنَبِّئُکُم بِخَیْرٍ مِّن ذَٰلِکُمْ ۚ لِلَّذِینَ ٱتَّقَوْا۟ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّٰتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِینَ فِیهَا وَأَزْوَٰجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ بَصِیرٌۢ بِٱلْعِبَادِ.**

« **بگو : آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم ؟ برای تقواپیشگان نزد خداوندشان بهشتهاست که نهرها از زیر**(درختان)**اش جاریست، در آن** (بهشت)**ها جاودانه به سر برند و** (نیز) **همسران پاکیزه و خشنودی خدا** (را دارند)، **و خداوند به** (احوال و کردار) **بندگان بیناست** »،

ابتدای آیه می‌فرماید که همه‌گونه مواهب مادّی ـ به بهترین وجه ـ و همچنین همسران پاکیزه، در ابدیّتی که تقواپیشگان خود را در آن می‌یابند، برایشان تدارک دیده شده است. ولی مهمتر از همه‌ی اینها می‌فرماید «**وَ رِضْوَانٌ مِنَ الله** = خشنودی خدا» را دارند، چنانکه فرموده «**وَ رِضْوَانٌ مِنَ الله اَکْبَر**» (توبه/۷۲) یعنی بالاتر ازهمه، پیوستن به رضوان إلهی (و تقرّب به آن حقیقت مطلق) است که تقواپیشگان عمری آرزویش را داشته‌اند.

مقطع آیه مشعر بر آن است که خداوند از جمیع افکار و افعال انسان‌ها آگاه است و مستحقّان بهشت را خوب می‌شناسد.

چنین انسانهایی را خداوند ـ به لحاظ روحیّه و شیوه‌ی زندگانی ـ طی دو آیه‌ی بعد معرّفی کرده است.

(۱۶) **ٱلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَآ إِنَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ.**

« همآنان که گویند : خداوندا ! ما ایمان آوردیم، پس گناهانمان را بیامرز و از عذاب آتش محفوظمان دار ! »،

یعنی، زیربنای زندگی آنها، ایمان واقعی به خدا و تواضع دربرابر حق است، به طوری که پیوسته از هرگونه اِهمالی در جلب رضایت خداوند، در هراس بوده همواره عفو گناهانشان را از خدا می‌طلبند، به عبارت دیگر، منظّماً درصدد جبران مافات و ترمیم اشتباهات گذشته‌ی خود می‌باشند.

(۱۷) **الصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلْقَٰنِتِينَ وَٱلْمُنفِقِينَ وَٱلْمُسْتَغْفِرِينَ بِٱلْأَسْحَارِ.**

« همان مردم شکیبا و راستگو و فرمانبردار و انفاق کننده و آمرزش‌خواه در سحرگاهها »،

یعنی، کسانی‌که در برابر مشکلات ـ با تکیه به خداوند ـ صبور و مقاومند و هیچ‌عاملی ایشان را از راه صداقت و پیروی از رضای خدا بازنمی‌دارد. دربرابر محرومان جامعه احساس مسئولیّت کرده پیوسته در رفع نیازهای مردم در تلاش و انفاقند و در خلوت سحرگاهان از خدای خویش آمرزش و مایه‌ی حیات معنوی می‌طلبند.

حال به ارشاد کسانی که دنیا را قطب و محور اندیشه‌های خود ساخته‌اند پرداخته ـ در مقام هدایت اهل کتاب ـ به اساسی‌ترین موضوع که «توحید عبادت» باشد، اشاره می‌فرماید :

(۱۸) **شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَأُو۟لُوا۟ ٱلْعِلْمِ قَآئِمًۢا بِٱلْقِسْطِ ۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ.**

« خداوند گواهی داد که جُز او معبودی نیست ـ درحالی‌که به عدالت برخاسته است ـ و فرشتگان و دانشوران (شهادت دادند که) **جُز او، آن شکست‌ناپذیر حکیم، هیچ معبودی نیست »،**

طبری می‌گوید این آیه به عقیده‌ی مسیحیان که می‌گفتند عیسی[ع] پسر خداست، پاسخ می‌دهد. خصوصاً آنکه بر «**توحید عبادت**» خدای‌تعالی تأکید گردیده و نه بر «**خالقیّت**» او (که در شرایط نزول، منکری نداشته است). زیرا مسیحیان به مانند بسیاری از منحرفان از توحید، غیرخدا را پرستش کرده دربرابر مجسّمه‌هایی از عیسی و مریم عَلَيْهِمَاالسَّلام زانو می‌زدند و حاجت می‌خواستند. در این انحراف توحیدی است که مسلمانان حقیقی و موحّد، از مسیحیان (و نه مسیحیّت) جدا می‌شوند.

امّا گواهی خدا بر اینکه تنها او شایسته‌ی عبادت است، به دو صورت در عالم ابراز شده است :

(۱) تکوینی و (۲) تشریعی.

از نظر تکوین، خداوند اراده‌ی واحد خود را در نظام آفرینش، به صورت هماهنگی پدیده‌های خلقت، نشان داده و مشخّص ساخته است که جُز او اراده‌ی دیگری در کار عالم دخالت ندارد و نتیجه‌ی طبیعی این اصل آن است که مردمان همان مؤثّر حقیقی را در عالم پرستیده و عبادت کنند، نه کسانی را که چون خود آنها، مخلوق و آفریده‌ی آن «مؤثّر» هستند.

از نظر تشریع، همه‌ی انبیاء ـ با کتب آسمانی ـ دعوت به «انحصار عبودیّت» برای خدا کرده‌اند. هیچ پیامبری به عبادت و پرستش غیرخدا دعوت ننموده است. چنانکه در تعالیم موسی[ع] می‌خوانیم که خدا

فرمود «تو را خدایان دیگر غیراز من نباشد، صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه در بالا در آسمان است و از آنچه پائین در زمین است و از آنچه در آب زیرزمین است برای خود مساز، نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما زیرا که من یَهُوَه خدای تو می‌باشم» (سِفْرِ خروج، باب ۲۰، سیمان ۳ تا ٦).

همینطور در آثار عیسی[ع] می‌خوانیم که آن حضرت بر کوه زیتون نماز می‌گزارد (انجیل لوقا/ باب ۲۲) و آنگاه که شخصی به او گفت ای استاد نیکو، معترضانه پاسخش داد که «چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جُز خدا فقط» (انجیل مَرْقُس/ باب دهم).

در بخش بعد آیه‌ی شریفه می‌فرماید که فرشتگان و دانشوران گواهی دادند که جز خدا معبودی نیست. دراینجا واژه‌ی «قائِمًا» چون منصوب ومفرد است به «**الله**» برمی‌گردد. طبری می‌گوید منظور از«**قَائِمًا بِالْقِسْطِ**» این است که خداوند، درعین یگانگی و حاکمیّت مطلق بر عالم هستی، میان مخلوق رفتاری عادلانه دارد.

مقطع آیه تصریح دارد که خداوند در عین قدرت فائقه، در اِعمال قدرت حکیم است و این خود دلیل افزوده‌ای است که فقط او درخور پرستش و عبادت می‌باشد.

(۱۹) **إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلْإِسْلَٰمُ ۗ وَمَا ٱخْتَلَفَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ ۗ وَمَن يَكْفُرْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ.**

« **همانا دین نزد خدا اسلام است، و کسانی‌که کتاب** (آسمانی) **به آنها داده شده، اختلاف نکردند مگر پس‌از آنکه علم بر آنها** (حاصل)**آمد، آن هم بنا به حسدی که بینشان بود، و آنکه به آیات خدا کفر ورزد، پس** (بداند که) **خدا به سرعت به حساب‌ها می‌رسد** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، در صدر آیه‌ی فوق می‌فرماید که در نزد چنان خدایی جُز «اسلام»، یعنی تسلیم شدنِ اختیاریِ انسان دربرابر پیام‌های إلهی، دین دیگری، پسندیده نیست. چنانکه ابراهیم[ع] دربرابر خدا اعتراف می‌کند «**اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِين** = تسلیم خداوند جهانیان شـدم» (بقره/۱۳۱) و طبری در تفسیر آیه از قول امام علی[ع] می‌گوید : «**اسلام**، یعنی تسلیم حق شدن و لازمه‌ی تسلیم، یقین است و یقین با تصدیق همراه است، و ملازم با تصدیق، اقرار است و لازمه‌ی اقرار، اَداء می‌باشد و اداء جُز عمل چیزی نیست». یعنی، مسلمانی باید با عمل به ثبوت و ظهور برسد.

در بخش بعد، روی سخن آیه با علمای دینی به‌ویژه علمای اهل کتاب می‌باشد. چون توده‌ی مردم متأسّفانه تابع‌اند و به پیروی از بزرگانشان به راه‌های مختلف می‌روند. بنابراین، منشأ اختلاف أدیان و بروز فِرَق در هر دین را باید علماء دانسته و روشن ساخت که چرا آنان اختلاف کردند ؟ آیه‌ی شریفه می‌فرماید که اختلاف آنان مرهون اشتباه فکری نبوده است، زیرا تعالیم إلهی روشن ادا گردیده وآنها نیز به دانش و آگاهی رسیده‌اند. پس این اختلاف مولود تجاوز از حق در پیروی از هوای نفس و حفظ «منیّت»ها بوده است.

مقطع آیه هشدار به علمائی است که از سرِ حسد و ستمگری، راه اختلاف در دین را می‌پویند و محاسبه‌ی سریع و دقیق إلهی را فراموش کرده‌اند.

(۲۰) فَإِنْ حَآجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِ ۗ وَ قُل لِّلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْأُمِّيِّـۧنَ ءَأَسْلَمْتُمْ ۚ فَإِنْ أَسْلَمُواْ فَقَدِ ٱهْتَدَواْ ۖ وَّ إِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلَٰغُ ۗ وَ ٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِٱلْعِبَادِ .

« **و اگر با تو به جَدَل برخیزند، پس بگو : من نفس خود را تسلیم خدا کردم و هرکه مرا پیروی کند** (نیز)، **و اهل کتاب و اُمّیان** (بی‌کتابان، مشرکان) **را بگو : آیا شما هم تسلیم**(خدا) **هستید ؟ پس اگر تسلیم شدند هدایت یافته‌اند و اگر رویگرداندند، پس بر تو جز ابلاغ پیام** (وظیفه‌ای) **نیست و خداوند به** (امور) **بندگان بیناست**»،

آیه‌ی شریفه رفته رفته به زمینه‌ی مباحثه با اهل کتاب نزدیک می‌شود تا آیه‌ی ٦١ که به مرحله‌ی «**مباهله**» می‌رسد. امّا خداوند از «جَدَل» پرهیز می‌دهد. زیرا بحث وقتی مفید است که طرفین قصد پژوهش و حقیقت‌جویی داشته باشند، و اِلاّ اگر روحیّه‌ی ستیزه‌جویی در میان باشد، بحث و گفتگو بی‌فایده است. از اینرو آیه‌ی شریفه خطاب به پیامبر می‌فرماید اگر دیدی می‌خواهند با تو جَدَل کنند، صرفاً بگو من وپیروانم تسلیم خدا شده‌ایم و بگذر. البتّه «تسلیم به خدا» یعنی انسان در روح خود آن حالت غلبه‌ی ایمان به حق را احساس کند و آن احساس مقدّس را بالاتر از همه‌چیز شِمُرَد. آیه‌ی فوق پیامبراسلام وپیروان واقعی او را مردمانی توصیف می‌کند که در باطن، چنان گرایشی نسبت به خدا دارند و خطاب به اهل کتاب می‌فرماید اگر شما نیز این‌چنین منقطع از غیرخدا هستید، راه سعادت را یافته‌اید. حتّی مشرکان را فرامی‌خواند که وقتی بنا به آیات متعدّد قرآن خدا را به‌عنوان آفریدگار هستی قبول داشتند (مؤمنون/٨٩→٨٤) از چه روی خالصانه تسلیم او نمی‌شوند ؟ ولی اسلام دین جبر و زور نیست و از اینرو صریحاً در مقطع آیه ـ که ازجمله آیات مدنی است ـ خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید تو وظیفه‌ای جُز ابلاغ پیام نداری و خداوند خود به امور بندگان واقف است.

(۲۱) إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقْتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ ٱلَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِٱلْقِسْطِ مِنَ ٱلنَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ .

« **به‌راستی کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و کسانی از مردم را که به عدالت فرمان می‌دهند، به قتل می‌رسانند، پس آنان را به عذابی سخت بشارت ده** »،

روی سخن در آیه‌ی شریفه با اهل کتاب است. چرا باید یهودیان آیات خدا را که بر عیسی[ع] نازل شد و مؤیِّدِ اصالت تورات و اصلاح‌کننده‌ی انحرافاتشان بود، تکذیب کنند ؟ چرا باید عیسویان با پیغمبراسلام[ص] که تصدیق کننده‌ی مواعظ اخلاقی مسیح و رافع لغزش‌های دینی آنان بوده است چنان برخورد کنند که

گویی کافر است؟ این رفتار، انکار و عناد با آیات خداست و مسلّماً عکس‌العمل خواهد داشت. و یهودیان نه تنها با عیسیع بلکه با پیامبران خودشان نیز که پیگیر رسالت موسیع بودند رفتار بهتری نداشتند و عدّه‌ای را مانند زکریّا و یحیی کشتند.(۱) البتّه یهودیان معاصر پیغمبراسلام، کسانی نبودند که مستقیماً دست به آن اعمال زده باشند، ولی چون راه همآنان را تعقیب می‌کردند (بقره/۹۱) عاقبتشان نیز به مانند آن افراد خواهد بود. چنانکه حدیث نبوی می‌گوید «مَن رَضِیَ بِفِعْلِ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ = کسی که رضایت به اعمال قومی دهد، از همآنهاست.».

درمورد بخش «**يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاس** = کسانی از مردم را که به عدالت فرمان می‌دهند به قتل می‌رسانند» باید گفت که شامل مصلحان دینی و اجتماعی می‌شود که دربرابر ظلم حُکّام و انحراف توده‌ی مردم از دیانت می‌ایستادند و برای خدا قیام می‌نمودند. نمونه‌ی آنها در اسلام حسین بن علی عَلَيْهِمَا السَّلام است.

(۲۲) **أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَبِطَتۡ أَعۡمَـٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّـٰصِرِينَ** .

« همآنانند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده و هیچ یاری‌کننده‌ای نخواهند داشت »،

واژه‌ی «**أُولئِکَ** = همآنان» در صدر آیه، به «**اَلَّذِينَ** = کسانی» که در آیه‌ی قبل فرمود به آیات خدا کفر ورزیده و پیامبرانع و مبارزان راه عدالت را میان مردم می‌کشند، برمی‌گردد. می‌فرماید اینان اگر در دنیا ـ به خاطر حفظ موقعیّت‌ها و دیگر دلایل ـ کار نیکی هم در کنار خیانت‌هایشان به حق و حقیقت داشته‌اند،

---

(۱) ـ درمورد قتل **زکریّا**ع درتورات منعکس است: «پس زکریّا بالای قوم ایستاده به ایشان گفت خدا چنین می‌فرماید. شما چرا از اوامر یَهُوَه تجاوز می‌نمایید پس کامیاب نخواهید شد. چونکه خداوند را ترک نموده‌اید او شما را ترک نموده است. و ایشان بر او توطئه نموده او را به حکم پادشاه در صحن خانه‌ی خداوند سنگسار کردند» (کتاب دوم تواریخ ایّام/ باب ۲۴، آیات ۲۰ و۲۱).

درمورد قتل **یحیی**ع، انجیل گویاست که به «هیرودیس» (پادشاه زمان) که با «هرودیا» زن برادر خود ازدواج کرده بود، گفت: «نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست» و آنگاه انجیل ادامه می‌دهد: «پس هرودیا از او کینه داشته می‌خواست او را به قتل رساند امّا نمی‌توانست زیرا که هیرودیس از یحیی می‌ترسید چونکه او را مرد عادل و مقدّس می‌دانست ورعایتش می‌نمود ... امّا چون هنگام فرصت رسید که هیرودیس در روز میلاد خود اُمرای خود و سرتیپان و رؤسای جلیل را ضیافت نمود، و دختر هیرودیا به مجلس درآمده رقص کرد و هیرودیس و اهل مجلس را شاد نمود، پادشاه بدان دختر گفت آنچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم. و از برای او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتّی نصف مُلک مرا هرآینه به تو عطا کنم. او بیرون رفته به مادر خود گفت چه بطلبم. گفت سر یحیی تعمیددهنده را. در ساعت به حضور پادشاه درآمده خواهش نموده گفت می‌خواهم که الآن سر یحیی تعمیددهنده را در طبقی به من عنایت فرمایی. پادشاه به‌شدّت محزون گشت لیکن به جهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید. بی‌درنگ پادشاه، جلاّدی فرستاده فرمود تا سرش را بیاورد. و او به زندان رفته سر او را از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد. چون شاگردانش شنیدند آمدند و بدن او را برداشته دفن کردند.» (انجیل مَرقس/ باب ۶، آیات ۲۹←۱۲).

آن خیانت‌ها آثار عمل نیکشان را می‌پوشاند و پشتوانه‌ای در دنیا و یاوری به روز قیامت در برابر خدا، نخواهند داشت.

(۲۳) **أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ نَصِيبًا مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُم مُّعْرِضُونَ.**

« **آیا توجّه نکردی به کسانی که نصیبی از کتاب** (آسمانی) **به آنها داده شده** (و چون) **به سوی کتاب خدا فراخوانده می‌شوند تا بینشان حکم کند، آنگاه گروهی از ایشان پشت کرده اعراض می‌کنند؟** »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به اهل کتاب است که می‌فرماید «نصیبی» از هدایت إلهی بدانها داده شده است، چنانکه فرموده «**اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوراةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ** = به راستی ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نوری هست» (مائده/٤٤) . امّا می‌فرماید وقتی آنان برای داوری به سوی همان کتب فراخوانده می‌شوند، روی می‌گردانند. آیه‌ی شریفه نقد حال هرکسی است که به ظاهر خود را پیرو دین نشان می‌دهد ولی در عمل ـ به خاطر اغراض نفسانی ـ به محتوا واحکام آن اعتنایی نمی‌کند. چنانکه در شأن نزول آیه از ابن‌عبّاس آورده‌اند که پیغمبراسلام[ص] بر گروهی از یهودیان در بیت المدارسِ آنان (جایی که تعلیم تورات می‌دادند) وارد شد وایشان را به خدای یگانه فراخواند. یهودیان پرسیدند : یا محمّد! تو بر چه دینی هستی؟ رسول‌خدا (ص) پاسخ داد : من مبعوث شدم تا آئین فراموش‌شده‌ی ابراهیم[ع] را تجدید و تکمیل کنم. آنها گفتند : ابراهیم یهودی بود، پیغمبراسلام فرمود : تورات بیاورید، به بینیم این موضوع را کجا گفته است؟ یهودیان از این کار اباء کردند و سپس آیه‌ی فوق نازل شد (شبیه این‌مورد در سوره‌ی مائده آیات ٤٥←٤١ نیز منعکس است). آیه در عین‌حال، نشان می‌دهد که کتاب می‌تواند ـ به تنهایی ـ بین مردم حاکم شود و لازم نیست برای روشن شدن «حق» در آنجا که کتاب، ناطق است، به احادیث و روایات متوسّل شد (مگر آنکه موردی را در کتاب خدا نیابیم).

(۲۴) **ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا۟ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامًا مَّعْدُودَٰتٍ . . .**

« **این از آنروست که گفتند : آتش** (دوزخ) **جُز چند روزی به ما نرسد ! . . .** »،

آیه‌ی شریفه علّت دوگانگی بین «**فکر**(ادّعا)» و «**عمل**» را بین پیروان ادیان نشان می‌دهد. آری ! بسیاری از مردمان با این تصوّر که «ما فرقه‌ی ناجیه» هستیم و هرچه کنیم بالأخره با شفاعت بزرگانمان از عذاب می‌رهیم، به چنان روشی که در آیه‌ی قبل فرمود می‌رسند.

(۲۴) **. . . وَغَرَّهُمْ فِى دِينِهِم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ.**

« **. . . و دروغ‌هایی که می‌ساختند آنان را در دینشان فریب داده است** »،

یعنی خارج از کتاب، به اخبار و احادیث مجعول روی آوردند و همین امر باعث شده است که مدّعیان دیانت در بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها، مانند بی‌دینان زندگی و عمل کنند! نتیجه‌ای که از اتّخاذ تکیه‌گاه غلط در زندگانی به بار می‌آید !

(۲۵) **فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَٰهُمْ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ . . .**

« **پس چگونه باشد** (احوال ایشان) **آنگاه که آنان را ـ در روزی که شکّی در آن نیست ـ گرد آوریم ؟ . . .** »،

یعنی، آنان که امروز کلام خدا را رها کرده و به افسانه‌های بی‌پایه درمورد آخرت دلبسته‌اند، چون آخرت ـ با حقیقت خود ـ فرارسد و بطلان اندیشه‌های خویش را به بینند، چه حال و روزی خواهند داشت ؟

(۲۵) **. . . وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ . . .**

« **. . . هرکس به نتایج کامل اعمال خویش می‌رسد . . .** »،

دروغهای دینی را به‌جای «کتاب خدا» مأخذ قرار دادن و پیروِ هوای نفس شدن (و مظالمی که از آنها ناشی می‌شود) دقیقاً محاسبه شده و نتائج، به عاملین می‌رسد.

(۲۵) **. . . وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ .**

« **. . . و آنان ستم نمی‌بینند** »،

یعنی، عدل مطلق برقرار می‌شود و هرکس فقط آن‌چیزی را خواهد یافت که سزاوار اوست و آن استحقاق را به دست خود با «عقیده» و «عمل» در زندگانی، فراهم آورده است. هرچند بنا به برخی آیات قرآن، رحمت مضاعف خدا نصیب نیکوکاران خواهد شد، چنانکه فرموده «**لِيَجْزِيَهُمُ اللهُ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِن فَضْلِهِ** = تا خدا آنان (نیکوکاران) را طبق بهترین عملی که کرده‌اند پاداش دهد و از فضل خود برای آنان بیفزاید » (نور/۳۸).

(۲۶) **قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلْمُلْكِ تُؤْتِي ٱلْمُلْكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلْمُلْكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُ . . .**

« **بگو : بارخدایا ! ای مالک پادشاهی ! هرکه را خواهی سلطنت می‌بخشی و از هرکه خواهی سلطنت را بازستانی و هرکه را بخواهی عزّت می‌دهی و هرکه را خواهی خوار سازی . . .** »،

در ارتباط آیه با آیات قبل، تفسیر طبری می‌گوید، خداوند پس‌از طرد پندارهای اهل کتاب در زمینه‌ی غُلُوّهایی که درباره‌ی نژاد و ویژگی‌های خاصِّ خود می‌کردند، طی سخنانی از زبان پیغمبر[ص] ـ و در حقیقت همه‌ی مسلمان‌ها ـ اعلام می‌دارد که مؤثّر واقعی در سرنوشت همگان(از عزیز و ذلیل) فقط خداست، همو که فرمانش در آفرینش موجودات و وضع شب و روز (آیه‌ی بعد) نافذ و مؤثّر است.

ازسوی دیگر محتوای آیه‌ی شریفه، بحث «جبر و اختیار» را پیش می‌آورد. برخی از مسلمانها برداشت جبری از آیه داشته و درنتیجه بر این باور رفته‌اند که قدرت قدرتمندان و ذلّت ذلیلان، همه به خواست و رضایتِ! خداست وبنابراین تلاش در تغییر این وضعیّت بی‌معنا و مخالفت با کار خدا خواهد بود! اینگونه افکارِ دیکتاتورپرور و ذلیل‌کش متأسّفانه در اذهان برخی از مسلمانها رسوخ کرده و موجب قبول و مماشات با ستمگران و بی‌مسئولیّتی در حقِّ بیچارگان و مظلومان، در طول تاریخ بوده است.

برای رفع این اشکال، برخی ازمفسّران گفته‌اند که مُراد از «**سلطنت**» در آیه‌ی شریفه نبوّت پیامبراسلام[ص] و حکومت اوست و آیه‌ی شریفه در پاسخ پندار یهودیان است که می‌پنداشتند برای همیشه نبوّت و عزّت در قوم بنی‌اسرائیل جریان خواهدداشت! ولی باتوجّه به آنکه آیه‌ی مزبور درمقام «اطلاق» است و شامل هرنوع سلطنت و عزّتی می‌شود، تفسیر آن را در معنا و مفهوم دیگری باید جُست و آن را نباید به دولت نبوی محدود دانست (هرچند قول مزبور به قرینه‌ی سخن از یهود در آیات پیشین خالی از قوّت نیست). بااینهمه در تفسیر آیه‌ی کریمه می‌توان گفت که همه‌ی استعدادها و قدرت‌های ما از خداست، چه نیروهای طبیعی و چه قابلیّت‌هایی که می‌تواند باروَر شده و در روابط اجتماعی به نتایجی بیانجامد. بنابراین هرکس در جامعه به قدرت و عزّتی می‌رسد، آن را از سر منشأ قدرت و عزّت و با استفاده از قوانین خداوند گرفته است ولی اینکه از آن موهبت در جهت رضای خدا استفاده نماید یا خیر؟ امر دیگری است. چنانکه تمام ستمگران دنیاهم با قدرت خداداده به ستمگری می‌پردازند، ولی این‌کار، دلیل رضایت خدا از کار ایشان نیست! به همین ترتیب کسانی که مغلوب گشته و نتوانسته‌اند از نیروها و استعدادهای خداداده‌ی خویش استفاده نموده به عزّت و قدرت رسند، معلوم نیست که شکست ایشان خشنودی خدا را دربرداشته باشد! و در این‌صورت، آن کس که درجهت خروج آنان از ذلّت اقدام می‌کند، پیروی از رضای خدا کرده، نه آنکه در بدبختی و گرفتاری رهایشان می‌سازد! هم از اینرو در سوره‌ی بقره سلطنت داودِ پیغمبر[ع] (آیه‌ی۲۵۱) و نمرود (آیه‌ی۲۵۸)، هردو را به خدا نسبت می‌دهد ولی در عین‌حال از کفر نمرود به خدا سخن می‌گوید!

باتوجّه به موارد فوق مفاد آیه‌ی شریفه را درحقیقت باید چنین درنظر گرفت که ای خدایی که هرکس به هر منزلتی رسیده با استفاده از قوانین و نیروها و استعدادهای اعطایی تو بوده است و هرکه از هرجا بازمانده در نتیجه‌ی غفلت‌های خود و قانون تو است.

(۲۶) . . . بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ.

« ... همه‌ی خیر به دست توست همانا تو بر هرچیز توانایی »،

یعنی، تو ای خداوند! در اعطای نعمت‌ها و نیروها و استعدادهای مختلف به بندگانت، قصد خیر داری. پس ما را در استفاده‌ی صحیح از نیروها و استعدادهایمان ـ برطبق رضایت خویش ـ یاری کن زیرا «**تو بر همه‌چیز توانایی**».

(۲۷) تُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَتُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ . . .

« شب را به روز درمی‌آوری و روز را به شب درآوری ... »،

مفسّران، عبارت فوق را توضیح‌دهنده‌ی این پدیده‌ی طبیعی دانسته‌اند که ضمن سال، مرتّباً ساعات شب و روز به یکدگر تبدیل می‌شوند. به عبارت دیگر، بر طبق قوانین خداست که شبِ طولانیِ زمستان، در تابستان کاهش یافته و به‌اِزاءِ آن به روز اضافه می‌شود. و این امر یکی از نمایش‌های قدرت خداست.

(۲۷) ... **وَ تُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَ تُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ ...**

« ... زنده را از مرده برون آوری و مرده را از زنده بیرون می‌آوری ... »،

آیه‌ی شریفه به دو صورت قابل تعبیر است :

اوّل، از نظر ظاهری ـ که خداوند انسانها و حیوانات را از موادّ عنصریِ مرده ـ با تحوّلاتی چند ـ زندگی می‌بخشد.

دوم، از نظر باطنی و معنوی ـ چنانکه طبری در تفسیر آیه می‌گوید «مرگ و زندگی» افراد را می‌توان با «کفر و ایمان» آنان تطبیق داد و در این ارتباط حکایت می‌کند که روزی پیغمبر[ص] در خانه‌اش، آوای مناجات زنی را شنید. از هویّت زن پرسید و گفتند خاله‌ی توست. فرمود : پدرش کافر بود و سپاس خدایی را که این زن زنده را از آن مرد مرده پدید آورد.

(۲۷) ... **وَ تَرۡزُقُ مَن تَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ.**

« ... و هرکه را خواهی روزی بی‌شمار می‌بخشی »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به قدرت خدا در بخشش و عطاست که بنا بر مشیّت و قانون خود به هرکس خواهد (و صلاح بداند) روزی بسیار می‌بخشد و بعید نیست که این بخش از آیه‌ی شریفه اشاره به نعمت غلبه‌ی اسلام و ظهور دولت محمّدی[ص] و سعادت اُخروی پیامبر[ص] (و مسلمانان حقیقی) داشته باشد.

بخش سوّم

(۲۸) لا يَتَّخِذِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْكَـٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ . . .

« مؤمنان نباید مردم کافر را ـ سوای مؤمنان ـ به دوستی گیرند . . . »،

در آیات قبل سخن از بحث با اهل کتاب و مخالفین اسلام بود. در آیه‌ی فوق به طرز رفتار و روابط مسلمان‌ها با افرادِ کافرکیش لجوج اشاره دارد، همه‌ی آنها که به معاندت و تحقیر و تمسخر دینِ خدا و پیامبرش می‌پردازند. می‌فرماید متعهّدین به اسلام نباید چنین افرادی را به دوستی و همدلی گرفته یار و یاور خویش در امور شمرند. واژه‌ی «**اَولیاء**» در آیه‌ی شریفه، جمع «ولیّ»، به معنی «دوست معتمد و همدل» است (نه کسانی که انسان با آنها صرفاً روابط معمول اجتماعی و آشنایی دارد).

طبعاً علاقمند واقعی به هرعقیده‌ای با کسانی که در عقیده با او مشترکند به دوستی عمیق می‌رسد و نه با جبهه‌ی مخالف، چنانکه در این زمینه فرموده : «**وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَولِيَاءُ بَعْض** = مردان و زنان مؤمن یار و یاور یکدیگرند» (توبه/۷۱).

(۲۸) . . . وَ مَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيْءٍ . . .

« . . . و هرکه چنین کند هیچ پیوندی با خدا ندارد . . . »،

طبعاً کسی که به خدا و پیامبر[ص] ایمان دارد و از آخرت می‌ترسد و در عین‌حال به روی مخالفان این عقیده آغوش می‌گشاید، کارش اشکال دارد.

(۲۸) . . . إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَىٰةً . . .

« . . . مگر آنکه (خطری ازجانب آنان شما را تهدید کند و) **از آنها به شدّت بترسید . . . »**،

درباره‌ی این جمله‌ی استثنائیّه اقوال مختلف تفسیری هست :

اوّل آنکه عدّه‌ای گفته‌اند که منظور، حفظ رابطه‌ی خویشاوندی (بدون پذیرش آئین ایشان) با اقوامی است که به خدا و پیغمبر[ص] عقیده ندارند تا خللی و خطری در روابط خویشاوندی پدید نیاید. این قول مستدل به نظر نمی‌رسد، زیرا در آیه به «خویشان کافر» اشاره نشده و قرآن حفظ روابط با پدر و مادر مشرک را مجاز دانسته است (لقمان/۱۵).

دوّم آنکه شیعیان از آیه‌ی فوق قاعده‌ای به نام «تقیّه» استخراج کرده‌اند و آن را حتّی به فقه و احکام نیز تعمیم داده‌اند؛ چنانکه در کتاب «استبصار» شیخ طوسی، روایات زیادی از أئمّه (ع) آورده که موافق آراءِ اهل سنّت است ولی می‌گوید أئمّه (ع) بر پایه‌ی تقیّه در برابر سنّیان حاکم، آن مطالب را گفته‌اند ! بدین‌ترتیب،

شیعیان از آیه‌ی فوق چنین برداشت می‌کنند که نه تنها می‌توان با مخالف عقیدتی ـ عنداللّزوم ـ مودّت نشان داد، بلکه می‌توان در مخالفت با رأی و نظر اسلام نیز بر طبق دلخواه او صحبت کرد! چنین مطلبی قابل استنتاج از آیه نیست. به علاوه، اگر آیه را حمل بر «تقیّه (به معنای مزبور)» کنیم، «تقیّه» از کُفّار در آن مطرح شده، نه «تقیّه‌ی» شیعه دربرابر سنّی که هردو مسلمانند.

سوّم آنکه نظر تفسیری‌که با برداشت ما هماهنگ می‌باشد این است که آیه‌ی شریفه به مسلمانانِ در خطر، اجازه داده که با مخالفان عقیدتی خود رفتاری مودّت‌آمیز داشته باشند، نه آنکه برخلاف عقیده‌ی اسلامی و حقیقت دیانت به خاطر آنان، سخنی گفته و یا با آنان در انحرافات ایشان شریک شوند! گیریم که در عقیده‌ی شخصی از ترس با آنان هماهنگ شدند ولی نباید عقیده‌ی باطل را به دین خدا نسبت دهند.

(۲۸) **. . . وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ.**

« **. . . و خداوند شما را از** (عقوبت) **خویش برحذر می‌دارد و بازگشت** (همگان) **به سوی اوست** »،

عبارت ختامی آیه خود مؤیّد صحّت نظریّه‌ی اخیر تفسیری می‌باشد. هُشدار می‌دهد که افراد مراقب باشند تا ولایت کافران را نپذیرند یا به بهانه‌ی «تقیّه»، خلاف شرع رفتار نکنند و آیه را بهانه‌ی سرسپردگی به کافران قرار ندهند که به کیفر اَعمال خود خواهند رسید.

(۲۹) **قُلۡ إِن تُخۡفُواْ مَا فِي صُدُورِكُمۡ أَوۡ تُبۡدُوهُ يَعۡلَمۡهُ ٱللَّهُۗ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ.**

« **بگو : اگر آنچه را در سینه‌ها دارید مخفی یا آشکار کنید، خدا آن را می‌داند و به هرآنچه در آسمانها و زمین است آگهی دارد، و خدا برهمه چیز تواناست** »،

در ارتباط با آیه‌ی پیشین، هُشدار می‌دهد که اگر مسلمان‌ها به ولایت کافران تن دهند یا ـ به بهانه‌ی تقیّه ـ تجاوز از حق کرده همپشتی با ناحقّان کنند، خداوند از نیّات و کردار آنان آگاه خواهد بود، همانگونه که بر کُلِّ هستی آگاهی دارد و بر هر کاری تواناست.

(۳۰) **يَوۡمَ تَجِدُ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ مِنۡ خَيۡرٖ مُّحۡضَرٗا وَمَا عَمِلَتۡ مِن سُوٓءٖ تَوَدُّ لَوۡ أَنَّ بَيۡنَهَا وَبَيۡنَهُۥٓ أَمَدَۢا بَعِيدٗاۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ.**

« (در نظر آرید) **روزی را که هرکس هرآنچه از نیک و بد انجام داده حاضر بیند، آرزو کند که ای کاش میان او و آن** (اعمال بدش) **فاصله‌ی بسیار می‌بود، و خداوند شما را از** (کیفر) **خویش برحذر می‌دارد و خدا نسبت به بندگان مهربان است** »،

در ارتباط با آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه به تجلّی و ظهور نیّت‌ها در عالم دیگر اشاره دارد. زیرا اعمال، تابع نیّت‌ها بوده و بنا به «نیّت» از هم جدا می‌شوند. می‌فرماید انسانها در قیامت، اعمال مختلفی را که از باطنشان سرزده ملاقات خواهند کرد.

تصوّر بسیاری این است که «عمل» ـ چون عَرَضْ است ـ با مرگ عامل از بین می‌رود. امّا قرآن برعکس، در آیات مختلف اظهار داشته که اعمال آدمی هرگز نابود نمی‌شود. هرچند مفسّرین قدیم آیه‌ی شریفه را حمل بر رسیدن به «جزای» اَعمال نموده‌اند که تعبیر اشتباهی است. زیرا **اوّلاً** با ظاهر آیه سازگار نیست و **ثانیاً** در برخی آیات قرآن به وضوح، بر بقای اعمال تصریح شده است، چنانکه می‌فرماید «**وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً** = و (مردمان) هرآنچه کرده‌اند حاضر بیابند» (کهف/٤٩).

خوشبختانه امروز ـ با پیشرفت‌هایی که در زمینه‌ی علوم و تکنولوژی پیش آمده ـ ما به کشف معانی این آیات نزدیک شده‌ایم. زیرا مشخّص گردیده که اعمال و گفتار انسان‌ها به صورت امواجی در محیط منعکس گردیده و می‌تواند جمع‌آوری و از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر منتقل شود. پس چه بسا همین پدیده، به وجه تکمیلی، در عالم آخرت رخ خواهد داد و آدمیان با «کتاب اعمالشان» که در حافظه‌ی طبیعت ضبط است، روبرو گردیده و بر طبق پرونده‌ی نفسانی محاکمه خواهند شد.[1] چنانکه در همان آیه‌ی سوره‌ی کهف می‌فرماید «**وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِهذَا الْكِتَابِ لايُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لاكَبِيرَةً إلاّ أحْصَاهَا** = و کارنامه(ی اَعمال) نهاده شود، آنگاه بزهکاران را از آنچه در آن است بیمناک می‌بینی و گویند : ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ(کار)کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته جُز اینکه همه را به حساب آورده است» (کهف/٤٩).

مقطع آیه می‌رساند که خداوند به قصد اصلاح و از سر خیرخواهی، نتایجی را که بنا به قوانین او بر اَعمال آدمیان مترتّب است، منظّماً در قرآن گوشزد می‌کند تا بلکه مردمان با انتخاب راه درست در زندگانی و اجتناب از زشتی‌ها، به حُسن عاقبت برسند.

(۳۱) **قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.**

« **بگو** (ای پیامبر!) **اگر خدا را دوست دارید پس مرا** (که فرستاده‌ی او هستم) **پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را بیامرزد، و خدا آمرزنده‌ی مهربان است** »،

در شأن نزول این آیه آورده‌اند که در ارتباط با مسیحیان است و خداوند پس‌از تذکّراتی به مسلمان‌ها درمورد نحوه‌ی ارتباط با مخالفان طی آیات قبل، مجدّداً به بحث درباره‌ی مسیحیان بازگشته و پیامبر[ص] را فرمان می‌دهد که ـ با توجّه به عنصر مهر و عطوفت در دیانت مسیح ـ به آنان بگو که عشق و محبّت خود را به خداوند با پیروی از پیامبر راستینش، ثابت کنند. ولی به طور کلّی می‌توان گفت آیه‌ی شریفه محدود به

(۱) ـ البتّه در برخی آیات قرآن از احضار شاهدان نیز گفتگو شده است (زُمَر/۶۹ و ق/۲۱) .

مسیحیان نیست و خداوند می‌خواهد که ادّعاها در مقام عمل به ظهور رسد، وقتی انسان به خیر مطلق مهر ورزید باید خیر هم از او صادر شود (چنانکه می‌توان گفت عشق‌ورزی به بزرگان دین نیز بی‌هیچ عملی بر طبق راه و روش آنها، بی‌ارزش است). باز در شأن نزول آیه آورده‌اند که گروهی از مسلمانان به نزد پیامبر[ص] آمده و اظهار محبّت نسبت به خدا می‌کردند و در پاسخشان آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد نازل شد که محبّت و ارادت به خدا باید عملاً ـ با پیروی از قرآن و سنّت پیامبر[ص] ـ به ظهور رسد (و إلاّ ادّعایی بیش نیست).

در این زمینه ابیاتی نیز از امام علیّ بن الحسین، زین العابدین[ع] نقل شده که فرموده است :

تَعصَی الإلهَ وَ أنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ	هذا بَدیع فِی الْفعـال قَبیـح
لَو کانَ حُبُّکَ صادِقًا لاَطَعْتَهُ	إنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ اَحَبَّ مُطِیع
عصیان تو کنی و دم زنی از رخ او	این کارِ قبیحت ، نبود عشقِ بر او
گر عاشق صادقی ، اطاعت بنمـا	آری که مطیع اوست هر عاشق او

مقطع آیه می‌رساند که محبّت و عنایات خاصِّ خدا، به طور یک جانبه به کسی نمی‌رسد باید بندگان از خود حرکتی نشان دهند تا خداوند برکت رساند. همچنین آیه‌ی شریفه تصریح دارد که با اطاعت و محبّت خدا، نه تنها بندگان حال و آینده‌ی خودرا متحوّل می‌سازند، بلکه گذشته‌ی ایشان نیز پاک می‌شود. سپس خداوند اِتمام حجّت می‌کند :

(۳۲) قُلْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْكَٰفِرِينَ .

« بگو : خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید پس اگر روی برتافتند، پس قطعاً خدا کافران را دوست ندارد »،

متکلّمان گفته‌اند که محبّت و قهر در انسان‌ها با تغییر حالت توأم است. ولی در خدا چنین نیست. خداوند وجود ثابت است و انوارِ فیض او به مانند خورشید همواره تابان است. ولی بعضی از بندگان استحقاق نشان داده خود را در معرض آن انوار قرار می‌دهند و فیض می‌برند و بعضی‌ها با کردار ناشایست، از آن دور می‌شوند. مقصود از «کافران» در آیه‌ی شریفه کسانی‌است که به صُوَر و درجات گوناگون، در مقابل فرامین إلهی مقاومت ورزیده و عناد می‌کنند (به توضیح آیه‌ی٦ از سوره‌ی بقره مراجعه شود) که به گونه‌های مختلف همواره وجود داشته‌اند.

(۳۳) إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمْرَٰنَ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ .

« همانا خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عِمران را بر اهل جهان برگزید »،

اگر نزول آیه‌ی شریفه را در رابطه با مسیحیان بدانیم می‌توان گفت مقصود آنست که : خداوند، نه فقط مسیح[ع]، بلکه برگزیدگان متعدّد در طول تاریخ داشته است (درمورد «خاندان عمران» در مقدّمه‌ی سوره توضیح داده‌ایم).

(۳۴) ذُرِّيَّةَۢ بَعْضُهَا مِنۢ بَعْضٍ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ .

« **نسلی که بعضی از آنها از بعضی دگرند و خداوند شنوای داناست** »،

البتّه این افراد که روابط نَسَبی بینشان برقرار بوده، ولی برگزیدگیشان (آیه‌ی قبل) بدآن خاطر نبود، بلکه به این علّت بوده که خدای واقف به لیاقت‌ها، و نیّات و گفتار و اَعمال همگان، آنان را بنا به حکمتش، مناسب رسالت خود دیده، و إلاّ خیلی‌ها در آن سلسله (همچون پسر نوح) مقامی نیافتند.

(۳۵) **إِذْ قَالَتِ ٱمْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّيٓ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ.**

« (به یاد آر) **زمانی که همسر عمران گفت : خداوندا ! من عهد کردم آنچه را که در شکم دارم** (به عبادت تو از هر قیدی) **آزاد سازم پس از من بپذیر که تو خود شنوای دانایی** »،

به دنبال اشاره به برگزیدگان إلهی در آیات قبل، در آیه‌ی فوق ـ به عنوان ذکر خاصّ بعداز عام و متناسب با سیاق آیات که ظاهراً در بحث با مسیحیان می‌باشد ـ به خاندان عمران پرداخته و داستان عیسی[ع] را از زمانی که مادر وی مریم، طفلی در رَحِم مادرش بوده، آغاز کرده است.

مفسّران نوشته‌اند که مادر مریم (همسر عِمران) «حَنَّه» نام داشت که زنی بس مقدّس و پارسا بوده است، تا جایی که چون ـ در دوران حاملگی ـ پرنده‌ای را می‌بیند که به جوجه‌اش غذا می‌دهد، از حکمت و تدبیر إلهی متأثّر می‌شود که چنین مهر فرزند را در دل مادر نهاده و باعث تداوم حیات شده است، عهد می‌کند تا فرزند خود را (که به تصوّرش پسر بوده) وقف خدمت به کَنیسه و ترویج راه خدا بنماید. البتّه در آیه‌ی شریفه واژه‌ی «**نذر**» آمده که به مفهوم متداول آن ـ یعنی کاری که به شرطِ برآوردِ حاجتی انجام شود ـ نیست، بلکه منظور «عهد و پیمان» با خداست.

ازسوی دیگر بنده‌ی عابد خدا درآیه‌ی شریفه «**مُحَرَّر**= آزادشده» نامیده شده، به معنی کسی‌که از همه‌ی اِسارت‌ها و قیود آزاد گردیده و در پرتو توجّه به خدای‌تعالی و بر مبنای خدمت به دین او زندگی می‌کند.

مقطع آیه نشان می‌دهد که بندگان خالص خدا حتّی برای کار نیک خود، درخواست پذیرش از خدا دارند.

(۳۶) **فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَآ أُنثَىٰ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ . . .**

« **پس چون او را بزاد** (با حسرت) **گفت : خداوندا ! من دختر زادم ـ و خدا از زاده‌ی وی آگاه‌تر بود ـ . . .** »،

حَنّه (همسر عِمران) به خیال خود تصوّر می‌کرد که چون با خدا عهد کرده فرزندش را در خدمت کَنیسه قرار دهد، آن فرزند پسر خواهد بود. از اینرو با تعجّب گفت خدایا من دختر زاییدم ! درحالی‌که خدا این موضوع را بهتر از او می‌دانست، زیرا از زمانی‌که نطفه‌ی مریم در رَحِمِ مادر منعقد شده بود و مادر خبر

نداشت، خدا از آن آگاه بود، وخداوند می‌دانست که آن پسری که باید به دنیا آمده و کنیسه‌ی یهود را متحوّل سازد، از آن دختر زاده خواهد شد.

(۳۶) . . . وَ لَيۡسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلۡأُنثَىٰ . . .

« . . . و پسر همچون دختر نیست . . . »،

انعکاس روحیّه‌ی حنّه است که دختر نمی‌تواند به مانند پسر خادم کَنیسه شود (مسئولیّت‌های زنانگی مانع خواهد شد). در اینجا به نظر می‌رسد که حنّه باید می‌گفت دختر مانند پسر نیست، ولی چون در ذهن او پسر بوده و آرزوهایی برای آن پسر داشته، ابتدا پسر را آورده که پسر مانند دختر نیست. یعنی آن‌پسری که من می‌خواستم، این دختر نیست و پسر بود که می‌توانست نذر مرا ادا کند.

(۳۶) . . . وَ إِنِّي سَمَّيۡتُهَا مَرۡيَمَ وَ إِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ.

« . . . و نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از (شرِّ) **شیطان رانده‌شده** (ازرحمتت) **در پناه تو می‌سپارم »،**

معنای «**مَرْیَم**» از نظر لغوی، به دو صورت در مآخذ دیده می‌شود. در پاره‌ای از تفاسیر آن را به معنی «زن عابده» گفته‌اند که با نذر مادرش درباره‌ی او (آیه‌ی قبل) هماهنگی دارد. أمّا در قاموس کتاب مقدّس «مریم» به معنی «یاغیگری» (شاید به مفهوم کسی که در برابر پرستش غیرخدا یاغی است) آمده است.

از آیه‌ی شریفه کوشش مستمرّ حنّه نیز در تربیت ایمانی فرزندش مریم، مستفاد می‌شود. زیرا ازجمله اثرات دعا، تأثیر آن در شخص دعاکننده است و کسی که هدایت فرزندش را از خدا می‌طلبد، قطعاً در این راه تلاش هم می‌کند. همچنین از دعای مادر درباره‌ی دختر که من دخترم و فرزندانش را به خدا می‌سپرم معلوم می‌شود که مریم[ع] چنانکه در انجیل آمده غیراز عیسی[ع] فرزندان دیگری‌هم پیدا کرد.

(۳۷) فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنۢبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا . . .

« پس خداوند او (مریم) **را به نیکی پذیرفت و** (با لطف تمام) **به نیکی رویاند . . . »،**

لطف کلام محتاج هیچ توضیحی نیست. مسلّماً روحیّه‌ی یکتاپرستی و صداقت ایمانی مادر، بر فرزند اثر داشته که چنین کریمانه او را در بستر لطف و عنایات إلهی قرار داد. همچنین آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که باوجود آنکه فرزند حنّه دختر بود، خداوند به جای پسر او را پذیرفت وشاید این کار در آن روزگار بی‌سابقه بود که دختری به جای پسر، خدمتکار کَنیسه شود.

(۳۷) . . . وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا . . .

« . . . و (خدا) **سرپرستی او را به‌عهده‌ی زکریّا نهاد . . . »،**

طبری می‌گوید عمران (پدر مریم) و زکریّای نبی با یکدگر باجناق بودند و وقتی حنّه حامله شد، همسر او (عمران) درگذشت، ازاینرو شخصی می‌بایست سرپرستی طفل را به عهده می‌گرفت.

آیه‌ی٤٤ همین سوره می‌رساند که برای سرپرستی مریم[ع] داوطلبان متعدّد وجود داشت و زکریّا[ع] به قید قرعه انتخاب شد. مستفاد می‌شود که بدینوسیله، خداوند سرپرستی مریم را به عهده‌ی زکریّا گذاشت.

(۳۷) . . . **كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا ٱلْمِحْرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزْقًا ۖ قَالَ يَـٰمَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَـٰذَا ۖ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ .**

« ... **هرزمان‌که زکریّا درمحراب** (عبادت) **بر او وارد می‌شد نزد وی روزی** (خوراکی) **می‌یافت، می‌گفت : ای مریم ! این** (روزی) **از کجا بر تو رسیده است ؟** (و مریم) **می‌گفت : این، ازجانب خداست، همانا خدا هرکه را خواهد روزی بی‌شمار بخشد** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که مریم دوران طفولیّت را پشت سر نهاده و در نوجوانی به سر می‌برده است. البتّه «راهب» و «راهبه» شدن و «وقف» معبد گردیدن، در اسلام نیست، أمّا در أدیان دیگر بوده است.

تفسیر طبری از ابن‌عبّاس می‌گوید که «خوراکی» مورد اشاره در آیه‌ی شریفه، انگور در زمستان و به طور کلّی هر میوه‌ی غیرفصل بوده است. مسلّماً واضع قانون و آفریدگار مخلوقات، خود اسیر قوانین و سنّت‌هایش نیست و چنانچه اراده نماید، می‌تواند ـ علی‌رغم آنها ـ هر نتیجه‌ای که بخواهد به بار آورد.

(۳۸) **هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥ ۖ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ .**

« **آنجا بود که زکریّا خداوندش را خواند، گفت : ای خدای من ! مرا ازجانب خود فرزندی پاک**(سرشت) **عطا کن، همانا تو شنونده‌ی دعایی** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که وقتی زکریّا آن حوادث غیرمترقّبه را دید و مریم را در آن سطح و مقام بزرگ ایمانی مشاهده نمود، حسرت بی‌اولادی در دلش زنده گشت و فرزندی برای خود از خدا خواست. ذکر صفت «**طَیّبه**» برای فرزند در آیه‌ی شریفه درخواست فرزندی مشابه با مریم را می‌رساند، یعنی فرزندی، به مانند او، پاک و والا.

(۳۹) **فَنَادَتْهُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّي فِي ٱلْمِحْرَابِ أَنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًۢا بِكَلِمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ .**

« **پس فرشتگان او را درحالی‌که در محراب** (عبادت) **ایستاده و نماز می‌خواند، ندا دادند که خداوندت تو را به** (ولادت) **یحیی نوید می‌دهد که کلمه‌ی خدا را تصدیق داشته و بزرگواری پارسا و پیامبری از شایستگان است** »،

«یحیی» در لغت، به معنی کسی است که زندگی می‌کند و درتطبیق با حضرت یحیی[ع]، حیات روحانی اورا

تداعی می‌نماید.[۱] یحیی و مریم با هم پسرخاله و دخترخاله بودند.

منظور از «**کلمه‌ی خدا**» چنانکه در سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۷۱ آمده، حضرت عیسی^ع^ است که یحیی^ع^ قبل‌از هرکس رسالت او را تأیید کرد. همچنین لغت «**سیّد**» را ـ در متن آیه ـ طبری از قول «سعید بن جُبَیر» به معنی «پرهیزکار»، از قول «مجاهد» به معنی «ارجمند نزد خدا»، از قول «ضَحّاک» به معنی «بردبار و پرهیزکار» و از قول «عِکرِمَه» به معنی «کسی‌که همواره بر خشم خود غالب است»، آورده است. کلمه‌ی «**حَصُور= پارسا**» را طبری به معنای «کسی‌که سراغ جنس مخالف نمی‌رود» دانسته است[۲]. «پیامبری از شایستگان»، یعنی، فرد شایسته‌ای که به افتخار پیامبری خدا نائل شد.

اوصاف فوق، همه، فلسفه‌ی اسم «یحیی» را ـ به معنای ذکر شده ـ می‌رساند.

(۴۰) **قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ ٱلْكِبَرُ وَٱمْرَأَتِي عَاقِرٌ ۖ قَالَ كَذَٰلِكَ ٱللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ .**

« (زکریّا) **گفت : خداوندا ! چگونه مرا فرزندی خواهد بود درحالی که سِنّم به پیری رسیده و همسرم نازاست ؟!** (خدایش) **گفت : این چنین است، خدا هرآنچه خواهد** (و صلاح بداند) **انجام می‌دهد** »،

نکته‌ی لطیف در آیه‌ی فوق و آیه‌ی قبل این‌است که زکریّا^ع^ کلام را از فرشتگان می‌گیرد ولی سخن خود را به خدا عرض می‌کند، زیرا مبدأ ومرکز توجّه، خداست و نیروهای قدسی به رسالت ازسوی خدا سخن می‌گویند. امّا انجیل لوقا گوید : «زکریّا به فرشته گفت این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجه‌ام دیرینه سال است. فرشته در جواب وی گفت من جبرئیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم».

بدین‌ترتیب فهمیده می‌شود که نه تنها تولّد عیسی^ع^ ازطریق غیرمعمول بوده، بلکه تولّد یحیی^ع^ نیز به نوعی معجزه‌آسا بوده است.

(۴۱) **قَالَ رَبِّ ٱجْعَل لِّيٓ ءَايَةً ۖ قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا ۗ وَٱذْكُر رَّبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِٱلْعَشِيِّ وَٱلْإِبْكَٰرِ .**

---

(۱) ـ شرح واقعه در انجیل بدین‌صورت آمده است : «و واقع شد که چون (زکریّا) به نوبّت فرقه‌ی خود در حضور خدا کهانت می‌کرد، حسب عادت کهانت نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده بخور بسوزاند و در وقت بخور تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند. ناگاه فرشته‌ی خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده بر وی ظاهر گشت. چون زکریّا او را دید در حیرت افتاده ترس بر او مستولی شد. فرشته بدو گفت ای زکریّا ترسان مباش زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجه‌ات الیصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید. و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد. زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب ومسکری نخواهد نوشید (که برخلاف تصوّر قاطبه‌ی مسیحیان حرمت شرب خمر را در دیانت مسیح می‌رساند) و از شکم مادر خود پُر از روح القدس خواهد بود (که معلوم می‌شود «روح قدسی» مخصوص عیسی^ع^ نبوده است).» (انجیل لوقا، باب اوّل).

(۲) ـ در اَدوار پیشین، کمال نبی را بیشتر در دوری او از زندگی مادّی می‌دانستند. ولی در اسلام «مسئولیّت‌پذیریِ» نبی ـ در اِجرای «عدالت» و اِرائه‌ی الگوی متوازنی از زندگی فردی و اجتماعی ـ بیشتر مورد نظر است.

« (زکریّا) **گفت : خداوندا ! برای من نشانه‌ای قرار ده.** (خدا) **گفت : نشانه‌ی تو این است که تا سه روز ـ جز به رمز** (اشاره) **ـ با مردم سخن نگویی، و خداوندت را بسیار یاد کن و شبانگاه و سپیده‌دمان** (او را) **تسبیح گوی** »،

مسلّماً، تجدید فعّالیّت‌های جنسی در مردی مسنّ، توأم با تحوّلاتی خواهد بود. می‌توان احتمال داد که آن اثرات ـ درمورد زکریّا[ع] ـ به صورت توقّف قُوای کلامی وی به مدّت سه روز، ظاهر شده باشد. أمّا عجیب است که انجیل لوقا این موضوع را به‌عنوان مُجازاتی در حقِّ زکریّا ـ که سخن فرشته را باور نداشته ـ ذکر کرده و می‌گوید : «و الحال تا این امور واقع نگردد گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت زیرا سخن‌های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست باور نکردی» ! و برخی از مفسّران قرآن نیز سخن انجیل را گرفته آیه‌ی فوق را بر آن روال، تفسیر نموده‌اند ! حال آنکه نه در آیه‌ی قرآن و نه حتّی در متن انجیل، هیچگونه مطلبی که ناباوری زکریّا را نسبت به خبرِ رسیده نشان دهد، به چشم نمی‌خورد. او فقط علامتی خواسته تا شروع زمان رویداد برایش روشن باشد.

در بخش بعدی آیه، خداوند به زکریّا تذکّر می‌دهد که هرچند قادر به تکلّم نخواهی بود، ولی در آن سه روز، مرتّب به یاد خدا باش و دل و روح خود را سرشار از ذکر خدا کن و در مقطع آیه تصریح می‌نماید که با «تسبیح خداوند = منزّه شماری خدا از هر نقص و ناتوانی» قدرت و تسلّط خودت را بر نفس حفظ کن.

بخش چهارم

(۴۲) وَ إِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ يَـٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصْطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلْعَـٰلَمِينَ .

« **و** (به یاد آر) **زمانی را که فرشتگان** (به مریم) **گفتند : ای مریم ! همانا خدا تو را برگزید و پاک گردانید و بر زنان جهان برتری بخشید** »،

به دنبال آیات قبل در ارتباط با مادر مریم و ذکر آزوهای او دربارهی نوزادش، در اینجا داستان را به شرح حال مریم برده است. چند نکته درمورد آیهی شریفه درخور توجّه میباشد :

اوّل ، آنکه زن نیز میتواند به مقامی درخور ارتباط با ملکوت رسد و مورد لطف و کرامت خدا قرار گیرد و برگزیده و پاک شود و این موضوع اختصاص به مردان ندارد. هرچند رسیدن به مقام خاصّ مریم‌ع مقولهی دیگریاست.

دوّم، آنکه مشخّص میشود، غیر پیامبران نیز ممکن است ارتباط روحی با عالم فوق طبیعت برقرار نموده و مورد إلهام إلهی قرار گیرند. در چنین مواردی، البتّه رسالت و نبوّت تفویض نشده، امّا هدایتهای خاصّ خدا قابل انکار نیست.

سوّم آنکه واژهی **اِصطَفَاکِ** = تو را برگزید»، دو بار در آیهی شریفه به کار رفته (قبل و بعداز «**طَهَّرَکِ** = تو را پاک گردانید» که بار دوّم ما آن را «برتری بخشید» ترجمه کردهایم). زمخشری در «کشّاف» برگزیدگی نخستین را برای تربیت و کرامت، و برگزیدگی دوّم را برای تولّد عیسی‌ع از مریم‌ع دانسته است. از نظر ما، احتمال دارد که این مطلب برسبیل «اجمال» و «تفصیل» باشد. ابتدا به «اجمال» برگزیدگی مریم (یعنی درحقیقت «انتخاب» او برای هدف مورد نظر) را اعلام داشته و سپس، با قید «پاک گردانید»،[۱] آن گزینش، به صورت برتر شدن وی نسبت به زنان زمانه[۲]، بیان شده است. چنانکه استفاده از آیات بعد نشان میدهد که هدف از «گزینش» اوّل همانا انتخاب مریم‌ع برای به دنیا آوردن حضرت عیسی‌ع و عبور از مراحل سخت و حسّاسی بوده که این موضوع دربر داشته است.

متعاقباً مقام شکرگزاری را تذکّر میدهد :

---

(۱) ـ برخی گفتهاند مراد از پاک ساختنِ مریم این بوده که هرگز حالت حیض پیدا نمیکرد تا مجبور به ترک معبد شود. ولی این سخن وجهی ندارد زیرا بنا به انجیل، مریم‌ع بعداز تولّد حضرت عیسی‌ع، در مقطعی با یوسف نجّار ازدواج کرد و برای او پسران به دنیا آورد که برادران عیسی‌ع بودند. مراد از پاک ساختن مریم‌ع از نظر ما طاهر شدن و دوری او از گناهان ازطریق عبادات بوده است.

(۲) ـ مسلّماً منظوراز «زنان» درآیهی شریفه زنان حاضر درزمان مریم بودهاند، نه زنانیکه تا آن تاریخ هنوز خلق نشده بودند.

(۴۳) يَـٰمَرۡيَمُ ٱقۡنُتِي لِرَبِّكِ وَٱسۡجُدِي وَٱرۡكَعِي مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ .

« **ای مریم ! فرمانبردار خدایت باش و** (برای او) **سجده آر و با رکوع‌کنندگان رکوع کن** »،

آیه‌ی شریفه قدرشناسی از نعمت إلهی را یادآوری می‌نماید. طبری در تفسیر از قول پیامبر[ص] آورده که هرکجا در قرآن ذکر «**قُنُوت**» رفته، مقصود فرمانبرداری از خداست.

«**سجده**» و «**رکوع**» منتهای تواضع آدمی است که در آئین اسلام، اختصاص به خدای‌تعالی داشته و انجام آن در برابر دیگری شرک است. هرچند بین ملل دیگر تعظیم و سجده دربرابر اُمراء و پادشان مرسوم بوده، چنانکه در قرآن می‌خوانیم کسان یوسف در برابر او سجده کردند (یوسف/۱۰۰).

در مقطع آیه شاید مقصود، برگزاری نمازهای دستجمعی باشد و در عین تداوم عبادات شخصی، هماهنگی با سایر عبادتگران را می‌رساند.

(۴۴) ذَٰلِكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهِ إِلَيۡكَۚ وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يُلۡقُونَ أَقۡلَٰمَهُمۡ أَيُّهُمۡ يَكۡفُلُ مَرۡيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يَخۡتَصِمُونَ .

« **این از اخبار غیب اســت که بر تو وحی می‌کنیم ، و تو آن زمان کــه قلم‌های خود را** (برای قرعه) **می‌افکندند ـ تا کدام‌یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد ـ نزد آنان نبودی و چون به کشمکش برخاستند، حضور نداشتی** »،

در اینجا ـ در عین آنکه بیان حوادث قطع نشده ـ پرانتزی باز شده و تذکّر می‌دهد که این مطالب را پیامبر اسلام قبلاً از کسی نشنیده و طبیعتاً خود نیز در جریان آنها حضور نداشته و فقط از مجرای وحی است که از آن وقایع مطّلع می‌گردد.

در ارتباط با محتوای آیه، مفسّران نوشته‌اند که برای سرپرستی مریم، بین اهل کَنیسه رقابت درگرفت و قرار شد، سرپرست وی به قید قرعه انتخاب شود. البتّه درمورد نحوه‌ی قرعه‌کشی، آیه‌ی شریفه مجمل است (و از چهره‌های بارز کتاب هدایت یکی همین است که ذکر چیزهایی را که هدایتی دربر ندارد فرومی‌گذارد). امّا مفسّران، درمورد کیفیّت قرعه‌کشی سخن‌ها گفته‌اند که ما از آوردن آنها خودداری می‌کنیم. در آیه‌ی۳۷ از همین سوره تنها آمده که «**كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا** = سرپرستی مریم را (خداوند) به عهده‌ی زکریّا نهاد.» (به توضیح آیه‌ی مزبور نگاه کنید).

(۴۵) إِذۡ قَالَتِ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ يَـٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنۡهُ ٱسۡمُهُ ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ وَجِيهًا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ .

« (به یاد آر) **هنگامی را که فرشتگان گفتند : ای مریم ! همانا خدا تو را به کلمه‌ای از سوی خویش نوید می‌دهد، نام او : مسیح، عیسی فرزند مریم است ودردنیا وآخرت آبرومند واز مقرّبان**(إلهی)**خواهد بود** »،

به تدریج آیات، ازشرح ماجرا و شخصیّت مریم(ع)، به ذکر سرگذشت و شخصیّت **عیسی**(ع) منتقل می‌شود. توضیح رمینه‌هایی که منجر به تولّد عیسی(ع) شد، مشخّص می‌سازد که البتّه آن حضرت (برخلاف رأی غُلاةِ مسیحی) جنبه‌ی خدایی نداشته ومانند سایر ابناءِ بشر از مادری زاده شده‌است وفقط امر إلهی درایجاد او به نحو خاص، دخالت کرده است. و تعبیر «پسر خدا» که درمیان اغلب مسیحیان معمول شده دلیل بر سهم عیسی^ع از مقام اُلوهیّت نیست. چنانکه در انجیل مَتّی (باب پنجم، شماره‌ی۹) می‌خوانیم که عیسی^ع گفت : «خوشا به حال صلح کنندگان زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد». بنابراین اصطلاح «**پسر خدا**» صرفاً تشبیهی است که اشعارمی‌دارد افراد صلح‌جو، محبّت خدارا ـ همچون محبّت پدر نسبت به پسرـ به خود جلب می‌کنند. و بدین‌ترتیب، بنا به مأخذ خود مسیحیان، مضمون «پسر خدا» خاصّ یک تن نبوده است.

در آیه‌ی فوق عیسی^ع با تعابیر گوناگون معرّفی شده است :

اوّل، آنکه می‌فرماید «**کلمه‌ای ازسوی خدا**» ـ یعنی به فرمان إلهی موجود شد (نساء/۱۷۱). مسلّماً آن خدایی‌که زمینه‌ی تولّد انسانها را در دنیا از راه آمیزش زن و مرد پیش آورده، قادر به پدید آوردن «بِکر زایی» نیز خواهد بود، چنانکه موجود اوّلیّه را بدون سابقه آفرید.

دوم، آنکه می‌فرماید، او «**مسیح**» است. و لغت «مسیح» را به دو صورت معنی کرده‌اند :

(۱) به معنای «**مُسِحَ بِالْبَرَکَة**» یعنی کسی‌که برکت داده شده است. و **(۲)** به‌معنای «**اَلْکَثِیر السِّیاحَة**» یعنی کسی که برای تبلیغ راه خدا، مدام در سفر و مسح زمین می‌باشد.

سوّم، آنکه مشخّص شده او «**پسرمریم**» است که به «علّتی» قبل‌از خود منسوب شده و از مقام «اُلوهیّت» که قائم به ذات است، جدا می‌باشد.

چهارم، آنکه می‌فرماید : «**در دنیا و آخرت آبرومند**» خواهد بود. یعنی هرچند بسیاری با او به مخالفت برمی‌خیزند، ولی در دنیا به آبرو و احترام خواهد رسید ـ چنانکه می‌بینیم رسید ـ و در آخرت نیز با سعادت و والامقام خواهد بود.

پنجم، قید «**مِنَ الْمُقَرَّبِین**» می‌رساند که نه تنها در دنیا و تاریخ آبرومند می‌ماند، بلکه در مقام «قرب به خدا» به درجات بلندی نائل می‌شود.

البتّه خداوند همیشه و همه جا هست. بنابراین نزدیکی و دوری از خدا به‌لحاظ زمان و مکان معنا ندارد. رابطه‌ی خویشاوندی و یا مشابهت نیز هیچ‌کس با خدا ندارد و درنتیجه نزدیکی به او از این مجاری نیز ممکن نیست. بنابراین مقصود از «قُرب به خدا» این است که آدمی به معرفت و رضایت خدا رسیده و وجود او تجلّی‌گاه فیوض إلهی می‌گردد. مسلّماً انسان، با نافرمانی، از خدا دور می‌شود و اطاعتِ بدون معرفت نیز نزدیکی نمی‌آورد. «اطاعت» توأم با «شناخت» است که انسان را در ارتباط مدام با خدا قرار داده و همین کثرت ارتباط، «قرب به خدا» را باعث می‌شود. پاره‌ای از مفسّران، مقرّب بودن عیسی^ع را موکول به

قیامت دانسته‌اند و گفته‌اند که در آن‌روز مورد اکرام و انعام حق واقع می‌شود. در سوره‌ی واقعه (آیات ۱۰ تا ۲۶) وضع و حال «مقرّبان إلهی» در آخرت تشریح شده والبتّه کسی بدون لیاقت به آن مقام نمی‌رسد.

(۴۶) **وَ يُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلْمَهْدِ وَ كَهْلاً وَ مِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ .**

« **و در گهواره و میان‌سالی با مردم سخن گوید و از شایستگان باشد** »،

به سخن عیسی(ع) در گهواره، در سوره‌ی مائده (آیه‌ی ۱۱۰) و سوره‌ی مریم (آیات ۳۲←۳۰) نیز اشاره شده است. شاید سخن‌گویی عیسی^ع در آن مرحله، به صورت ارادی وخودآگاه نبوده، بلکه فقط کلماتی ـ به فرمان خدا ـ در جهت رفع تهمت از مادرش از وی صادر شده است.

مقصود از «**صالِحین** = شایستگان» در مقطع آیه، کسانی است که اهل صلاح و فضل‌اند و به اموری دست می‌زنند که ارزش‌های بزرگ در آن نهفته است.

(۴۷) **قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ . . .**

« (مریم) **گفت : ای خدای من ! چگونه مرا فرزندی تواند بود، با آنکه هیچ بشری مرا مسّ نکرده است ؟! . . .** »،

لفظ «**مَسّ**» در آیه‌ی شریفه، کنایه‌ی مؤدّبانه از آمیزش جنسی است، و إلاّ هرکس حدّأقل توسّط مادرش، مس (به معنای لغوی) شده است. آیه‌ی کریمه نشان می‌دهد که مریم^ع ـ هرچند از برجستگان روحانی بوده ـ ولی انتظار نداشته که از غیر مجاری عادی، موجودی از او متولّد شود و پدیده‌های آفرینش را در یک نظام علّت و معلولی درنظر می‌گرفته است.

(۴۷) **. . . قَالَ كَذَٰلِكِ ٱللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ . . .**

« . . . (خدایش) **فرمود : این چنین است، خدا هرچه خواهد** (و صلاح بداند) **می‌آفریند . . .** »،

ملاحظه می‌شود که جواب مریم ازجانب خدا ـ در آیه‌ی فوق ـ به مانند جوابی است که در آیه‌ی ٤٠ همین سوره ـ درمورد مشابه ـ به زکریّا داده شد، و خداوند در عین آنکه صدق گفتار مریم را تصدیق می‌نماید (که مردی با او رابطه‌ی زناشویی نداشته) یادآور می‌شود که در هستی، امری بالاتر از قوانین رایج جریان دارد و آن امر خدا ـ صانع آن قوانین ـ می‌باشد. از اینرو متعاقباً می‌فرماید که :

(۴۷) **. . . إِذَا قَضَىٰٓ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ .**

« **. . . چون حکم وی به امری تعلّق گیرد، جُز این نیست که بدآن گوید : باش ! پس موجود می‌شود** »،

شبیه این آیه ـ در توضیح معاد ـ در سوره‌ی نحل (آیه‌ی ٤٠) نیز آمده که می‌فرماید : «**اِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَیْءٍ اِذَا اَرَدْنَاهُ اَن نَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُون** = جُز این نیست که سخن ما به هرچیز که اردا‌ه‌ی وجودش کنیم این است که بدو گوییم : باش ! و او وجود می‌یابد». طبری عبارت قبلی را ـ بر پایه‌ی واژه‌ی **كَذٰلِک** ـ چنین معنا کرده :

«آری، همچنان است ای مریم (کسی تا به حال تو را مس نکرده) ولی ـ علی‌رغم این‌موضوع ـ خداوند به تو فرزندی بنا به امر خود می‌دهد».

(۴۸) **وَ يُعَلِّمُهُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ .**

« **و** (خدا) او (عیسی) **را کتاب و حکمت و تورات و انجیل بیاموزد** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، خداوند شرح اخبار مربوط به عیسی را ـ خطاب به مریم ـ با آیه‌ی فوق دنبال می‌کند. نعمت علم و اطّلاعات از برخی حقایق عالم وآگاهی ازمحتوای کتب آسمانی، ازجمله مواهب ارزانی‌شده‌ی خدا به حضرت عیسی^ع بود که البتّه آن‌حضرت پس‌از تحصیل لیاقت، به آنها رسید. در آیه‌ی بعد، از نعمت دیگری که به عیسی^ع اعطا گردید، سخن می‌گوید، معجزاتی که به فرمان خدا از او سرزد :

(۴۹) **وَ رَسُولاً إِلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَنِّى قَدْ جِئْتُكُم بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ أَنِّىٓ أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيْـَٔةِ ٱلطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًۢا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۖ وَأُبْرِئُ ٱلْأَكْمَهَ وَٱلْأَبْرَصَ وَأُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِى بُيُوتِكُمْ . . .**

« **و او را به رسالت سوی بنی‌اسرائیل** (خواهد فرستاد که به آنان گوید :) **همانا من با آیتی ازجانب خداوندتان نزد شما آمده‌ام ؛ از گِل برایتان چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به اذن خدا** (به فرمان تکوینی او) **پرنده‌ای می‌شود ! و کور مادرزاد و مبتلایان به لکّه‌های پوستی را بهبود می‌بخشم ومردگان‌را به‌اجازه** (به اراده‌ی)**خدا زنده می‌سازم و شمارا ازآنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌دارید خبر می‌دهم ...** »،

مجموعه‌ی آیاتی که در این سوره، درمورد معجزات حضرت عیسی^ع، به صورت خبر به مریم^ع آمده، در سوره‌ی مائده بنا به رویداد ذکر گردیده است. چنانکه می‌فرماید : «**اِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُر نِعْمَتِى عَلَيْكَ وَ عَلَى وَالِدَتِكَ اِذْ اَيَّدتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِى الْمَهْدِ وَ كَهْلاً وَ اِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَاةَ وَ الإنجيلَ وَ اِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِى فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونَ طَيْرًا بِإِذْنِى وَ تُبْرِئُ الاَكْمَهَ وَ الاَبْرَصَ بِإِذْنِى و اِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِى** ... = ای عیسی، پسر مریم ! نعمت مرا بر خود و مادرت به یاد آر آن زمان که با رُوحُ الْقُدُس تو را تأیید کردم و تو با مردم در گهواره و سنین رشد سخن گفتی، و آنگاه که به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و زمانی که به اذن من از گِل پرنده‌ای ساخته در آن دمیدی و به اراده‌ی من پرنده‌ای شد، کور مادرزاد و مبتلای به لکّه‌های پوستی را به اذن من شفا بخشیدی و مردگان را به اذن من بازمی‌آوردی ... » (مائده/۱۱۰). دراینجا چند نکته درخور تأکید است :

اوّل، آنکه واژه‌ی «**بَرَص**» را در آیه‌ی شریفه ما «لکّه‌های پوستی» ترجمه کرده‌ایم و بنا بر مندرجات انجیل چنین آمده است : «و هنگامی‌که (عیسی) سفر به سوی اورشلیم می‌کرد از میانه‌ی سامِرَه و جَلیل می‌رفت و چون به قریه‌ای داخل می‌شد ناگاه ده شخص اَبْرَص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده، به آواز بلند گفتند ای عیسی خداوند بر ما ترحّم فرما. او به ایشان نظر کرده گفت بروید و خود را به کاهن بنمایید. ایشان چون می‌رفتند طاهر گشتند. و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تمجید می‌کرد. و پیش قدم او بر وی درافتاده وی را شکر کرد و از اهل سامره بود. عیسی ملتفت شده گفت : آیا ده نفر طاهر نشدند؟ پس آن نُه کجا شدند؟ آیا هیچ‌کس یافت نمی‌شود که برگشته خدا را تمجید کند جُز این غریب؟» (انجیل لوقا، باب ۱۷، سیمان ۱۱ تا ۱۹).

دوّم، آنکه واژه‌ی «**بِإِذنِ الله**» دو بار در این آیه‌ی شریفه (و چهار بار در آیه‌ی سوره‌ی مائده) به کار رفته تا غُلُوّها را درمورد حضرت عیسی[ع] مطرود سازد. باتوجّه به اینکه اذن خدا دراینجا اجازه‌ی لفظی نیست بلکه امر تکوینی است. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که هر معجزه‌ای از عیسی[ع] سرزده، به فرمان و اراده‌ی خداوند بوده است و هیچ خاصیّتی ذاتی در خودِ عیسی[ع] برای این امور نهاده نشده بود. این مطلب ازیکسو مقام اُلوهیّتی را که عیسویان برای حضرت عیسی[ع] قائل شده‌اند نفی می‌کند و ازسوی دیگر بر رَدِّ نظراتی است که برخی مفسّران ـ بنا بر همین آیه ـ در اثبات ولایت تکوینی برای انبیاء واولیاءِ خدا ابراز داشته‌اند. واژه‌ی «**بِإِذنِ الله**» به وضوح نشان می‌دهد که معجزات حضرت عیسی[ع] از آنرو نبوده که در او خاصیّت خلاّقیّت ازجانب خدا نهاده شده بود تا هرکجا می‌خواست آن خاصیّت را به ظهور رساند ! بلکه هرجا خداوند اراده داشت، امور خارق‌العاده‌ای را به دست او به ظهور می‌رساند.

(۴۹) . . . **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ** .

« ... **همانا در این برایتان نشانه‌ای است، اگر اهل ایمان باشید** »،

عبارت ختامی آیه درحقیقت مشعر بر این معناست که اگر انسان ایمان واقعی به خدا داشته باشد، از مشاهده‌ی آیات پیامبران، به حقایق بزرگ می‌رسد، ولی آنگاه که حجاب نفسانی «قلب» را بپوشاند، واضح ترین مطالب در نظر شخص بی‌اهمّیّت جلوه می‌کند.

(۵۰) **وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ** .

« **و** (گوید آمده‌ام تا) **آنچه را پیش‌از من در تورات** (نازل شده) **است تصدیق کنم و برخی از آنچه را بر شما حرام گردیده برایتان حلال کنم و آیتی از سوی خداوندتان بر شما آورده‌ام، پس در برابر خدا تقوا پیشه کنید و مرا فرمان برید** »،

بخش **اوّل** آیه می‌رساند که عیسی[ع] مخالفتی با تورات نداشت و مانند همه‌ی انبیاءِ خدا، منکر رسالت و تعالیم پیامبرانِ پیش‌از خود نبود.

درباره‌ی بخش **دوّم** آیه ، در سوره‌ی نساء می‌خوانیـم که «**فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ طَیِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَن سَبِیلِ الله كَثِیراً** = بر یهودیان ـ به سزای ظلمی که می‌کردند و از راه خدا بسیار بازمی‌داشتند ـ پاکیزه‌هایی‌را که بر آنها حلال شده بود، حرام کردیم» (نساء/١٦٠) و برخی نعمت‌هایی را که بر یهودیان حرام شد در سوره‌ی انعام ذکر می‌کند : «**وَ عَلَى الَّذِینَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِی ظُفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ شُحُومَهُمَا الاّ مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا اَوِ الْحَوَایَا اَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذلِکَ جَزَیْنَاهُم بِبَغْیِهِمْ وَ اِنَّا لَصَادِقُون** = بر کسانی که یهودی‌اند (گوشت) هر ناخن‌داری را حرام کردیم و از گاو و گوسفند نیز پیه‌شان را بر ایشان حرام کردیم، جُز آنچه بر پشت آن یا با اَمعاء بوده یا به استخوان پیوسته باشد، به جرم آن سرکشی‌ها که داشتند چنین سزایشان دادیم و جُز این نیست که ما راست‌گفتاریم» (انعام/١٤٦). مفسّران گویند از مأموریّت‌های عیسی علیه‌السّلام یکی این بود که اینگونه تحریم‌ها را که بر بنی‌اسرائیل رفته بود از ایشان بردارد.

(۵۱) **إِنَّ ٱللَّهَ رَبِّی وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ ۗ هَـٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِیمٌ.**

« **به راستی خدا صاحب اختیار من و شماست، پس او را بندگی کنید، این است راه راست** »،

آیه‌ی شریفه به وضوح نشان می‌دهد که اساس دعوت عیسی[ع] به خداپرستی و اطاعت از خدا بوده و خود او نیز صرفاً رسولی از رسولان خدا بوده که پیام‌های إلهی را می‌رسانده است.

(۵۲) **فَلَمَّآ أَحَسَّ عِیسَىٰ مِنْهُمُ ٱلْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِیٓ إِلَى ٱللَّهِ ۖ قَالَ ٱلْحَوَارِیُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.**

« **و چون عیسی به کفر آنها پی برد گفت : یاری‌کنندکان من به سوی خدا کیستند ؟ حواریّون گفتند : ما یاوران خداییم، به خدا ایمان آوردیم و تو** (ای پیامبر حق!) **گواه باش که ما تسلیم فرمان خدا گشتیم** »،

در اینجا، الهامات خداوند به مریم درمورد آینده‌ی حضرت عیسی[ع] پایان یافته و خداوند، شرح ماجرا را تعقیب می‌کند.

از آیه‌ی شریفه چنین فهمیده می‌شودکه دعوت عیسی[ع]، به جای آنکه مورداستقبال یهود قرارگیرد، بامخالفت شدید آنها روبرو شد. هرچند، یهودیان، بنا به تورات، انتظار پیامبر جدیدی را داشتند، ولی ظاهراً متوقّع بودند، آن مسیحِ موعود فتوحاتی برایشان آورده، بیت المقدّس را از چنگ رومیان آزاد سازد. به عبارت دیگر، با چشم دنیوی به مسیح موعود می‌نگریستند. از اینرو وقتی با شخصیّتی روبرو شدند که پیام‌آور محبّت و

اخلاق بود، بینش مادّی آنها، اجازه‌ی قبول او را ، به عنوان پیامبر، نمی‌داد ؛ و البتّه بیش‌از همه روحانیّون یهود با حضرت عیسی[ع] به عناد و لجاج پرداختند[۱] و عاقبت نیز پی‌گیر کشتار آن‌حضرت توسّط رومیان شدند.[۲]

بخش بعدی آیه نشان می‌دهد که دکانداران دینی همواره بزرگترین سدّ راه خدا بوده‌اند، از اینرو عیسی[ع] وقت خود را با روحانیّون تلف نکرده نهضت خویش به میان مردم می‌بَرَد و دست یاری به سوی مردم دراز می‌کند که از آن میان «حواریّون» به درخواست کمک او پاسخ مثبت می‌دهند.

«**حَواریّون**» کسانی را می‌گفتند که شغلشان جامه‌شویی یا ماهیگیری در کنار دریا بود و آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پاکدلانی از این طبقه ـ پیش‌از هرکس ـ به عیسی[ع] گرویدند. در قرآن از حواریّون تجلیل شده و هیچ اثری از اینکه یکی از آنها به عیسی[ع] خیانت کرد، در قرآن مشاهده نمی‌شود. حتّی قرآن توصیه می‌نماید که مسلمانها به مانند حواریّون یار و مددکار دین خدا باشند، چنانکه می‌خوانیم «**یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا اَنْصَارَ اللهِ کَمَا قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوَارِیِّینَ مَنْ اَنصَارِی اِلَی اللهِ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ نَحْنُ اَنصَارُ اللهِ** = ای مؤمنان! یاوران (دین)خدا باشید، چنانکه عیسی پسرمریم، به حواریّون گفت: چه کس مرا به سوی خدا یاری می‌کند؟ حواریّون گفتند: ما یاران(دین) خداییم» (صف/١٤).

مقطع آیه روحیّه‌ی حواریّون را تشریح می‌نماید و ایمان آنها را به خدا به صورت سخنانی از زبان خودشان ذکرمی‌کند. این بخش ازآیه درواقع به مسیحیان پیام می‌دهد که از نسبت موهوم «پسر خدا بودن» به عیسی[ع] دست بردارند و به جای توقّف در خود آن‌حضرت و پرستش و بندگی او، به پیروی از راه آن پیامبر بزرگ، درحرکت به سوی خدا پردازند و می‌فرماید حواریّون نیز جُز این برداشتی از عیسی[ع] و آئین او نداشتند.

مراد از این گفته‌ی حواریّون به عیسی[ع] که «**وَ اشْهَدْ بِاَنَّا مُسْلِمُون** = گواه ما باش که تسلیم فرمان خدا گشتیم»، این است که هرفرمانی تو از جانب خدا آوری ما پیروی می‌کنیم و به این اعتبار از عیسی[ع] دربرابر خدا شهادت می‌طلبند. بر این مبنا، متعاقباً دعایی از زبان حواریّون مطرح شده است.

(۵۳) رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلْتَ وَٱتَّبَعْنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ .

« (و چنین دعا نمودند که :) **خداوندا ! بر آنچه نازل کردی ایمان آوردیم و رسول تو را پیروی کردیم، پس ما را به همراه گواهان** (پیام‌آور خویش) **ثبت فرما !** »،

---

(۱) ـ از اینرو انزجار شدید حضرت عیسی[ع] از روحانیّون یهود در انجیل مشهود است، چنانکه می‌خوانیم : «آنگاه فَریسیان و صَدوقیان (یعنی، روحانیون یهود) نزد او آمده از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد. ایشان را جواب داد که در وقت عصر می‌گویید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است. و صبحگاهان می‌گویید امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ وگرفته است ! ای ریاکاران می‌دانید صورت آسمان را تمیز دهید، امّا علامات زمان‌ها را نمی‌توانید ؟! فرقه‌ی شریر زناکار آیتی می‌طلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس؛ پس ایشان را رها کرده روانه شد.» (انجیل مَتّی، باب۱۶، شماره‌ی ۱ تا ۴).

(۲) ـ این دقیقاً کاری بود که یهود مدینه با پیامبراسلام[ص] کردند و علی‌رغم تعهّدی که با مسلمان‌ها داشتند، با کفّار قریش برای کشتن پیامبر و براندازی مسلمان‌ها همداستان شدند.

«**گواهان پیامبر إلهی**» همه‌ی مؤمنانی هستند که در طول تاریخ، تابع و فعّال در راه پیامبران بوده‌اند.

(۵۴) **وَ مَكَرُواْ وَ مَكَرَ ٱللَّهُ وَ ٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَٰكِرِينَ.**

« **و آنها** (دشمنان مسیح، درباره‌ی او) **مکر کردند و خدا** (نیز) **مکر کرد** (حیله‌ی آنان را خنثی نمود) **و خدا از همه‌ی نیرنگ‌کاران ماهرتر است** »،

پس‌از ذکر حواریّون و قبول دعوت عیسی ع توسّط ایشان در آیات قبل، در آیه‌ی فوق به عناد روحانیّون یهود وحیله‌گری‌های آنها بر ضدِّ عیسی ع پرداخته‌است (به توضیح آیه‌ی۵۲ این‌سوره نگاه کنید).

آیه‌ی شریفه بر دو محور اساسی تکیه دارد : (۱) «**مَكَرُوا**» که به دسیسه‌های روحانیّون یهود بر ضدِّ حضرت عیسی ع اشاره دارد و (۲) «**مَكَرَ الله**» که از مقابله‌ی خداوند با مکر یهودیان و خنثی‌سازی حیله‌ی آنان سخن می‌گوید.

پیش‌از توضیح دو محور فوق، ساختار آیه شایان توجّه است که دربرابر مکر یهودیان، از مکر خدا سخن گفته است. دراین‌باره به نظر می‌رسد که کاربرد واژه‌ی «مکر» برای خدا در آیه‌ی شریفه، از باب صنعت «مُشاکله» در زبان عرب می‌باشد که طی آن، در مقام بیان عدالت، عکس‌العمل و جزای هرعملی را از نوع و جنس همان عمل ذکر می‌کنند. چنانکه فرموده «وَ **جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا** = جزای بدی، بدی مثل آن است» (شوری/٤٠) که مسلّماً جزای کار بد، عمل بدی نیست ولی از نظر تأکید بر لزوم تساوی مجازات با جرم، هر دو را به یک لفظ (**سَيِّئَه**) آورده است. به واژه‌ی «**مَكَرَ اللهُ**» نیز دربرابر «**مَكَرُوا**» در آیه‌ی شریفه باید این چنین نگریست که خداوند مکر مکّاران را دقیقاً سزا داده نتیجه‌ی آن را به خودشان بازمی‌گرداند. از اینرو در مقطع آیه می‌فرماید «**وَ اللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِين** = خداوند از همه‌ی نیرنگ‌کاران ماهرتر است» یعنی خداوند کسی‌است‌که به بهترین وجه مکر وحیله‌ی مکّاران را درهم ریخته نتیجه را به خود آنها بازمی‌گرداند.

امّا در اینکه «**مَكَرُوا**» (مکر روحانیّون یهود در حقّ حضرت عیسی ع) چه بوده و چگونه خداوند آن را خنثی نمود و نتیجه را به ضرر آن مکّاران تمام کرد (**مَكَرَ اللهُ**) آیه‌ی شریفه توضیحی نمی‌دهد. ولی آثار انجیلی در این‌باره تا حدودی گویاست و چنین به دست می‌دهد که روحانیون یهود وقتی در مباحثاتشان با عیسی ع شکست خوردند و معجزات و براهین آن‌حضرت آنها را به سختی محکوم ساخت، نه تنها نسبت به او کفر و عناد پیشه کردند، بلکه با حیله‌گری درصدد قتل وی برآمدند و حیله‌ی آنان هم این بوده که خود مستقیماً به این کار دست نزدند بلکه زمینه‌هایی فراهم آوردند (از راه اتّهام سیاسی به عیسی ع) تا حاکم رومیِ بیت‌المقدّس این کار را انجام دهد.[۱]

ازسوی دیگر درباره‌ی «**مَكَرَ الله**» استنباط می‌شود که روحانیون یهود در نیرنگ خود موفّق نبوده و فرد دیگری را به جای عیسی ع مصلوب کردند. به نظر برخی از مفسّران آن فرد دیگر همان یَهودای اِسخَریوطی

---

(۱) ـ به انجیل مرقس، باب ۱۵ و انجیل یوحَنّا، باب ۱۹ نگاه کنید.

بود که خود را به ظاهر همچون عیسی[ع] می‌آراست و به جای عیسی[ع] دستگیر و مصلوب گشت[۱]. در قرآن بدین اشتباه اشاره شده و می‌فرماید «**وَ مَاقَتَلُوهُ وَ مَاصَلَبُوهُ وَلکِن شُبِّهَ لَهُمْ** ... = او را نکشتند و به دارش نیاویختند ولی امر بر آنان مشتبه شد ... »(نساء/۱۵۷) بدون آنکه از یهودا یا دیگری نام ببرد.

البتّه انجیل‌ها «یَهودا» را فردی خائن ولی ازحواریّون معرّفی می‌کنند امّا بنابه تجلیل فراوان قرآن ازحواریّون، ما در این باره توقّف می‌کنیم. برخی از مفسّران ـ بدون ذکر هیچ‌دلیلی ـ نوشته‌اند که خداوند عیسی[ع] را از آن باغی که به اتّفاق حواریّون درآنجا بود، نجات داد وبه آسمان برد و درعوض یهودا را به قیافه‌ی عیسی درآورد. حتّی طبری در تفسیر خود به روایت از سُدّی (مفسّر قدیمی) آورده است که هیچ‌کس به عیسی[ع] خیانت نکرد، بلکه یکی از حواریّون خود داوطلب شد تا به شکل عیسی[ع] درآید و به جای او دستگیر شود !

(۵۵) **إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَـٰعِيسَىٰٓ إِنِّى مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَىَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَجَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوْقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۖ ثُمَّ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ** .

« (به یاد آر) **آنگاه که خدا فرمود : ای عیسی ! همانا من تو را وفات می‌دهم و به سوی خویش رفعت می‌بخشم و تو را** (از شرّ و پلیدی) **کافران پاک می‌سازم و کسانی را که پیرویت کردند ـ تا روز رستاخیز ـ فراتر از آنان که به تو کفر ورزیدند قرار می‌دهم، سپس بازگشت شما به سوی من است و من** (آن زمان) **میانتان درباره‌ی آنچه اختلاف می‌کردید، داوری خواهم کرد** »،

ظاهر آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که عیسی[ع] به مرگ طبیعی از دنیا رفت، مرگی که با«رفعت» ـ ترک دنیای کوچک به سوی فراخنای تقرّب به خدا ـ توأم بود و خلاصی از شرّ کفّار و مردم بدسرشت را به همراه داشت. امّا مفسّران در معنای آیه اختلاف کرده‌اند. عدّه‌ای ـ ازجمله طبری بنا به روایتی از ابن زید ـ کلمه‌ی «**مُتَوَفِّيكَ**» را به معنای «قابِضُکَ مِنَ الأرض» گرفته و گفته‌اند که خداوند عیسی[ع] را با بدن به آسمان برد ! درصورتی‌که کلمه‌ی «مُتَوَفِّيکَ» در قرآن برای «مرگ» بارها به کار رفته و واژه‌ی «رَفعت» هم در آیه پس‌از «مُتَوَفِّيکَ» آمده است که رفعتِ پس‌ازمرگ را می‌رساند، چنانکه از ابن‌عبّاس (ره) نیز نقل شده که «**مُتَوَفِّيكَ**» را به معنای «مُمِيتُکَ = تو را می‌راند» تفسیر کرده است.

در بخش بعد، آیه‌ی شریفه اشعار می‌دارد که در دنیا ـ تا قیامت ـ مسیحیان در موقعیّتی فراتر از یهودیان خواهند بود. چنانکه تاریخ نیز این امر را نشان داده و امروزه می‌بینیم که اسرائیل در پرتو کمکهای ممالک مسیحی است که برقرار مانده است. هرچند عدّه‌ای ازمفسّران مراد از «کسانی‌که فوق کفرورزیدگانِ به عیسی قرار خواهندگرفت» را «مسلمان‌ها» دانسته‌اند.

---

(۱) ـ به انجیل مَتّی، باب ۲۶ نگاه کنید.

از بخش آخرینِ آیه به دست می‌آید که ادیان مختلف در دنیا و اختلافات آنها با یکدگر، تا قیامت برقرار خواهند بود و در آن موقعیّت است که «حق» با داوری و حکم خداوند، بر همه روشن خواهد شد. این مطلب تذکّر مهمّی به پیروان همه‌ی ادیان است تا در عین کاوش برای شناسایی حق، به زیست مسالمت‌آمیز با یکدگر پردازند و داوری نهایی را به خداوند در آخرت موکول کنند. ولی برای آنکه معاندان با حق تصوّر نکنند که با لجاجت‌هایشان رها خواهند شد، متعاقباً خاطرنشان می‌سازد که :

(۵۶) **فَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَأُعَذِّبُهُمۡ عَذَابًا شَدِيدًا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ .**

« **پس کسانی را که** (انکار حقیقت کرده) **کافر شدند، به عذابی سخت در دنیا و آخرت مبتلا سازم و برای آنان** (هیچ) **یاوری نخواهد بود** »،

تهدید آیه متوجّه کسانی‌است‌که دنیاطلبی وخودخواهی‌هایشان مانع از آن است‌که تصدیق حق کنند. این‌گونه افراد ـ کافران (بقره/توضیح آیه‌ی٦) ـ را آیه‌ی شریفه به گرفتاری‌ها در دنیا و آخرت هشدار می‌دهد.

(۵۷) **وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُوَفِّيهِمۡ أُجُورَهُمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ .**

« **و امّا کسانی را که ایمان آورده کارهای شایسته کردند، پاداش کامل دهم، وخدا ظالمان را دوست ندارد** »،

یعنی، آنان که انصاف نشان داده و حقیقتاً از قضاوت وجدان خود در راه خدا پیروی کردند و به ایمان و عمل صالح روی آوردند، عکس‌العمل حُسن نیّت و رفتار خود را تماماً خواهند دید.

در مقطع آیه مجدّداً مفاد آیه‌ی قبل را تأکید می‌کند که فقط ظالمان یا معاندان با حق، از رحمت و محبّت خدا دور می‌شوند. به عبارت دیگر بُخل در مبدأ فیّاض عالم نیست و تنها کسانی از رحمت او دور می‌شوند که ستمگر باشند.

بخش پنجم

(۵۸) ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ ٱلْأٓيَـٰتِ وَٱلذِّكْرِ ٱلْحَكِيمِ .

« اینها که بر تو می‌خوانیم از آیات و اندرزهای حکیمانه است »،

با آیه‌ی فوق، داستان عیسی[ع] خاتمه یافته و طی آیات بعد، سخن قرآن با اهل کتاب است که در این ارتباط، نکاتی را در زمینه‌ی «توحید» و دیگر مباحث عنوان می‌نماید.

فلسفه‌ی ذکرداستان عیسی[ع] ـ که قرآن ازحتّی پیش‌از تولّد او به آن پرداخته وحوادث مربوط به وفات و بعدازوفات عیسی[ع] را نیز بررسی کرده‌است ـ اساسًا به این منظوربوده که مسیحیان حقیقت عیسی‌را، به دور ازتحریفات وغلوّهایی‌که برآن وارد ساخته بودند، بشنوند وسپس آمادگی لازم‌را برای قبول نصایح توحیدی قرآن بیابند.

در آیات بعد نخست تذکار به مسیحیان دررابطه با «توحید» است که از راه «استدلال عقلی» و همچنین «مباهله‌ی ایمانی» بیان شده است.

(۵۹) إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ ۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ .

« به راستی مَثَلِ عیسی نزد خدا همچون حکایت آدم است که وی را از خاکی آفرید و سپس به او گفت باش، پس موجود شد »،

یعنی، آفرینش عیسی[ع] ـ ازنظر خداوند ـ چون خلقت اوّلین انسان است که ازمیان موادّ عنصری ـ خاک ـ به وجود آمد. البتّه آیه‌ی شریفه نمی‌گوید که خاک چه تحوّلاتی را طی کرد تا آدم پدید آمد و بنابراین پذیرش مراحلی در خلقت انسان، مغایرتی با کلام قرآن ندارد. هرچند واژه‌ی «**كُنْ** = باش» گویی از پیدایش حیات از دل خاک با نوعی «جهش» حکایت می‌کند.

مسیحیان خود معترفند که آدم[ع] نیز، چون عیسی[ع]، پدر نداشت؛ امّا هرگز نمی‌گویند، آدم پسرخدا بود! آیه‌ی شریفه می‌فرماید، همانگونه که آدم را فقط آفریده‌ی خدا می‌دانند، باید عیسی[ع] را نیز صرفاً آفریده‌ی خدا بدانند و نه چیزی بیش‌از آن.

درمورد واژه‌ی «**كُن فَيَكُون**» در مقطع آیه، ذیل آیه‌ی ۱۱۷ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم.

(۶۰) ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْمُمْتَرِينَ .

« حق ازجانب خداوند توست، پس از دو دلان مباش »،

پس‌از ارائه‌ی «برهان عقلی» در آیه‌ی قبل و پیش‌از طرح «مباهله‌ی ایمانی» در آیه‌ی بعد (که به عواطف دینی افراد تکیه دارد) آیه‌ی فوق ـ با تأکید بر اینکه آنچه درمورد عیسی[ع] گفته شد تمام حق و ازجانب خداست و در پذیرش آن تردید مکن ـ روحیّه‌ی پیامبر[ص] را تحکیم بخشیده آماده‌ی «مباهله» می‌نماید.

(۶۱) **فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَـٰذِبِينَ .**

« **پس هرکه ـ پس‌از این دانش** (إلهی) **که به سویت آمد ـ درباره‌ی او با تو به جَدَل برخاست، بگو : بیایید تا پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و خودی‌هایمان و خودی‌هایتان** (همگی را) **بخوانیم، آنگاه به درگاه خدا تضرّع آوریم و لعنت خدا را بر دروغگویان نهیم** »،

مقصود از واژه‌ی «**نَبْتَهِل**» در آیه‌ی شریفه، که مصدر آن «اِبْتِهال = تضرّع کردن» می‌باشد، درخواست امری از خدای تعالی با خشوع تمام است. انجام این فعل را توسّط دو طرف، «**مُباهله**» می‌گویند. ازاینرو آیه‌ی شریفه را آیه‌ی «**مباهله**» نامیده‌اند که خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید اگر با وجود آنچه که درمورد عیسی[ع] و رسالت او بیان گردید (آیات قبل) باز مسیحیان درمورد آن‌حضرت با تو جَدَل نمودند، به آنها پیشنهاد کن بیایید تا هر دوطرف سوی خدا رفته و با استغاثه به درگاه او، بخواهیم دروغگو را مشخّص نماید.

مفسّران (شیعه و سنّی) نوشته‌اند که وقتی آیه‌ی فوق نازل شد، پیامبر[ص] آمادگی خود را برای «مباهله» به کشیشان و اُسقُفان مسیحی که ازنَجْران آمده بودند، اعلام داشت وبه اتّفاق علی[ع] (به‌عنوان «**أَنْفُسَنَا**»)، فاطمه[ع] (به عنوان «**نِسَائَنَا**») و حسن[ع] و حسین[ع] (به عنوان «**أبنائَنا**»)، برای این منظور حرکت کرد. اسقفان نجران، از مشاهده‌ی او که با چهره‌ای مصمّم و خاشعانه، به اتّفاق عزیزترین کسانش برای «**مباهله**» حاضر شده بودند، سخت ترسیدند و پیشنهاد نمودند که حاضرند به جای «مباهله» خراج سالیانه‌ای به مسلمان‌ها بپردازند. پیامبر[ص] فشاری به آنان وارد نساخت وپیشنهاد خراجشان‌را پذیرفت.

ازسوی دیگر همراهی علی[ع] به عنوان «**أَنْفُسَنَا**» با پیامبر[ص] درموقعیّت فوق، بحثی بین شیعه و سنّی ایجاد کرده است. شیعیان مدّعی‌اندکه بنا به دلالت آیه، علی[ع] به منزله‌ی «نفس» پیغمبر[ص] بوده وخلافت وی پس‌از پیامبر[ص] امری واجب است. سنّیان با این ادّعا مخالفت ورزیده، پاسخ می‌دهند که :

اوّلاً، در قرآن از همه‌ی مؤمنین و مؤمنات به عنوان نفس یکدیگر (نور/۱۲) و از پیامبر[ص] به عنوان کسی «از نفس مؤمنین» یاد شده است، چنانکه می‌فرماید «**لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أنفُسِكُمْ** = همانا شما را رسولی از خودتان آمد» (توبه/۱۲۸).

ثانیاً، به پیامبر[ص] که دستور داده شد عزیزان خانوادگی خود را ـ از مؤمنان ـ همراه ببرَد، نه به خاطر آن بود که مسئله‌ی خلافت رامشخّص نماید، بلکه بدین‌خاطر بود که نشان دهد وی سرشار از یقین نسبت به اعتقاد خویش است تا آنجا که جان خود و عزیزانش را هم در این‌راه به ضمانت می‌گذارد. زیرا، معمولاً

مردمانِ دنیاپرستِ دروغگو، فقط درمواقع ایمنی و نعمت، عزیزان وخویشاوندان خویش را به میدان می‌-فرستند و در مهلکه‌ها از مریدانشان استفاده می‌کنند!

به نظر ما این قول صحیح است ولی درعین‌حال گزینش افراد مزبور از بین خودی‌ها، دلیل بر وابستگی شدید ایمانی آنها به پیامبر[ص] بوده است و فضیلتی بزرگ برای اهل بیت (ع) شمرده می‌شود.

(۶۲) **إِنَّ هَـٰذَا لَهُوَ ٱلْقَصَصُ ٱلْحَقُّ ۚ وَمَا مِنْ إِلَـٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ .**

« **همانا این به‌راستی ماجراهای حق است، و معبودی جُز خدا نیست و به تحقیق خداست که** (بر همه‌ی قدرتها) **چیره و** (در همه‌ی کارها) **حکیم است** »،

روی سخن آیه‌ی شریفه با مسیحیان است. می‌فرماید حقیقت عیسی[ع] و سرگذشت راستین او و مادرش، همان است که گذشت (آیات قبل)، او فقط بنده‌ی خدا و رسولی ازجانب خداوند بود. پس ای مسیحیان! عیسی و مادرش را اُلوهیّت نبخشیده عبادت نکنید که جز خدای یگانه ـ آفریدگار هستی و خالق همگان ـ هیچ معبودی نیست؛ اوست که درخور ستایش و پناه‌جویی در مشکلات و توکّل درامور است؛ فراتر از همه‌ی قدرتهاست و هرآنچه می‌کند عین حکمت است.

(۶۳) **فَإِن تَوَلَّوْا۟ . . .**

« **پس اگر** (آنها) **رویگرداندند . . .** »،

و خواستند که همچنان در شرک و عیسی‌پرستی باقی بمانند،

(۶۳) **. . . فَإِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِٱلْمُفْسِدِينَ .**

« **. . . همانا خدا به** (احوال) **تباهکاران آگاه است** »،

یعنی البتّه خدا در برابر ناسپاسان بی‌تفاوت نیست و مُفسدان را برطبق عقاید فاسد و اعمال ناصالحشان، کیفر می‌بخشد. متعاقباً خداوند دعوتی را مطرح می‌سازد :

(۶۴) **قُلْ يَـٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ تَعَالَوْا۟ إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَآءٍۭ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِۦ شَيْـًٔا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ۚ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَقُولُوا۟ ٱشْهَدُوا۟ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ .**

« **بگو : ای اهل کتاب ! به سوی کلامی که میان ما و شما برابر** (عادلانه) **است بیایید که جز خدا را بندگی نکنیم، هیچ همتایی برای او نگیریم و برخی از ما بعضی دگر را ـ سوای خدا ـ به اربابی نگیرد، پس اگر اعراض کردند، بگویید : گواه باشید که ما تسلیم** (این حقیقت) **شدیم** »،

آیه‌ی شریفه اهل کتاب را به توحیدخالص فرامی‌خواند. می‌فرماید «در حقارت شرک نمانید، فراتر آیید و در ترک بندگی غیرخدا، به آزادی توحید برسید»، با این قید که «(توحید) سخن برابر و عادلانه‌ای میان ما و

شماست». بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه «توحید»را به عنوان مِحوری برای اتّفاق و اتّحاد بین ادیان نشان می‌دهد که اگر همگی آن را به خوبی فهمیده و مورد نظر قرار دهند، اساس اختلافاتشان ازمیان می‌رود.

البتّه برخی از مترجمان کلمه‌ی «**سَوَاء**» را در آیه‌ی شریفه به معنای عقیده‌ی «مشترک» آورده‌اند که اگر مقصودشان این باشد که اهل کتاب و مسلمانان در توحید اشتراک داشته و هم‌عقیده‌اند. البتّه این رأی صحیح نیست زیرا آنها به نصِّ قرآن به تثلیث و ابن‌اللّهی مسیح[ع] گراییده‌اند ! واگر مراد این است که بیایند و در توحید صحیح با مسلمانان هماهنگ شوند و اشتراک پیدا کنند، البتّه این تفسیر درستی است.

در مقطع آیه اتمام حجّت می‌نماید که اگر اهل کتاب از این دعوت روی برتافتند، شما مسلمان‌ها اعلام دارید که از بندگی غیرخدا ـ به نیروی عقل و ایمان ـ آزاد شده‌اید و صاحب اختیاری جز خدا ندارید، چنانکه مولوی به زیبایی سروده است :

چون به‌آزادی، نبوّت هادی‌است　　مؤمنان را ز انبیاء آزادی اســت

ای گروه مؤمنان شـــادی کنیـد　　همچو سرو و سوسن آزادی‌کنید

(۶۵) **يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمَآ أُنزِلَتِ ٱلتَّوۡرَىٰةُ وَٱلۡإِنجِيلُ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ** .

« **ای اهل کتاب ! چرا درباره‌ی ابراهیم به جدل می‌پردازید** (و هرکدام اورا از آنِ خود می‌شمرید ؟!) **با آنکه تورات و انجیل نازل نشده است، مگر پس‌از او، آیا اندیشه نمی‌کنید ؟** »،

مفسّران برای این آیه شأن نزولی ذکر کرده‌اند. گویند، وقتی مسیحیان نجران برای مباهله با پیامبر[ص] به مدینه آمدند (به توضیح آیه‌ی ٦١ نگاه کنید)، طبعاً با یهودیان مقیم آنجا نیز ملاقات و برخوردی داشتند و در جریان مباحثاتی که بینشان رویداد، سخن بر سر ابراهیم[ع] رفت و هریک او را متدیّن به کیش خود شمردند. وحی محمّدی، بر این اختلاف وارد شده و می‌فرماید ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی ! و این‌موضوع با مختصر اندیشه‌ای روشن می‌شود، زیرا تورات و انجیل که مبنای ایجاد ادیان مذکورند، پس‌از ابراهیم[ع] نازل شد. مقطع آیه دعوت به تعقّل می‌کندکه چرا در جستجوی حقیقت، عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟! تذکّری که بسیاری از پیروان ادیان را دربر می‌گیرد. شبیه آیه در سوره‌ی بقره (آیه‌ی ١٤٠) نیز آمده است.

(۶۶) **هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ حَٰجَجۡتُمۡ فِيمَا لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞ** . . .

« **شما همآنانید که درباره‌ی آنچه به آن دانشی داشتید محاجّه کردید . . .** »،

یعنی، انسان می‌تواند درباره‌ی آنچه که می‌داند ـ و دقائق آن بر او روشن است ـ بحث کند مانند آنچه در تورات یا انجیل به صراحت (و بدون تحریف!) آمده است. ولی اینکه ابراهیم از مقرّرات تورات یا انجیل کدام‌یک پیروی می‌کرد؟! مطلبی است که نه یهودیان می‌دانند و نه مسیحیان و بنابراین نمی‌توانند در این موضع به داوری بنشینند.

(۶۶) . . . فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِۦ عِلْمٌ . . .

« . . . پس چرا در آنچه دانشی ندارید، به جدل برمی‌خیزید ؟ . . . »،

البتّه این انتقاد متوجّه بسیاری از مسلمان‌ها نیز هست که مسلّمات قرآنی را کنار گذاشته و درباره‌ی جزئیّاتی که محتوایشان بر همه مجهول است ـ با اخبار و روایات ظنّی ـ به مباحثه برمی‌خیزند و بر این مبنا فرقه‌ها و دسته‌ها از دین واحد خدا ساخته‌اند !

(۶۶) . . . وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ .

« . . . و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید »،

یعنی خدا می‌داند که روش ابراهیم[ع] ـ درمورد مقرّرات و فروعات دینی‌اش ـ چگونه بود. درحدّی که لازم بوده قرآن آن را توضیح داده که مثلاً حج از آئین ابراهیم بوده است، ولی تمام نکات مربوط به کردار و آداب دینی او را کسی جز خدا نمی‌داند و عاقل درباره‌ی چیزی که نمی‌داند، بحث نمی‌کند.

(۶۷) مَا كَانَ إِبْرَٰهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ .

« ابراهیم، نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق‌گرایی تسلیم (فرمان خدا) **بود و از مشرکان نبود »،**

یعنی، آنچه با قاطعیّت می‌توان درباره‌ی ابراهیم[ع] گفت این است که او خداپرست و موحّدی بزرگ و تسلیم فرمان‌های إلهی بود. اطّلاعات تاریخی قطعی درباره‌ی او ـ تا این حدّ ـ درتورات وانجیل وقرآن آمده و فقط تا همین حد نیز می‌توان به قاطعیّت درباره‌ی ابراهیم سخن گفت. پس، نه مشرکان می‌توانند او را همکیش خود بدانند، نه یهودیان و نه مسیحیان که ـ با انحرافاتشان در توحید ـ به‌کلّی ازاو جدا شده‌اند! بلکه :

(۶۸) إِنَّ أَوْلَى ٱلنَّاسِ بِإِبْرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ . . .

« همانا نزدیکترین کسان به ابراهیم، آنانند که وی را پیروی کردند . . . »،

یعنی، کسانی‌که همانند او موحّد و تسلیم فرمان خدا بودند. راه نزدیکی به بزرگان دین جُز این نیست که انسان پیگیر «راه» ایشان شود، نه اینکه در حقِّ آنان به غلوّ رفته وفقط با جشنها و عزاداری‌ها به تجلیلشان پردازد! بر همین مبنا نزدیکترین کسان را به ابراهیم[ع] قرآن چنین تعریف می‌کند :

(۶۸) . . . وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۗ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« . . . و این پیامبر و کسانی‌که (به آئین او) **ایمان آوردند، و خدا ولیّ مؤمنان است »،**

یعنی پیامبراسلام[ص] و مسلمانان واقعی هستند که راه ابراهیم را می‌روند (و إلاّ شرک و انحرافات در همه‌ی مذاهب خرافی راه یافته است). مقطع آیه مُشعر بر این معناست که خداوند پشتیبان ابراهیم و پیروان این انسان کامل است و موحّدان همه، از حمایت خدا برخوردارند.

(۶۹) وَدَّت طَّآئِفَةٌ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يُضِلُّونَكُمۡ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ.

« **گروهی از اهل کتاب آرزو دارند که** (چنانچه بتوانند) **شما را گمراه سازند، و جُز خود را گمراه نکنند، هرچند نمی‌فهمند** »،

به نظر می‌رسد که گروه مورد اشاره، روحانیّون اهل کتاب بوده‌اند که گرایش افراد به اسلام، موقعیّت آنان را به عنوان مراجع دینی، مآلاً به خطر می‌افکند. از آیه‌ی شریفه برمی‌آید که یهودیان و مسیحیان عادی، جوش و خروشی در برابر اسلام نداشتند؛ ممکن بود خود مسلمان نشوند، ولی مسلمان شدن یا نشدن افراد نیز برایشان بی‌تفاوت بود، زیرا این امری نبود که منافع آنها را به خطر اندازد! گرفتاری بزرگ در پیشبرد حق وقتی پدید می‌آید که با منافع و موقعیّت‌هایِ فردی افراد برخورد می‌کند، و إلاّ تا جایی که به آن مرحله نرسیده، معمولاً آرام می‌گذرد.

در مقطع آیه می‌فرماید آنها که به خاطر حفظ موقعیّت‌های اجتماعی و طبقاتی مردمان را از راه حق دور می‌سازند، متوجّه نیستند که هرقدر در این راه تلاش نمایند خود از حق دور می‌شوند و به گمراهی بیشتری می‌افتند. حقیقتی که معارضان مزبور نمی‌فهمند!

(۷۰) يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَأَنتُمۡ تَشۡهَدُونَ.

« **ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید، درحالی‌که خود** (به درستی آن) **گواهی می‌دهید ؟**»،

«**کُفر**» در فرهنگ قرآن بیشتر به معنی «انکار لجوجانه» است (به زیرنویس آیه‌ی ۱۰۵ سوره‌ی بقره نگاه کنید). بر این اساس مقصود از کفرورزی اهل کتاب به آیات خدا، انکار آنان نسبت به حقّانیّت پیامبراسلام^ص است که شواهد آن در «**کتاب مقدّس**» نیز آمده است[1] و قهراً در این زمینه نکوهش اصلی متوجّه علمای اهل کتاب می‌باشد که بنا به شواهد قرآنی، حتّی منتظر ظهور پیامبرجدید بوده و در این امر بر مشرکان عرب پیروزی می‌جستند (بقره/۸۹).

(۷۱) يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَلۡبِسُونَ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ.

---

(۱) ـ چنانکه در عهد عتیق، کتاب اشعیای نبی، باب۴۲ ، شماره‌ی ۹ تا ۲۲ می‌خوانیم «اینک وقایع نخستین واقع شد **و من از چیزهای نو اعلام می‌کنم و قبل‌از آنکه به وجود آید شما را از آنها خبر می‌دهم ... ای جزیره‌ها و ساکنان آنها** سرود نو را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید. **صحرا و شهرهایش و قریه‌هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند** آواز خود را بلند نمایند ... خداوند مثل جبّار بیرون می‌آید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی‌انگیزاند ... **و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود** ... **کوران** را به راهی که ندانسته‌اند رهبری نموده ایشان را به طریق‌هایی که عارف نیستند **هدایت** خواهم نمود. **ظلمت** را پیش ایشان به **نور و کجی** را به **راستی** مبدّل خواهم ساخت ... **آنانی که بر بت‌های تراشیده اعتماد دارند و به اصنام ریخته شده می‌گویند که خدایان ما شمایید به عقب برگردانیده بسیار خجل خواهند شد.** کیست که مثل بنده‌ی من **کور باشد** (دربرابر جاذبه‌های دنیا) و کیست که **کر** (مطیع) باشد **مثل رسول من** که می‌فرستم. کیست که کور باشد **مثل مُسلِمِ من** ... ».

« ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل می‌پوشانید و کتمان حق می‌کنید، درحالی‌که خود می‌دانید ؟! »،

آیه‌ی شریفه در نکوهش علمای اهل کتاب است که چرا شریعت منحرف شده را آئین راستین خدا جلوه می‌دهند؟ یا چرا می‌گویند این محمّد^ص^، آن پیامبر موعود نیست !

«**تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ**= حق را لباس باطل می‌پوشانید» یعنی باطلی را به جای حق معرّفی کردن و «**تَكْتُمُونَ الْحَقّ** = حق را کتمان می‌کنید» در بخش بعدی آیه، درواقع بیان وجه دیگری از انکارحق است مانند اینکه ایشان بشارت به پیامبراسلام^ص^ را در کتب خود مخفی می‌کردند.

مقطع آیه (**وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُون** = درحالی‌که خود می‌دانید) می‌رساند که افراد، همیشه «ندانسته» دست به کارهای ناشایست نمی‌زنند، بلکه بسیاری از مخالفان حق، خود در دل می‌دانند که آنچه می‌گویند و می‌کنند «ناحق»است، زیرا یا بدون هیچ‌گونه بررسی، فقط بر پایه‌ی اَمیال وگمانهایشان، نظراتی‌را ابرازمی‌دارند، و یا اگر بررسی‌هایی هم کرده‌اند، منصفانه نبوده و صرفاً در پی جمع‌آوری شواهد برای اثبات مقاصد و نیّاتشان بوده‌است !

(۷۲) وَ قَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ .

« گروهی از اهل کتاب (به یکدیگر) **گفتند : در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شده ایمان آورید و در پایان روز کفر ورزید، شاید ایشان بازگردند »،**

معنای آیه واضح است ـ که چنین توطئه‌ای ازجانب عدّه‌ای از اهل کتاب، برای آسیب رساندن به اسلام، در تکوین بود و خداوند آن را فاش ساخت. واژه‌ی «**وَجْه**» در اصل، به معنی «صورت» است که نسبت به انسان در اوّل بدن قرار دارد، و بر این پایه «**وَجْهَ النَّهَار**» در آیه‌ی شریفه، به «ابتدای روز» تعبیر شده است. همچنین، منظور از «مؤمنان» مؤمنین به اسلام است. طبری عقیده دارد که مراد از «گروهی از اهل کتاب» نیز در اینجا روحانیون اهل کتاب‌اند که به این قبیل کارها برای حفظ صولت خویش دست می‌زدند. چنانکه در بسیاری از تفاسیر ازجمله تفسیر مجمع‌البیان، آمده است که دوازده تن از روحانیون یهود در جهت اقدام فوق باهم تبانی کردند.

(۷۳) وَلَا تُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمۡ قُلۡ إِنَّ ٱلۡهُدَىٰ هُدَى ٱللَّهِ أَن يُؤۡتَىٰٓ أَحَدٞ مِّثۡلَ مَآ أُوتِيتُمۡ أَوۡ يُحَآجُّوكُمۡ عِندَ رَبِّكُمۡۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡفَضۡلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ .

« و جز به کسی که پیرو دین شما باشد ایمان نیاورید ـ بگو : هدایت، هدایت خداست ـ (باور مدارید) **که به احدی مانند آنچه به شما داده شده داده شود یا با شما نزد خداوندتان محاجّه کنند، بگو : فضل** (و کرم) **به دست خداست و به هرکس که خواهد می‌دهد، و خداوند فراخ‌رحمت و داناست »،**

آیه‌ی شریفه در تعقیب شرح ماجرا، بقیّه‌ی برنامه‌ریزی روحانیّون یهود را در توطئه‌ای که چیده بودند (آیه‌ی قبل) ذکر می‌کند. می‌فرماید به خود (یا پیروانشان) می‌گفتند مراقب باشید که تصدیقتان از اسلام فقط صوری باشد، مبادا دچار شُبهه شده و تصوّر کنید آئینی بهتراز آئین شما هست و پیرو کسی شوید که بر دین شما نیست.

سپس خداوند به صورت جمله‌ی معترضه می‌فرماید نمی‌فهمندکه راه درست راهی است‌که خدا نشان می‌دهد، نه آن چیزی که انسان‌ها به عنوان مذهب و آئین، برای خود دست و پا کرده‌اند!

بخش بعدی آیه دنباله‌ی القائات یهود را توضیح می‌دهد که هرگز تصوّر نکنید به کسی همانند تورات و آثار بزرگان شما داده شده باشد، این ما هستیم که برگزیده بوده وکسی‌را یارای بحث با ما نزد خداوند ـ در فردای قیامت ـ نخواهد بود.

در مقطع آیه خداوند پاسخ می‌دهد که رحمت و فضل خدا به هیچ‌کس محدود نمی‌شود. اوست که همچنان که به شما (یهودیان و مسیحیان) پیامبر و کتاب داد و سرآمد اقران خود شدید، می‌تواند به دیگران نیز ـ آنگاه که صلاح بداند ـ پیغمبر و کتاب عطا نماید و آنان را به سلاح «استدلال» در برابر شما مجهّز گرداند، و ادامه می‌دهد:

(۷۴) **يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ**.

«**بخشایش خود را به هرکه اراده نماید اختصاص می‌دهد و خدا دارای فضل عظیم است**»،

و مسلّماً خواست و اراده‌ی خدا بی‌حکمت نیست و باید لیاقتی در افراد برای فضل مخصوص خود (کتاب و نبوّت) مشاهده نماید؛ و آنگاه که فضل خداوندی متوجّه کسی یا گروهی شد، هیچ قدرتی قادر به جلوگیری آن نیست (انعام/۱۷).

(۷۵) **وَ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مَنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِقِنطَارٖ يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِدِينَارٖ لَّا يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ إِلَّا مَا دُمۡتَ عَلَيۡهِ قَآئِمٗا ...**

«**و ازاهل کتاب کسی‌است که هرگاه مال بسیار به او به امانت سپری، به تو بازگرداند وازایشان کسی است‌که هرگاه دیناری هم به او به امانت دهی، به تو ادا نکند، مگر زمانی‌که بر او مسلّط باشی؛ ...**»،

این آیه، انصاف قرآن را نشان می‌دهد که همه را ـ فقط به صرف آنکه مخالفش هستند ـ به یک چوب نمی‌راند و اگر صفات مثبتی در آنها سراغ کند، اذعان می‌نماید. سپس به تعلیل رفتار گروه أخیر پرداخته، علّت رعایت نکردن امانت را توسّط آنان توضیح می‌دهد:

(۷۵) ... **ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَيۡسَ عَلَيۡنَا فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ سَبِيلٞ** ...

«**... از اینروی که گویند: ما را دربرابر این عوام** (یا مردمی‌که کتاب آسمانی ندارند) **وظیفه‌ای نیست،...**»،

دکانداران دینی، همواره خود را ـ علماء ـ می‌دانند و سایرین را «عوام» ! عملاً وظیفه‌ای در خود نسبت به مردم نمی‌شناسند. امّا همگان را درمقابل خود «موظّف» می‌دانند ! بسیاری از روحانیّون یهود چنین بودند و عقیده داشتند که رعایت دستورات دینی ـ درمورد امانت و اخلاق ـ فقط مابین خودشان (یهودیان) لازم است و نسبت به غیریهود هیچ وظیفه‌ای ندارند ! خداوند به آنها پاسخ می‌دهد :

(۷۵) . . . وَ يَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ .

« ... و دروغی است که بر خدا می‌بندند و خود می‌دانند »،

یعنی آنها به خوبی واقفند که احکام إلهی، تابع هویّت افراد نیست، بلکه برعکس :

(۷۶) بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِۦ وَٱتَّقَىٰ . . .

« آری هرکس که به عهد خود وفا نموده و پرهیزکار باشد ... »،

خواه عهدش با مسلمان و یا خارج از دین و یا حتّی مشرک باشد،

(۷۶) . . . فَإِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ .

« ... پس به راستی خدا پرهیزکاران را دوست دارد »،

یعنی پرهیزکاری است که انسان اصول اخلاق را با هرکسی محترم شمرد و اگر حتّی از کافری امانت گرفت، به او بازگرداند. در این زمینه طبری حدیثی از قول سعیدبن جُبَیر از رسول‌خدا[ص] نقل می‌کند که «وقتی آیه‌ی فوق نازل شد، پیغمبر[ص] فرمود : این دشمنان خدا دروغ گفتند، هیچ‌یک از رسوم ننگین جاهلیّت نیست مگر زیرپای من است (تمام سُنَن منحطِّ جاهلی را لگدکوب کردم) مگر امانت که آن را به نیکوکار و زشتکار بازمی‌گردانم». این حدیث و آیه‌ی فوق به خوبی نشان می‌دهد که ازنظر اسلام «هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند» و نمی‌توان برای رسیدن به مقصود (ولو مقصود مقدّس) دست به هرکاری زد و رعایت اخلاق را با رقیب و مخالف کنارگذاشت. چنانکه فرموده «**وَ لايَجْرِمَنَّكُمْ شَنَئَانُ قَوْمٍ عَلَى اَلاّتَعْدِلُوا** = دشمنی با قومی هم شما را به گناه نبرد که در حقّ آنها عدالت نکنید» (مائده/۸).

(۷۷) إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ ٱللَّهِ وَأَيْمَـٰنِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً أُوْلَـٰٓئِكَ لَا خَلَـٰقَ لَهُمْ فِي ٱلْأَخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« همانا کسانی که پیمان خود با خدا و سوگندهای خویش را به بهای اندک (دنیا) **می‌فروشند، آنان را در جهان آخرت نصیبی نیست ؛ و خدا ـ به روز رستاخیز ـ با ایشان سخنی نگوید و به آنها ننگرد و پاکشان نسازد، و عذابی ألم‌انگیز خواهند داشت »،**

آیه‌ی شریفه ـ درحقیقت ـ دنباله‌ی سخن آیه‌ی قبل در لزوم وفای به عهد می‌باشد، به ویژه وفای به عهد با خدا که هرچیزی درمقابل پیمان انسان با خدا، بی‌ارزش است. ازاینرو می فرماید کسانی که پیمان و

سوگندهای خود را با خدا ـ که مقدّس‌ترین امور است ـ برای منافع محدود دنیا زیرپا می‌گذارند، یعنی در روح آنان مادّیّت و نفع پرستی بر خداپرستی و اخلاق غلبه دارد، در جهان دیگر (آخرت) که سرنوشت آدمی را چگونگی روح او رقم می‌زند، نصیبی نخواهند داشت.

آیه‌ی شریفه تصریح دارد که خدا با چنان افرادی در قیامت سخن نمی‌گوید و نظر لطف و عنایت به آنها نخواهد داشت و از آن پلیدی‌ها که با روح خود از دنیا برده‌اند، پاکشان نمی‌سازد و درنتیجه آنان، رو به عذاب و گرفتاری می‌روند. البتّه آیه‌ی شریفه در سیاق بدکاران یهود است ولی درعین‌حال بر «وصف» خود استوار بوده (نه بر «موصوف») و بنابراین شامل حال هرکسی ـ ولو مسلمان ـ با آن اوصاف (عهدشکنی و خیانت در امانت و ...) می‌شود.

نکته‌ی دیگر آنکه از آیه‌ی شریفه به دست می‌آید که خدا در قیامت با صالحان سخن می‌گوید، یعنی ایشان به لحاظ سخن‌گویی خدا، همان شرایطی را در آخرت خواهند داشت که انبیاء[ع] در این دنیا داشته‌اند و در معرض کلمات حق قرار خواهند گرفت.

(۷۸) **وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُۥنَ أَلْسِنَتَهُم بِٱلْكِتَٰبِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَمَا هُوَ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.**

« **و از میان ایشان گروهی است که زبان خود را به** (خواندن) **کتاب می‌گردانند تا** (شما) **آن را از کتاب** (آسمانی) **پندارید ! درحالی‌که از کتاب** (خدا) **نیست، و گویند اینها از جانب خداست درصورتی‌که ازسوی خدا نیست و بر خدا دروغ می‌بندند و خود می‌دانند** »،

آیه‌ی شریفه ـ در پی آیات قبل ـ دنباله‌ی وصف آن دکانداران دینی است، می‌فرماید آنها سخنان خود را به صورتی اداء می‌کنند که نشان دهند گفتارشان عیناً سخن و حکم خداست، ولی خداوند گواهی می‌دهد که آنچه می‌گویند نه از جانب خدا، بلکه تراوشات روحی و نفسانی خودشان است !

در مقطع آیه می‌فرماید آنها خود می‌دانند که به نام خدا دروغ می‌گویند. یعنی انسانها در خلوت وجدانشان، از واقعیّت کردار خویش آگاهند. چنانکه فرموده «**بَلِ الإنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةَ** = بلکه انسان بر نفس خود بسی بیناست» (قیامة/۱۴). امّا حُبّ دنیا و خودخواهی‌ها باعث می‌شود که آدمی در جاذبه‌ها، امور وجدانی را به یک سو نهاده خواسته‌های نفسانی‌اش را دنبال کند.

(۷۹) **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا۟ عِبَادًا لِّى مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن كُونُوا۟ رَبَّٰنِيِّۦنَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ ٱلْكِتَٰبَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ.**

« **هیچ بشری را که خدا به او کتاب و حکم و نبوّت بخشید، نسزد که پس‌از آن به مردم گوید، جزخدا، بندگان من باشید! بلکه گوید همان‌گونه که کتاب آسمانی را یادمی‌دادید ومی‌خواندید ربّانی شوید** »،

یعنی، پیامبران ـ برعکس بسیاری از فقیه‌نماها و مستبدّان عالم ـ هرگز مردمان را به مریدی و سرسپردگی خود نمی‌خواندند، بلکه ازآنان می‌خواستند که ـ به مانند ایشان ـ بنده و تابع أمر خدا باشند. به علاوه آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبران، جز آنکه «کتاب و حکمت و نبوّت» از خدای‌تعالی دریافت می‌داشتند، خصوصیّت دیگری نداشتند و هیچگونه اُلوهیّتی را حائز نبودند. «حکمت» انبیاء نیز ناشی از «نبوّت»شان بود. بدین‌معنا که نبی، با وحی إلهی از دانش و حکمت سرشار می‌شد و سپس معلومات خود را دراختیار مردم می‌گذاشت تا «ربّانی» شوند. بر این‌مبنا «عالِم ربّانی» کسی است که از کتاب ربّ‌اش آگاهی یافته، حکمت ربوبی را شناخته و به مقتضای علمش عمل می‌کند. به عبارت دیگر مرد ربّانی، روح و قلبش آمیخته به کتاب خداست و مردمان را نیز در همین جهت آموزش می‌دهد، نه اینکه فقط برای آنها فتوا صادر نماید و خود برخلاف حق، به عمل پردازد! به قول شاعر :

صوفی و زاهد و عابد همه طفلان رَهَند مرد اگر هست بجز عالم ربّانی نیست

(۸۰) وَ لَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ أَرۡبَابًاۗ أَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡكُفۡرِ بَعۡدَ إِذۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ .

« و فرمانتان ندهد که فرشتگان و پیامبران را به اربابی گیرید ! آیا (ممکن است) **شما را ـ پس‌از آنگاه که مسلمان گشته‌اید ـ به کفر فرمان دهد ؟! »،**

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی آیه‌ی قبل در توضیح خصوصیّات پیامبران ع است . می‌فرماید آنها هیچگاه «**ارباب** = صاحب اختیار» مردم نمی‌شوند، حتّی از فرشتگانی که وحی إلهی را به آنها می‌رسانند به عنوان ارباب مردم سخن نمی‌گویند و خلاصه درس شخص‌پرستی و فرشته‌پرستی به کسی نمی‌دهند.

از مقطع آیه برمی‌آید که اگر انسان مسلمان رشته‌ی فکر و ایمان خود را به دیگران سپرَد و به بندگی غیرخدا (پیامبر باشد یا فرشته) روی آورَد، دچار کفر بعداز اسلام شده و روبه انحطاط رفته است.

بخش ششم

(۸۱) وَ إِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَـٰقَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ لَمَآ ءَاتَيْتُكُم مِّن كِتَـٰبٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥ . . .

« و (به یاد آر) **هنگامی را که خدا از پیامبران پیمان گرفت که چون کتاب و حکمتی نصیبتان کردم، سپس فرستاده‌ای سویتان آمد که تعالیم شما را تصدیق دارد، البتّه به او ایمان آورید و حتماً یاریش کنید . . .** »،

به دنبال آیات گذشته که خاطرنشان ساخت پیامبران همه مروّج «توحید» بوده و هرگز کسی را به سوی خود دعوت نکردند، دراینجا، موضع ایشان را درقبال اصل «**نبوّت**» تذکّرمی‌دهد. بدین‌معنی‌که آنها، نه مردم را به سوی بندگی خود خواندند و نه نفی پیامبران دیگرخدا را نمودند. البتّه در آیه ـ بنا به لفظ «**آتَیْتُکُمْ** = نصیبتان کردم» که لفظ جمع است ـ چنین می‌نماید که پیامبران و امّت‌هایشان را باهم درنظر گرفته و درحقیقت می‌فرماید که خدا از هر پیامبری ـ و ازامّت او به وسیله‌ی آن پیامبر ـ پیمان گرفت که اعطای کتاب وحکمت به شما، نباید موجب آن شود که پیام‌ها و حکمت‌های دیگر را انکار کنید. ازاینرو درمی‌یابیم که نه تنها هیچ پیامبر و امّتی نباید پیامبر قبلی خود را نفی نماید، بلکه باید به ظهور پیامبران بعدی نیز بشارت دهد و قبول تعالیمی را که در خطِّ تعالیم خودشان و تکمیل‌کننده‌ی آن خواهد بود، از آیندگان بخواهند؛ حتّی تأکید نمایند که آن پیامبر را در پیشبرد رسالتش یاری دهند. البتّه برخی از مفسّران، این پیش‌خبری را مخصوص پیامبراسلام^ص^ دانسته‌اند ولی تفسیر اوّل استوارتر به نظر می‌رسد.

(۸۱) . . . قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِى ۖ قَالُوٓا۟ أَقْرَرْنَا . . .

« . . . (وخدا) **فرمود : آیا** (به این‌حقیقت) **اقرار داشته پیمان مرا گرفتید؟ گفتند : آری اقرار نمودیم . . .** »،

عبارت فوق برسبیل تأکید است که خداوند، پیامبران و اقوامشان را، بر پیمان یادشده متعهّد فرمود. درحقیقت، آیه‌ی شریفه می‌فرماید که انبیاء با یکدیگر مخالفتی نداشته‌اند؛ نه مردم را ـ به جای خدا ـ سوی خود خوانده‌اند و نه یکدیگر را نفی نموده از بشارت به ظهور پیامبر بعدی، دریغ ورزیده‌اند (بلکه این امّت‌ها هستند که در اثر بی‌توجّهی به تعالیم انبیاء و نفسانیّاتشان در حفظ هویّت خویش، باهم به جدال برخاسته و خود نیز فرقه فرقه شدند).

(۸۱) . . . قَالَ فَٱشْهَدُوا۟ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّـٰهِدِينَ .

« . . . (آنگاه خدا) **فرمود : پس گواه باشید و من نیز با شما از گواهانم** »،

یعنی، ای مردم ! به خاطر سپرید که درحضور خدای خویش برای عمل به پیمان فوق، متعهّد شدید. درواقع می‌فرماید، «دیانت» به منزله‌ی کلاسی است که گروهی (به نام انبیاء[ع]) با همکاری هم ، تدریس دوره‌هایی از آن را ـ در ادوار مختلف ـ به عهده داشته و هرگز از پیمانشان با مؤسّس کلاس (خداوندِ سبحان) عدول نکرده‌اند (پس چرا شاگردان کلاس انحصارطلب گردیده وبه اختلاف برخاسته‌اند ؟!).

(۸۲) **فَمَن تَوَلَّىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ** .

« **و کسانی که از این پس رویگردانند، آنان خارج از فرمان خدا باشند** »،

یعنی، پس از آنکه پیامبران امّت‌ها بشارت به ظهور پیامبر بعدی و سرانجام، نوید به پیامبر اسلام[ص] دادند و این بشارت بر اُمّت‌ها مدلّل و مسلّم گردید، اگر تعصّب ورزیده و رویگردانند، معلوم می‌شود خودخواهی‌ها بر ایمانشان غلبه دارد و میل دارند که امر إلهی همواره درحفظ خواست‌های ایشان جریان یابد، نه آنکه خود تسلیم حق شوند ! می‌فرماید چنین مردمی خارج از فرمان خدا بوده و بالمآل زیانکارند.

واژه‌ی «**فسق**» که ـ به صورت فاعلی ـ در آیه‌ی شریفه به کار رفته، به معنی «خروج از حدّ» است، چه «حدّ ایمانی» که دراینجا مورد نظر است و چه خروج از احکام شریعت که از آن به گناه تعبیر می‌شود.

(۸۳) **أَفَغَيۡرَ دِينِ ٱللَّهِ يَبۡغُونَ**. . .

« **آیا به جز دین خدا** (آئینی) **می‌جویند ؟ . . .** »،

استفهام انکاری است، یعنی هرکس قائل به «دیانت» است، هرگز نباید جز دین واحد خدا که ابعاد گوناگون آن را انبیاءِ مختلف ـ طی ادوارتاریخی ـ ابلاغ نموده‌اند و دراسلام به تکمیل رسیده‌است، دینی بجوید.

(۸۳) . . . **وَلَهُۥٓ أَسۡلَمَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَإِلَيۡهِ يُرۡجَعُونَ** .

« . . . **باآنکه هرکه درآسمان‌ها وزمین است ـ خواه و ناخواه ـ تسلیم خداست و به سوی او بازگردانده می‌شوند** »،

یعنی همه‌ی افراد در آسمان‌ها و زمین (حتّی بی‌دینان)، تابع قوانین تکوینی خدا هستند.

مفسّران، مقصود از «هرکه در آسمان‌ها» را فرشتگان دانسته‌اند و مراد از «هرکه در زمین» را انسان‌ها می‌دانند؛ ولی به نظر می‌رسد که مقصود آیه‌ی شریفه، هرموجود زنده‌ای در جهان خلقت است که چه بخواهد و چه نخواهد، تسلیم قوانین تکوینی (طبیعی) خداست. به عبارت دیگر، همه‌ی موجودات تکویناً مسلمانند، یعنی در اموری مثل، تولّد، رشد و مرگ و غیره، تسلیم خدا می‌باشند. این حوزه‌ی دیانت تکوینی خداست که همه‌ی خلق درآن داخلند چنانکه فرموده «**وَ لِلّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِی السَّموات و الأرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا** = هرکه در آسمانها و زمین است ـ خواه و ناخواه ـ برای خدا سجده می‌کند» (رعد/۱۵). امّا امورِ غیرتکوینی مثل انتخاب بین ظلم و عدل، پاکی وناپاکی و به طورکلّی پیرویِ تشریعی یا نافرمانی از خدای عالم، در حوزه‌ی اختیار انسان می‌باشد و نبوّت إلهی در عالم، برای هدایت خلق در این حوزه آمده‌است.

مقطع آیه مشعر بر این معناست که حال که همگان در حوزه‌ی وسیعی از زندگانی مجبور به تبعیّت از قوانین خدا می‌باشند و بازگشت و سرانجامشان نیز نزد اوست، چرا در امور اختیاری به دلخواه مسلمان نشده و موجبات کمال و سعادت خود را فراهم نسازند ؟!

(۸۴) **قُلْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَآ أُنزِلَ عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْمَـٰعِيلَ وَإِسْحَـٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ وَمَآ أُوتِىَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ .**

« **بگو : به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم** (و همچنین) **به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان او نازل شد و آنچه به موسی، عیسی و** (دیگر) **پیامبران ازجانب خداوندشان داده شد** (به همگی مؤمنیم) **هیچ فرقی میان هیچ‌یک از آنان ننهیم و ما تسلیم خدا باشیم** »،

«فرق نگذاشتن بین انبیاءِ خدا» در سوره‌ی بقره (آیات ۱۳٦ و۲۵۳) نیز آمده است که توضیحش را در آنجا داده‌ایم.

درواقع آیه‌ی شریفه می‌فرماید «اسلام» چیزی جز تسلیم دربرابر پیامهای خدا ـ در هرزمان ـ نیست. مسلمان، کسی است که هرچه را از خداست، به اعتبار حقّانیّتش می‌پذیرد. اسلام، عبارت از آن مجموعه پیام‌هایی است که در هرزمان، ازسوی خدا، به هرکس رسیده است. بنابراین، یهودیان در زمان موسی[ع] (و سایر پیامبران بنی‌اسرائیل) و عیسویان در دوره‌ی عیسی[ع]، همگی «مسلمان» بودند و حالاهم اگر بخواهند در اسلام باقی بمانند، حق آن است که مسلمان شوند. حال، باتوجّه به این گوشزدها، اِتمام حجّت می‌کند :

(۸۵) **وَ مَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَـٰمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ مِنَ ٱلْخَـٰسِرِينَ .**

« **وهرکه جُزاسلام دینی گزیند، هرگز ازاو پذیرفته نشود ودر**(سرای) **بازپسین از زیانکاران خواهدبود** »،

یعنی، کسی که خود را ـ طی عمر دنیوی ـ دربرابر خدا خالص نکند، مسلّماً در درگاه او جایی نخواهد داشت و در آخرت خسران می‌بیند. ولی مسلّم است که پذیرش یا عدم پذیرش هرکس ازنظر دینی، با خداست و بر مردمان نیست که یکدگر را از این نظر مورد بازخواست قرار دهند. چنانکه قرآن حساب مردمان را در این زمینه با خدا دانسته و می‌فرماید : **مَاعَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَىْءٍ وَ مَامِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَىْءٍ** = نه حساب ایشان ـ به هیچ‌وجه ـ بر عهده‌ی تواست، و نه حساب تو ـ به هیچ‌وجه ـ برعهده‌ی ایشان است» (انعام/۵۲). و نیز می‌فرماید : «**إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ** = همانا بازگشت ایشان به سوی ما و حسابشان بر عهده‌ی ماست.» (غاشیه/۲٦و۲۵).

(۸۶) **كَيْفَ يَهْدِى ٱللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا۟ بَعْدَ إِيمَـٰنِهِمْ وَ شَهِدُوٓا۟ أَنَّ ٱلرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَآءَهُمُ ٱلْبَيِّنَـٰتُ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ .**

« **چگونه خدا قومی را هدایت کند که پس‌از ایمانشـان کفر ورزیدند؟ با آنکه به حقّانیّت این رسول**

گواهی دادند و دلائل روشن به ایشان رسید و خدا قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند »،

طبری می‌گوید باتوجّه به سیاق آیات که در بحث با اهل کتاب است، آیه‌ی شریفه به اهل کتاب اشاره دارد که قبل‌از پیامبراسلام(ص) ـ بنا بر بشارت‌های تورات و انجیل ـ منتظر ظهور چنین پیامبری بودند، ولی بعد که او ظهور نمود به وی کافر شدند.

ازسوی دیگر می‌توان گفت که آیه‌ی شریفه ناظر به موضوع ارتداد است و به دنبال گفتگو در اطراف «اسلام تکوینی» (که اجباری است) و «اسلام تشریعی» (که اختیاری است)، در آیه‌ی فوق به کسانی اشاره دارد که به اختیار از «اسلام تشریعی» خارج می‌شوند و می‌فرماید خداوند چنین افرادی را که بعداز آنکه حق بر آنها مدلّل شد پشت به حق کردند، هدایت نمی‌کند.

در مقطع آیه «ظلم» (یا ستم) به معنی «معاندت با حق» به کار رفته و تشریح روحیّه و رویّه‌ی کسانی است که به حقّی رسیده و بعد لجوجانه سر بازمی‌زنند. ولی چنانکه ملاحظه می‌شود هیچ‌گونه مجازات دنیوی‌که انسان‌ها بتوانند در حقِّ اینگونه افراد اجراکنند (البتّه تا زمانی‌که دست به توطئه و اسلحه نبرده‌اند) در این آیه‌ی شریفه نیامده و فقط تذکّر می‌دهد که آنها خود را از هدایت إلهی محروم ساخته‌اند و :

(۸۷) **أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُمۡ أَنَّ عَلَيۡهِمۡ لَعۡنَةَ ٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ .**

«جزای آنها این است‌که ازرحمت خدا دورند ومورد نفرین فرشتگان وهمه‌ی مردم (پاک) **عالم باشند »،**

یعنی، آن قدرت قاهر و حکیمی که هستی دراختیار اوست، لطف و مرحمتی به مرتدّین نداشته و همه‌ی آسمانیان و زمینیان که تسلیم حق هستند، از چنین مردمی بیزاری می‌جویند و :

(۸۸) **خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ .**

« **در این**(نفرین)**ها همیشه می‌مانند ، عذابشان تخفیف نمی‌گیرد و مهلت** (بازگشت و اصلاح) **نخواهند داشت »،**

یعنی آن بیزاری‌هایی که حق‌گرایان نسبت به مردم مرتد دارند، پایان‌ناپذیر است و محیط زندگی آنان در جهان آخرت نیز از همان بیزاری‌ها اثر می‌پذیرد. به عبارت دیگر، آن بی‌خدایانی‌که امروز نگاه‌های غضبناک و نفرت‌آمیز مؤمنان را نسبت به گفتار و رفتار خود می‌بینند، بدانند که سرانجام در همان نفرت‌ها زندگی خواهند کرد و امکان بازگشت و جبران مافات برایشان نخواهد بود.

(۸۹) **إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ .**

« مگر کسانی‌که پس‌از آن توبه نموده و خود را اصلاح کردند که خداوند آمرزنده و مهربان است »،

به دنبال آیات قبل، آیه‌ی شریفه برای مردم مرتد راه می‌گشاید. می‌فرماید مگر آنکه در فرصت عمر دنیوی خودرا متحوّل ساخته وبا گفتار و رفتار، درصدد جبران مافات برآیند که دراین‌صورت خدا آنان را می‌بخشد.

شایان توجّه این‌که آیه‌ی شریفه در مقام پذیرش توبه، دو صفت «**غفور**= صرفنظرکننده از بدی‌های گذشته» و «**رحیم**» را ـ که دلالت بر لطف و مهربانی دارد ـ برای خدای‌تعالی آورده است.

(۹۰) **إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَـٰنِهِمْ ثُمَّ ٱزْدَادُواْ كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلضَّآلُّونَ .**

« به راستی کسانی‌که پس‌از ایمانشان کفر ورزیدند، سپس برکفر خود افزودند، هرگز توبه‌ی ایشان پذیرفته نشود و آنها همان گمراهانند »،

درباره‌ی آیه‌ی فوق دو قول تفسیری هست :

۱ـ عدّه‌ای ـ ازجمله طبری ـ معتقدند که منظور آیه کسانی است که برخی از انبیاءِ پیش‌از اسلام را انکار نموده وسپس کفر خودرا با انکار پیامبراسلام[ص] افزودند. مثل یهودیان که حضرت عیسی[ع] ـ و بعداز او حضرت محمّد[ص] ـ را تکذیب کردند. امّا بهتر آن است که بگوییم در آیه به «کفر مطلق» پس‌از «ایمان مطلق» اشاره شده و منظور از «ایمان مطلق»، ایمان به همه‌ی پیامبران إلهی است که در اسلام تجلّی می‌یابد. پس شاید بتوان گفت آیه‌ی کریمه شامل همه‌ی مرتدّان (از اهل کتاب یا مسلمانان مرتدّ) می‌شود.

۲ـ برپایه‌ی استدلال فوق عدّه‌ای ـ ازجمله عکرمه، بنا به گزارش طبری ـ منظورآیه را کسانی دانسته‌اند که پس‌از «مسلمان شدن» به کفرمی‌گروند و تا دم مرگ نیز کفرشان‌را ادامه می‌دهند. بر پایه‌ی این قول آیه‌ی شریفه می‌فرماید اگر این افراد در لحظات احتضار (که از دنیای اختیار خارج شده‌اند) توبه کنند، توبه‌شان پذیرفته نشده و«گمراه» به حساب می‌آیند. چنانکه بازهم در این زمینه فرموده است : «**وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى اِذَاحَضَرَاَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِّي تُبْتُ الآنَ** ... = و برای کسانی‌که (تا آخر عمر) کارهای نکوهیده می‌کنند توبه‌ای نیست ـ تاچون مرگ یکی ازایشان دررسد، گوید: اینک توبه نمودم! ...»(نساء/۱۸).

(۹۱) **إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ ٱلْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ ٱفْتَدَىٰ بِهِۦٓ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّـٰصِرِينَ .**

« همانا کسانی که کافر شدند و در حال کفر بمردند، اگر هریک از آنان زمین را پُر از طلا کرده و بخواهد که به ازاءِ کفرش عوض دهد، از او پذیرفته نشود، آنهایند که عذابی دردناک دارند و یاری کنندگانی نخواهند داشت »،

آیه‌ی فوق درواقع تفصیل و تتمّه‌ی آیه‌ی۱۸ سوره‌ی نساء است که می‌فرماید : « ... **وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ اُولئِکَ اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا اَلِيمًا** = ... و همچنین توبه‌ی کسانی‌که با کفر بمیرند پذیرفته نشود و عذابی دردناک مهیّاشان ساخته‌ایم». در آیه‌ی فوق تصریح می‌نماید که «رشوه و پارتی‌بازی» در آخرت نیست، بلکه آخرت، عالمِ عکس‌العمل اعمال دنیوی است و اعتبارات دنیا و کارهایی که ممکن است در دنیا رهگشای مشکلاتی باشد، در آنجا قطع می‌شود. در تفسیر این آیه، طبری ـ به گزارش «انس بن مالک» ـ حدیثی از

پیغمبراسلام[ص] آورده است که فرمود : «در روز رستاخیر از کافر پرسیده شود : اگر تو را تمام زمین پر از طلا بود، حاضر بودی آن را امروز برای نجات خود دهی ؟ و او خواهد گفت : آری، آنگاه به او گویند : در دنیا چیزی بسیار کمتر از این از تو خواسته شد، فقط گفتند مختصری از اموال خود را به فقیران بده !». این حدیث ارتباط آیه را با آیه‌ی بعد برقرار می‌نماید که رو به اهل دنیا کرده می‌فرماید :

(۹۲) لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ.

« **هرگز درک نیکی** (و فضیلت) **نمی‌کنید تا از آنچه دوست دارید** (در راه خدا) **انفاق کنید، و هرچه انفاق می‌کنید، خداوند از آن آگاه است** »،

یعنی، ای انسانی که در فردای قیامت حاضر خواهی بود، تمام زمین را پُر از طلا کرده، برای نجات خود بدهی، امروز مقداری از آنچه دوست داری (ونه تمامش را) به مستمندان بده. طبری حدیثی ذیل آیه‌ی فوق آورده، می‌گوید : روزی «زیدبن حارثه» اسبی را که بسیار دوست داشت نزد پیغمبر[ص] آورده وگفت : یا رسول‌الله می‌خواهم این اسب را درراه خدا بدهم، پیامبر[ص] اسب را گرفت و به پسر زید داد و گفت : خدا از تو پذیرفت.[۱]

مقطع آیه مشعر بر این معناست که علم إلهی برای ضمانت کافی است که پاداش صدقات به بهترین نحو به افراد بازگشته و هدر نخواهد رفت.

(۹۳) ۞ كُلُّ ٱلطَّعَامِ كَانَ حِلّٗا لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسۡرَٰٓءِيلُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ مِن قَبۡلِ أَن تُنَزَّلَ ٱلتَّوۡرَىٰةُۚ قُلۡ فَأۡتُواْ بِٱلتَّوۡرَىٰةِ فَٱتۡلُوهَآ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ.

« **همه‌ی خوردنی‌ها بر فرزندان اسرائیل حلال بود مگر غذایی که یعقوب پیش‌از نزول تورات بر خود حرام ساخت، بگو : تورات را بیاورید و بخوانید اگرراست می‌گویید** »،

با نزول آیات مربوط به انفاق که اکثراً ـ به مانند آیه‌ی قبل ـ تصریح دارد «از آنچه دوست دارید در راه خدا بدهید»، مسلمان‌ها شروع به انفاق دوست‌داشتنی‌هایشان در راه خدا کرده بودند که یکی از آنها به قول بیشتر مفسّران، گوشت چهارپایان با تمام اَمعاء و اَحشاء و چربی‌های آن بود. یهودیان فغان می‌کردند که شما مسلمان‌ها خود را تسلیم خدا می‌دانید ولی خداوند تغذیه از گوشت حیوان را با تمام رگهای آن ـ به ویژه رگ «**عِرق النَّسا**» (یا سیاتیک) ـ حرام دانسته است. آیه‌ی شریفه در پاسخ به این «ایراد بنی‌اسرائیلی» است و می‌فرماید تحریم تناول «عِرق النّسا» ازجانب خدا نبوده بلکه بنی‌اسرائیل بنا به خبری که کف ران

(۱) ـ البتّه پیامبر[ص] می‌توانست خود آن اسب را به عنوان سهم خود بردارد، ولی چنین نکرد و از احساس دینی مردم ـ آنجا که مقتضی بود ـ برای تقویت اُلفت بین آنها استفاده می‌کرد.

یعقوب درجریان یک رویارویی فشرده شد، تصمیم به تحریم«عِرق النّسا»گرفتند.[۱] مقطع آیه تصریح می‌نماید اگر یهودیان این مطلب را قبول ندارند، تورات‌را آورده بخوانند تا بدانندکه درتورات موسی خوردن رگ‌های حیوانات تحریم نشده است.

البتّه مفسّران اقوال دیگری نیز نقل کرده‌اند ولی از نظر ما قول فوق از آنجا که هم با تورات هماهنگی دارد و هم از ابن عبّاس و سُدِّی و ضَحّاک از مفسّران صدر اسلام نقل شده، أرجحیّت دارد.

(۹۴) **فَمَنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ .**

« پس آنان که بعداز این بر خدا دروغ بندند، آنها خود ستمکارانند »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مراجعه به تورات، صدق گفتار قرآن را روشن ساخت و درنتیجه خطاب به یهودیان می‌فرماید که ممکن است تا به حال توجّه نداشته و بدون تحقیق، عِرْقُ النَّسا را از محرّمات إلهی تصوّر می‌کردید، ولی اکنون که حقیقت برایتان روشن شد، اگر پس‌از این به چنین گفتاری ادامه دهید، ستمگر خواهید بود.

(۹۵) **قُلۡ صَدَقَ ٱللَّهُۗ . . .**

« بگو : خدا راست گفت، . . . »،

و من ـ محمّد[ص] ـ چیزی از خود نگفته‌ام؛

(۹۵) . . . **فَٱتَّبِعُواْ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ .**

« . . . پس آئین ابراهیم یکتاپرست را پیروی کنید و او ازمشرکان نبود »،

یعنی، در آئین ابراهیم[ع]، اینگونه بدعت‌ها نبوده است ! ما مسلمانان پیرو آئین پاک ابراهیم هستیم و شما نیز ای یهودیان! به آئین پاک ابراهیم بگروید که او جزخدا اربابی برای خود نمی‌شناخت وبنده‌ی تعلّق خاطرها و علمای منحرف دینی در محیطش نبود.

(۱) ـ «و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کُشتی می‌گرفت. وچون او دیدکه بر وی غلبه نمی‌یابد کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کُشتی‌گرفتن با او فشرده شد . . . و بر ران خود میلنگید. از این سبب بنی‌اسرائیل تا امروز عِرق النّسا را که در کف ران است، نمی‌خورند . . .» (سفر پیدایش، باب ۳۲ ، شماره‌ی ۲۴ به بعد).

بخش هفتم

(۹۶) **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ ...**

« **همانا نخستین خانه‌ای که برای** (عبادت) **مردم نهاده شد، همان است که در بکّه** (نام دیگر مکّه یا بخشی از مسجدالحرام) **قرار دارد ...** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که به آئین ابراهیم اشاره داشت، در اینجا ـ به تناسب ـ از خانه‌ای که توسّط او برای یگانه‌پرستی برقرار گردید، سخن رفته است.

منظور از «نخستین خانه» در اینجا، نه «اوّلین خانه‌ی شخصی» در دنیا (چنانکه برخی تصوّر کرده‌اند) بلکه مقصود، «اوّلین معبد»ی است که برای عبادت خدای تعالی برقرار گردید. البتّه در آیه واژه‌ی «**بکّه**» به کار رفته که با «**مکّه**» هم‌ردیف و هم‌معنی است، یعنی جایی که محلّ ازدحام است.[۱]

(۹۶) **... مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ.**

« **... مبارک و مایه‌ی هدایت جهانیان می‌باشد** »،

یعنی خانه‌ی مکّه برای مردم «برکت» دارد، برکات روحانی و معنوی. هرقدر افراد انحرافاتی در آئین خداپرستی داشته باشند، درآنجا همه‌ی افکار متوجّه خدا می‌شود (یا انتظار می‌رود که چنین شود). واژه‌ی «جهانیان» در آیه می‌رساند که «اسلام» دینی برای عموم مردمِ عالَم است و نه فقط آئینی عربی (چنانکه برخی منحرفان تصوّر کرده و اشاعه می‌دهند).

(۹۷) **فِيهِ ءَايَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ ۖ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا ۗ وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلْبَيْتِ مَنِ ٱسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلْعَالَمِينَ.**

« **در آن، نشانه‌های روشن** (چون) **جایگاه ابراهیم است، و هرکه در آن درآید ایمن باشد و بر عهده‌ی مردم است که هرکس توان** (رفتن) **سوی آن داشت ـ برای خدا ـ حجِّ آن خانه کند و هرآنکه انکار ورزد، پس محقّقاً خدا از جهانیان بی‌نیاز است** »،

می‌فرماید در خانه‌ی مکّه علاماتی (مانند حجرالأسوَد و غیره) هست که هرعلامت گویای مطالب و راهنمای

---

(۱) ـ یکی از مفسّران گوید «**بکّه**» از مادّه‌ی «**بَکّ**» به معنی از بین بردن نخوت و غرور نیز آمده و از آنجا که در خانه‌ی کعبه همه‌ی تبعیض‌ها برچیده می‌شود، به آن مرکز «**بَکّه**» گفته‌اند. بعضی مفسّران نیز احتمال داده‌اند که «**بَکّه**» همان «**مکّه**» بوده که حرف «م» در آن به «ب» تبدیل شده است، نظیر «لازم» و «لازب» که هردو در لغت عرب به یک معناست.

اموری است که در تربیت و اصلاح روح آدمی مؤثّر است. متعاقباً ـ چون قبلاً بر حقّانیّت آئین ابراهیم^ع^ تأکید داشت (آیه‌ی۹۵) ـ به «**جایگاه ابراهیم**» به عنوان یکی از نشانه‌های روشنگر خانه، اختصاصاً اشاره رفته است.

سپس در ادامه‌ی ذکر اختصاصات خانه‌ی کعبه (یا جایگاهی که خانه‌ی کعبه در آن قرار گرفته ـ مسجد الحرام) می‌فرماید که آنجا مکان مقدّسی‌است‌که جنگ وخونریزی درآن روا نیست. حتّی اگر قاتلی‌هم به خانه‌ی مکّه پناه برد رسم بوده و دستور است که درآنجا متعرّض وی نشوند، بلکه راه طعام و نوشیدنی را بر او ببندند تا به اجبار بیرون آید و آنگاه به قصاصش پردازند.

بخش بعدی آیه از وجوب عبادت حج سخن دارد (واژه‌ی «**حَجّ**» به فتح یا کسر «حاء»، هردو به یک معنی ـ «قصد کردن» ـ است). می‌فرماید هرمسلمانی‌که «**استطاعت**» دارد، باید حدّاقل یکبار در عمر، به حجّ خانه‌ی مکّه برود و از مزایای تربیتی این عبادت بهرمند گردد. البتّه «استطاعت» دو جنبه دارد : (**۱**) قدرت بدنی. و(**۲**) قدرت مالی در تأمین ما یحتاج سفر و همچنین مخارج خانواده، به هنگام دوری از وطن. «مالک بن انس» بر مبنای این آیه استدلال کرده که اگر «استطاعت» (جانی یا مالی) برای شخص حاصل نبود، تکلیف حج از او ساقط است. یعنی لازم نیست مثلاً مریضی هزینه کند تا دیگران به جای او به حج بروند! هرچند ازنظر فقهی گفته‌اند که حَجِّ فرزند به جای پدر یا مادر متوفّی ـ چون فرزند دستاورد تربیتی آنها به حساب می‌آید ـ مقبول شمرده می‌شود.

واژه‌ی «**کُفر**» در مقطع آیه، به معنی «انکار حج» است. می‌فرماید خداوند محتاج حج (و هیچ‌یک از عبادات ما) نیست، بلکه حج (یا هر عبادت دیگری که در اسلام مقرّر شده) برای تربیت خود ماست. بنابراین منکران باید بدانند که با نادیده گرفتن احکام عبادی ، به خدا ضرری نمی‌زنند بلکه برخود زیان می‌رسانند و روح و شخصیّت خویش را از تربیت و کمال بازمی‌دارند.

در آیات بعد دنباله‌ی سخنان با اهل کتاب را که با آیه‌ی ۹۵ درمورد ابراهیم^ع^ قطع شد، پی می‌گیرد.

(۹۸) **قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ . . .**

« بگو : ای اهل کتاب! چرا آیات خدا را انکار می‌ورزید ؟ . . . »،

یعنی از چه روی آیاتی را که ازسوی خدا آمده و دعوت به سوی حق می‌کند و در خطِّ آموزشِ دینی شماست منکر می‌شوید ؟!

(۹۸) . . . **وَٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ .**

« . . . درحالی‌که خدا شاهد اعمال شماست »،

یعنی، با اینکه می‌دانید خدا شاهد و ناظر بر گفتار و کردار شماست ؟!

(۹۹) **قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ . . .**

« بگو : ای اهل کتاب! چرا مردم مؤمن را از راه خدا بازمی‌دارید ... »،

یعنی به دروغ می‌گویید این پیغمبر آن نبیِّ موعود نیست و آنچه می‌گوید، ربطی به خدا ندارد !

(۹۹) ... **تَبۡغُونَهَا عِوَجًا** ...

« ... و آن (راه خدا) **را در انحراف می‌جویید؟ ... »،**

یعنی به نام «دین»، مردم را به چیزی جز آئین خدا دعوت می‌کنید (که البتّه این‌کار اختصاص به اهل کتاب ندارد، بلکه چه بسا روحانی‌نمایانی که در دنیای اسلام و در طول تاریخ، چنین کرده و می‌کنند).

(۹۹) ... **وَأَنتُمۡ شُهَدَآءُ** ...

« ... درحالی‌که خود (بر این‌کارتان) **گواهید ... »،**

یعنی نمی‌توانید انکار کنید که مخالفت با پیامبراسلام[ص] داشته و راه و رسمی پیش گرفته‌اید که هیچ ارتباطی با آئین خدا ندارد، بلکه خُلق و خوی خود و پیشینیانتان است.

(۹۹) ... **وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ** .

« ... و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست »،

در مقطع آیه‌ی قبل فرمود «خدا شاهد اعمال شماست» و در اینجا می‌فرمید «خدا از اعمالتان غافل نیست». بر این پایه، مطلب واحدی را به‌صورت «نفی و اثبات»، تأکید می‌فرماید و بر وجدان دینی افراد بانگ بیداری می‌زند. آنگاه برای آنکه مسلمان‌ها تحت تأثیر اهل کتاب واقع نشده چنان راه و روش‌هایی‌را پیش نگیرند، روی سخن را به آنها برمی‌گرداند و می‌فرماید :

(۱۰۰) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقًا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ كَٰفِرِينَ** .

« ای مؤمنان ! اگر گروهی از اهل کتاب را اطاعت کنید، شما را از ایمانتان به کفر بازگردانند »،

ذکر«**گروهی از اهل کتاب**» درآیه، نمایانگر انصاف قرآن است که همه‌ی اهل کتاب را گمراه‌کننده‌ی سایرین نمی‌داند. البتّه شأن نزولی هم برای آیه نقل کرده‌اند که مربوط به برخوردی بین افرادی از دو قبیله‌ی «اَوس» و «خَزْرَج» در مدینه می‌باشد. این دو قبیله همواره با هم در جنگ و ستیز بودند تا اینکه در پرتو اسلام به وحدت رسیدند. در ملاقاتی که بین افرادی از آنها پیش آمد، شخصی یهودی، شروع به سمپاشی کرد و گذشته‌های رقابت‌آمیز آنان‌را به خاطرشان آورد. چیزی نمانده بودکه دودسته‌ی مسلمان به یاد کینه‌جویی‌های گذشته و با احیای تعصّبات قبیله‌ای، به جان هم اُفتند و هرکدام یارانی را هم به جانبداری طلبیده بودند تااینکه خبر به پیامبر[ص] رسید و با نهیبی به آنان و تذکّر پیوند برادری که در پرتو اسلام یافته بودند، از کشتار و خونریزی جلوگیری کرد. می‌گویند، آیه در اشاره به این واقعه می‌فرماید که اگر مسلمانان، تحت تأثیر یهودیان توطئه‌گر قرار گیرند، به نزاع و کفر دوران جاهلیّت بازخواهندگشت. امروزه نیز خارجیانِ مغرض،

با استفاده از همین‌گونه روش‌ها و طرح مسائل غیراسلامی، چه بسا مسلمین را به جان هم انداخته و خود بهره‌ها می‌برند. آیه‌ی شریفه هشدار می‌دهد که مسلمانان پیوند ایمانی خود را به خاطر داشته، تحت تأثیر وساوس مفسده‌گران قرار نگیرند.

(۱۰۱) وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُۥ ...

« وچگونه به کفر می‌روید، درحالی‌که آیات خدا برشما تلاوت می‌شود ورسول او درمیانتان است؟ ... »،

به دنبال آیه‌ی قبل که خطاب به مؤمنان فرمود : «اگر گروهی از اهل کتاب را اطاعت کنید، شما را از ایمانتان به کفر بازگردانند»، دراینجا می‌فرماید و چگونه ممکن است مسلمانان، با وجود آیات خدا که برایشان تلاوت شده و وجود رسول‌خدا[ص] که درمیانشان است، ایمان خودرا رها کرده و به کفر بگروند ؟! البتّه، امروزه رسول‌خدا «در میان» ما نیست، ولی قرآن و سنّت او هست. با این لحن بیان، آیه‌ی شریفه درواقع به اهمّیّت هدایت تشریعی خدا که در قرآن و سنّت پیغمبر تجلّی یافته، اشاره دارد و کسانی را که پس‌از رسیدن به این نعمت بزرگ آن را دست کم گرفته به سادگی رهایش می‌سازند، شماتت می‌کند. آنگاه گوشزد می‌فرماید :

(۱۰۱) ... وَ مَن يَعْتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدْ هُدِىَ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ .

« ... و کسی که به (ریسمان) **إلهی چنگ زند، بی‌شک به راهی راست هدایت شده است »،**

یعنی مسلمان‌ها، هدایت و فرمان خدا را محکم بگیرند که این، ضامن صلاح و سعادت آنهاست.

(۱۰۲) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ ...

« ای کسانی که ایمان آوردید! در برابر خدا ـ چنانکه درخور اوست ـ تقوی پیشه کنید ... »،

یعنی، ای مسلمانان، حقِّ تقوای خدا را بجای آرید. طبری از ابن عبّاس آورده است که «حقِّ تقوای خدارا به‌جای آوردن، یعنی «در راه خدا ـ بدون ترس ازملامت ملامت‌گران ـ به جهاد برخاستن و نیز قیام به عدالت کردن، هرچند به زیان شخص، والدین و یا فرزندانش باشد» که البتّه این مطلب محتوای دو آیه از آیات قرآن در سوره‌های مائده (آیه‌ی۸) و نساء (آیه‌ی۱۳۵) است.

البتّه «**تقوی**» ـ در بُعد پرهیزی ـ دو مرحله دارد : (**۱**) اجتناب از گناهان (**۲**) اجتناب از اموری که گناه نیست ولی انسان را به گناه می‌کشد. ازنظر ما «حقِّ تقوای خدا را به‌جای آوردن»، یعنی در «حدّ استطاعت» مراحل فوق را طی کردن. چنانکه می‌فرماید : «تقوی پیشه کنید تاحدّی که درقدرت واستطاعت دارید» (تغابن/١٦)، و این آیه ـ چنانکه بعضی از مفسّران گفته‌اند ـ باآیه‌ی فوق نسخ نشده، بلکه توضیح آن‌است.

(۱۰۲) ... وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنتُم مُّسْلِمُونَ .

« ... و جز به مسلمانی، نمیرید »،

یعنی ای مسلمان‌ها ! تداوم تقوی را ـ در حدّ استطاعت ـ روش زندگانی خود تا آخر عمر، قرار دهید و جُز با روحی که در نتیجه‌ی تسلیم دربرابر فرامین خدا روشن و تابناک شده است، از جهان نروید. آنگاه مجدّداً تأکید می‌نماید :

(۱۰۳) **وَ ٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُواْ . . .**

« و همگی به ریسمان إلهی چنگ درزنید و متفرّق مشوید . . . »،

جماعت انسان‌ها برای متفرّق نشدن، «وجه مشترکی» می‌طلبند و آیه‌ی شریفه می‌فرماید آن وجه مشترک برای مسلمان‌ها، قرآن است. چنانکه علی[ع] فرموده «کتاب خدا پیمان‌نامه‌ی او با خلق است و بر عهده‌ی هرمسلمانی است که همه روزه در آن بنگرد.»

(۱۰۳) **. . . وَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءً فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنًا . . .**

« . . . و نعمت خدا را برخود به یاد آورید؛ آن زمان که دشمن یکدگر بودید، پس خدا میان دلهایتان اُلفت افکند و به نعمت خدا برادران یکدیگر شدید . . . »،

یعنی، ای مسلمان‌ها ! درنظر آوریدکه حول «قرآن» به چه اتّحاد وهمبستگی‌ای رسیده بودید و گرد این محور، چه محبّت و علاقه‌ای نسبت به هم یافتید، پس این موفّقیّت باید درسی برای شما درطول تاریخ باشد.

(۱۰۳) **. . . وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ . . .**

« . . . و شما کنار گودالی از آتش بودید . . . »،

یعنی می‌رفتید تا در چاه خطر وهلاکت سقوط کنید واگر در آن حال می‌مردید، قطعاً جایگاهتان دوزخ بود.

(۱۰۳) **. . . فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا . . .**

« . . . و خدا از آن نجاتتان بخشید . . . »،

زیرا، بااسلام، از خطر سقوط در مهالک نجات یافتید و از سرانجام بد به سلامت رسیدید.

(۱۰۳) **. . . كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ .**

« . . . این‌چنین خدا آیات خویش را بر شما بیان می‌کند، باشد که هدایت یابید »،

یعنی خداوند رهنمودهای خود را با ارائه‌ی شواهد مدلّل ساخته و بنابراین انتظار می‌رود که شما مسلمان‌ها راه راست را ازدست نداده استوار در هدایت باشید.

(۱۰۴) **وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ .**

« **و باید ازشما**(مسلمانان) **اُمّتی باشد که** (مردم را) **به خیر بخوانند و به نیکی‌ها فرمان دهند و از زشتی‌ها بازدارند و** (چنین مردمی) **خود رستگارانند** »،

درمورد این آیه بحثی پیش آمده که آیا واژه‌ی «**مِنْ**» دراینجا از «ادوات تبعیض» است، یا از «ادوات بیان»؟ عدّه‌ای می‌گویند «**مِنْكُمْ**» تبعیض را می‌رساند؛ بدین‌معنی که باید دسته‌ی خاصّی از بین مسلمان‌ها، برای فرمان به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها، همواره وجود داشته باشند و این بینشی است که به حضور«روحانیّت» در اسلام منجر می‌شود. درمقابل دیگرمفسّران، معتقدند که واژه‌ی «**مِنْكُمْ**» دراینجا از ادوات بیان است و منظور آن است که هرمسلمانی ـ درحدّ خود ـ باید مروّج نیکی‌ها و بازدارنده از بدی‌ها باشد؛ چنانکه در پاره‌ای از آیات دیگر نیز از واژه‌ی «**مِنْ**» برای بیان استفاده شده مانند آنکه می‌فرماید «**فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثانِ** = از پلیدی‌ها که همان بت‌ها هستند اجتناب کنید» (حج/۳۰).

به علاوه آیه‌ی ۱۱۰ سوره نیز که می‌فرماید «شما(مسلمانان) بهترین امّتی هستید که برای (ارشاد)مردم بیرون آورده شدید (زیرا)که أمر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید»، در تأیید تفسیر دوّم به شمار آید زیرا امر به معروف و نهی از منکر را به همه‌ی امّت اسلامی نسبت می‌دهد. یعنی می‌رساند که «امر به معروف و نهی ازمنکر» دراسلام یک وظیفه‌ی عمومی است و هرمسلمانی درحدّ توان خود، موظّف به این‌کار می‌باشد.

(۱۰۵) **وَلَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُوا۟ وَٱخْتَلَفُوا۟ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**.

« **و مانند کسانی مباشید که پراکنده شدند و بعداز آنکه دلایل روشن سویشان آمد به اختلاف رفتند، و ایشان را عذابی بزرگ است** »،

آیه‌ی شریفه درواقع اِتمام حجّت می‌نماید که هرگاه ـ علی‌رغم ـ دلائل روشنی که ارائه شد باز مسلمان‌ها قرآن را رها کرده سراغ افکار فاسد و اهواءِ نفسانی و شخصیّت‌ها رفتند و به اختلاف افتادند، باید در انتظارِ عذاب إلهی باشند !

(۱۰۶) **يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ ...**

« **روزی که روی‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه باشد ...** »،

از این آیه‌ی کریمه برمی‌آید که در عالم آخرت، چهره‌ی عدّه‌ای روشن و چهره‌ی جمعی تاریک و سیاه خواهد بود و ازآنجا که آخرت، عالم ظهور باطن‌ها است، این امر حاکی از باطن افراد می‌باشد. به عبارت دیگر، باطن انسان‌ها، در آن‌روز، عیان گشته و تجسّم عینی می‌یابد. آن سیه‌دلی‌های کفرآمیز به سیه‌رویی می‌انجامد و ضمیر روشن ایمانی در چهره‌ها ظاهر می‌شود (چنانکه در این دنیا نیز این پدیده تا حدودی جاری است).

(۱۰۶) ... **فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَٰنِكُمْ فَذُوقُوا۟ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ**.

« . . . و أمّا سیه‌رویان (را گویند) **: آیا بعد از ایمانتان کافر شدید ؟ پس عذاب را به خاطر آنکه کفر می‌ورزیدید، بچشید »،**

آیه‌ی شریفه می‌رساندکه منظور از«سیه‌چهرگان» دراینجا کسانی هستندکه پس‌ازتوفیق ایمانی، به کفرمی‌گروند و این موضوع با آیات قبلی نیز تناسب دارد. دراینجا برخلاف ابتدای آیه (عبارت قبل) «سیه‌چهرگان» را به هنگام بحث از کیفر، مقدّم داشته است. بر این پایه، ساختمان کلامی آیه درواقع چنین است که : در آخرت، عدّه‌ای «سپیدروی» وبرخی «سیه‌روی»اند و «سیه‌رویان» را گویند، چگونه شماکه ایمان داشته و می‌توانستید امروز با چهره‌ی درخشان به محشر آیید، با تبدیل ایمان به کفر، سیه‌رویی را برای خود خریدید؟ آنها پاسخی نخواهند داشت و درنتیجه به سوی عذاب می‌روند.

(۱۰۷) **وَ أَمَّا ٱلَّذِينَ ٱبۡيَضَّتۡ وُجُوهُهُمۡ فَفِي رَحۡمَةِ ٱللَّهِ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ .**

« و أمّا سپیدرویان، در رحمت خدا جاودانه بسربرند »،

در این سخن، قرب نیکان به خداوند و همچنین وسعت بخشش‌های او، متجلّی است. وصف «رحمت»، بلیغ‌ترازوصف«جنّت» وباغستان‌است. زیرا،نعمت‌های معنوی ومادّیِ خدا ــ هردوـ ازرحمت إلهی سرمی‌زنند.

(۱۰۸) **تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّ . . .**

« این آیات خداست که به‌حق بر تو می‌خوانیم . . . »،

مراد، سراسر آیاتی است که ازابتدای سوره تا به اینجا آمده و مقامی مافوق، قاطع وصریح به فرستاده‌ی خود تأکید می‌فرماید که آنچه دریافت می‌کنی، فرمان خداوندِ هستی (همان قدرت مستولی بر عالم) است که به حق و راستی بر تو خوانده می‌شود تا همگان بدانند که قرآن نه گفتار محمّد[ص]، بلکه فراتر ازاندیشه‌های اوست. سپس ــ با بیانی درمورد نحوه‌ی کار خدا درعالم ــ لحن آیه، شکل «وصفی» می‌یابد (صنعت «التفات») و می‌فرماید :

(۱۰۸) **. . . وَ مَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلۡمٗا لِّلۡعَٰلَمِينَ .**

« . . . و خداوند اراده‌ی ستم درباره‌ی جهانیان ندارد »،

یعنی، کسانی که به عذاب و گرفتاری در سرای دیگر می‌رسند نتیجه‌ی اکتسابات خودرا می پردازند و خدا اراده‌ی ستمگری درحقِّ بندگان ندارد. فقط اقتضای عدل اوست که «هرکس هرآنچه کشته بدرَود».

(۱۰۹) **وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ .**

« و هرآنچه در آسمانها و زمین است از آنِ خداست و همه‌ی امور به سوی او بازگردانده می‌شوند »،

یعنی چه کسانی که مؤمن بوده و چه افرادی که کافر می‌شوند، از حکومت خدا خارج نمی‌گردند و مسلّماً به نتیجه‌ی کارخود می‌رسند. طبری، در تفسیر آیه‌ی شریفه می‌گوید : خدا به بندگانش ظلم نمی‌کند، زیرا

نیاز بدین‌کار ندارد و همه چیز آفریده‌ی او و متعلّق به اوست. معمولاًهدف ظالمان در دنیا، این است که با ظلم و ستم حاکمیّت خود را توسعه دهند ولی حاکمیّت خدا کمبودی ندارد تا با ظلم تکمیل شود !

(۱۱۰) **كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ ...**

« **شما بهترین اُمّتی هستید که برای** (ارشاد) **مردم بیرون آورده شدید** (زیرا) **که به نیکی‌ها فرمان داده از زشتی‌ها بازمی‌دارید و به خدا ایمان دارید ...** »،

پس‌از آنکه در آیات قبل مسلمان‌ها را به ثبات قدم سفارش فرمود، دراینجا آن جبهه‌ی ایمانی را که از سر صدق به عمل می‌پردازد و به ارشاد دیگران همّت می‌گمارد، توصیف می‌نماید. می‌فرماید شما بهترین امّت هستید. و «بهتربودن» را تعلیل کرده : نه برای آنکه صرفاً نماز گزارده و روزه می‌گیرید (زیرا اینها را دیگران نیز انجام می‌دهند و البتّه لازم هم هست)، بلکه به‌خاطر آنکه به «خوب بودن شخصی» اکتفا نکرده و به فکر اصلاح دیگران برآمده‌اید و به نفع بشریّت اقدام می‌کنید. بنابراین کمال انسان در آن است که پس‌از تخلّق به نیکی‌ها، درجهت رفع نواقص جامعه اهتمام ورزد. چنانکه سعدی سروده :

صاحبدلی به مدرسه آمد ز خانقاه | بگسست عهد صحبت اهل طریق را!
گفتم میان عابد و عالِم چه فرق بود | تا برگرفتی از آن، این طریق را؟
گفت آن گلیم‌خویش برون می‌کشد زموج | وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را!

در اینجا قرآن کریم پس‌ازذکر «أمر به معروف و نهی ازمنکر»، ایمان به خدارا مطرح ساخته است و فعّالیّت‌های اصلاحی‌را با چنین زیربنایی معتبرمی‌داند. زیرا، آنکه ایمان به خدا داشته و ازسر ایمان ـ با رعایت همه‌ی جوانب ـ برای توسعه‌ی نیکی‌ها مجاهده می‌کند، فداکاری مخلص وخادم واقعی اجتماع خواهد بود. و إلاّ تلاش برای اصلاحات، تنها به خاطر ضرورت‌های اجتماعی، می‌تواند با نواقصی همراه بوده تحت تأثیر خواستهای شخصی قرار گیرد. مبارزه برای حق و آزادی وقتی به ثمرات واقعی می‌انجامد که بر مبنای ایمان به خدا، تنظیم و تعقیب شود.

(۱۱۰) ... **وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ ٱلْكِتَٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم ...**

« **... و اگر اهل کتاب** (چون شما) **ایمان می‌آوردند، قطعاً برایشان بهتر بود ...** »،

یعنی، اگر اهل کتاب نیز به مانند مسلمانانِ صدر اسلام ـ که در تلاش ترویج نیکی‌ها و زدودن زشتی‌ها برآمدند ـ ایمان می‌آوردند و اهل عمل می‌شدند، اجتماعشان خیر بسیار می‌دید. ولی افسوس که فقط :

(۱۱۰) ... **مِّنْهُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ.**

« **... برخی از آنان مؤمن‌اند و**(لی) **اکثرشان فاسق‌اند** »،

یعنی، فقط قلیلی از آنها این حقیقت را تشخیص داده‌اند که با ایمان به خدا و تلاش در راه اصلاح جامعه است که می‌توان به سعادت واقعی رسید و بدین‌ترتیب به «مؤمنان راستین» پیوسته‌اند، ولی اکثرشان خارج

از فرمان خدایند.

(۱۱۱) **لَن يَضُرُّوكُمْ إِلَّآ أَذًى ۖ وَإِن يُقَٰتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ ٱلْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ .**

« **هرگز به شما ـ جزاندکی ـ آزارنرسانند وهرگاه به جنگتان آیند، پشت کرده سپس یاری نمی‌شوند** »،

دراینجا، اشاره به اهل کتابی است که در آیه‌ی قبل آنها را «فاسق» ـ یعنی، «خارج از فرمان خدا» ـ نامید، و ضمیر «**كُمْ** = شما» به مسلمان‌هایی که آنان را «بهترین امّت» (توضیح آیه‌ی۱۰٤ سوره) خواند بازمی‌گردد. یعنی، اگر مسلمان‌ها ـ به مانند مسلمین صدر اسلام ـ «بهترین امّت» باقی بمانند، هرگز ـ مثل آن‌دوران ـ اهل کتاب به ایشان ـ جز اندکی ـ آزار نتوانند رسانید وهرگاه، یکی ازممالک غیراسلامی به جنگشان آید، به زودی عقب‌نشینی کرده و ازهیچ‌سویی یاوری نشود. امّا، اگرمسلمان‌ها اصالت خودرا ازدست بدهند ـ کما اینکه امروزه بسیاری‌شان ازدست داده‌اند و تمام فرامین قرآن را در زمینه‌ی عدم اختلاف، حفظ اخلاق، تحصیل علم و آگاهی و تحت تأثیر اهل کتاب قرارنگرفتن، زیرپا گذاشته‌اند ـ مسلّماً این شرایط ازبین رفته و اهل کتاب را بر ایشان تسلّط و برتری خواهدبود، چنانکه می‌بینیم امروزه هست. آیه‌ی فوق در زمانی نازل شد که دربرابر نهضت اسلام، اقلّیّت‌های منحرفی چون یهودیان وجود داشت و به مسلمانان اطمینان می‌بخشدکه هرگاه شما موقعیّت ایمانی خود و عمل برطبق آن‌را حفظ نمایید، هرگزآنها نخواهند توانست آزار جدّی بر شما وارد ساخته، از تکامل و پیشرفتتان جلوگیری کنند.

(۱۱۲) **ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوٓاْ . . .**

« **هرکجا یافته‌آیند** (مُهر) **خواری بر آنان زده شده است ...** »،

آیه‌ی شریفه به مسلمان‌ها اطمینان می‌بخشد که هرگاه شما موقعیّت **ایمانی** خود و **عمل** برطبق آن‌را حفظ کنید، دشمن دربرابر شما خوار و ذلیل خواهدبود، چرا که به آئین و شریعت خود خیانت ورزیده و پای‌بند نیست و لذا مهر ذلّت بر او خورده است. به علاوه می‌فرماید، نقل مکان‌هم موجب رفع ذلّت آنها نمی‌شود و هرکجاکه باشند تا وقتی آن فرهنگ غلط و روش‌های ناروا را دنبال می‌کنند، همچنان درمانده و پریشان خواهند بود.

(۱۱۲) . . . **إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ ٱلنَّاسِ . . .**

« **... مگر رشته‌ی ارتباط (پیمان) با خدا و پیمان با خلق را استوار سازند ...** »،

یهودیان در دنیا اقلّیّتی هستند که هیچگاه تبلیغِ دین خود نمی‌کنند و معتقد به اصالت نژادشان می‌باشند، عقیده ندارند که غیر بنی‌اسرائیل می‌تواند به شرف دین یهود مشرّف شود ! از همین‌روی این گروه به صورت اقلّیّتی در دنیا باقی مانده‌اند و با آن خودبزرگ‌بینی و طمع اقتصادی‌هم که دارند ـ علی‌رغم پیشرفت های بزرگ علمی و صنعتی که داشته‌اند ـ همواره مخالفت‌هایی را علیه خود در محیط برمی‌انگیزند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید راه نجات آنان فقط دو چیز است :

اوّل، آنکه «رشته‌ی ارتباط و پیمان با خدا را محکم کنند» (**حَبْلٍ مِنَ الله**) و مردمانی منصف، با رفتاری عدالت‌آمیز نسبت به سایرین باشند.

دوّم،آنکه در دنیا ارتباطات وعهدنامه‌هایی با مردم برقرارکنندکه بتواند موجب حمایت وحفظ آنها درمخاطرات گردد (**حَبْلٍ مِنَ النّاس**). هرچند مفسّران «واژه‌ی مردم» را در این زمینه به «مسلمانان» تعبیر نموده و گفته‌اند یکی از شروط دوگانه برای دستیابی یهودیان به صلح و ثبات، ایجاد روابط حسنه با مسلمانان است، ولی در آیه، واژه‌ی «**ناس**» به کار برده شده (و نه «مؤمنان») که عمومیّت را می‌رساند.

(۱۱۲) . . . **وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَسۡكَنَةُ . . .**

« **. . . به خشمی از خدا بازگشته و** (مُهر)**بینوایی بر آنان نهاده شده است . . .** »،

این عبارت، توصیفی از قوم یهود در طول تاریخ است و چنانچه دقّت کنیم می‌بینیم که همواره در معرض آسیب‌ها و آوارگی‌ها بوده‌اند. و اکنون نیز که در کشوری مستقر شده‌اند، چه ازنظر کشمکش‌ها و تورّم اقتصادی در داخل و چه ازنظر مخاطرات خارجی، چندان آسایشی ندارند. آسایش و آبادانی‌ای که یافته‌اند، به همان میزانی است که به شرط «**حَبْلٍ مِنَ النّاس**» عمل نموده‌اند و تحت حمایت دولت‌های مقتدر هستند! آسایش و رفاه واقعی وقتی برایشان پیش خواهدآمد که به وظایف إلهی خود عمل نموده دست از تجاوز و ناحقّی بردارند و به روابط حسنه با همسایگان بپردازند.

(۱۱۲) . . . **ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ يَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ .**

« **. . . هم از آنروی که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند** ، (و نیز) **به خاطر نافرمانی‌ها و تجاوزاتی‌که می‌کردند** »،

این عبارت، تعلیل عبارات قبلی است و توضیح می‌دهد که چرا یهودیان به این سرنوشت دچار شده‌اند. وصف «**پیامبران را به ناحق می‌کشتند**» می‌رساند که این آیات درمورد یهود است (آل‌عمران/۲۱) و تعلیل موضوع، مشخّص می‌سازد که خداوند «عزیز» یا «ذلیل» بی‌جهت ندارد و مسلمین‌هم اگر به چنان رفتاری دست زنند (آیات قبل) ـ کمااینکه بسیاریشان دست‌زده‌اند ـ به همین سرنوشت دچار می‌گردند. امّا :

(۱۱۳) **لَيۡسُواْ سَوَآءٗۗ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ أُمَّةٞ قَآئِمَةٞ يَتۡلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ وَهُمۡ يَسۡجُدُونَ .**

« (ولی همه‌ی آنها) **یکسان نیستند** (بلکه) **از اهل کتاب گروهی به پا خاسته‌اند که شب هنگام، آیات خدا را تلاوت می‌کنند و آنان برای خدا سجده می‌آورند** »،

آیه‌ی شریفه به نوعی، تکرار مقطع آیه‌ی۱۱۰ می‌باشد ـ که توضیحش‌را داده‌ایم ـ و همان معنارا تأکید فرموده و تفصیل می‌دهد.

منظور از «أُمَّةٌ قائِمَةٌ = اُمّت به پا خاسته» در آیه‌ی شریفه، افرادی است که برای حق قیام می‌کنند؛ و غرض از«**سجده برای خدا**» ممکن است، هدایت به اسلام و سجده و عبادت در پیشگاه حق باشد که گروهی از ایشان بدان توفیق یافتند و این قول را مفسّران هم آورده‌اند

(۱۱۴) **يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي ٱلْخَيْرَاتِ وَأُوْلَٰٓئِكَ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ.**

« به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و به نیکی‌ها فرمان می‌دهند و از زشتی‌ها بازمی‌دارند و در امور خیر سرعت می‌ورزند، و آنان در شمار شایستگانند »،

ملاحظه می‌شود که در اینجا، «شایستگانِ اهل کتاب» را، به مانند «بهترین امّت»مسلمان‌ها (آیات۱۰٤و۱۱۰ همین سوره) وصف کرده‌است. ازاینرو به این آیه و آیه‌ی قبل، می‌توان به دوصورت نگریست :

اوّل، آنکه منظور، اهل کتابی است که در دین خود صادق و واقعاً صالح و منصف‌اند و مسلّماً چنین مردمانی، هرگاه دربرابر دعوت توحیدی اسلامِ اصیل واقع شوند، البتّه آن را خواهند پذیرفت؛ مگرآنکه دعوت پیامبر[ص] به ایشان نرسد.

دوّم، آنکه می‌توان گفت‌که «شایستگان اهل‌کتاب» (چنانکه برخی ازمفسّران گفته‌اند) اهل کتابی بوده‌اند که مسلمان شده وهماهنگ با «بهترین امّت» به کارهای فوق دست می‌زدند. کاربُردِ صفت «اهل کتاب» برای آنان ـ در این‌حالت ـ می‌تواند به اعتبار سوابقشان باشد، چنانکه درمورد زنان مطلّقه هم فرموده است : «**وَ بُعُولَتُهُنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ** = شوهرانشان (که مراد شوهران سابق می‌باشد) به ازدواجشان سزاوارترند» (بقره/ ۲۲۸).

(۱۱۵) **وَ مَا يَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ ۗ وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلْمُتَّقِينَ .**

« و هرآنچه نیکی کنند کفران نشود که خداوند به حال پرهیزکاران آگاه است »،

آیه‌ی شریفه درمورد «شایستگان اهل کتاب»، می‌فرماید که نیکی‌هایشان از نظارت خداوند دور نمانده و انکار نمی‌شود. «آگاهی خدا به حال پرهیزکاران» ضمانتی است که کردار آنان هرز نمی‌رود.

دراینجا شاید ذکر حدیثی از رسول‌خداص بی‌مناسبت نباشد که درمورد نیکی و گناه فرمود : «البرُّ مَا سَكَنَتْ إلَيْهِ النَّفْسُ وَ اطْمَأنَّ إلَيْهِ الْقَلْبُ، وَ الإثْمُ مَا لَمْ تَسْكُنْ إلَيْهِ النَّفْسُ وَ لَمْ يَطْمَئِنّ إلَيْهِ الْقَلْبُ وَ إنْ أفتَاكَ الْمُفْتُون = نیکی آن‌است‌که نفس بدان آرامش پذیرد و دل مطمئن گردد وگناه چیزی است که نفس دربرابر آن آرام نگیرد و دل بدان مطمئن نشود هرچند مفتیان به خوبی آن فتوا دهند»! (مسند احمدبن حنبل).

(۱۱۶) **إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ۚ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ .**

« همانا کسانی‌که کفر ورزیدند، اموال و اولادشان ـ دربرابر خدا ـ برایشان کاری نسازد؛ و آنان اهل آتشند و در آن جاودان باشند »،

طبری می‌گوید، دراینجا، خداوند به «کافرانِ اهل کتاب» (یعنی کسانی از بین ایشان که عنادِ با حق داشته و به توطئه علیه مسلمان‌ها می‌پرداختند) اشاره دارد. خداوند در آیات پیشین به وضع دنیوی آنها اشاره فرمود و در اینجا از روزگار اُخروی آنان خبر می‌دهد.

می‌فرماید، این اموال و عواملی که در دنیا دارند و به پشتوانه‌ی آنها خودرا غنی وقدرتمند می‌پندارند، فردای قیامت سودی به حالشان نخواهد داشت و در آن عالم که ـ جُز ایمان و عمل خیر ـ پشتوانه‌ای برای انسان نیست، دستشان خالی بوده و روانه‌ی عذاب إلهی خواهند شد.

(۱۱۷) مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ فِي هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ . . .

« مَثَلِ آنچه در این زندگیِ دنیا انفاق کنند، به مانند بادی است که با سرمایی سخت به کشتزار مردمی که بر خودشان ستم کرده‌اند بوزد و آن را نابود سازد ... »،

یعنی، ممکن است آن گنه‌پیشگان (آیه‌ی قبل) در دنیا، بذل و بخشش‌هایی هم بین خود بنمایند، ولی چون مبنای زندگیشان غلط است، آن بذل و بخشش‌ها در صحنه‌ی حوادث گم شده تأثیری در سعادت اُخروی آنان به بار نخواهد آورد. ازاینرو آیه‌ی شریفه می‌فرماید، خیرات انسانِ ناصالح، به مانند بادی است که ابر و باران پُربرکت به کشتزار عمرش نمی‌آورد، بلکه برعکس، سرمای اَفکار و اعمال نادرست او آن باد را همراهی نموده و کشتزار زندگانی‌اش را به فنا می‌بَرَد.

(۱۱۷) . . . وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ .

« ... و خدا بر ایشان ستم نکرد، بلکه خود بر خویشتن ستم می‌کنند »،

یعنی، آنچه برای اینگونه افراد پیش می‌آید درنتیجه‌ی ستم خدا نیست، بلکه نتیجه‌ی منطقیِ طرز فکر و کردار خودشان است.

(۱۱۸) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ . . .

« ای مؤمنان ! بیگانگان را همراز مگیرید ... »،

آیات قبل درسیاق سخن ازاهل کتاب رفت واز عناد ودشمنی بسیاری ازآنان با مسلمین سخن گفت. دراینجا، مسلمان‌ها را از یکدلی و همرازی با غیرخود ـ اعمّ از اهل کتاب، منافق و یا مشرک ـ برحذر می‌دارد.

واژه‌ی «**بِطَانَة**» در آیه‌ی شریفه ازمادّه‌ی «بطن» به معنی «درون وشکم» می‌باشد و درعربی آستر لباس را هم «بطن» آن می‌گویند. می‌فرماید مسلمان‌ها ازمخالفان عقیدتی‌خود «**بِطانَه**» (یعنی کسی که عمق مکنونات

قلبی خود را با او درمیان گذاشته و همرازشان باشد) نگیرند. در حقیقت آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که انسان، در روابطش با افراد، حفظ حدود کند و برای هرکس، به تناسب معتقدات، میزان صمیمیّت وامانتِ اخلاقی، مرز و فضای مشخّصی نگه دارد. این موضوع در روابطِ بین ملل نیز صادق است و یکی از علل عقب‌ماندگی جوامع مسلمان در دنیای امروز نیز چه بسا همین است که نه تنها «غیرخود» بلکه دشمنان خودرا هم به همرازی و یکدلی گرفته‌اند! با مخالف عقیدتی، می‌توان ارتباط داشت وحتّی ـ اگر دشمنی نکرد ـ نسبت به او نیکی نمود(ممتحنه/۸) ولی لزومی به همرازی ویکدلی با وی نیست، به خصوص که :

(۱۱۸) . . . **لَا يَأۡلُونَكُمۡ خَبَالاً وَدُّواْ مَا عَنِتُّمۡ** . . .

« . . . **از هیچ فساد و تباهی درحقِّ شما کوتاهی نکنند و آنچه شما را به رنج افکند دوست دارند** . . . »،

آیه‌ی شریفه درتوصیف مخالف عقیدتی است و عدم همرازی وهمدلی مسلمان مؤمن را با او تعلیل می‌کند. می‌فرماید در مخالف عقیدتی زمینه‌ی فتنه هست و هرچه انسان بیشتر در راه عقائدش، پیشرفت کند، بیشتر در معرض حسادت‌ها و مخاطراتی ازجانب او قرار خواهد گرفت. به ویژه که :

(۱۱۸) . . . **قَدۡ بَدَتِ ٱلۡبَغۡضَآءُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡ** . . .

« . . . **همانا دشمنی از دهانشان** (سخنانشان) **پیداست** . . . »،

یعنی، اشاراتی درسخنان ورفتار مخالفان دیده می‌شودکه خصومت آنهارا نسبت به مسلمان‌ها نشان می‌دهد.

(۱۱۸) . . . **وَمَا تُخۡفِى صُدُورُهُمۡ أَكۡبَرُ** . . .

« . . . **و آنچه که در دلهایشان نهان می‌دارند بزرگتراست** . . . »،

یعنی وقتی در ظاهر رفتارآنها اشاراتی مبنی بر دشمنی هست، مسلّماً کینه‌هایی که در دل نسبت به مسلمان‌ها دارند، به مراتب بیشتر است.

بدین‌ترتیب، آیه‌ی شریفه، نوعی ژرف‌نگری را بین مسلمین صدراسلام تبلیغ می‌کند، تا ساده‌لوح و ظاهربین نبوده وگفتار وکردار افرادرا ـ قبل‌ازآنکه قدمی سویشان بردارند ـ تحلیل منطقی کنند.

(۱۱۸) . . . **قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ** .

« . . . **همانا ما آیات را بر شما بیان کردیم اگر اندیشه ورزید** »،

یعنی، هشدارها داده شده و هدایت لازم ـ در تنظیم روابط اجتماعی با افراد ـ ارائه گردید. دیگر با خود مسلمان‌هاست که عقل‌شان را به کار گرفته ـ و با استفاده از هشدارهای إلهی ـ مانع از آن شوند که فتنه و فساد برایشان ایجاد گردد.

(۱۱۹) **هَٰٓأَنتُمۡ أُوْلَآءِ تُحِبُّونَهُمۡ** . . .

« (هشدار که) **شما دوستدار ایشانید** . . . »،

یعنی، شرط محبّت را به‌جای می‌آورید.

(۱۱۹) . . . **وَلَا يُحِبُّونَكُمْ** . . .

« ... ولی آنان شما را دوست ندارند ... »،

آیه‌ی شریفه صمیمیّت وخوش‌نفسی مسلمان‌های صدراسلام را نسبت به سایرین می‌رساند و نشان می‌دهد که علی‌رغم این موضوع، مخالفان، همواره در فکر توطئه و آسیب‌رساندن به آنها بودند.

(۱۱۹) . . . **وَتُؤْمِنُونَ بِٱلْكِتَٰبِ كُلِّهِۦ** . . .

« ... شما به کُلِّ کتاب ایمان دارید (امّا آنها ندارند) ... »،

واژه‌ی «**کتاب**» در اینجا شامل «کلّیّه‌ی کتب آسمانی» و ازجمله قرآن کریم است. ازاینرو آیه، درمقام مقایسه‌ی مسلمانان واقعی با اهل‌کتاب و نیز منافقان برآمده است. زیرا، اهل‌کتاب، تعالیم إلهی‌را فقط منحصر به کتاب‌های خود می‌دانند و منافقان، تنها آنچه را از قرآن دوست دارند برمی‌گزینند و بقیّه را کنار می‌گذارند! مسلمان واقعی، برعکس، هم تعالیم اصیل تورات و انجیل را پذیرفته و متضادّ با قرآن نمی‌بیند، و هم کلّ قرآن را باور می‌دارد و اَمیال خویش را بر کلام حق، تحمیل نمی‌کند.

(۱۱۹) . . . **وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ عَضُّواْ عَلَيْكُمُ ٱلْأَنَامِلَ مِنَ ٱلْغَيْظِ** . . .

« ... چون به ملاقاتتان رسند، گویند : ایمان آورده‌ایم؛ ولی چون به خلوت روند، انگشتان خویش از خشمِ بر شما بگزند ! ... »،

طبری می‌گوید آیه‌ی شریفه به اهل کتاب اشاره دارد، درصورتی‌که توصیف ارائه شده ، بیشتر با منافقان می‌سازد. ازنظر ما، می‌توان میان دو قول را جمع کرد. از سوی دیگر، آیه‌ی فوق، شدّت خشم و غیظ مخالفان را ازاینکه چرا نمی‌توانند به اسلام ومسلمانان آسیبی برسانند، نشان می‌دهد.

(۱۱۹) . . . **قُلْ مُوتُواْ بِغَيْظِكُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ**.

« ... بگو : در خشم خود بمیرید که خدا به اسرار دلها آگاه است »،

عبارت فوق، حاکی از درماندگی کسانی است که درمقابل نهضت إلهی ایستاده‌اند. می‌فرماید، هرگز به هیچ موفّقیّتی نرسیده و رفع خشمشان نخواهدشد؛ و آن خشمی که نسبت به دین خدا در دل دارند، با خود به گور خواهندبرد وآنگاه حسابشان با خدایی‌است‌که از اسرار سینه‌ها آگاه بوده وبه حساب عملکردها می‌رسد. آیه‌ی بعد در ادامه‌ی توصیف منافقان و دشمنان اسلام است.

(۱۲۰) **إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ** . . .

« اگر نیکی (و موفّقیّتی) **برای شما پیش آید ... »،**

یعنی اگر فتح و موفّقیّتی نصیب اسلام شد و دعوتش در دل‌ها راه یافت،

(۱۲۰) . . . **تَسُؤۡهُم** . . .

« **. . . آنان را ناپسند افتد . . .** »،

سخت خروشان می‌شوند از اینکه ببینند آن یاوه‌هایی که در اطراف اسلام می‌سروده‌اند، همه نقش بر آب گردید ! و برعکس :

(۱۲۰) . . . **وَإِن تُصِبۡكُمۡ سَيِّئَةٌ** . . .

« **. . . و چنانچه بدی بر شما رسد . . .** »،

مثلاً شکستی نصیب مسلمان‌ها شود (مانند بعضی از ادوار تاریخ) یا عدّه‌ای مسلمان‌نما ! در جایی ـ به نام اسلام ـ بدنامی به بار آورند،

(۱۲۰) . . . **يَفۡرَحُواْ بِهَا** . . .

« **. . . بدآن شادمان می‌شوند . . .** »،

به شادمانی و سرور می‌پردازند که اسلام همین است ! امّا، شما، مسلمانان واقعی :

(۱۲۰) . . . **وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ** . . .

« **. . . اگر شکیبایی ورزید و تقوی پیش گیرید . . .** »،

به قول طبری، در اطاعت خدا، ثابت قدم و متّقی باقی بمانید و «حق» را با سرسختی دنبال کنید :

(۱۲۰) . . . **لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡـًٔا** . . .

« **. . . نیرنگشان هیچ زیانی بر شما نرساند . . .** »،

یعنی، مخالفان هیچ‌کاری ازپیش نبرده و برطبق وعده‌ی خدا که کید و نیرنگ دشمنان حق را خنثی می‌کند شکست خورده و مفتضح خواهندشد. در مقطع آیه به عنوان ضمانت اجراء در تحقّق این امر می‌فرماید :

(۱۲۰) . . . **إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٌ** .

« **. . . همانا خدا برآنچه می‌کنند احاطه دارد** »،

متعاقباً به عنوان نمونه‌ای از این حقیقت، تأییدات إلهی را در حقِّ مسلمان‌ها (درآیه‌ی بعد) یادآور می‌شود.

بخش هشتم

(۱۲۱) **وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ . . .**

« و (به یاد آر) **زمانی که بامدادان از خانواده‌ات جدا شدی ... »**،

آیه‌ی شریفه خطاب به پیامبر[ص] است. و ظاهراً اشاره به این معناست که صبح روزشنبه، هفتم شوّال سال سوّم هجری ازمحیط آسوده وپرمهرخانواده‌ات برای نبرد درراه خدا (دفاع دربرابریورش کافران قریش) بیرون آمدی.

(۱۲۱) . . . **تُبَوِّئُ ٱلْمُؤْمِنِينَ مَقَـٰعِدَ لِلْقِتَالِ . . .**

« ... و مؤمنان را در مواضع جنگ جای می‌دادی ... »،

برخی از مفسّران، این آیه را مربوط به جنگ «احزاب» دانسته‌اند، ولی اکثریّت آن را با «اُحُد» تطبیق داده‌اند و طبری نیز بر این قول رفته است که قرائن آیات بعد نیز آن را تأیید می‌کند.

از نکات جالب درزندگانی پیامبراسلام[ص] این‌است‌که هرچند به مدّت چهل سال هیچ تخصّصی در کار جنگ و رهبری نداشت، ولی بلافاصله بعداز رسالت به فنون عمده‌ای ـ ازجمله سخنوری و تدارک جنگی در بالاترین شکل ـ وارد شد. نوشته‌اند که درجنگها، زودتر ازدشمن به جبهه می‌آمد وسپاهیان‌را به صورت «فالانژ» یا حلقه حلقه در مواضعی جای می‌داد که پشت به آفتاب داشته باشند تا بدین‌ترتیب، دشمن، امکان محاصره‌ی همگان را در زمان واحد، نداشته باشد ودستورمی‌دادکه با دشمنِ در مسافت، با پرتاب سنگ وآنگاه که نزدیک می‌گردید، با نیزه و سپس شمشیر برخورد کنند.

(۱۲۱) . . . **وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ .**

« ... **و خدا شنوا**(ی هرسخن) **و دانا** (به احوال همگان) **بود** (و هست) »،

یعنی، تمام رویدادها، تحت نظارت و آگاهی آن مبدأیی بود که علم و قدرتش جهان را فراگرفته و به مقاصد و عملکرد همگان واقف است.

(۱۲۲) **إِذْ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلَا وَٱللَّهُ وَلِيُّهُمَا ۗ وَ عَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ .**

« آنگاه که در دو گروه از شما ضعف و بیم راه یافته بود، ولی خدا یاوَرشان بود، و مؤمنان باید فقط بر خدا توکّل کنند »،

پس‌از یادآوری موقعیّت به پیامبر[ص] در آیه‌ی قبل، به وضعیّت مؤمنان درجریان جنگ «اُحُد» اشاره می‌فرماید. واژه‌ی «**فَشَل**» درآیه‌ی شریفه، به معنی«ضعف به همراه ترس»است. چنانکه این آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد، دو طائفه از مسلمان‌ها ـ در آن موقعیّت ـ سخت خود را باخته بودند، ولی چون اَدای وظیفه نموده و توکّل

به خدا داشتند، خداوند موجبات قوّت قلبشان را فراهم آورد. معمولاً یاریِ خدا دراینگونه شرائط به دو صورت بروزمی‌کند : (۱) تقویت روحی و (۲) پیشبرد حوادث درجهت کمک به افراد. آورده‌اند که عدّه‌ای از منافقین که در ابتدا همراه سایر مسلمان‌ها با سپاه بودند، میان راه سر باززده و راهی بازگشت به مدینه شدند. در این شرایط برخی از افراد قبایل اوس و خزرج نیز تحت تأثیر قرار گرفته آهنگ بازگشت کرده بودند[1] که با سخنان تکان‌دهنده‌ی پیامبر[ص] متحوّل شده و در سپاه ماندند.

بخش بعدی آیه می‌رساندکه مؤمنان برای آنکه به هنگام رویارویی با شرایط غیرمنتظره خودرا نبازند، باید بر خدا توکّل کنند. آنگاه، خداوند تنهایشان نگذاشته و با علم و قدرت نامحدود خویش، به یاریشان خواهد آمد، همچنانکه :

(۱۲۳) **وَ لَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدۡرٖ وَأَنتُمۡ أَذِلَّةٞ ...**

« **و همانا خدا شما را در** (جنگ) **بَدر یاری کرد، درحالی‌که ضعیف و ناتوان بودید ...** »،

نوشته‌اندکه در بدر، تعداد مسلمان‌ها حدود یک سوّم مشرکان بود وازنظر تجهیزات و ساز وبرگ جنگی نیز وضعیّت مسلمان‌ها قابل مقایسه با مشرکان نبود ولی علی‌رغم این‌موضوع، مسلمان‌ها به‌یاری خدا پیروزشدند.

(۱۲۳) **... فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ .**

« **... پس در برابر خدا تقوی پیشه کنید، باشد که سپاس‌گزار** (نعمت‌های او) **گردید** »،

یعنی، برای آنکه انسان از نعمتهایی که ارزانی او می‌شود، سپاسگزاری کند لازم است که تقوی پیش گیرد. این‌مطلب، در مضمون اجتماعی نیز صادق است؛ جامعه‌ای که دست از تقوی بشوید، با کُفران نعمت، آنها را ازدست خواهد داد.

(۱۲۴) **إِذۡ تَقُولُ لِلۡمُؤۡمِنِينَ أَلَن يَكۡفِيَكُمۡ أَن يُمِدَّكُمۡ رَبُّكُم بِثَلَٰثَةِ ءَالَٰفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُنزَلِينَ .**

« (و به یاد آر) **آنگاه که به مؤمنان می‌گفتی : آیا شما را بس نیست که خداوندتان به سه هزار فرشته که** (به فرمان او) **نازل شوند، یاریتان کند ؟** »،

به دنبال اشاره‌ی کلّی به تأییدات إلهی در جنگ بدر (آیه‌ی قبل) در این آیه و دو آیه‌ی بعد به شرح تأییدات خدا پرداخته است. آیه‌ی فوق گفتار پیامبر[ص] را خطاب به مسلمان‌ها پیش‌از شروع جنگ گزارش می‌نماید که چگونه، در آن لحظات حسّاس، به پیروان خود قوّت قلب می‌داد و عنایات إلهی را یادآور می‌شد.

غالباً تصوّر می‌شود که خداوند یار ضعفاست؛ أمّا برعکس، از قرآن به دست می‌آید که خداوند حامی کسانی است که باطن و روحیّه‌ی خود را به نیروی ایمان قوی داشته و دربرابر سختی‌ها مقاومند و آنگاه چنین افرادی را خدا، در اضطرار، کمک می‌کند. وضعیّت مسلمان‌ها در جنگ بدر این چنین بود؛ به لحاظ

---

(۱) ـ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۹۴۸ ، حدیث ۲۵۰۵ .

ایمانی قوی، ولی ازجهت نفرات و ساز و برگ، نسبت به دشمن، ضعیف بودند. ازاینرو پیامبر(ص) تذکّرشان می‌دهد که با ایمان و اعتقادی که به خود و راهتان دارید و می‌دانید خدای عالم با شماست، چه غم از دشمن قوی‌پنجه ؟ آیا کافی نیست که خدا جزیی از نیروهای ملکوتیِ خود را به یاریتان فرستد و آن‌وقت دشمن نداند که از کجا فرار کند ؟!

(۱۲۵) **بَلَىٰٓ ۚ إِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ وَيَأۡتُوكُم مِّن فَوۡرِهِمۡ هَٰذَا يُمۡدِدۡكُمۡ رَبُّكُم بِخَمۡسَةِ ءَالَٰفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِينَ .**

« **آری، اگر مقاومت ورزید و تقوی پیشه کنید ـ و** (دشمن) **با همین خشم** (و خروش) **بر شما بتازد ـ خداوند به پنج هزار فرشته‌ی نشاندار، یاریتان کند** » !

آیه‌ی شریفه شرح دنباله‌ی گفتار پیامبر(ص) با مؤمنان است که اگر صبر داشته، استقامت ورزید و بر ایمان خود استوار باشید، خداوند، نه به سه هزار (آیه‌ی قبل)، بلکه به پنج هزار نیروی ملکوتی یاریتان خواهد کرد. منظور از «فرشته‌ی نشاندار» این است که به وضوح مشخّص و آشکار خواهد شد که یاری خداوند، به وسیله‌ی مأموران او صورت پذیرفته است (انفال/ ۱۲←۹).

(۱۲۶) **وَ مَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشۡرَىٰ لَكُمۡ وَلِتَطۡمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِۦۗ وَ مَا ٱلنَّصۡرُ إِلَّا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ .**

« **و خدا آن**(یاری) **را ـ جُز به خاطر بشارتی بر شما واینکه قلوبتان بدان مطمئن گردد ـ قرار نداد، و آن یاری جز ازسوی خدای شکست‌ناپذیر و فرزانه نبود** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که آن یاریِ خدا که توسّط پیامبر(ص) به مؤمنان وعده داده شده بود (آیات پیشین) ـ چنانکه آیات سوره‌ی انفال می‌نماید ـ رسید. در اینکه آن نیروهای ملکوتی چگونه مؤمنان را در جنگ با کفّار یاری کردند، آیات ۹ تا ۱۲ سوره‌ی انفال راهنماست. از محتوای آیات مزبور به دست می‌آید که نیروهای ملکوتی یعنی فرشتگان إلهی، مسلمان‌ها را به دو صورت یاری کردند :

۱ـ تحکیم قلب و روحیّه‌ی آنان و ایجاد رعب و ترس در دل کفّار.

۲ـ ترتیب حوادث غیرعادی به نفع مسلمانان (برای اطّلاعات بیشتر به توضیح آیات مربوطه از سوره‌ی انفال مراجعه شود).

همچنین آیه‌ی فوق علّت تأییدات خدا را نسبت به مسلمان‌های لایق در جنگ بدر، توضیح می‌دهد. می فرماید آن یاری، **اوّلاً** بشارتی بود براینکه خدا یار و یاور آنهاست. و **ثانیاً** دلهای ایشان‌را به صدق گفتار پیامبر(ص) مطمئن ساخت. از اینرو آیه‌ی شریفه ـ با بسط معنا ـ به دست می‌دهد که هر انسانی، اگر قدم اوّل را به سوی خدا برداشت و در آن مسیر پیش رفت، می‌تواند امیدوار باشد که تأییدات إلهی در جریانات زندگی به سویش خواهد آمد و او را به اطمینان درون و آرامش روحی رهنمون خواهد گردید.

مقطع آیه مشعر بر این معناست که در جنگ بدر به وضوح نشان داده شد که مسلمان‌ها در غلبه بر کفّار، از تأییدات إلهی برخوردارند (وخوشا به حال آن تقواپیشگان که در کشاکش زندگی و سیرحوادث، احساس می‌کنند توسّط نیروی بالاتری هدایت و حمایت می‌شوند).

(۱۲۷) لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنقَلِبُواْ خَآئِبِينَ .

« **تا گروهی از کافران را ریشه‌کن سازد و یا سرنگونشان نماید پس نومید بازگردند** »،

آیه‌ی شریفه ادامه‌ی تعلیل کمکهای إلهی ـ درجنگ بدرـ نسبت به مسلمانهاست و در اینجا، جهت دیگری به عنوان علّت این موضوع ذکر شده است که همان سرکوبی و تا حدودی ریشه‌کن سازی کفّار به دست مسلمان‌ها بوده است. به عبارت دیگر، یک علّت برای تأییدات إلهی، «احقاق حق» (آیه‌ی پیشین)، و علّت دیگر «دفع باطل» بوده است.

(۱۲۸) لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَٰلِمُونَ .

« **امر** (کافران) **به هیچ‌وجه از آنِ تو نیست** (خداست که) **یا آنان را می‌بخشاید و یا عذابشان کند چون ستمگر بوده‌اند** »،

در این آیه‌ی شریفه، خدای کریم و بخشنده، کافران یا دشمنان مسلمین را نیز مأیوس و محروم نمی‌کند بلکه تصریح می‌نماید که کار آنها (ای رسول ما) دراختیار تو نیست ! خداست که اگر بخواهد آنها را می بخشد یا به دلیل ستمگری عذابشان می‌کند.

شأن نزولی هم برای آیه از انس بن مالک گزارش شده که در جنگ اُحُد زمانی که دندان پیامبر[ص] شکسته و صورتش خونین شده بود، درحالی‌که خونها را از چهره پاک می‌کرد، گفت : چگونه مردمی که پیامبر خود را خون‌آلود کردند، رستگار توانند شد ؟! آنگاه آیه‌ی فوق نازل شد که ای پیامبر، أمر عذاب و بخشایش مردمان به دست تو نیست، خداست که می‌بخشد یا عذاب می‌کند.

شأن نزول دیگری نیز برای آیه ذکر شده که چون پیامبر کفّاری را که در بدر به جنگ مسلمین آمده بودند نفرین کرد، خدا آیه‌ی فوق را فروفرستاد.

درجمع مطالب، آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که سرنوشت نهایی مردمان به هیچ‌وجه به دست پیامبر[ص] نیست، بلکه خداست که کافران را نیز اگر صلاح دید می‌بخشد و چنانچه ستمگر یافت مجازات می‌کند («عذاب» در قرآن به معنی «مجازات» هم به کار رفته است ـ مائده/۱۸)

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه نظر کسانی را که تصوّر می‌کنند پیامبران[ص] و أئمّه[ع] قادر و مُجاز به هر دخل و تصرّفی در کار خلقت بوده‌اند، رد می‌کند. در آیه‌ی بعد موضوع را به کُلِّ هستی تعمیم داده است :

(۱۲۹) وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ . . .

« **و آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ خداست . . .** »،

یعنی، مالک آسمانها و زمین و فاعلِ ما یشاء و قادرِ مطلق در عالَم فقط خداست،

(۱۲۹) . . . **يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ** . . .

«. . . **هرکه را** (لایق بیند و) **خواهد می‌آمرزد و هرکه را بخواهد عذاب می‌کند** . . .»،

کار همه‌ی کائنات و عالمیان چنین است وخداوند هرگز قدرت خدایی خود را به کسی تفویض نمی‌کند.

(۱۲۹) . . . **وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ**.

«. . . **و خدا آمرزنده‌ی مهربان است**»،

یعنی، با بازگشت مخلصانه‌ی بندگان به سویش ، آنها را می‌آمرزد و از نومیدی‌ها، تاریکی‌ها و ضعف‌ها، به سوی امید، نور و قدرت می‌برَد.

(۱۳۰) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُواْ ٱلرِّبَوٰٓاْ أَضۡعَٰفٗا مُّضَٰعَفَةٗۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ**.

«**ای مؤمنان! ربا را چند برابر مخورید و از**(نافرمانی)**خدا بترسید، باشدکه رستگارگردید**»،

در ادامه‌ی سخن با مؤمنان و تذکّر تأییدات إلهی در بدر و تعلیل آن و تأکید بر آنکه عاقبت کارِ منکران به دست خداست (آیات قبل)، خداوند در آیه‌ی فوق و آیات بعد، مواردی را در ارتباط با زندگانی درست ایمانی خطاب به مؤمنان خاطرنشان ساخته است. آیه‌ی فوق در تقبیح رباخواری آمده است.

تفسیرطبری می‌گوید، أخذ ربا با «**أَضۡعَافًا مُضَاعَفَةً** = چندین و چندبرابر»، شیوه‌ی رباخواری درجاهلیّت بود. بدین‌ترتیب که هرگاه وام‌گیرنده، در موعد مقرّر، قادر به پرداخت وام نبود، مدّت وام را با افزایش نرخ ربا تمدید می‌کردند و میزان ربا با مدّت وام به صورت تصاعدی افزایش می‌یافت. قرآن کریم در این آیه‌ی شریفه، رباخواری را بدان صورت (که رایج بوده) نفی می‌کند و در سوره‌ی بقره صُوَر دیگر از این کار ناپسند را مطلقاً تحریم می‌فرماید (به آیه‌ی ۲۷۸ و۲۷۹ سوره‌ی بقره رجوع فرمائید).

(۱۳۱) **وَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِيٓ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ**.

«**و از آتشی که برای کافران مهیّا گشته بپرهیزید**»،

یعنی، رباخواری، راه و رسم کافران است واگر مؤمنان به آن‌راه روند، آنها نیز به عاقبت کافران دچار خواهند شد. آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که افراد با ایمان نیز ممکن است به کارهایی دست زنند که به همان سرانجام کفّار برسند. این مطلب ــ درحقیقت ــ تعلیل اوضاع نابسامان جوامع مسلمان در عصرحاضراست.

(۱۳۲) **وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ**.

«**و خدا و رسول را فرمان برید تا مشمول رحمت** (خداوند) **واقع شوید**»،

یعنی، ای مؤمنان ! به جای تبعیّت از شیوه‌ی کافران، از خدا ورسول پیروی کنیدکه از این‌طریق درحوزه‌ی

رحمت إلهی جای خواهید گرفت. به عبارت دیگر، اطاعت از خدا و رسول، نوعی سنخیّت بین انسان و رحمت خداوند ایجاد می‌کند.

(۱۳۳) وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ .

« **و به سوی آمرزشی از خدای خویش بشتابید و** (به سوی) **بهشتی که وسعت آن به پهنای آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است** »،

تعبیر «شتاب برای آمرزش خداوند» را بر دوپایه می‌توان استواردانست. **نخست** آنکه درکارهایی‌که از اهمّیّت برخوردارند، مسامحه روا نیست وآمرزش إلهی ووصول به بهشت سعادت، دررأس کارها قراردارد. **دوّم** آنکه «غنیمت شمردن فرصت‌ها»را نباید نادیده گرفت و مسلمان‌ها باید ازهرموقعیّتی برای خیررسانی و ارتقاءِ صفات کمالیّه‌ی خود طی عمر، استفاده کنند؛ مبادا عمر درگذرد وفرصت کسب کمال ازدست برود.

دربخش بعدی آیه ذکر «بهشت» رفته که پس‌از «مغفرت» إلهی آمده و نشان می‌دهد که انسان تا در معرض آمرزش خداوند قرار نگیرد، به بهشت او راه نمی‌یابد. واژه‌ی «**عرض**» ـ در متن آیه ـ به معنی «وسعت» آمده است و درواقع گوشزد می‌نماید که انسان‌ها آن نعمت نامحدود را به خاطر خوشی‌های زودگذر و محدود دنیا، ازدست ندهند.

مقطع آیه اشاره داردکه مردمان ازطریق تقوا (احساس مسئولیّت دربرابرخداوند)به‌استحقاق بهشت می‌رسند.

(۱۳۴) ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ .

« **همآنان که در گشایش وسختی انفاق می‌کنند وخشم خود را فروبرند و از** (جُرم)**مردمان درمی‌گذرند و خدا** (چنین) **نیکوکاران را دوست دارد** »،

به دنبال ذکر «**متّقیان**» در مقطع آیه‌ی قبل، آنان را طی آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد وصف کرده است.

آیه‌ی شریفه چند خصوصیّت برای «متّقیان» ذکر می‌کند (که اگر کسی ادّعای تقوا داشته ولی فاقد آن خصوصیّات باشد، ادّعایش پایه و اساسی ندارد) :

اوّل آنکه می‌فرماید درهرشرایطی انفاق می‌کنند (هرچندمیزان انفاق، البتّه بستگی به امکانات مؤمن دارد).

دوّم آنکه می‌فرماید خشم بر وجودشان حاکم نیست و می‌توانند آن را از خود دور سازند تا رفتارشان را تحت تأثیر قرار ندهد.

سوّم آنکه می‌فرماید بدی‌ها را نادیده گرفته و تا آنجا که می‌شود عفو و گذشت را فراموش نمی‌کنند.

(۱۳۵) وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ .

« و آنان‌که چون به کارزشتی دست زدند، یا به خویشتن ستم کردند، خدارا یادکنند وبرای گناهانشان آمرزش بجویند ـ و آمرزنده‌ی گناهان جز خدا کیست؟ ـ و بر آنچه مرتکب شدند با آنکه می‌دانند (گناه است) **اصرار نمی‌ورزند »،**

یعنی، اگر هم برفرض زمانی نفس بر ایشان غلبه کرد و مرتکب کار زشتی شدند، یاد خدا کرده و به درگاه خداوند، استغفار می‌کنند. زیرا هیچکس (حتّی انبیاء و اولیاء) جُز خدا آمرزنده‌ی گناهان نیست وخداوند کار بندگانش را به احدی جز خود واگذار نکرده است (آیه‌ی۱۲۸).

بخش بعدی آیه وصف دیگری از متّقیان ارائه داده و می‌فرماید «**دانسته بر گناهشان اصرار نمی‌ورزند**». از همین روی حدیث نبوی می‌گوید «**لاکَبِیرَةَ مَعَ الاستِغْفَارِ وَ لاصَغِیرَةَ مَعَ الإصْرَار** = هیچ‌گناه کبیره‌ای نیست که با استغفار بخشیده نشود و هیچ‌گناه صغیره (کوچکی) نیست که با ممارست و تکرار کبیره نگردد»[۱]

(۱۳۶) **أُوْلَـٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّـٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَـٰمِلِينَ .**

« پاداش ایشان، آمرزش خداست و بهشتی که نهرها از زیر (درختان)**اش جاری است و جاودانه درآن بسربرند و چه نیکوست سرانجام اهل عمل! »،**

آیه‌ی شریفه پاداش اُخروی «**متّقیان**» را که وصفشان رفت، ذکر می‌کند و به مانند آیه‌ی۱۳۳ ذکر «بهشت» بعداز «آمرزش إلهی» رفته است. مقطع آیه مشعر بر این معناست که «ایمان» وقتی مایه‌ی نجات است که با «عمل» توأم باشد، و إلاّ ایمان بی‌عمل، سرانجامی نخواهد داشت.

(۱۳۷) **قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ .**

« همانا پیش‌از شما سنّت‌ها(ی إلهی درباره‌ی مردمان) **گذشت، پس در زمین بگردید و بنگرید که سرانجام تکذیب‌کنندگان** (حقیقت) **چسان بود »،**

واژه‌ی «**سُنَن**» به معنی «روش‌های عملی» است و مقصود، ماجراهایی است که درمورد اقوامِ فاسدی چون قوم نوح و لوط و عاد و ثمود، به مورد اجرا درآمد و تاریخ بیانگر آن بوده است. در قالب خطاب به ملل امروز، آیه‌ی شریفه می‌فرماید مردمان در زمین بگردند و از راه مطالعات تاریخی و باستان‌شناسی، دریابندکه سرانجام کسانی که با تکذیب پیامبران، به فساد وتباهی پرداختند، چگونه بود، وعبرت گیرند.

بدین‌ترتیب، نتیجه می‌شودکه سرانجام اعمال نکوهیده(ویا نیک چنانکه ازدیگرآیات برمی‌آید) دراین‌دنیا نیز تا حدودی آشکار می‌شود و درحقیقت به صورت یکی از قوانین خدا در هستی است که همواره جریان دارد، چنانکه شاعر گوید :

---

(۱) ـ الجامع الصّغیر، اثر سیوطی، ج۲ ، ص۲۰۳ ، چاپ مصر.

آنقـدر گـرم اسـت بـازار مکافـات عمـل   دیده گر بینا بوَد هر روز روز محشر است

هرچند عکس‌العمل کامل اعمال در آخرت تحقّق می‌یابد.

(۱۳۸) **هَـٰذَا بَیَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ .**

« این سخنان، بیانی برای مردم و مایه‌ی هدایت و پندآموزی برای پرهیزکاران است »،

یعنی، قرآن بیانیّه‌ای برای عموم مردم است، هرچند فقط پرهیزکاران ـ که روحیّه‌ی انصاف و تسلیمِ به حقیقت دارند ـ از آن بهرمند می‌شوند ـ چنانکه فرموده «**هُدًى لِلْمُتَّقِين**» (بقره/۲).

(۱۳۹) **وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ .**

« و سست مشوید و اندوهگین مباشید، که اگر مؤمن باشید، شما برترید »،

آیه‌ی شریفه آغاز تحلیل وقایع جنگ «اُحُد» است و قبل‌از هرچیز تذکّرمی‌دهدکه انسانِ با ایمان نباید هیچ‌گاه از شکست‌ها و مصائب مأیوس شده دست از تلاش بردارد، زیرا اگر واقعاً ایمان داشته و به مقتضای ایمان عمل کند، مسلّماً سرانجام پیروزخواهدشد. آیات بعد تعلیم می‌دهدکه مقتضی‌است انسان پس‌از هر پیروزی یا شکست، حوادث را تحلیل کرده حرکت خود را به سوی خدا، اصلاح کند.

(۱۴۰) **إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ . . .**

« اگر شما را زخمی رسیده است بر آن گروه (دشمنانتان) **نیز زخمی همانند آن رسید ... »،**

یعنی، اگر شما مسلمان‌ها در«اُحُد» صدمه دیدید، همان صدمه (و یا مشابه آن)را دشمنانتان در«بدر» دیدند. همانگونه که برای آنها، پس‌از شکست، پیروزی آمد، این امید هست که برای شما نیز ـ خصوصاً اگر مؤمن باشید ـ بعداز شکست پیروزی بیاید. سپس به طرح‌های خدا در سرنوشت جوامع و ملل اشاره می‌کند :

(۱۴۰) . . . **وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ . . .**

« ... این روزگاران را بین مردم پیش آوریم ... »،

یعنی شیوه‌ی کار خدا این است که برخوردهایی بین «حق» و «باطل» در جهان پیش می‌آورد و دستجات مختلف مردم را به شکست‌ها و پیروزی‌ها می‌آزماید و در ضمن این جریانهاست که شخصیّت‌های مقاوم و ایثارگر به ظهور می‌رسند و «ارزش‌ها» تثبیت می‌گردد، چنانکه می‌فرماید :

(۱۴۰) . . . **وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا . . .**

« ... تا خداوند مؤمنان را (در صحنه‌ی عمل) **بشناسد ... »،**

مسلّماً منظور آن نیست که خداوند مؤمنان حقیقی‌را در اصل نمی‌شناسد و برای شناسایی آنها محتاج ایجاد چنان صحنه‌هایی است ! زیرا به صراحت فرموده که خدا «**يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ** = پیش روی و

پشت سرِ مردمان‌را می‌داند»(بقره/۲۵۵). بنابراین، منظورآن‌است که درصحنه‌های رویارویی «حق» با «باطل» علم إلهی درمورد میزان ایمان یا کفر افراد، به ظهور می‌رسد. خداوند، چون واقف به باطن‌هاست، خوبی یا بدیِ هرکسی را می‌داند، ولی معمولاً تا عملِ خوب یا بد از او سرنزند، عکس‌العمل لازم را نشان نمی‌دهد.

(۱۴۰) . . . وَ يَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَآءَ . . .

«. . . **و از میان شما شهیدان** (گواهان) **گیرد . . .** »،

واژه‌ی «**شُهَدَاء**» در آیه‌ی شریفه، هم به معنی «گواهان» و هم به معنی «کشته‌شدگانِ راه خدا» آمده است. طبری می‌گوید درآیه‌ی فوق، منظور، معنی أخیرمی‌باشد. زیراپیش‌ازشکست در«اُحُد» نیزمسلمان‌ها به‌حقّانیّت راه پیامبر «گواه»بودند. بنابراین، مقصودآیه اینست‌که هرچند برای شما مسلمان‌ها شکستی پیش آمد، ولی درتحلیل نهایی شهداءِ ایثارگری به افتخار شهادت رسیده وبه عنوان الگوهای بزرگ انسانیّت به اهل عالَم عرضه شدند.

(۱۴۰) . . . وَ ٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّـٰلِمِينَ .

« . . . و خدا ستمگران را دوست نمی‌دارد »،

مقصود از «ستمگران» در مقطع آیه ، می‌تواند یکی از دوصورت زیر باشد :

(۱) ممکن است مقصود ، آن دشمنِ به ظاهر پیروز باشد که تأکید می‌نماید مبدأ عالم یار و یاوَر ایشان نیست و مسلّماً به زودی سرانجام قطعی کار آنها روشن خواهدشد، چه در دنیا و چه در آخرت.

(۲) ممکن است غرض منافقینی باشند که به همراه مؤمنان وارد جنگ شده ولی با تردستی تمام سعی داشتند خطری متوجّه آنها نشود، و طبری این قول را پسندیده است.

(۱۴۱) وَ لِيُمَحِّصَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ يَمْحَقَ ٱلْكَـٰفِرِينَ .

« و تا خدا مؤمنان را خالص گرداند و کافران را نقصان بخشد »،

قسمت اوّل آیه می‌رساند که بروز مشکلات، موجب «خلوص» مؤمنان حقیقی می‌شود، نه آنکه هراسناک گشته، دین و دل از کف بدهند ! و قسمت دوّم آیه را می‌توان چنین درنظر گرفت. که در بروز سختی‌ها و رویارویی مؤمنان باکافران، خلوص ایمانی، افزایش می‌یابد وقدرت وشکوه کفر ازدست می‌رود.

بخش نهم

(۱۴۲) **أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ ٱلْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَـٰهَدُواْ مِنكُمْ وَيَعْلَمَ ٱلصَّـٰبِرِينَ .**

« آیا پنداشتید که وارد بهشت می‌شوید درحالی‌که خدا هنوز مجاهدان شما و صابرانتان را معلوم نداشته است ؟ »،

به دنبال آیات قبل که سخن درباره‌ی جنگ اُحُد بود، آیه‌ی فوق درمقام دلداری به شکست‌خوردگانِ اُحُد است و بر این معنا دلالت دارد که دستیابی به رضوان إلهی، بدون عبور از سختی‌ها و تداومِ مجاهداتی که آدمی را به استحقاق لازم برساند، ممکن نیست.

درمورد واژه‌ی «**يَعْلَم الله**» درآیه‌ی شریفه،عطف به توضیحات ارائه شده ذیل آیه‌ی ۱٤٠ این‌سوره، می‌توان گفت که خداوندرا نسبت به مخلوق دو علم است : (**۱**) علم قبل‌از حادثه و (**۲**) علم حین حادثه. خداوند ازپیش می‌داند که فلان شخص، نیکوکار و مجاهد و یا مثلاً تبهکار خواهد شد، ولی تا این مواضع او عملاً به ظهور نرسیده و در معرض شهود إلهی قرار نگیرد، وی را به پاداش یا عقاب نخواهد رساند. در آیه‌ی فوق ـ چون در مقام ذکر پاداش است ـ مقصود از دانستن خدا (**يَعْلَم الله**) علم قبلی خداوند نیست بلکه مراد، علم شهودی خداست و می فرماید آیا تصوّرمی‌کنید (به صرف ادّعای ایمان) به بهشت می‌روید حال آنکه خداوند گواه مجاهدات ومقاومت‌های شما نبوده‌است (درمورد معنای وسیع «**صبر**» درفرهنگ قرآن، ذیل آیه‌ی٤٥ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم).

(۱۴۳) **وَ لَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ ٱلْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ .**

« و همانا شما پیش‌از آنکه با مرگ روبرو شوید، آرزوی مرگ داشتید؛ پس به تحقیق آن را (در اُحُد) **دیدید و به تماشا ایستادید »،**

به قرینه‌ی آیه‌ی قبل که به مجاهدان وصابران اشاره داشت، آیه‌ی فوق، شامل تمامی اصحاب ویاران پیامبر[ص] نمی‌شود؛ بلکه فقط در شماتت کسانی است که در اُحُد از مقاومت لازم برخوردار نبوده و به محض رویارویی با خطر، فرار را بر قرار ترجیح دادند ! خطاب به آنان می‌فرماید که شما همیشه دم از «شهادت» می‌زدید ولی با رؤیت حادثه، جرأت ورود در آن را نداشتید.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه به طور کلّی، در نکوهش کسانی است که اهل ادّعای بی‌عمل‌اند. البتّه در بسیاری موارد افراد، واقعاً معتقد به صداقت ادّعاهای خویش می‌باشند و خداوند حوادث را پیش می‌آورد تا خود را بهتر بشناسند و چنانچه بخواهند، به ارتقاءِ شخصیّت خویش همّت گمارند.

(۱۴۴) **وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ . . .**

« **و محمّد جُز فرستاده‌ای نیست که فرستادگان** (دگر) **پیش‌از او گذشتند ...** »،

این بخش از آیه بیانگر دو نکته‌ی اساسی است :

اوّل آنکه هر مقامی را جُز رسالت از پیامبر[ص] نفی می‌کند، چنانکه در آیات دیگر نیز تصریح دارد که وظیفه‌ی پیامبر چیزی جز ابلاغ پیام و هشدار و بشارت نبوده است.

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد پیامبران پیش‌از محمّد[ص] همه مرده‌اند واحادیثی که ادّعای حیات برای «الیاس» و «خضر» می‌کنند صحّت ندارند.

(۱۴۴) ... **أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَـٰبِكُمْ ...**

« **... آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به گذشته‌های خود برمی‌گردید؟ ...** »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به شایعه‌ای است که در جریان جنگ اُحُد بروز کرد و گفتند محمّد[ص] کشته شده است. عدّه‌ای سست شده گفتند اگر پیامبر بود کشته نمی‌شد و گروهی دگر ندا دادند که بجنگید در راهی که پیامبرتان جنگید که یا پیروز می‌شوید و یا به او ملحق می‌گردید (تفسیر طبری). آیه‌ی شریفه در تأیید موضع گروه اخیر است و می‌فرماید محمّد[ص] هدف نیست، هدف خداست. آیا اگر او کشته شود شما از راه خود، به گذشته‌ها (دوران جاهلیّت) بازمی‌گردید؟ پس بدانید :

(۱۴۴) ... **وَ مَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔا ۗ وَ سَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّـٰكِرِينَ .**

« **... و هرکه به گذشته‌ی خود بازگردد هرگز به خدا زیانی نرساند و خدا سپاس‌گزاران را پاداش خواهد داد** »،

یعنی آنها که با مرگ اشخاص ـ و لو پیامبر باشند ـ دین و ایمانشان را رها می‌کنند (و یا با مشاهده‌ی برخی تبهکاری‌ها ازجانب مدّعیان دین دست از اعتقاداتشان می‌شویند) بدانند که نه به خدا، بلکه به خود زیان می‌رسانند.

مقطع آیه می‌رساند که بازگشت از راه خدا به خدا زیانی نمی‌رساند ـ چنانکه قدرشناسِ هدایت إلهی نیز به او نفعی نمی‌رساند ـ امّا خداوند چنین کسانی را پاداش می‌دهد.

(۱۴۵) **وَمَا كَـانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ...**

« **و هیچ نفسی جُز به فرمان خدا نمی‌میرد ...** »،

پس ترس از مبارزه در راه حق برای مؤمن معنا ندارد. منظور از «**إذْن الله** = فرمان خدا» در آیه‌ی شریفه، همان امور تکوینی است که در تقدیر إلهی بوده و به اَشکال گوناگون آدمی را درمی‌یابد.

(۱۴۵) ... **كِتَـٰبًا مُّؤَجَّلاً ...**

« **... مکتوبی با زمان معیّن است ...** »،

مسلمان می‌داند که برای هدفی آفریده شده و روزی که وضع او در قبال آن هدف نهایتاً مشخّص گردد، خدا او را می‌برد. مرگ مقدّر و مکتوب است و حوادث فقط وسیله‌ی وقوع.

(۱۴۵) . . . وَ مَن يُرِدْ ثَوَابَ ٱلدُّنْيَا نُؤْتِهِۦ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ ٱلْأَخِرَةِ نُؤْتِهِۦ مِنْهَا ۚ وَسَنَجْزِى ٱلشَّٰكِرِينَ .

« . . . و هرکه پاداش دنیا خواهد از آن‌اش می‌دهیم و هرکه خیر آخرت جوید از آن ارزانی‌اش کنیم، و به زودی شاکران را پاداش می‌دهیم »،

بخش **اوّل** عبارت فوق می‌گوید هر شخص و قومی که قوانین مادّی و اجتماعی خدا را شناخته و با به کارگیری آنها برای زندگی بهتر دنیوی تلاش کند، البتّه نتیجه می‌گیرد و به بهره‌مندی‌های محدود دنیا می‌رسد.

بخش **دوّم** عبارت نشان می‌دهد کسانی که در زندگی دنیا آن مواردی را که در آخرت سرمایه است ـ مثل راستی، درستی، نیکی‌ها، مجاهده در راه حق و غیره ـ اصل قرار می‌دهند و نعمت‌های دنیا را به عنوان فروعی در خدمت این‌اصل دنبال می‌کنند (علاوه بربهره‌مندی دردنیا) به بهره‌مندی‌های گسترده وجاودانِ آخرت می‌رسند. مقطع آیه نشان می‌دهدکه چنین راه و روشی در دنیا ـ زندگی با هدف آخرتی ـ قدرشناسی و سپاس از نعمت‌های دنیوی است و خداوند (منعم) چنین سپاس‌گزارانی را پاداش می‌دهد.

(۱۴۶) وَ كَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَٰتَلَ مَعَهُۥ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَآ أَصَابَهُمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا ٱسْتَكَانُواْ ۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلصَّٰبِرِينَ .

« و چه بسا پیامبری که گروهی انبوه به همراه او نبرد کردند و از آنچه در راه خدا به ایشان رسید سُست نشدند و ناتوانی و زبونی در آنها راه نیافت؛ و خدا شکیبایان را دوست دارد »،

واژه‌ی «**رِبّیُّون**» را درآیه‌ی شـریفه تفسیر طبری ـ بنا به اکثر اقـوال ـ «گروه بسیار» معنا کرده و بر این مبنا «**رِبّیُّونَ کَثِیر**» به معنی «گروهی انبوه» است.

آیه‌ی شریفه به مسلمین صدر اسلام پیام می‌دهد که نه تنها شما، بلکه مؤمنان بسیار ـ درطول تاریخ ـ به همراه پیامبرشان در دفاع از ایمان و شرف خویش با باطل جنگیدند و صدمات وارده موجب نشد تا در کار خود سُست شوند. مفاد آیه همچنین درسی به همه‌ی مسلمان‌ها و تأسّی‌کنندگان به انبیاءِ إلهی در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌هاست که از مشکلات نهراسند و در راه حفظ اهداف ایمانی پایداری ورزند. می‌فرماید خدا چنین صابرانی را دوست دارد.

(۱۴۷) وَ مَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّآ أَن قَالُواْ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِىٓ أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَٱنصُرْنَا عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ .

« و سخنشان جُز این نبود که گفتند : ای خدای ما ! گناهان ما را بیامرز و زیاده‌روی‌هایمان را در کارمان ببخش و گام‌هایمان را استوار گردان و بر گروه کافران پیروزمان کن »،

آیه‌ی شریفه در وصف «صابران» است که پیامد صبر و مقاومتشان در برابر سختی‌ها به صورت دعایی از زبان آنان مطرح شده است.

از آنجا که گناه توفیقات انسان را می‌برد و قدرت نفس او را در حوادثِ سهمگینِ زندگانی تضعیف می‌کند ـ و چه بسا موجب عقوبت خدا در همین دنیا نیز خواهد شد ـ لذا، آغاز دعای آنان آمرزش گناهان بوده است. سپس از خدا می‌خواهند که آنان را ثبات قدم بخشیده بر قوم کافران پیروز گرداند.

(۱۴۸) **فَـَٔاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا وَحُسۡنَ ثَوَابِ ٱلۡأٓخِرَةِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ .**

« پس خدا پاداش دنیا و پاداش نیک آخرت به آنها بخشید، و خدا نیکوکاران را دوست دارد »،

آیه‌ی کریمه در بیان عکس‌العمل إلهی نسبت به قول و عمل آن مردان مجاهد است که پیروزیِ راهشان دردنیا ورساندن آنان به درجاتِ والای آخرت می‌باشد. این وعده یکبار با نام «**صابِرین**» (آیه‌ی١٤٦) و بار دگر در اینجا با تعبیر «**مُحسِنین** = نیکوکاران» درمورد اینگونه افراد قرین شده است. بدین‌ترتیب قرآن، از دو دیدگاهِ «مقاومت در برابرسختی‌ها» و «نیکوکاری» به مجاهدان راه حق می‌نگرد.

(۱۴۹) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَرُدُّوكُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَـٰبِكُمۡ فَتَنقَلِبُواْ خَـٰسِرِينَ .**

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! اگر کافران را فرمان برید شما را به گذشته‌ها(ی کفرآمیز)**تان بازگردانند و زیانکار گردید »،**

منظور از «**الَّذِینَ کَفَرُوا** = کافران» را در آیه‌ی شریفه مفسّران ـ طی تطبیق با آیه‌ی۱۰۰ سوره ـ یهودیان و مسیحیانی دانسته‌اندکه با تشویش اذهان، سعی داشتند مسلمان‌هارا به اتّخاذ راه و روش‌هایی برخلاف قرآن بکشانند. آیه‌ی شریفه خطاب به مسلمان‌ها می‌فرماید شما ـ همچون مجاهدان راه حق (آیات قبل) ـ در موضع ایمانی خود استوار باشید و اگر تن به ولایت آن معاندان سپرید، شما را به راه‌هایی می‌کشانند که سرانجام به انحراف دینی گذشته‌تان (مذهب شرک) بازخواهید گشت.

(۱۵۰) **بَلِ ٱللَّهُ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلنَّـٰصِرِينَ .**

« بَل خدا مولای شماست و او بهترین یاوران است »،

روی خطاب آیه همچنان با مسلمان‌هاست. می‌فرماید مهم این است که خدا یار و یاور مؤمنان می‌باشد. بنابراین مسلمان‌ها لازم است به یاری خدا اعتماد ورزند و سعی‌کنند مانند مجاهدان راه حق (آیات قبل) با دورشدن ازگناهان و پیروی راه انبیاء، جلب حمایت و یاری از خدا بنمایند نه آنکه تحت تأثیر مشتی مغرض قرار گیرند.

(۱۵۱) **سَنُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ بِمَآ أَشۡرَكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗاۖ وَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۚ وَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلظَّـٰلِمِينَ .**

« **به زودی در دل کافران ترس خواهیم افکند که به خدا شرک آوردند، شرکی که** (خدا) **هیچ برهانی بر**(حقّانیّت)**آن نازل نکرده است؛ جایگاهشان آتش است و چه بد است مأوای ستمکاران** »،

پس‌از تحکیم روحیّه‌ی مؤمنان در آیات قبل، در آیه‌ی فوق به ترسیم وضع جبهه‌ی مخالف پرداخته است.

می‌فرماید هرچند مشرکان، شما مسلمان‌هارا در اُحُد شکست دادند ولی به زودی ـ برطبق قانون خدا ـ به دلیل اعتقادات بی‌منطق و پشتوانه‌ی ضعیفی که دارند، دربرابر صلابت شما مردم مؤمن، دچار رعب و هراس خواهند شد.(۱) این، مقدّمه‌ی شکستشان در دنیاست و در آخرت نیز جایگاهشان دوزخ است که بد مأوایی است.

(۱۵۲) **وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥٓ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِۦ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَٰزَعْتُمْ فِى ٱلْأَمْرِ . . .**

« **و به راستی وعده‌ی خدا درباره‌ی شما ـ آن زمان که آنان** (مشرکان) **را به فرمان او ازپای درمی‌آوردید ـ راست آمد؛ تا آنگاه که سُست شدید و در کار** (جنگ) **به نزاع پرداختید . . .** »،

در آیه‌ی فوق به تعلیل شکست مسلمان‌ها در اُحُد پرداخته که درسی برای همه‌ی عصرها و نسل‌هاست.

خطاب به مسلمان‌ها می‌فرماید تا وقتی که با اطمینان و متّکی به خدای خویش ـ متّفق و متّحد ـ پیش می‌رفتید، بر طبق وعده‌ی إلهی پیروزبودید. چنانکه سیره‌نویسان آورده‌اند حملات اوّلیّه‌ی مسلمان‌ها در اُحُد سپاه دشمن را پراکنده ساخت.(۲) امّا زمانی که تیراندازان محافظِ درّه به طمع غنایم به جدل پرداخته و گروهی از آنها ـ برخلاف دستور رسول‌خدا(ص) ـ سنگر را رها کرده و به زیر آمدند، دشمن توانست از فرصت استفاده نموده و سپاه مسلمین را تار و مار سازد.(۲)

(۱۵۲) **. . . وَعَصَيْتُم مِّنۢ بَعْدِ مَآ أَرَىٰكُم مَّا تُحِبُّونَ . . .**

« **. . . و پس‌از آنکه** (خدا) **آنچه را دوست می‌داشتید نشانتان داد عصیان کردید . . .** »،

یعنی خداوند در اوّل کار، صحنه‌ای از فتح را به شما مؤمنان جهادگر نشان داد که چگونه می‌توانید با پیروی از مشیّت او به پیروزی برسید، ولی شما ـ به جای پیگیری راه خدا ـ در اندیشه‌ی غنائم افتادید و پیرو مادّیّات شدید !

(۱۵۲) **. . . مِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلْءَاخِرَةَ . . .**

« **. . . برخی از شما طالب دنیا و برخی طالب آخرت بودید . . .** »،

---

(۱) ـ بر طبق گزارش سیره‌نویسان، پس‌از پیروزی بر سپاه مسلمان‌ها در اُحُد، لشکر ابوسفیان رو به مکّه نهاد و چون مقداری ازراه را برفتند، به فکرشان رسیدکه برگردند ومعدودی مسلمانان باقیمانده را تار و مار کنند تاکار تمام شود. ولی رُعبی درایشان ایجادشد ومتعاقباً از این‌کار منصرف گردیدند (تفسیرشیخ ابوالفتوح رازی ـ ذیل آیه‌ی فوق) خصوصاً آنکه خبررسید مسلمان‌ها ـ علی‌رغم صدماتی‌که دیده بودند ـ به رویارویی با آنها آماده شده‌اند (توضیح آیه‌ی۱۷۲).

(۲) ـ برای توضیح بیشتر علاقمندان می‌توانند به کتب سیره ازجمله کتاب «رسول خاتم» نوشته‌ی داود ناروئی، نشر احسان، جلد۱ ، ص۵۷۳ ، غزوه‌ی اُحُد، مراجعه نمایند.

یعنی چنان نبود که همه‌ی تیراندازان محافظِ درّه بر فراز تپّه ، دل به دنیا باخته باشند بلکه عدّه‌ای اهداف بزرگ معنوی را درنظر داشته به حفظ موضع پرداختند.

(۱۵۲) . . . **ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ۖ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ ۗ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ .**

« . . . **پس** (خداوند) **شما را از** (غلبه بر) **آنان بازداشت تا آزمایشتان کند، و همانا خداوند از شما درگذشت و خدا بر مؤمنان صاحب‌کرم است** »،

می‌فرماید در نتیجه‌ی آنکه برخی از مسلمان‌ها دل به مادّیّات بستند، پیروزی در اُحُد رخت بربست و این آزمایشی بود تا غافلان را متنبّه سازد و پایداران را ـ در سختی‌ها ـ مستحکم کند.

مقطع آیه مشعر بر این معناست که علی‌رغم همه‌ی اشتباهات و لغزش‌ها، خداوند از قصور مسلمان‌ها در اُحُد درگذشت زیرا مؤمنان در معرض لطف کرم إلهی جای دارند.

(۱۵۳) **إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ . . .**

« (به یاد آورید) **آن زمان که بی‌توجّه به أحدی می‌گریختید . . .** »،

آیه‌ی شریفه صحنه‌ی شکست و فرار مسلمان‌ها را در اُحُد یادآوری می‌کند. می‌فرماید (رگبار تیر دشمنان از فراز کوه می‌ریخت و) شما مسلمین پا به فرار نهاده، پشت سرِ خود را هم نگاه نمی‌کردید !

(۱۵۳) . . . **وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ . . .**

« . . . **و این رسول در پی‌تان شما را** (به بازگشت) **فرامی‌خواند . . .** »،

چنانکه از علی[ع] گزارش شده که فرمود : آنگاه که جنگ خونین می‌شد، پیغمبر[ص] از همه‌ی ما به دشمن نزدیکتر بود (كُنَّا إِذَا احْمَرَّ البَأسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللهِ[ص]، فَلَمْ يَكُنْ أحَدٌ مِنَّا أقْرَبَ إلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ ـ نهج‌البلاغه به اهتمام صبحی‌صالح/ ص ۵۲۰).

(۱۵۳) . . . **فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ . . .**

« . . . **و** (خدا به خاطر این نافرمانی و گریز) **سزایتان غمی روی غم داد . . .** »،

اندوه **اوّل**، مربوط به شکست جنگی بود و غم **دوّم** در نتیجه‌ی فشار وجدان که پیامبر[ص] را در آن‌حال دیده و بی‌اعتناء می‌گریختند ! و بعدهم این فکر پیش آمد که پیامبر کشته شده است (توضیح آیه‌ی۱٤٤ سوره).

البتّه غم‌هایی‌که پیش‌آمد، عکس‌العمل رفتار خود افراد بود ولی خداوند، به‌عنوان صاحب «نظام عمل و عکس‌العمل» در عالَم، بروز آنها را به خود نسبت داده است و این شیوه‌گفتار در قرآن، امثال متعدّد دارد (بقره/٦ وآیه‌ی ۱۵۱ همین سوره).

(۱۵۳) . . . **لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ ۗ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ .**

« ... تا (درنتیجه) **برآنچه از کف داده و لطماتی که دیده بودید اندوهگین مشوید، وخدا ازآنچه می‌کنید با خبر است** »،

حرف «لام» بر سر «**کَی**» در آیه‌ی شریفه، «لام» عاقبت است . یعنی نتیجه‌ی **غم دوّم** (آن غلیان روحی که پیامبر و رهبرشان را در احتیاج رها ساخته و بگریختند که خود بزرگترین فشار بر روحیّه‌ی اهل ایمان و عواطف است) این شد که از شدّت **غم اوّل** (غصّه‌ی شکست جنگی و لطماتی که دیده بودند) کاست. خصوصاً آنکه با خبر سلامتی پیامبر، همگی چنان شادمان شدند که خاطره‌ی شکست جنگی و صدمات وارده در نظرها بی‌اهمّیّت می‌نمود.

مقطع آیه بر این معنا رهنما است که خداوند همیشه بر پایه‌ی قوانین خود ـ مطابق با افکار واعمالی که افراد پیش می‌گیرند ـ نتیجه را به آنها می‌رساند.

(۱۵۴) **ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنۢ بَعْدِ ٱلْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَآئِفَةً مِّنكُمْ ۖ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيْرَ ٱلْحَقِّ ظَنَّ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ ...**

« **سپس بر شما ـ پس‌از آن اندوه ـ آرامشی فرستاد؛ خوابی سبک که گروهی از شما را فراگرفت؛ و گروهی سخت بر جان خود می‌ترسیدند ودرباره‌ی خدا ـ به ناحق ـ گمان‌های جاهلیّت می‌بردند ...** »،

تمام الفبای عرب را خداوند در این آیه ـ که ما در توضیح اوّلین قطعه‌اش هستیم ـ جای داده است. آیه‌ی دیگری نیز بدین‌صورت در انتهای سوره‌ی فتح مشاهده می‌شود.

عبارت فوق صحنه‌ای را مجسّم می‌سازد که مسلمان‌ها ـ پس‌از فرارشان در اُحُد ـ از تیررس دشمن به دور و هریک خسته و نزار در گوشه‌ای افتاده بودند. در این شرایط، دو نوع غم افراد را فرا گرفته بود :

(۱) غم مخالفت با أمر پیغمبر^ص (بر اینکه تیراندازان بر سر تپّه‌ی استراتژیک، هیچ‌گاه ترک موضع نکنند) و درنتیجه به بلا گرفتار شدن.

(۲) غم شکست و ازدست دادن عدّه‌ای از برادران.

برخی از مفسّران نیز عبارت «**فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ**» را کنایه از شدّت و کثرت اندوه دانسته‌اند.

مسلّماً کسانی که ایمانشان بیشتر بود، حالت غم در آنها، فزونی داشت امّا ترس و تشویش کمتری داشتند؛ و انسان ممکن است با غم بخوابد ولی با تشویش، خیر. از اینرو، گروه با ایمان بالاتر را خوابی درگرفت و این، از مراحم إلهی بود. چنانکه طبری می‌گوید از «عبدالرّحمن بن عَوْف» در باره‌ی این آیه پرسیدند و گفت : در روز اُحُد خواب آرامبخشی ما را فراگرفت.

امّا درمقابل گروه دیگر در وحشت و اضطراب بسر می‌بردند و در آن‌حال، افکار ناروایی از خدا و خلقت در سر می‌پروراندندکه رسوبات دوران جاهلیّت بود. متعاقباً آن افکار را ـ به صورت گفتگوی درونی که با خود داشتند ـ توضیح می‌دهد :

(۱۵۴) ... يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ مِن شَيۡءٍ ...

« ... می‌گفتند : آیا ما را در این کار هیچ اختیاری بود ؟ ... »،

یعنی، به فلسفه‌ی جبر برگشته، نقش خود وکارهایشان‌را در بروزحوادث انکارمی‌کردند؛ مشخّص می‌سازد که چنین بینشی، مربوط به عرب جاهلی بوده است.

(۱۵۴) ... قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَمۡرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِ ...

« ... بگو : کارها یکسره با خداست ... »،

یعنی ای مسلمان‌ها ! شما نمی‌توانستید مقرّرات خدا را در عالم عوض کنید و سرانجام کارهایتان و راهی که در اُحُد پیش گرفتید ـ برطبق قوانین إلهی ـ همین اوضاع و احوالی است که بدآن رسیده‌اید.

(۱۵۴) ... يُخۡفُونَ فِيٓ أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبۡدُونَ لَكَۖ يَقُولُونَ لَوۡ كَانَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٞ مَّا قُتِلۡنَا هَٰهُنَا ...

« ... در دلهای خویش چیزهایی نهان دارند که بر تو آشکار نمی‌سازند (ازجمله آنکه) **گویند : اگر چیزی از این‌کار در اختیار ما بود، در اینجا کشته نمی‌شدیم ... »،**

آری، انسان‌ها چنین‌اند و به طور کلّی پس‌از هر شکستی، می‌خواهند کار خود را به نحوی توجیه نموده سرنوشتی را که به آن رسیده‌اند معلول أعمال خود ندانند و در ارتباط با مشکلاتی که برایشان پیش می‌آید از خود سلب نقش نمایند؛ آن گروه مسلمان نیز چنین بودند.

(۱۵۴) ... قُل لَّوۡ كُنتُمۡ فِي بُيُوتِكُمۡ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَتۡلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمۡ ...

« ... بگو : اگر (حتّی) **در خانه‌های خود می‌بودید، کسانی که کشته شدن بر آنها مقرّر بود خود به قتلگاهشان می‌رفتند ... »،**

یعنی هرچند انسان مسئول عواقب اعمال خویش است، ولی در زندگانی مختار مطلق نیست. خدا حوادث را پیش می‌آورد و در بستر آن حوادث، هرکس بنا به انتخابی که می‌کند و راهی که پیش می‌گیرد به نتایج مترتّب بر اعمال خویش، می‌رسد. در این چارچوب، وقتی شخص انتخابش را کرده و در مسیری رَه سپرده، اگر کشته شدن بر او مقرّر باشد، البتّه کشته خواهد شد.

(۱۵۴) ... وَلِيَبۡتَلِيَ ٱللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمۡ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ.

« ...و تا خدا آنچه‌را درسینه‌های شماست (درعمل)**بیازماید و تا هرآنچه در دل دارید خالص گرداند؛ و خدا به مکنونات دلها واقف است »،**

این‌قبیل آیات قرآن، نشان می‌دهدکه خداوند حوادث پیش می‌آورد تا میزان ایمان افراد و ادّعاهای آنان در «عمل» روشن شود. خیلی‌ها تصوّر می‌کنند مؤمن‌اند، ولی در نتیجه‌ی بروز جریاناتی به شک‌های گوناگون

می‌رسند و افکار باطل در آنها راه می‌یابند (چنانکه فرمود عدّه‌ای از مسلمان‌های شکست‌خورده در اُحُد به افکار جاهلیّت بازگشتند). بسیاری نیز تصوّر می‌کنند اگر فلان واقعه پیش آید قهرمانانه رفتار می‌کنند و چه بسا خداوند واقعه‌ی مزبور را پیش می‌آورَد تا مشخّص شود به قول معروف «چند مرده حلاّجند» !

مقطع آیه مبیّن آن است‌که هرچند خداوند واقعیّت ادّعاهای افرادرا می‌داند، ولی حوادث پیش می‌آورد تا آن‌واقعیّت‌ها در عمل روشن شود.

(۱۵۵) **إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوْاْ مِنكُمْ يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعَانِ إِنَّمَا ٱسْتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُواْ . . .**

« **به راستی کسانی از شما که به هنگام برخورد دو گروه پشت کردند** (و از جنگ گریختند) **جز این نبود که شیطان ـ به خاطر بعضی اکتساباتشان ـ آنها را لغزانید . . .** »،

مقصود از «**جَمْعَان** = دو گره» در آیه‌ی شریفه «سپاه مشرکان» و «سپاه مسلمین» در اُحُد است و «**الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُم**» کسانی از مسلمان‌ها بودند که تنگه را رها کرده و برای جمع‌آوری غنایم، به زیر آمدند (توضیح آیه‌ی۱۵۲) یا کسانی که متعاقباً ـ با حمله‌ی دشمن ـ پا به فرار نهادند و نوشته‌اند که آنان، دوازده تن بودند. می‌فرماید آنچه موجب بروز آن رفتار شد، تسلّط شیطان بر افراد در نتیجه‌ی گناهان گذشته‌شان بوده است. زیرا هر گناهی که صورت می‌گیرد جاپایی برای ورود مجدّد شیطان به دهلیز قلب باز می‌کند.

(۱۵۵) **. . . وَلَقَدْ عَفَا ٱللَّهُ عَنْهُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ.**

« **. . . و همانا خدا از ایشان درگذشت که خداوند بسی آمرزنده و بردبار** (دیرکیفر) **است** »،

یعنی خداوند آن مسلمان‌ها را که تحت تأثیر وساوس شیطانی قرار گرفتند ـ هرچند ضایعات بسیار به بار آوردند که کلّ جامعه‌ی اسلامی را مصدوم ساخت ـ ولی به خاطر سرزنش‌هایی که بر خود می‌کردند و تَنَبُّهی‌که پیداکردند، بخشید. واژه‌ی «**حَلِيم** = بردبار» درمقطع آیه می‌رساندکه خداوند درعقوبت افراد شتاب نمی‌ورزد ومجال بازگشت و اصلاح به خطاکاران می‌دهد. سپس آیات شریفه، زبان به نصیحت می‌گشاید :

(۱۵۶) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَقَالُواْ لِإِخْوَٰنِهِمْ إِذَا ضَرَبُواْ فِى ٱلْأَرْضِ أَوْ كَانُواْ غُزًّى لَّوْ كَانُواْ عِندَنَا مَا مَاتُواْ وَمَا قُتِلُواْ . . .**

« **ای اهل ایمان! مانند کسانی که کفر پیشه کردند مباشید که درباره‌ی برادران خود ـ زمانی که به سفر رفته (و در آن سفر مردند) یا برای جنگ حرکت کرده (و کشته شدند) ـ گفتند: اگر نزد ما می‌ماندند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند . . .** »،

مقصود از «**الَّذِينَ كَفَرُوا** = کفرپیشگان» درآیه‌ی شریفه به قول مفسّران، عبدالله بن اُبَیّ و گروه منافقان هستند و مقصود از «**إخْوانِهِمْ** = برادرانشان»، دیگرمنافقان می‌باشند.

آیه‌ی شریفه خطاب به مؤمنان می‌فرماید، شما این منطق غلط کفرآمیز را ـ که هر اقدامی را صرفاً بر پایه‌ی نتایج بلافاصله‌ی مادّیِ آن ارزیابی می‌کنند ـ در روح خود جای ندهید.

(۱۵۶) . . . لِيَجْعَلَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِى قُلُوبِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ يُحْىِۦ وَيُمِيتُ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ .

« . . . تا خدا آن‌گفتاررا دردلهایشان، مایه‌ی حسرت قراردهد؛ وخداست‌که زندگی می‌بخشد ومی‌میراند و خداوند بر آنچه می‌کنید، بیناست »،

«**حَسرت**» منافقان به حال برادرانشان، ممکن بوده به دوصورت پیش‌آید. **یکی** آنکه هرگاه آنان به سفر یا به جهاد به همراه مؤمنان می‌رفتند ـ وبرخلاف بدبینی‌های‌آنان ـ پیروزمند بازمی‌گشتند آنهاحسرت می‌خوردند که چرا از آن فوائد و غنائم جهاد، نصیبی نمی‌برند و **دیگر** آنکه چنانچه می‌مردند یا کشته می‌شدند، منافقان، حسرت فقدان دوستان خود را می‌خوردند که چرا آنها مانند ایشان، ترک جهاد و یا سفر نکردند.

شایان توجّه اینکه در آیه‌ی شریفه «**گفتار**» را فعل منافقین معرّفی می‌کند ولی «**حسرت**» را به خدا نسبت داده است. نشان می‌دهد که انتخاب راه و روش در زندگی به دست ماست ولی عکس‌العملِ آن بر طبق قرارداد إلهی صورت می‌پذیرد (توضیح آیات ١٥٤ و١٥٣). البتّه «لام» در «**لِيَجْعَلَ اللهُ**» به قول مفسّران لام عاقبت است نه تعلیل یعنی خداوند فرجام کار ایشان را چنین مقرّر فرموده است.

مقطع آیه می‌رساند که هیچ فکر و عملی از پیشگاه خدا مخفی نمی‌ماند و خداوند ـ به تناسب ـ در برابر مقاصد و عملکرد افراد، عکس‌العمل نشان می‌دهد.

(۱۵۷) وَ لَئِن قُتِلْتُمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ .

« و اگر شما در راه خدا کشته شده یا بمیرید، بی‌شک، آمرزش و رحمت خداوند از آنچه (کالای دنیا) **که گرد می‌آورند، برتر است »،**

آیه‌ی شریفه خطاب به مؤمنان است و «کشته شدن در راه خدا» به هنگام جنگ پیش می‌آید و«مردن در راه خدا»، آن است که انسان به مأموریّتِ خدایی رود و ضمن کار فوت کند.

برطبق معمول ، ذکر «آمرزش» خدا ، قبل‌از «رحمت» او رفته (به مانند آیه‌ی۱۳۶ سوره) و می‌فرماید تحصیل آمرزش و رحمت إلهی بسیار با ارزش‌تر از کالای این دنیا و گرفتاری‌های آن است.

(۱۵۸) وَ لَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى ٱللَّهِ تُحْشَرُونَ .

« و هرگاه بمیرید یا کشته شوید، البتّه به سوی خدا محشور خواهید شد »،

در آیه‌ی قبل، از مزایای حیات بعداز مرگ گفتگو کرد و در اینجا اصل آن را تذکّر می‌دهد؛ بدین‌معنی که می‌فرماید مرگ شما مردم موجب نابودی شما نخواهد شد، بلکه همگی، در حیات بالاتری نزد خدا، گرد آورده می‌شوید. به عبارت دیگر، آن«حسرتی» که فرمود در دل منافقان، ازمرگ برادران خود پدید می‌آید (آیه‌ی ١٥٦) ـ که حیف شد، فلانی مُرد ودیگر اورا نمی‌بینیم! ـ برای افراد مؤمن، معنا ندارد، زیرا می‌دانند، همگی، نزد خدا محشور می‌شوند و به پاداش اعمال خود می‌رسند.

بخش دهم

(۱۵۹) فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡ ...

« **پس به رحمت خدا** (ای پیامبر!) **بر ایشان نرمخو شده‌ای ...** »،

ازآیه‌ی شریفه به‌دست می‌آیدکه پس‌ازجنگ اُحُد، عدّه‌ای ازمسلمان‌ها به‌خاطر رفتارناشایستی‌که درآن‌رویداد داشتند، ازپیامبر[ص] عذرخواهی می‌کردند و پیامبر با لطف ورأفت با ایشان برخورد می‌کرد. خداوند این‌روش پیامبر را می‌ستاید و می‌فرماید سایه‌ای از رحمت إلهی بر آن‌حضرت پرتو افکنده و درنتیجه نسبت به خلق باگذشت و مهربان شده است. آری، «خداپرستی» متخلّق به اخلاق إلهی شدن است و مهربانی و گذشت را ـ به عنوان یکی از صفات بارز خداوند ـ در شخص جاری می‌سازد (بنابراین آنها که ادّعای خداپرستی داشته و در عین‌حال خشن و تندخو هستند، خدا را چنانکه باید نشناخته‌اند).

(۱۵۹) ... وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ ...

« **... و اگر تندخو و سختدل بودی بی‌شک از اطرافت پراکنده می‌شدند ...** »،

واژه‌ی «**فَظّ**» در آیه، به معنی کسی است که نرمی و محبّت در کلامش نیست و «**غَلِیظ الْقَلْب** = سختدل» باطن چنین کسی را توصیف می‌کند. آیه‌ی شریفه خطاب به پیامبر می‌فرماید هرچند تو پیامبری، ولی اگر در گفتارت خشونت بود و ازنظر احساسات بی‌عاطفه بودی، مردم از اطرافت پراکنده می‌شدند، یعنی حتّی پیامبرخدا هم بدون رفتار عطوفت‌آمیز به جایی نمی‌رسد.

(۱۵۹) ... فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ ...

« **... پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه ...** »،

یعنی ای پیامبر ! همانگونه که آغاز کرده‌ای، گذشت پیشه کن و پس‌ازآنکه خود گذشت کردی، از من ـ خدای عالَم ـ برایشان آمرزش بخواه.

(۱۵۹) ... وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَوَكِّلِينَ .

« **... و در کار**(ها) **با ایشان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی، بر خدا توکّل نما که خدا متوکّلان را دوست دارد** »،

بخش اوّل عبارت ، بر تصمیم‌گیری در امور بر پایه‌ی مشورت و نظر جمعی تأکید دارد (اموری که خدای تعالی درباره‌ی آنها، حُکم و نصّی نفرستاده و از احکام دینی به شمار نمی‌آیند) حتّی مشورت با اصحاب

خطاکاری که در اُحُد لغزش‌های عمده از آنها سرزده است! می‌فرماید ای پیامبر ـ با نظرخواهی از آنها ـ به ایشان شخصیّت بده و عقل و اندیشه را در کارها، در آنان برانگیز.

بخش دوّم عبارت، معنی صحیح «توکّل» را از دیدگاه قرآن روشن می‌سازد که نه دست روی دست گذاشتن و به امید خدا هیچ اقدامی نکردن، بلکه عمل قاطعانه پس‌از تفکّر و مشورت و عواقب را به خدا سپردن است. در این زمینه موارد متعدّد در سیره‌ی پیامبر^ص نشان می‌دهد که در مواردی که وحی إلهی دربین نبود، پیامبر^ص به نظر پیروان رجوع می‌نمود و بر طبق مشورت عمل می‌کرد و حتّی نظر شخصی را در برابر رأی اکثریّت، کنار می‌نهاد.[۱]

(۱۶۰) **إِن يَنصُرۡكُمُ ٱللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمۡۖ وَ إِن يَخۡذُلۡكُمۡ فَمَن ذَا ٱلَّذِي يَنصُرُكُم مِّنۢ بَعۡدِهِۦۗ وَ عَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ.**

« **اگر خدا یاریتان کند هیچ قدرتی بر شما چیره نخواهدشد واگر او شمارا واگذارد، پس چه کس ـ بعداز او ـ یاریتان خواهد کرد ؟ و مؤمنان باید** (فقط) **بر خدا توکّل کنند** »،

می‌فرماید اگر خداوند بخواهد مساعی انسان را به نتیجه برساند (و مسلّماً برای این کار باید انسان روابط خود را با خدا حفظ و اصلاح نماید) هیچ‌قدرتی مانع از آن نخواهد بود و برعکس، اگر خداوند آدمی را قدرناشناس و گناهکار یافته او را رها کند، أحدی قادر به یاری وی نیست.

مقطع آیه مشعر بر این معناست که مؤمنان باید به وظائف خود عمل کرده نتیجه را به خدا واگذارنمایند.

(۱۶۱) **وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ . . .**

« **و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت ورزد . . .** »،

این آیه به صُوَر مختلف تعبیر شده و رویهمرفته همه‌ی تعابیر به این معنا برمی‌گردد که نه در اخلاق پیامبر اسلام^ص و نه در انبیاءِ پیشین^ع، خیانت راه نداشته و بنابراین مسلمانان درمورد تقسیم اموال و غنائم ازسوی پیامبر، نگرانی نداشته باشند. متعاقباً آیه‌ی شریفه سرانجام خیانتکاران را توضیح می‌دهد :

(۱۶۱) **. . . وَ مَن يَغۡلُلۡ يَأۡتِ بِمَا غَلَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ.**

« **. . . و هرکه خیانت کند ـ روز قیامت ـ آنچه را که در آن خیانت ورزیده بیاورَد، سپس** (پاداش) **هرکس به آنچه کسب نموده، تمام داده شود و آنها ستم نمی‌بینند** »،

می‌فرماید خیانتکار در قیامت با مورد خیانتش حاضر خواهد شد. طبری در تفسیر آورده که این آیه چنان تأثیری در مسلمین صدر اسلام به بار آورده بود که همواره صحنه‌ی قیامت را رویاروی خود می‌دیدند.

---

(۱) ـ در اینباره علاقمندان می‌توانند به کتب سیره ازجمله سیره‌ی ابن هشام، ج۲، ص۱۹۳ (در ارتباط با انتخاب محلِّ اردوی مسلمان‌ها در جنگ بدر) و طبقات کبری، ج۲، ص۳۵ (در ارتباط با طرح دفاعی در اُحُد) و سیره‌ی ابن هشام، ج۳، ص۱۹۱ (درارتباط با رویارویی با سپاه احزاب و بنی‌قریظه در جنگ خندق) مراجعه کنند.

چنانکه مثلاً وقتی مسلمان‌ها به ایران آمده مدائن را تصرّف کردند، یکی از آنها جواهر گرانبهایی یافت و بلافاصله آن را نزد فرمانده‌ی سپاه برد. شکوه جواهر به حدّی بود که آن امیر بلافاصله گفت : خیلی گرانبهاست، آیا تمامش را آورده‌ای ؟ و آن سرباز مسلمان پاسخ داد : خدا شاهد است که من چیزی از آن کم نکرده‌ام و اگر او را ناظر برخود نمی‌دانستم، این را هم برای تو نمی‌آوردم !

(۱۶۲) **أَفَمَنِ ٱتَّبَعَ رِضْوَٰنَ ٱللَّهِ كَمَنۢ بَآءَ بِسَخَطٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأْوَىٰهُ جَهَنَّمُ ۚ وَ بِئْسَ ٱلْمَصِيرُ.**

« پس آیا کسی‌که خشنودی خدارا پیروی‌کرد، به مانند کسی است‌که به خشم خدا بازگشته و جایگاه او جهنّم است ؟ و (آن) **چه فرجامگه بدی است »،**

برخی از مفسّران آیه‌ی فوق را دراشاره به منافقینی می‌دانند که در رویداد اُحُد سر از جنگ باز زدند که آیه‌ی شریفه آنان را با شرکت‌کنندگان در جنگ مقایسه می‌کند (به توضیح آیه‌ی ۱۲۲ نگاه کنید). ولی قول طبری از اعتبار بیشتری برخوردار است که به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق را در مقام مقایسه بین مردم خیانت‌پیشه و أمین می‌داند.

(۱۶۳) **هُمْ دَرَجَٰتٌ عِندَ ٱللَّهِ ۗ وَ ٱللَّهُ بَصِيرٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ.**

« هریک از آنان را نزد خدا درجاتی است و خدا به آنچه می‌کنند بیناست »،

یعنی خیانتکاران و امانتداران نزد خدا درجاتی دارند و وقوف خداوند به اعمال انسان‌ها، ضامن درجه‌بندی آنها در آخرت خواهد بود.

(۱۶۴) **لَقَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ.**

« همانا خدا بر مؤمنان منّت نهاد که میانشان رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد و به تحقیق پیش‌از آن در گمراهی آشکار بودند »،

پس‌ازبیان اخلاق پیامبر[ص] درآیات پیشین، درآیه‌ی فوق تذکّرمی‌دهدکه خداوند بر مؤمنان منّت نهاد ـ نعمت بزرگی بخشید ـ که چنین پیامبری سویشان فرستاد. بنابراین حق‌است که مسلمان‌ها قدر این نعمت را بدانند و از نتایج آن که تهذیب نفس (**يُزَكِّيهِمْ**) و تعلیم کتاب و حکمت (**يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ**) است بهره‌مند شوند (درمورد این آموزش نبوی، ذیل آیه‌ی۱۵۱ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم).

مقطع آیه مشعر بر این معناست که مسلمانان شرایط خود را بعداز اسلام، با دوران جاهلیّت مقایسه کنند. البتّه در دنیای امروز، متأسّفانه بسیاری از مسلمان‌ها در شرایط اخلاقی خوبی نیستند ولی باید درنظر گرفت که اگر آنهمه تأکیدات قرآن در زمینه‌ی اخلاق و رعایت حقوق دیگران نبود، اکنون آنان در چه وضعی بسرمی‌بردند ؟!

(۱۶۵) أَوَلَمَّآ أَصَـٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٌ قَدۡ أَصَبۡتُم مِّثۡلَيۡهَا قُلۡتُمۡ أَنَّىٰ هَـٰذَاۖ قُلۡ هُوَ مِنۡ عِندِ أَنفُسِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ.

« **چرا آن زمان که به شما مصیبتی رسید ـ که قطعاً دو برابرش را** (قبلاً به دشمنانتان) **رسانده بودید ـ گفتید این**(مصیبت) **ازکجاست؟ بگو آن**(مصیبت) **ازسوی خودتان بود، هماناخداوند به هرامری تواناست**»،

آیه‌ی شریفه به عکس‌العمل مسلمانان در قبال شکستشان در اُحُد اشاره دارد. چنین برمی‌آید که گروهی از ایشان ـ با وجود ایمانشان به خدا و قبول اسلام ـ از شکست خود در اُحُد حیرت‌زده بودند. مانند بسیاری در دنیای امروز که تصوّر می‌کنند، اگر تنها به خدا ایمان داشته باشند و دستورات وی را به کار نبندند، او همیشه و درهرحادثه‌ای، پیروزشان می‌کند ووقتی چنین نمی‌شود، درایمان‌خود به تردید می‌رسند! خداوند، در آیه‌ی فوق، به این مسئله‌ی حسّاس پاسخ می‌گوید که ایمانِ بدون عمل، مانع از آن نیست که قوانین خدا درمورد شخص و یا جامعه‌ای تأثیر نبخشد. چنین باوری برداشت ناصحیح از «سنّت إلهی» است.

خداوند در قرآن قانون کلّی خود را درمورد یاری مؤمنان بیان داشته که «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ** = ای کسانی‌که ایمان آوردید اگر (دین)خدا را یاری کنید (درجهت دستیابی به اهداف دین، حرکت کنید) خدا نیز شما را یاری می‌کند و گامهایتان را استوار می‌گرداند» (محمّد/۷). روشن است که مسلمانان در اُحُد ـ سوای گروهی از ایشان ـ چنین نکردند (به آیه‌ی۱۵۲ سوره و توضیح آن نگاه کنید) و بنابراین یاری خدا را (برخلاف آنچه در بدر پیش آمد) ازدست دادند.

در جنگ اُحُد هفتاد تن از مسلمان‌ها به دست مشرکان کشته شدند. درصورتی‌که در بدر یکصد و چهل تن از مشرکان به دست مسلمان‌ها کشته و اسیر گردیدند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید آنگاه که شما مسلمان‌ها در بدر بدآن صورت عمل کرده و توانستید دشمن را دوچندان[۱] مصدوم سازید، چرا اکنون درباره‌ی اُحُد، از شکست خود ـ با نیمی از آن مصیبت ـ متعجّب شده‌اید ؟ آیا انتظار دارید، خداوند شما را ـ به صِرف مسلمانی ـ علی‌رغم هرخلافی، به پیروزی رساند ؟

مقطع آیه حاکی از این معناست که خداوند بر پیروزی مسلمانان ـ درصورت رعایت اوامر إلهی ـ تواناست و از پیروزی ناامید نباید شد.

(۱۶۶) وَ مَآ أَصَـٰبَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَلِيَعۡلَمَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ.

« **و آنچه ـ به هنگام برخورد دو گروه ـ به شما رسید به خواست خدا بود تا مؤمنان را** (در میدان عمل) **بشناسد** (شاهد باشد) »،

قسمت اوّل آیه می‌گوید وقتی مسلمان‌ها آن راه و روش را در اُحُد پیش گرفتند (آیه‌ی قبل) آسیب نافرمانی آنها ـ بنا به قانون خدا ـ به ایشان رسید.

---

(۱) ـ واژه‌ی «**مِثْلَيْهَا** = دو برابر آن» در آیه‌ی شریفه، در اصل «مِثْلَيْن» بوده که «نون» تثنیه، در اثر اضافه به ضمیر «ها» بر طبق قاعده، حذف شده است.

قسمت دوّم آیه ، گویای این حقیقت است‌که خداوند صحنه‌های رویارویی بین «**حق**» و «**باطل**» را پیش می‌آورَد تا قدرِ هرکس در جبهه‌ی مؤمنین روشن شود و تا علم پیشین خدا به ایشان تعلّق گیرد (آل عمران/ توضیح آیه‌ی ۱٤۰). «عمل» مرحله‌ی بلوغ فکر ونیّت است و تا نیّاتِ انسان به آن مرحله نرسد مستعدّ پاداش یا عقاب إلهی نخواهد بود.[۱] به علاوه در میدان عمل، هرکسی خود را نیز بازمی‌شناسد و آن خودبزرگ‌بینی‌ها و احیاناً توقّعاتی که به واسطه‌ی آنها از خدا داشته، همه رفع می‌گردد.

(۱۶۷) **وَ لِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ نَافَقُواْ ۚ وَ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ قَـٰتِلُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوِ ٱدْفَعُواْ ۖ قَالُواْ لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً لَّٱتَّبَعْنَـٰكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَـٰنِ ۚ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ .**

« **و نیز منافقان را که** (چون) **به ایشان گفته شد به سوی کارزار در راه خدا بیایید و یا دفاع نمایید، گفتند : اگرکارزار می‌دانستیم قطعاً شمارا پیروی می‌کردیم؛ در آن‌روز آنها به کفر نزدیکتر از ایمان بودند، با زبانهاشان چیزها می‌گویند که در دل‌هایشان نیست؛ و خدا به آنچه کتمان می‌کنند داناتر است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که از شناسایی مؤمنان در «میدان عمل» سخن رفت، وجه آغازین آیه‌ی فوق به شناسایی منافقان اشاره دارد. بدین‌معنی که حوادث جنگ اُحُد موجب شد تا کسانی‌که خود را در جبهه‌ی مؤمنان جا زده و عملاً جُز ادّعا نقشی نداشتند، وضعیّتشان روشن شود و با علم إلهی تطبیق گردند. متعاقباً آن منافقان را توصیف می‌کند که از همرزمی با مسلمان‌ها در اُحُد سرباززده به مدینه بازگشتند (به توضیح آیه‌ی۱۲۲ سوره نگاه کنید). می‌فرماید چون به آنها گفته شد اگر جنگ نمی‌کنید حدّ اقل از خود و شهر و نوامیستان دفاع کنید، پاسخ می‌دادند ما اصلاً جنگ بلد نیستیم وگرنه در پی شما در جبهه‌ی جنگ می‌ماندیم !

بخش بعدی آیه از ایمان و کفر منافقان سخن دارد. منافقان کفررسمی نداشتند چون با مشرکان نبودند، ولی اهل ایمان نیزنبودند چون با مؤمنین نماندند، امّا ـ به قول آیه‌ی شریفه ـ به کفر نزدیکتراز ایمان بودند. از اینکه می‌فرماید «با زبان‌هاشان چیزها می‌گویند که در دل‌هاشان نیست» برمی‌آید که نه آنکه امر بر خودشان مشتبه شده باشد، بلکه آگاهانه دورویی می‌کردند.

مقطع آیه بیانگر این معناست که خداوند شخصیّت حقیقی هرکس را خوب می‌شناسد و اگر در مواردی امر بر اشخاص پنهان و مشتبه شود، بر خدا پنهان نخواهد بود.

(۱۶۸) **ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخْوَٰنِهِمْ وَقَعَدُواْ لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْ ۗ قُلْ فَٱدْرَءُواْ عَنْ أَنفُسِكُمُ ٱلْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ .**

---

(۱) ـ چنانکه پیش‌از این گذشت، خداوند به علم پیشین خود (**وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْب**) به کسی پاداش نمی‌دهد و او را کیفر نمی‌کند بلکه تا کسی در مرحله‌ی نیّت و عمل وارد نشود و علم إلهی به کار او تعلّق نگیرد، وی را مستحقّ پاداش و کیفر نمی‌شمرد و این امر را خداوند در آیات گوناگون در قرآن کریم نشان داده است.

« **همآنان را که** (در خانه) **نشستند و درباره‌ی برادران خویش گفتند : اگر از ما پیروی می‌کردند کشته نمی‌شدند، بگو : شما مرگ را از خودتان دفع نمایید اگر راست می‌گویید ! »**،

آیه شریفه در ادامه‌ی توصیف کردار منافقان است. می‌فرماید هنگامی که برادرانشان در جبهه‌ی جهاد برای حق می‌جنگیدند، آنها به خانه‌های خود در مدینه بازگشته و راحت لمیده بودند ! و آن‌وقت در حقّ جهادگرانی که درراه خدا کشته شده بودند نغمه سرمی‌دادند که اگر با ما همراه شده بودند کشته نمی‌شدند ! بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، یکی از چهره‌های نفاق را «وقاحت» می‌داند تا جایی که افراد، به جای شرمساری از کوتاهی های خود، عمل به وظیفه توسّط دیگران را خسارتبار و بی‌اعتبار جلوه می‌دهند.

واژه‌ی «**دَرَأَ**» که در مقطع آیه به‌صورت فعل «أمر» و «جمع» آمده، به مفهوم «**دَفَعَ**» است. بدین‌معنی که خطاب به منافقان می‌فرماید شما که چنین خود را زرنگ ! و ماهر و صاحب پیشنهاداتی برای جلوگیری از مرگ می‌دانید، مرگ را از خود برانید اگر راست می‌گویید.

(۱۶۹) **وَ لَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتًاۚ بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ .**

« **والبتّه کسانی‌را که درراه خدا کشته شدند مرده مپندار، که زندگانند ونزدخدای خویش روزی می‌برند** »،

آیه‌ی فوق و چند آیه بعد ـ در تقابل با آیات قبل درباره‌ی منافقان ـ شأن و سرانجام شهدای راه حق را توضیح می‌دهد.

می‌فرماید کسانی که در راه پیشبرد اهداف خدایی جان خود را ازدست داده‌اند مرده نیستند (بلکه مرده کسانی‌اند که «حیات عقلی و روحانی» را فدای «زندگی طبیعی» کرده‌اند ـ توضیح آیه‌ی ١٤٦).

اصولاً «مرگ» از دیدگاه قرآن، به معنی «نابودی» نیست، بلکه مرگ همه‌ی آدمیان (مؤمن و کافر) گذری از یک بُعدِ هستی به بُعدِ دیگر است. در آیه‌ی فوق سخن از حیات «شُهَدا» پس‌از مرگ رفته و می‌فرماید «**عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُون**» یعنی در عالَمی (برزخ) قرار می‌گیرند که متناسب با ساختار روحی‌شان، ازجانب خدا روزی می‌برند وتعمیم مطلب‌را به سایرمؤمنان ـ سوای شهدا ـ در آیه‌ی ۱۷۱ آورده است. امّا درمورد بقای روح غیرمؤمنان (منافقان و کفّار) پس‌از مرگ، آیات ۱۰۰ و۹۹ سوره‌ی مؤمنون گویاست که می‌فرماید «**حَتَّى إِذَا جَاءَ اَحَدَهُمُ الْمَوتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلاَّ اِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ**» = (کافران به ستمکاری ادامه می‌دهند) تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرارسد (و آنگاه) گوید : خدایا ! مرا بازگردانید تا شاید در مورد آنچه ترک کرده‌ام عملی شایسته کنم ! هرگز، اینها سخنی است که او می‌گوید و در برابرشان حائلی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند (روز رستاخیز، بازگردند)». بنابراین اصل بقاءِ پس‌ازمرگ، منحصر به شهداء ومؤمنان نیست وکافران‌را نیز شامل می‌شود، منتها کیفیّت بقاء(حیات برزخی) متفاوت می‌باشد و هردسته در برزخ احوالی متناسب با خود را دارند.[۱]

---

(۱) ـ در مورد کیفیّت حیات برزخی افراد، از قرآن کریم برمی‌آید که ارواح، در قالب‌های لطیفی ـ متناسب با طبیعتشان ـ جای دارند (محمّد/۲۷).

همچنین باید توجّه داشت که مراد از «زنده بودن شهداء» (برخلاف آنچه عدّه‌ای پنداشته‌اند) این نیست که آنان در حیات دنیوی با انسان‌ها رابطه برقرار می‌کنند! زیرا آنها نسبت به دنیا مرده‌اند و فقط در نشئه‌ی دیگر که حیات برزخی باشد زندگی می‌کنند و رابطه‌ی طبیعی ایشان با مردم دنیا قطع شده است.(۱)

(۱۷۰) فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ .

« به آنچه خدا ازفضل خویش به آنها داده شادمانند و برای کسانی‌که در پی ایشانند و هنوز به آنها نپیوسته‌اند، مسرور که هیچ بیمی بر ایشان نیست و اندوهگین نشوند »،

آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی وصف حال ارواح شهداء در عالَم برزخ است. می‌فرماید آن ارواح پاک در عالم برزخ، همواره مورد لطف و پذیرایی خدا قرار دارند و نسبت به سرنوشت کسانی‌هم که در مجاهدات یارشان بوده و هنوز به ایشان نپیوسته‌اند ـ بر اساس آشنایی که در دنیا با آنها داشته‌اند ـ شادمانند زیرا می دانند که آنها (همچون خود ایشان) به عالمی وارد خواهند شد که نه ترسی از آینده هست و نه اندوهی نسبت به گذشته. چنانکه فرموده «**لَهُمْ دَارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُون** = برای آنان نزد خداوندشان سرای عافیت است و او ـ به (پاداش) آنچه انجام می‌دادند ـ یارشان خواهدبود» (انعام/۱۲۷).

(۱۷۱) يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٍ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ .

« به نعمت و فضل خدا خشنودند و اینکه خدا اجر مؤمنان را ضایع نسازد »،

به قرینه‌ی آیه‌ی بعد، آیه‌ی شریفه وصف حال ارواح همه‌ی مؤمنان ـ اعمّ از شهید یا غیرشهید ـ در عالم برزخ است. البتّه مؤمنانی که به ایمان خود عمل کرده باشند (چنانکه آیات قرآن دلالت دارند که صرف ایمان، نجات دهنده نیست). می‌فرماید آنها درآن شرایط، به عیان می‌بینندکه زحماتشان به هدر نرفته‌است.

(۱۷۲) ٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنۢ بَعۡدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡقَرۡحُۚ لِلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ مِنۡهُمۡ وَٱتَّقَوۡاْ أَجۡرٌ عَظِيمٌ .

« کسانی که دعوت خدا و پیامبر را ـ پس‌از آسیبی که دیده بودند ـ اجابت کردند، نیکوکاران و تقواپیشگانشان را پاداشی بزرگ مهیّاست »،

آیه‌ی شریفه مصداقی از مؤمنان مذکور در آیه‌ی قبل را ارائه داده است.

طبری در تفسیر آورده که آیه‌ی فوق به واقعه‌ی حَمراء الأسَد اشاره دارد. بدین‌معنی که وقتی لشگر ابوسفیان در اُحُد پیروز شد ـ در راه بازگشت به مکّه ـ به فکر افتادند به سوی مدینه بازگردند و بازمانده‌ی سپاه مسلمان‌ها را قلع و قمع کنند. چون خبر به پیامبر(ص) رسید، بسیج عمومی داد و مسلمان‌ها ـ علی‌رغم

---

(۱) ـ چنانکه فرموده «**وَ لاتَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِی سَبِيلِ اللهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ وَلكِن لاتَشْعُرُون** = کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده نگویید، (آنها) زنده‌اند امّا شما درک نمی‌کنید» (بقره/۱۵۴).

زخم‌هایی که در اُحُد دیده بودند ـ دعوت آن‌حضرت را اجابت کرده به راه افتادند. درنتیجه سپاهی روانه شد که در برابر دشمن در محلّ حمراءالأسد (۱۳ کیلومتری مدینه) اردو زد و چون دشمن این حرکت جسورانه را دید، به وحشت افتاد (آیه‌ی۱۵۱ سوره) و بازگشت. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است :

اوّل آنکه خداوند ازآن مؤمنان فداکار و ایثارگر تجلیل کرده ولی قید «نیکوکاری» و«تقوا» را هم ـ برای آنکه به پاداش بزرگ برسند ـ آورده است.

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه ادّعای کسانی را که می‌گویند مسلمانان صدر اسلام فقط به خاطر غنیمت دنیوی می‌جنگیدند، رد می‌کند.

سوّم آنکه آیه‌ی شریفه نمایانگر اصالت وحی به پیامبراسلام می‌باشد. زیرا، هر حکومت‌طلبِ دنیوی، اگر بخواهد سپاه زخم‌خورده‌ی خود را به انجام حمله‌ای تشویق کند، مسلّماً مُنتهای پاداش را ـ بدون قائل شدن به هیچگونه شرطی ـ به آنها وعده می‌دهد، نه آنکه بگوید برای نیکوکاران و تقواپیشگان شما، پاداش بزرگ مهیّااست !

(۱۷۳) **ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنًا وَ قَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ .**

« **همآنان که** (چون) **مردم به ایشان گفتند : همانا مردمان برای** (جنگ با) **شما گرد آمده‌اند، پس از آنان بترسید، ایمانشان افزون گشت وگفتند : خدا مارا کافی است و**(او) **نیکو مدافعی است** »،

آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی توصیف مؤمنان مذکور در آیات قبل می‌باشد. طبری می‌گوید، مسلمان‌ها، درحال تعقیب سپاه ابوسفیان، به «ذِی الْحُلَیفه» رسیده بودند و در آنجا خبری می‌رسد که ابوسفیان نیز قصد مراجعت برای جنگ دارد. بادیه‌نشینان عرب از قبیله‌ی «عبدالقیس»، مؤمنین را سخت می‌ترسانند که سپاه مکّیان انبوه است، حذر کنید، ولی آنها هیچ بیمی به خود راه نداده، می‌گویند، خدا پشتیبان ماست و همو برای پشتیبانی ما کافی است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید نه تنها آنها ازآن اعلام خطرها نترسیدند، بلکه «**ایمانشان افزون گشت**».

البتّه ایمان آدمی از راه‌های مختلف تقویت می‌شود، ازجمله با دلایل عقلی و شواهد نظری، یا از طریق عبادات و امور عاطفی. ولی علاوه بر اینها، در خطرات و قطع اسباب دنیوی، همین که انسان خود را به خدا سپرده تمام نیروهایش متوجّه خدا گردد، به یکباره بر ایمانش افزوده می‌شود و قدرت می‌یابد.

(۱۷۴) **فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ وَٱتَّبَعُواْ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَظِيمٍ .**

« **پس با نعمت و فضلی از جانب خدا بازگشتند، هیچ آسیبی به ایشان نرسید، و رضای خدا را پیروی نمودند و خداوند را فضل و بخششی عظیم است** »،

ابوسفیان منصرف شد (توضیح آیه‌ی۱۷۲) ولی درعوض مؤمنان، سرشار از ایمان و روحیّه‌ی متّکی به خدا به مدینه بازگشتند و «**نعمت**» و «**فضل**» إلهی را متوجّه خود ساختند. همانند ابراهیم[ع] که برای قربانیِ فرزند به امر خدا به قربانگاه رفت، ولی هیچ آسیبی به طفل نرسید و درعوض، پدر و پسر، به والاترین مقام معنوی رسیدند.

(۱۷۵) **إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ**.

« **جز این نیست که شیطان شما را از دوستانش می‌ترساند، پس شما ـ اگر مؤمنید ـ از آنها نترسید و فقط از من** (خدای خود) **بترسید** »،

قسمت **اوّل** آیه خطاب به مسلمانان، می‌فرماید : آن گروهی که شما را از سپاه دشمن ترساندند (بادیه‌نشینان عبدالقیس ـ توضیح آیه‌ی۱۷۳) از شیطان مایه می‌گرفتند و شمارا نیز از دوستان شیطان (ابوسفیان وسپاهش) می‌ترساندند. به عبارت دیگر می‌فرماید اعراب بادیه‌نشین، فکر رحمانی و پیکار در راه خدا نداشتند و از اینرو باطل در نظرشان ترسناک جلوه می‌کرد و همان روحیّه را به شما ـ مؤمنان ـ منتقل می‌کردند.

قسمت **دوّم** آیه تذکّر به مؤمنان است که ازهیچکس جزخدا نترسید ومی‌رساند که سفارش خدا را رها ساختن و تسلیم وساوس مردم شدن، جز نقص ایمان، دلیلی ندارد.

(۱۷۶) **وَ لَا يَحْزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْكُفْرِ ۚ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا۟ ٱللَّهَ شَيْـًٔا ۗ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِى ٱلْأَخِرَةِ ۖ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**.

« (ای پیامبر) **شتاب کنندگان به کفر، تو را اندوهگین نکنند، آنها هرگز به خدا زیانی نمی‌رسانند، خدا می‌خواهد که در آخرت بی‌بهره باشند، و برای ایشان عذابی بزرگ است** »،

شبیه این آیه در سوره‌ی مائده (آیه‌ی٤١) در ارتباط با منافقان و دسیسه‌گران یهود آمده است. مراد از آیه‌ی فوق، منافقینی هستند که مسلمان‌ها را در اُحُد رها کرده و به مدینه بازگشتند (آل‌عمران/ توضیح آیه‌ی ۱۲۲). پس‌از تجلیل مؤمنان در آیات قبل، می‌فرماید ای پیامبر، اندوه آن منافقان را مخور و به یاران فداکارت فکر کن (که رنج خیانت خائنان را خشنودی از دوستان صمیمی می‌کاهد).

در بخش بعدی آیه تصریح دارد که منافقان با روحیّه‌ای که دارند، فقط به خود آسیب می‌رسانند زیرا بنا به قانون خداوند، سرانجام به عذاب و گرفتاری خواهند رسید.

(۱۷۷) **إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱشْتَرَوُا۟ ٱلْكُفْرَ بِٱلْإِيمَٰنِ لَن يَضُرُّوا۟ ٱللَّهَ شَيْـًٔا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**.

« **به راستی کسانی که خریدار کفر در برابر ایمان شدند، هرگز به خدا زیانی نرسانند و برای آنان عذابی دردناک است** »،

این آیه‌ی شریفه در تأکید آیه‌ی گذشته نشان می‌دهد که منظور از «**شتاب کنندگان به کفر**» همان منافقین بودند که سابقه‌ی ایمانی خود را ازدست داده و به سرعت از نعمت ایمان فاصله گرفتند.

بخش یازدهم

(۱۷۸) **وَ لَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّمَا نُمْلِى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ ۚ إِنَّمَا نُمْلِى لَهُمْ لِيَزْدَادُوٓاْ إِثْمًا ۚ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.**

« **و کافران مپندارند مهلتی که به آنان می‌دهیم به سود آنهاست ! جُز این نیست که مهلتشان دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند، و** (آنگاه) **عذابی خوارکننده خواهند داشت** »،

پس‌ازآنکه پیامبر^ص^ را ازگستاخی کافران دلداری داد وتصریح فرمودکه کفر آنان هیچ‌زیانی به خدا نمی‌رساند (آیات قبل) روی سخن را به سوی کافران گردانده است.

واژه‌ی «**نُمْلِی**» درآیه‌ی شریفه ـ از مادّه‌ی «إملاء» ـ به معنی «مهلت دادن» است. بخش اوّل آیه هُشدار به کفرپیشگانی است که در زندگی احساس خوشحالی و موفّقیّت می‌کنند؛ می‌فرماید این مهلتی که یافته‌اند به نفع آنها تمام نمی‌شود، زیرا، عمر پُرگناه مقرون به صرفه نیست و فقط شخص تصوّر می‌کند به نفع اوست. چنانکه بخش دوّم آیه مشعر بر این معناست که افزایش دوران مهلت (عمر به ظاهر موفّق) بر سنگینی بار گناهان ایشان می‌افزاید.[۱] در این زمینه شایان توجّه است که حرف «لام» در «**لِیَزْدادُو**» بر سبیل تعلیل نیست، بلکه «لام» عاقبت است. به عبارت دیگر خدا اراده‌ی شرّ نمی‌کند، بلکه نتیجه‌ی طبیعی نوع استفاده‌ی کافران از مواهب این است که بر گناهانشان اضافه می‌شود (عنکبوت/٤). این قانون طبیعی را خداوند ـ در مقام صانع همه‌ی قوانین عالَم ـ به خود نسبت داده است (بقره/ توضیح آیه‌ی٦).

(۱۷۹) **ما كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلْخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ . . .**

« **و خدا بر آن نیست که مؤمنان را بر حالی که** (اکنون) **شما برآن هستید رها کند** (بلکه صحنه‌ها پیش می‌آورد) **تا پلید را از پاک مشخّص سازد . . .** »،

پس‌از آنکه در آیه‌ی قبل خطاب به کافران فرمود از پیروزی‌های ظاهری خود (مثلاً در اُحُد) خوشدل نباشند در آیه‌ی فوق خطاب به مؤمنانِ گرفتارآمده در سختی‌ها (شکست‌خورده در اُحُد) می‌فرماید رسم خدا هرگز این نبوده که افرادرا با «ادّعای ایمان» رها سازد، بلکه صحنه‌های آزمایش (همچون جنگ اُحُد) پیش می‌آورَد تا مسلمانان راستین از مدّعیان دروغین ایمان شناخته آیند (عنکبوت/۲).

---

(۱) ـ بنابه‌گزارش تاریخ، این آیه‌ای است‌که حضرت زینب^ع^ ـ پس‌از شهادت امام حسین^ع^ـ در بارگاه یزید خواند و بدین‌ترتیب به آن حاکِم مُفسد اعلام داشت که چه بسا قدرت‌های باطل که پیروزی‌های ظاهری را دلیل بر حقّانیّت خود می‌دانند ولی درواقع این‌گونه پیروزی‌ها ـ که به قیمت زیر پا نهادن رضای خدا به دست می‌آید ـ به ضرر صاحبانش تمام خواهد شد.

(۱۷۹) . . . وَ مَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطۡلِعَكُمۡ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَجۡتَبِي مِن رُّسُلِهِۦ مَن يَشَآءُۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ وَإِن تُؤۡمِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَلَكُمۡ أَجۡرٌ عَظِيمٞ.

« . . . و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند، ولی خدا از فرستادگان خویش هرکه را خواهد برمی‌گزیند، پس به خدا وفرستادگانش ایمان آورید واگر مؤمن بوده و تقوا پیشه کنید، پاداشی بزرگ برایتان مهیّاست »،

روی سخن همچنان با مؤمنان است و می‌فرماید انتظار نداشته باشید که خداوند ـ به جای پیش‌آوردنِ صحنه‌های آزمایش ـ به منظور روشن شدن حقیقتِ اشخاص ـ غیب یا باطن همگان را بر شما برملا سازد. چنین کاری با مشیّت خدا در خلقت، نمی‌خواند (مائده/٤٨). ولی خداوند ـ آنجا که صلاح بداند ـ قصد و نیّت هرکس را (یا هر امری را که بخواهد از امور دنیا و آخرت) برای رسولان خود فاش می‌سازد. سپس خاطرنشان می‌سازد که : پس با ایمان به پیامبران و اخبار آنان، در عین رعایت پرهیزکاری، به پاداش عظیم خدا نایل شوید.

(۱۸۰) وَ لَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ هُوَ خَيۡرٗا لَّهُمۖ بَلۡ هُوَ شَرّٞ لَّهُمۡۖ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِۦ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ . . .

« و کسانی‌که خدا از فضل خویش به آنها (چیزی) **داده و در** (انفاق)**آن بُخل می‌ورزند، گمان نکنند که این به نفع آنهاست، بلکه این برایشان مایه‌ی شرّ می‌شود و به زودی ـ روز رستاخیز ـ آنچه در آن بُخل می‌ورزیدند طوق گردنشان خواهد بود . . . »،**

پس‌از گوشزد به کافران که سرمست پیروزی‌های ظاهری خود نباشند و تذکّر به مؤمنان که در معرض آزمایش قرار می‌گیرند (آیات قبل) آیه‌ی شریفه به بخیلان هشدار می‌دهد که عدم انفاق به مستمندان و یا سرمایه‌گذاری برای دفاع از ایمان و سرزمین خویش، به نفع آنها نیست و چنین کرداری رَه به سلامت نخواهد برد و به روز قیامت آن اموالی‌که بخل ورزیده و در راه خدا نمی‌دادند، وبال گردنشان خواهد بود.

(۱۸۰) . . . وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ.

« . . . و میراث آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست و خدا از آنچه می‌کنید با خبر است »،

یعنی مالکیّت شما انسان‌ها بر اشیاء، اعتباری است (همه‌ی متعلّقاتتان را می‌گذارید و می‌روید) مالک مطلق در عالَم، فقط خداست و همو همه‌ی نقشه‌کشی‌ها و افعالتان را می‌داند.

(۱۸۱) لَّقَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ سَنَكۡتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتۡلَهُمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ.

«بی‌شک خداوند سخن آنان را که گفتند : خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم، شنید؛ آنچه را گفتند خواهیم نوشت و (همچنین) **پیامبرانی را که به ناحق کشتند، و** (ایشان را) **خواهیم گفت که عذاب سوزان را بچشید ! »،**

آیه‌ی شریفه زمینه‌ی آیه‌ی قبل را ـ در ارتباط با بخل‌ورزی ـ برای سرزنش یهودیان (که بخل‌ورزی ازجمله صفات بارز آنها بود) به کار گرفته است.

ظاهراً مسلمان‌ها یهودیان را به ایمان و وام‌های نیکو در راه خدا دعوت می‌کردند (بقره/۲٤۵ و حدید/۱۱) و پاسخ آنها جُز این نبود که خدای شما فقیر است و ما اغنیاء هستیم که باید به او وام دهیم ! چه بسیار کسانی‌که مطالب مهمّه‌ای را به استهزاء می‌گیرند تا پایه‌های معنوی اعتقادی را سست کنند. چنانکه در همین مضمون فرموده که یهودیان (چون دربرابر درخواست مسلمان‌ها برای وام بدون بهره قرار می‌گرفتند) می‌گفتند «**يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ** = دست خدا(ی محمّد) بسته است» (مائده/٦٤).

آیه‌ی ۱۸۱ آل‌عمران می‌فرماید خداوند گفتار جاهلانه‌ی آنهارا شنیده و در پرونده‌ی اُخرویشان ضبط خواهد کرد.

بخش بعدی آیه می‌رساند که یهودیان تنها با مسلمان‌ها رفتار معاندانه‌ای نداشتند بلکه حتّی با پیامبران خودشان بدتر از اینها رفتار کردند (آل‌عمران/ توضیح آیه‌ی۲۱) و اینکه می‌فرماید «**وَ قَتْلَهُمُ الأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقّ** = انبیاء را به ناحق می‌کشتند»، مراد این نیست که کشتن انبیاء می‌تواند در مواردی، به حق باشد ! بلکه این قید توضیحی است و منظور، بیان شدّت زشتی عمل آنهاست.

مقطع آیه مشعر براین‌معناست‌که نتیجه‌ی آن پرونده‌ی قطور از اعمال بد، عذاب سوزان خواهدبود.

(۱۸۲) **ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيۡسَ بِظَلَّامٖ لِّلۡعَبِيدِ** .

« این به (کیفر) **أعمالی‌است‌که دستهایتان ازپیش فرستاده والبتّه خداوند بیدادگر نسبت به بندگان نیست »،**

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود برای کفّار یهود ـ در آخرت ـ فرمان عذاب صادر خواهد شد، در آیه‌ی فوق تصریح می‌نماید که این فرمان بی‌دلیل نیست بلکه به سبب اعمال زشتی است که آنها در دنیا مرتکب شدند و البتّه خداوند ظالم در حقّ بندگانش نیست.

بنا به مشهور فرقه‌ی «اَشاعره» گفته‌اند که چون خداوند مالک همه‌ی اشیاء است بنابراین، هرتصرّفی که به هرشکل در مخلوقات خود به عمل آورَد، تصرّف در مال شخصی بوده و ستمگری نیست و حتّی اگر بی‌گناهی را هم عذاب نماید، ظلم نخواهد بود. ولی آیه‌ی فوق عکس این‌معنا را نشان می‌دهد وصریحاً می‌گوید، خداوند، «چون ستمکار نیست»، انسان‌ها را «به کیفر اعمال زشت‌شان» عذاب می‌کند که گویی اگر بی‌جهت عذاب می‌کرد، ستمگر می‌بود. بنابراین، برخلاف تصوّر«اشاعره»، مالکیّت توجیه کننده‌ی ظلم نیست، بلکه «ستم»را باید در تصرّف ناحق ـ و بدون استحقاق ـ در جان و مال و شئون افراد درنظرگرفت که به صراحت آیات قرآن آن را از شأن خداوندی دور می‌شمرد.

(۱۸۳) الَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ عَهِدَ إِلَيۡنَآ أَلَّا نُؤۡمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأۡتِيَنَا بِقُرۡبَانٖ تَأۡكُلُهُ ٱلنَّارُۗ قُلۡ قَدۡ جَآءَكُمۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِي بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَبِٱلَّذِي قُلۡتُمۡ فَلِمَ قَتَلۡتُمُوهُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ.

« همآنان که گفتند : خدا با ما عهد کرده که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم مگر آنکه قربانی‌ای برایمان آورَد که آتش (آسمانی) **آن را بخورد ، بگو : به تحقیق پیش‌از من پیامبرانی با دلایل روشن ـ و آنچه می‌گویید ـ سویتان آمدند، پس چرا ـ اگر راست می‌گویید ـ ایشان را کشتید ؟! »**،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی سخن درباره‌ی یهودیان است و از ایراد آنها نسبت به پیامبراسلام^ص^ حکایت می‌کند که می‌گفتند ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا به مانند پیامبران بنی‌اسرائیل، قربانی‌ای آوری که آتش آسمانی آمده آن را بخورد.

دراینباره در تورات مذکور است که : «آنگاه ایلیا^ع^ به تمامی قوم خود گفت نزد من بیایید و تمامی قوم نزد وی آمدند و مَذبَح یَهُوَه را که خراب شده بود تعمیر نمود . . . و هیزم را ترتیب داد و گاو (گاو قربانی) را قطعه قطعه نموده آن را بر هیزم گذاشت، پس گفت چهار خُم از آب پُر کرده آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید . . . و ایلیای نبی نزدیک آمده گفت ای یَهُوَه خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده‌ی تو هستم و تمامی این‌کارها را به فرمان تو کرده‌ام. مرا اجابت فرما ای خداوند مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تو یَهُوَه خدا هستی و اینکه دل ایشان را بازگردانیدی. آنگاه آتش یَهُوَه افتاده قربانیِ سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود لیسید. و تمامی قوم چون این را دیدند به روی خود افتاده گفتند یَهُوَه او خداست یَهُوَه او خداست» (کتاب اوّل پادشاهان/ باب ۱۸ ، شماره‌ی ۴۰←۳٤). سپس در باب ۱۹ همان کتاب از تورات ملاحظه می‌شود که ایلیا به خداوند می‌گوید : «بنی‌اسرائیل عهد تو را ترک نموده مَذبَح‌های تو را منهدم ساخته و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند و من به تنهایی باقی مانده‌ام، و قصد هلاکت جان من نیز دارند» (آیات۱۱و۱۰). بر این مبنا، قرآن به پیامبر اسلام^ص^ اعلام می‌داردکه به آنان بگو، اگرشما، واقعاً ـ منصفانه ـ به دنبال«حق»اید وفقط دلائل روشن می‌خواهید، چرا آن پیامبران را که با همان معجزات، سویتان آمدند، کُشتید ؟! بدین‌ترتیب، قرآن لجاجت یهود را به عیان پیش رویشان می‌گذارَد، تا شاید در مقام انصاف برآیند. به علاوه چنین قانونی مربوط به پیامبران غیرمرسلِ بنی‌اسرائیل پس‌از موسی^ع^ بود، نه هر پیامبری ! چنانکه پیغمبران پیش‌از موسی^ع^ و خود موسی^ع^ چنین شرطی برای اثبات رسالت خود نداشتند.

(۱۸۴) فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدۡ كُذِّبَ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَ جَآءُو بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُنِيرِ.

« پس اگر تو را تکذیب کردند، همانا پیامبران پیش‌از تو (نیز) **تکذیب شدند** (پیامبرانی) **که با دلایل روشن و نوشته‌ها و کتاب‌های روشنی‌بخش** (سویشان) **آمدند »**،

آیه‌ی شریفه ـ درتعقیب بحث گذشته ـ در تسلاّی پیامبر^ص^ ومؤمنان ، دربرابر عناد معاندان حق می‌باشد .

واژه‌ی «**زُبُر**» در آیه ـ جمع «زبور» ـ به معنی «نوشته یا کتاب» است. «**مُنِیر** = نور دهنده»، به معنی مجازی آن با مفهوم «هدایتگر» به کار رفته است. متعاقباً به معاندان هُشدار می‌دهد که بدانند :

(۱۸۵) **كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ ۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۖ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدْخِلَ ٱلْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ۗ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَـٰعُ ٱلْغُرُورِ.**

« هرجانی چشنده‌ی مرگ است و جُز این نیست که روز رستاخیز پاداش شما ـ به تمام و کمال ـ داده شود، پس هرکه از آتش دور مانده و به بهشت درآید، بی‌شک رستگار گشته‌است؛ و زندگی دنیا جز کالای فریب نیست »،

بخش اوّل آیه تذکّری‌است‌که درقرآن به صُوَرگوناگون آمده وازجمله فرموده‌است «**كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُون** = هرنفسی چشنده‌ی مرگ است، آنگاه به سوی ما بازگردانده می‌شوید» (عنکبوت/ ۵۷).

بخش ثانوی آیه تشویق کننده است که رستگار کسی است که نحوه‌ی زندگانی او، وی را از عذاب دور و به رحمت إلهی پیوند دهد و این نخواهد شد مگرآنکه انسان جهان مادّی را «اصل و هدف» ندانسته و فقط به عنوان «وسیله»‌ای جهت نیل به نیکی‌ها مورد استفاده قرار دهد.

(۱۸۶) **لَتُبْلَوُنَّ فِىٓ أَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوٓا۟ أَذًى كَثِيرًا ۚ وَإِن تَصْبِرُوا۟ وَتَتَّقُوا۟ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ.**

« بی‌تردید در اموال و نفوس خود آزمایش می‌شوید و از کسانی‌که پیش‌از شما به آنها کتاب داده شد و از مشرکان (سخنان)**آزار دهنده بسیار می‌شنوید، و**(لی) **اگر صبر کنید و تقوا پیش گیرید، پس این از اموری است که عزم استوار می‌طلبد »،**

به دنبال شرح یاوه‌سرایی‌های یهود (آیات قبل) مجدّداً مسلمان‌ها را مخاطب قرار داده تذکّر می‌دهد که تحت تأثیر آن مطالب قرار نگرفته بدانند که در متعلّقات دنیوی آزمایش خواهند شد، چنانکه آیه‌ی۲۸ سوره‌ی انفال در این زمینه گویاست.

بخش بعدی آیه تصریح می‌نماید که مسلّماً دشمنان حق، دست از آزار زبانی و رفتاری پیروان حق برنخواهند داشت و شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر می‌گوید که آیه‌ی شریفه در اشاره به آزارهایی است که کَعب بن اشرف یهودی برای پیامبر[ص] و مسلمانان فراهم آورد، تا سرانجام پیامبر فرمان قتل او را صادر کرد. ولی این برداشت با بخش آخرین آیه که به مسلمان‌ها دستور «**صبر**» می‌دهد، نمی‌خوانَد.

واژه‌ی «**عَزْم**» در مقطع آیه به معنی «تصمیم محکم و استوار» است و منظور از «**عَزْمِ الأُمور**» اموری است که تصمیم استوار می‌طلبد و می‌فرماید تحمّل آزارهای مغرضان، ازجمله‌ی این امور است.

(۱۸۷) وَ إِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُۥ فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ وَٱشْتَرَوْاْ بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ .

« و(به یادآر) **هنگامی‌که خدا ازاهل کتاب پیمان گرفت‌که آن** (کتاب) **را برای مردم بیان کنید و کتمانش مکنید، پس آن‌را پشت سر افکندند و به بهای ناچیز** (دنیا) **فروختند و چه بد معامله‌ای می‌کنند** »،

سخن همچنان درباره‌ی یهودیان است وآیه‌ی شریفه متعاقب ذکر برخی اعمال گذشته‌ی آنها (کشتن انبیاء) قطعه‌ی دیگری از تاریخ آنان را یادآور شده است. می‌فرماید روحانیون یهود وظیفه داشتند تعالیم إلهی را به صراحت برای مردم بیان کنند و فرهنگی به وجود آورند که رفتارهای ناشایست کنتزل شود (وظیفه‌ای که از دانشمندان هردینی انتظار می‌رود) و آنان با اظهار ایمان به کتب إلهی، درواقع نسبت به این امر متعهّد بودند. چنانکه از امام علی[ع] گزارش شده که فرمود «**ماأَخَذَ اللهُ عَلَى أَهْل الجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا** = خداوند پیش‌از آنکه از افراد بی‌اطّلاع برای آموزش علم پیمان گیرد از دانشمندان برای علم‌آموزی پیمان گرفته است (نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ٤٧٨).

ولی می‌فرماید آن روحانیّون ـ به خاطر منفعت‌طلبی‌ها و اعتبارات دنیوی ـ حقایق دین را کتمان کردند و با این‌کار، امر ارزنده‌ای را به کالای ناچیزی فروختند. چنانکه فرموده «**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللاّعِنُون** = همانا کسانی که آنچه را ما از (دلایل) روشن و هدایت فروفرستادیم ـ پس‌از آنکه در کتاب برای مردم توضیح دادیم ـ کتمان می کنند، آنهایند که از رحمت خدا دورمی‌گردند ونفرین‌کنندگان نفرینشان کنند» (بقره/۱۵۹).

(۱۸۸) لَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُواْ بِمَا لَمْ يَفْعَلُواْ فَلَا تَحْسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٍ مِّنَ ٱلْعَذَابِ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« **البتّه گمان مبر کسانی‌که به آنچه** (اززشتی‌ها) **کرده‌اند مسرورند ودوست دارند به خاطر آنچه نکرده‌اند ستایش شوند، قطعاً گمان مبر که برایشان ازعذاب نجاتی هست، بلکه عذابی دردناک برایشان مهیّاست** »،

عدّه‌ای از مفسّران آیه‌ی فوق را مربوط به منافقان دانسته و گفته‌اند آنها هستند که دوست دارند به خاطر ایمانی که نیاورده و کارهایی که نکرده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند و در ردیف مؤمنان به شمار آیند. امّا، به نظر عدّه‌ی دیگری از مفسّران آیه‌ی شریفه ـ به دلیل سیاق ـ مربوط به اهل کتاب عصیان‌پیشه می‌باشد. به عبارت دیگر، آیه‌ی فوق ـ به دنبال آیات پیشین درشرح تعدّیات علمای دنیاپرست ـ می‌فرماید، البتّه مپندارید، مردمانی که به اَعمال ناپسند خود مغرور شده و به خاطر مال و جاه دنیا، حاضرند ملّتی را در ضلالت نگه دارند و درعین‌حال، دوست دارند همواره از شمار علماء و هادیان دین به حساب آیند و مورد ستایش واقع شوند، از عذاب إلهی مصون خواهند ماند.

(۱۸۹) **وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ.**

« و سلطنت آسمانها و زمین از آنِ خداست و خداوند به هر امری تواناست »،

آیه‌ی شریفه تسلّط إلهی را بر آسمان‌ها و زمین، به عنوان «ضامن اجراء» در پیش‌آوردنِ عذاب بدکاران، ذکر کرده است.

(۱۹۰) **إِنَّ فِى خَلْقِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَـٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَـَٔايَـٰتٍ لِّأُو۟لِى ٱلْأَلْبَـٰبِ.**

« به راستی در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز برای خردمندان نشانه‌هاست »،

یعنی سلطنت خدا را بر آسمان‌ها و زمین (آیه‌ی قبل) خردمندان ـ با مشاهده‌ی علم و قدرتی که در کار عالم به کار رفته ـ ادراک می‌کنند. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، از مقطع آیه‌ی گذشته ـ به تناسب ـ به موضوع دیگری منتقل شده واین نمونه‌ای از سبک بیان قرآنی شمرده می‌شود. امّا معرّفی «**أُولِی الألْباب** = خردمندان» را آیه‌ی بعد به عهده گرفته است.

درمورد «**اخْتِلاف الّيْلِ وَ النَّهَار** = گردش شب و روز» و سایر نکات آیه قبلاً توضیح داده‌ایم (بقره/ توضیح آیه‌ی ١٦٤).

(۱۹۱) **ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَـٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ . . .**

« آنانکه خدا را ـ ایستاده و نشسته و به پهلوفتاده ـ یاد کنند ... »،

یعنی «خردمندان» چنین مردمانی هستند که در همه حال متوجّه و متذکّر خدای‌تعالی بوده هرگز او را ازنظر دور نمی‌دارند. «**ذِکْر**» البتّه تنها امر زبانی و لفظی نیست، بلکه یاد خدا در وجدان بیدار و مرتبط با پروردگار جهان است که همواره آدمی را از گناه بازمی‌دارد و سوی نیکی‌ها می‌برَد.

(۱۹۱) **. . . وَيَتَفَكَّرُونَ فِى خَلْقِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ . . .**

« . . . و در خلقت آسمان‌هاو زمین می‌اندیشند ... »،

آیه‌ی شریفه می‌فرماید خردمندان، از «ذکر» و «فکر» هردو، برای معرفت و تقرّب به حق استفاده می‌کنند؛ با عقلِ آزادشده از وساوس نفسانی به تفکّر در سازمان هستی می‌پردازند و به این نتیجه می‌رسند که :

(۱۹۱) **. . . رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَـٰذَا بَـٰطِلًا سُبْحَـٰنَكَ . . .**

« ... **خداوندا ! این** (نظام) **را به باطل نیافریده‌ای، تو** (از بیهوده‌کاری) **منزّهی ... »،**

یعنی، ممکن نیست منشأِ ایجاد این‌جهان علمی (به ویژه انسان با استعدادهایی‌که دراو نهاده)، کاری دور از حکمت کند پس مسلّماً آدمی را سرانجامی و کردار او را پاداش و کیفری هست، بنابراین خدایا :

(۱۹۱) **. . . فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ.**

«... پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار »،

یعنی خداوندا ! چنان ایمان و روحیّه‌ای به ما ببخش که در زندگی دنیا از گناهان کناره گیریم و رو به نیکی‌ها آوریم و در نتیجه از عذاب اُخروی ایمن باشیم.

(۱۹۲) رَبَّنَآ إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ ٱلنَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُۥ ۖ وَ مَا لِلظَّـٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ .

« خداوندگارا ! به راستی تو هرکه را به آتش بری، خوارش ساخته‌ای وستمگران‌را هیچ‌یاوری نباشد »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که اهمّیّت آن خواریِ روحی ـ با ورود به جهنّم ـ نزد خردمندان عالَم، کمتراز عذاب جسمانی نیست. متقابلاً می‌توان گفت که دخول در بهشت نیز ازنظر شأن و گرامیداشتی که به انسان می‌بخشد اهمّیّت دارد و خردمندان، از این دیدگاه به دو قطب آخرت می‌نگرند.

(۱۹۳) رَبَّنَآ إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِى لِلْإِيمَـٰنِ أَنْ ءَامِنُواْ بِرَبِّكُمْ فَـَٔامَنَّا ۚ رَبَّنَا فَٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّـَٔاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ ٱلْأَبْرَارِ .

« خداوندا ! ما نداکننده‌ای‌را شنیدیم که(مردمان را) **به ایمان فرامی‌خواندکه به خدای خویش ایمان آورید و ما هم ایمان آوردیم، خداوندا ! پس گناهان مارا بیامرز و بدی‌هایمانرا بپوشان و ما را با نیکان بمیران »،**

شک نیست که منظور از آن «ندا کننده» رسول اکرم^ص است و آیه‌ی شریفه به وضوح نشان می‌دهد که اساس دعوت اسلام مبتنی بر خداپرستی است که ندایش را هم امروز می‌توان از قرآن شنید. مقطع آیه استدعای توفیق خردمندان از خداست که عمر دنیا را با نیکی سپری کرده و به هنگام مرگ، در زمره‌ی نیکان باشند.

(۱۹۴) رَبَّنَا وَ ءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۗ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ .

« خداوندا ! هرآنچه را توسّط فرستادگانت به ما وعده دادی، بر ما ارزانی دار و به روز رستاخیز خوارمان مگردان که تو خُلف وعده نمی‌کنی »،

آیات شریفه دعاهای زیبایی است که خداوند ـ از زبان خردمندان ـ پایان‌بخش سوره قرار داده است. تکرار خطابِ به خدا بیانگر آن است که مرتّب با ذات باری تجدید عهد می‌شود و«خردمندان» فقط اورا در تحقّق خواسته‌های خویش مؤثّرمی‌شمرند. درآیه‌ی فوق پس‌ازدرخواست «**تَوَفَّنَا مَعَ الأبْرار** = با نیکان مارا بمیران» در مقطع آیه‌ی قبل، رسیدن به آن درجات اُخروی که توسّط پیامبران وعده داده شده، استدعا گردیده است. مقطع آیه استدعای دیگری است که مبادا گرفتاری‌های اُخروی و خواری در جهان آینده نصیبمان شود.

(۱۹۵) فَٱسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّى لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَـٰمِلٍ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ ۖ بَعْضُكُم مِّنۢ بَعْضٍ ۖ فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِيَـٰرِهِمْ وَأُوذُواْ فِى سَبِيلِى وَقَـٰتَلُواْ وَقُتِلُواْ لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ ثَوَابًا مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسْنُ ٱلثَّوَابِ .

« پس خداوندشان دعای ایشــان را اجابت کرد ـ که من عملکردِ هیچ صاحب عملی از شما را ـ چه مرد و چه زن ـ بی‌ثمر نگذارم که شما (همه) **از یکدگرید، پس کسانی‌که هجرت کرده و از دیار خود رانده شدند و در راه من آزار دیدند و پیکار نمودند و کشته شدند، به راستی بدی‌هایشان را بپوشانم و به باغستان‌هایی واردشان سازم که نهرها از زیر** (درختان)**ش جاری است، پاداشی است از سوی خدا و پاداش نیکو نزد خداست »،**

پس‌از پنج بار تکرار واژه‌ی «**رَبَّنَا** = خداوندا !» از زبان مؤمنان (خردمندان) و شرح آرزوها و بینش زندگی آنها در آیات قبل، خداوند در آیه‌ی فوق پاسخ مثبت به درخواستهایشان داده است. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل آنکه نشان می‌دهد نزد خدا و در مقام رستگاری، «جنسیّت» مطرح نیست.

دوّم آنکه آیه‌ی مذکور ازمهاجران خردمند و مبارز یاد می‌نماید و خداوند از کوشش مخلصانه‌ی آنان قدردانی فرموده وعده‌ی پاداش نیک آخرت به آنان می‌دهد.

سوّم آنکه بخش آخرین آیه سرانجام نیکوی آن خردپیشگان نیکوکار را به تصویر کشیده است. می فرماید خداوند آثار لغزش‌های جزیی را از روح آنان می‌زداید (نساء/۳۱) وبدین‌ترتیب به استحقاق ورود در بهشت مینوی می‌رسند.

(۱۹۶) **لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي ٱلْبِلَٰدِ .**

« (ای پیامبر!) **گشت و گذار کافران در شهرها تو را نفریبد »،**

پس‌از ذکر مناجات مؤمنان (خردمندان) و پاداش ایشان، به این دیدگاه اشاره نموده که چه بسا منکران خدا و آخرت که در دنیا به دستاوردهایی رسیده و جولانی دارند ! این موضوع غالباً ذهن عدّه‌ای را اشغال کرده و از اهمّیّت ایمان و تقوا نزد ایشان می‌کاهد. گمان می‌کنند شکوه و ظواهر زندگی ـ که از محتوای معنوی خالی است ـ ارزش و اصالت انسانی دارد. خداوند ـ ازطریق پیامبرش ـ به مؤمنان توجّه می‌دهد که فریب این موضوع را نخورند.

(۱۹۷) **مَتَٰعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۚ وَ بِئْسَ ٱلْمِهَادُ .**

« بهره‌ای اندک دارند و سپس جایگاهشان دوزخ است که بد بستری است »،

یعنی آن ظاهربینان مغرور برای مدّت محدودی دلخوشی کاذبی یافته‌اند، ولی دیری نمی‌پاید که به عذاب سهمگین اُخروی می‌پیوندند.

(۱۹۸) **لَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّٰتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا نُزُلاً مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ ۗ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ .**

« **امّا برای کسانی‌که تقوای خداوندشان‌را پیشه کردند، باغستان‌هایی‌است‌که نهرها اززیر**(درختان)**ش بگذرد و جاودانه** (درآن باغ‌ها) **زندگی کنند؛ پذیرایی از نزدخداست و آنچه نزدخداست برای نیکان بهتر است** »،

آیه‌ی شریفه ـ مجدّداً ـ ارزش و اهمّیّت را در نعمت‌هایی می‌داند که نصیب «خردمندان» می‌شود و تقوا و نیکوکاری را ملاک رسیدن به آنها شمرده است.

(۱۹۹) وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ لَمَن يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَٰشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلاً ۗ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ.

« **وبرخی ازاهل کتاب به خدا وآنچه برشما وآنان نازل گردیده ایمان دارند درحالی‌که برای خدا فروتن‌اند، آیات إلهی را به بهای اندک نفروشند؛ اجر آنان نزد خدایشان است و خداوند سریع‌الحساب است** »،

به دنبال انتقاد ازاکثر اهل کتاب، آیات مکرّر قرآن حاکی ازآن است که برخی ازایشان انصاف نشان داده به حقیقت می‌گرویدند. ازاینرو آیه‌ی فوق ـ پس‌از انتقاد ازکردار ناستوده‌ی بسیاری از اهل کتاب در آیات قبل ـ به منصفان آنان وعده‌ی جزای خیر می‌دهد.

مقطع آیه تصریح دارد که خداوند به سرعت به حسابها می‌رسد و پس‌از گذشت از این دنیا، چیزی نمی‌گذرد که انسان نتیجه‌ی «**کامل**» اعمال خود را می‌یابد. بدین‌ترتیب خداوند بشارت به برطرف شدن انتظارها داده شرح وصول به رحمتش را قوامبخش آخرین آیه‌ی سوره قرار داده است.

(۲۰۰) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

« **ای مؤمنان ! شکیبایی ورزید و** (در برابر سختی‌ها و آزار کفّار) **مقاومت کنید و همواره در مراقبت باشید و تقوای خدا را پیشه کنید، باشد که رستگار شوید** ».

مفاد آیه‌ی شریفه فرمانِ به «**صبر**» (بقره/ توضیح آیه‌ی۴۵)، و «مقاومت» در برابر منکران؛ و درعین‌حال، بیداری و «مراقبت» از حرکات دشمن، می‌دهد و سفارش می‌فرماید که مؤمنان تقوی و صداقت خود را با خدای‌تعالی از یاد نبرند که این، راه «رستگاری» نهایی است. (واژه‌ی «**رابِطُوا**» در آیه‌ی شریفه از مصدر «مُرابطه» به معنای پاسداری از حدود و مرزهای مسلمانان و آمادگی برای جهاد تفسیر شده است).

سوره‌ی نساء

توضیحات کلّی در اطراف سوره

تمامی آیات این سوره به اتّفاق نظر محقّقان، پس‌از هجرت و در دوران مدینه بر پیامبراکرم^ص نازل گردیده‌است.[1] تأکید سوره همان‌گونه که نام آن گواهی می‌دهد، علاوه بر مباحثی چند، بر توضیح حقوق زنان و شرح احکام ایشان است و اینکه در تاریک‌ترین دوره‌ی حقوق زن ـ چه در عربستان و چه در سایر نقاط دنیا ـ سوره‌ی مستقلّی در قرآن به حقوق زنان اختصاص یافته (هرچند در این‌مورد سوره‌های دیگر قرآن نیز توضیحاتی دربر دارند) خود عنایت خاصِّ اسلام را به رفع تعدّی و تجاوز نسبت به زنان و برپایی حقوق حقّه‌ی آنها نشان می‌دهد.

آیات سوره را می‌توان در چند بخش به قرار زیر درنظر گرفت :

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۰) اوّلین آیه‌ی سوره مبیّن نکات طرح‌شده‌ی بعدی است که بشر اصل و ریشه‌ی واحد داشته و زن از سرشت مرد می‌باشد و بنی‌آدم ـ زن و مرد ـ از یک گوهرند. با این مقدّمه وارد موضوع شده به بحث در اطراف حقوق زنان و یتیمان می‌پردازد.

بخش دوّم (آیات ۱۱ تا ۱۴) به حقوق وُرّاث و تقسیم مواریث پرداخته همگان (و درحقیقت مردان) را نسبت به عدم رعایت حقوق زنان هُشدار می‌دهد.

بخش سوّم (آیات ۱۵ تا ۲۸) پس‌از تأکید بر رعایت حقوق زنان در بخش قبل، در ارتباط با زنان زشتکار و همه‌ی افرادی که سراغ زشتکاری می‌روند، رهنمود می‌دهد. از شرایط قبول توبه سخن گفته و مجدّداً درمورد عدم اجحاف به زنان تأکید می‌نماید. آیات پایانی این بخش مشخّص کننده‌ی کسانی است که می‌توانند با هم ازدواج کنند و محرّمات را در این ارتباط معلوم می‌دارد.

---

(۱) ـ به طور کلّی سوره‌های مکّی اکثراً کوتاه و دارای آیات فشرده هستند و تمرکز آنها بر اعتقادات است. سوره‌های مدنی برعکس ، اکثراً طولانی و حاوی آیات طویل‌اند . به عبارت دیگر ، گفتار کوتاه و بسته‌ی دوران مکّه درمدینه بسط و توضیح بیشتری یافته و درمواردی، با احکام اجتماعی ممزوج گردیده است.

بخش چهارم (آیات ۲۹ تا ۴۲) مؤمنان را به عدم تجاوز به حقوق یکدیگر سفارش می‌فرماید و خاطرنشان می‌سازدکه اگرمردمان ازگناهان بزرگ دوری گزینند خداوند گناهان کوچکشان را می‌آمرزد. تذکّر می‌دهد که مسلمان‌ها حسرت اموال و موقعیّت‌های یکدیگر را نخورند و بدانند که نصیب واقعی هرکس بنا به اعمالی است که انجام می‌دهد. آنگاه پس‌از اشاره به حقوق وارثان، اصل کلّی را در ارتباط با حقوق زن و مرد و وظائف آنان را نسبت به کانون خانواده، بیان می‌دارد. درباره‌ی زن گنه‌پیشه (ناشزه) رهنمود می‌دهد و مقرّر می‌نماید که پیش‌از طلاق، به حکمیّت رجوع شود. در جمع مطالب، همگان به یکتاپرستی و احسان به پدر و مادر و خویشان فراخوانده شده بخل‌ورزان و ریاکاران به عقوبت إلهی در آخرت بیم داده شده‌اند.

بخش پنجم (آیات ۴۳ تا ۵۷) پس‌از تذکّراتی درمورد حقوق خانواده و مسئولیّت زن و شوهر به یکدیگر و اشاره به وضع و حال گهنکاران در آخرت طی بخش پیشین، از رابطه‌ی انسان با خدا ـ نماز ـ سخن می‌گوید. به موضع یهودیان و مسیحیان اشاره می‌نمایدکه با نصیبی از کتاب آسمانی، راه و روش مسلمان‌ها را قبول ندارند و جنبه‌های مختلف رفتاری یهودیان را نقد و بررسی کرده به مسلمان‌ها فرمان می‌دهد که نه بر آنان، بلکه بر خدای خویش تکیه کنند و نیکوکاران را به بهشت جاوید إلهی بشارت می‌دهد.

بخش ششم (آیات ۵۸ تا ۷۰) شمّه‌ای از اعمال نیک را برشمرده و کفرپیشگان را انذار می‌نماید که به زودی در انتهای عمر، رهسپار عذاب إلهی خواهند شد و فضل خدا را مؤمنان پاکدل به میراث می‌برند.

بخش هفتم (آیات ۷۱ تا ۸۰) به دنبال اشاره به همپشتی یهودیان با کفّار در آیات پیشین، مسلمان‌ها را ـ با توجّه به اینکه در معرض حملات دشمن قرار داشتند ـ در ارتباط با جنگ و مقابله با حملات دشمن رهنمود می‌دهد. آنان را به پیروی از پیامبر[ص] فراخوانده سست‌ایمانان و منافقان را بیم می‌دهد.

بخش هشتم (آیات ۸۱ تا ۸۷) به رفتار سست‌ایمانان و منافقان اشاره داشته نصیحت می‌کند که چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند تا مطمئن شوند که ازجانب خداست و دلهاشان به یقین رود؟ پیامبر[ص] را مخاطب قرار داده می‌فرماید که نسبت به هیچکس مکلّف نیست و فقط خود موظّف است که به راه خود ادامه داده مؤمنان را به پیروی و همراهی تشویق کند و هرکه قدمی در راه خیر بردارد به نفع خود اوست.

بخش نهم (آیات ۸۸ تا ۹۳) به دنبال شرح کردارمنافقان (آیات قبل)، منافقانی‌را درنظر می‌گیرد که با گرویدن به کفر (مشرکان مکّه) حساب خود را از مسلمان‌ها به کلّی جدا کردند. می‌فرماید تردید درباره‌ی اینان جایز نیست و اگر از درِ صلح و مسالمت درنیامدند، محاربه و اسارتشان به جاست، مگر ترک تعرّض کنند و یا به گروهی که با مسلمان‌ها پیمان عدم تعرّض دارند به پیوندند. سپس به تناسب، در تقبیح قتل عمد هشدار داده و درمورد قتل غیرعمد رهنمود می‌دهد.

بخش دهم (آیات ۹۴ تا ۱۰۴) متعاقب تقبیح قتل عمد درآیات پیشین، به مؤمنان سفارش می‌کند که در سفرها مراقب باشند و بی‌جهت کسی را نکشند. سپس برتری مؤمنان جهادگر نسبت به خانه‌نشینان را گوشزد نموده همگی را به پاداش نیکوی إلهی وعده می‌دهد و با توجّه به سفرها و جنگ‌هایی که مسلمان‌ها درپیش داشتند، کوتاه کردن نمازرا درخطرات وسختی‌ها تجویزمی‌نماید.

بخش یازدهم (آیات ۱۰۵ تا ۱۲۶) با توجّه به سرقتی که پیش آمده بود، پیامبر[ص] و مسلمان‌ها را فرامی‌خواند تا در امور، نه بر طبق حدس و گمان و خوشبینی نسبت به همسلکان، بلکه مطابق با احکام و رضای خدا چنانکه در قرآن آمده، حکم کنند و مراقبت نمایند تا به جانبداری از خیانتکاران ـ حتّی اگر مسلمان باشند ـ برنخیزند و بی‌گناهان ولو غیرمسلمان، مورد تهمت قرار نگیرند. سپس در مقام تقبیح شرک، تصریح می‌نماید که خداوند ممکن است هرگناهی را بیامرزد ولی شرک را (که ابعاد آن وسیع است) نخواهد آمرزید و تذکّر می‌دهد که مسلمان‌ها مراقب باشند شیطان در کمین است و مبادا به سویی جُز رضای خدا، وسوسه شوند.

بخش دوازدهم (آیات ۱۲۷ تا ۱۳۷) ابتدا به اصل موضوع سوره بازگشته مجدّداً حقوق زنان را مطرح می‌سازد. آنگاه یادآور می‌شود که کفر یا ایمان مردمان، به خدا زیان و سودی نمی‌رساند، بلکه تمامی عالم از آنِ خداست و خدا بی‌نیاز است. مؤمنان را متذکّر می‌شود که در زندگی دنیا به عدالت قیام کنند وبرای خدا شهادت دهند، نه آنکه درشهادت‌ها منافع شخصی یا دلبستگی‌ها را درنظر گیرند. مرتدّان را هشدار می‌دهد که اگر با کفر بمردند، با عذاب إلهی مواجه خواهند شد.

بخش سیزدهم (آیات ۱۳۸ تا ۱۵۲) پیرو آیات قبل، به تجزیه و تحلیل رفتار منافقان و کفّار پرداخته مؤمنان را تذکّر می‌دهد که چون آنها به تحقیر دین شما پردازند، با آنان منشینید تا به سخن دیگری درآیند و پاداش نیک خدا را به مؤمنان صادق بشارت می‌دهد.

بخش چهاردهم (آیات ۱۵۳ تا ۱۶۲) به دنبال بحث منافقان و کسانی که می‌خواهند بین کفر و

ایمان راهی بجویند، به اهل کتاب زمان (عمدتاً یهودیان) پرداخته که بین رسولان خدا تفاوت قائل شده و تهمت بزرگی به مریم[ع] زدند. درمقابل، از مقام والای عیسی مسیح[ع] یادمی‌نماید که علی‌رغم دسیسه‌های یهودیان مصلوب نشد، بلکه خداوند او را به سوی خویش رفعت بخشید. متعاقباً حساب یهودیان منصف و دانش‌پیشه را از بقیّه جدا می‌سازد.

بخش پانزدهم (آیات ۱۶۳ تا ۱۷۶) ابتدا به اصالت و حقّانیّت پیامبراسلام[ص] می‌پردازد که همچون پیامبران پیشین، مبعوث إلهی است و خاطرنشان می‌سازد که پیامبران خدا محدود به آنها که ذکرشان در قرآن رفته ، نبوده‌اند. مردمان را به ایمان به پیامبر آخرین[ص] فرا می‌خواند و از مسیحیان می‌خواهد که در دین خود غلوّ نکنند. تصریح می‌نماید که مقام عیسی[ع] جُز آنکه پیامبری از جانب خدا بوده، چیز دیگری نبوده است.

می‌فرماید به زودی ـ در آخرت عالم ـ خداوند همگان را گرد می‌آورد و در آنجا حساب همه و آنچه ازپیش خود به خدا نسبت می‌دادند، روشن خواهد شد. آخرین آیه‌ی سوره، در پاسخ به سؤالی راجع به حقوق زنان بوده و با توضیحی در آن ارتباط، به مطلب آغازین سوره برگشته است.

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ . . .**

« ای مردم ! . . . »،

خطاب، عمومی است و می‌رساند که سخن نه فقط با مسلمان‌ها، بلکه تذکّری به همه‌ی انسان‌هاست.

(۱) **. . . اتَّقُواْ رَبَّكُمُ . . .**

« . . . در برابر خداوندتان تقوا پیشه کنید . . . »،

واژه‌ی «**تَقْوَی**» از مادّه‌ی «**وقایَت**» به معنی «حفظ» است (بقره/ توضیح آیه‌ی۲). نحوه‌ی بیان در عبارت فوق می‌رساند که مقصود از واژه‌ی مزبور در اینجا، «حفظ خود» از سلسله اموری است که آیات بعد توضیح می‌دهد.

(۱) **. . . الَّذِی خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ . . .**

« . . . همو که شما را از یک تن آفرید . . . »،

آیه‌ی شریفه با تکیه بر اصل واحد انسانی، همه‌ی تبعیض‌ها را ازنظر رنگ و نژاد و طبقات، رد می‌کند.

(۱) **. . . وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا . . .**

« . . . و از(جنس)**او همسرش را پدید آورد . . . »،**

یعنی زن نیز از همان سرشت و ذات مرد آفریده شده و هیچ تفاوتی ـ ازنظر خصوصیّات انسانی ـ بین دو جنس آدمیزاد نیست. چنانکه فرموده «**وَ مِن آیَاتِهِ أنْ خَلَقَ لَکُم مِنْ أنفُسِکُمْ أزْواجًا** = و از آیات او اینکه از نفس خودتان برایتان همسرانی قرار داد» (روم/۲۱) و (نحل/۷۲). (برخی از مفسّران گفته‌اند مراد آن است که خدایتعالی همسر آدم را از دنده‌ی او آفرید ! چنانکه در تورات آمده است).

(۱) **. . . وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيرًا وَنِسَآءً . . .**

« . . . و از آندو مردان و زنان بسیار منتشر ساخت . . . »،

به طور کلّی در عالم، تکثیر هرموجودی، ناشی از «یک جفت» از آن‌موجود بوده است . این امر را می‌توان

قانون خدا در توسعه‌ی حیات این جهانی درنظر گرفت. آیه‌ی شریفه می‌گوید تزاید انسان نیز خارج از این قانون کلّی نبوده و مردمان همه از یک کانون خانوادگی ـ متشکّل از یک زن و شوهرـ به‌وجود آمدند. بدین‌ترتیب آیه‌ی فوق، «تک همسری» را مبنای ایجاد خانواده درنظر می‌گیرد.

(۱) . . . وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِى تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبًا .

« . . . **و دربرابر خدایی که به** (نام)**او از یکدیگر درخواست می‌نمایید پروا کنید و از** (گسیختن رشته‌ی) **خویشاوندی بپرهیزید که خداوند مراقب شماست** »،

قاعدتاً انسان‌های خداشناس اگر مسلمان‌هم نباشند ، خدا را در ارتباطات و قراردادها درنظر می‌گیرند. در عبارت فوق واژه‌ی «**الله**» به جای «**رَبّ**» در عبارت پیشین آمده و می‌رساند که مالک و خداوندگار آدمی همان «**الله**» است (نه معبودهای خیالی).

واژه‌ی «**اَرحام**» به مجموعه‌ی افرادی گفته می‌شود که از یک «رَحِم» سرزده‌اند. به طور کلّی رشته‌ی خویشاوندی مانع از ظلم و موجب گذشت می‌شود. ازاینرو خداوند بر این اصل در ارتباطات انسانی تکیه کرده و بدین‌ترتیب مردمان را به اجتناب از تعدّیات نسبت به یکدیگر فرا می‌خواند.

مقطع آیه هشداری است که انسان‌ها بدانند هر تعدّی که در حقِّ‌هم روا بدارند ، از نظر خالق هستی دور نمانده متعدّیان را به عکس‌العمل اعمالشان می‌رساند.

(۲) وَ ءَاتُواْ ٱلۡيَتَـٰمَىٰٓ أَمۡوَٰلَهُمۡۖ وَ لَا تَتَبَدَّلُواْ ٱلۡخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِۖ وَ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَهُمۡ إِلَىٰٓ أَمۡوَٰلِكُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا .

« **و اموال یتیمان را به ایشان بدهید و** (مال) **مرغوب** (آنها)**را با** (مال) **نامرغوب** (خود) **عوض نکنید و اموال آنها را همراه با اموال خودتان مخورید که گناهی بس‌بزرگ است** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که تبدیل اموال یتیمان و غصب آنها، ازجمله گناهان کبیره است. توضیح بیشتر در آیات ٦ و۱۰ سوره آمده است.

(۳) وَ إِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِى ٱلۡيَتَـٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثۡنَىٰ وَثُلَـٰثَ وَرُبَـٰعَۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَـٰنُكُمۡۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَعُولُواْ .

« **و اگر ترسیدید که در حقِّ یتیمان عدالت نکنید پس با دیگر زنان که خوش دارید ـ دو، سه و چهار**(تن) **ـ ازدواج کنید واگر از بی‌عدالتی بیم داشتید آنگاه** (به) **یک زن یا زن مملوکی‌که دراختیار شماست** (بسنده کنید)، **این** (به تقوا) **نزدیکتراست که به ستم نگرایید**»،

زمان نزول این آیات ، پس‌از جنگ اُحُد است که بسیاری از مسلمین کشته شده و زنان و فرزندان آنها بی‌سرپرست مانده بودند . زنان معمولاً شوهر می‌کردند و بازماندگان یتیم، به مانند اعضاءِ یک خانواده، در

خانه‌ی برخی از مسلمانان پذیرفته و نگهداری و سرپرستی می‌شدند. پیش می‌آمد که گاهی یکی از نگاهداران، متمایل به ازدواج با یکی از دختران یتیمِ تحت تکفّل خود می‌شد و آیه به اینگونه افراد تذکّر می‌دهدکه تصوّرنکنند، چون دختری یتیم‌است، می‌توان قصوری درحقّش روا داشت! به صراحت می‌فرماید که اگر بیم داشته باشید که به رعایت حقوق آنها با عدالت کامل قادر نخواهید بود، با ایشان ازدواج نکنید و از میان دیگر زنان، همسر گزینید. این معنا که آیه را با آیه‌ی قبل مرتبط می‌سازد، با آیه‌ی۱۲۷ در همین‌سوره نیز تأیید می‌شود.

درمورد نکاح با دیگر زنان، تعدّد زوجات تا حدّ چهار زن ذکر شده است و در این زمینه نکات زیر شایان توجّه می‌باشد :

اوّل آنکه اصل، ازنظر قرآن در تشکیل خانواده ــ چنانکه در توضیح اوّلین آیه‌ی سوره اشاره رفت ــ «تک همسری» است، و در آیه‌ی شریفه نیز واجب نشده که هرمردی دو، سه و یا چهار زن بگیرد؛ بلکه همان اصل را، بنا به شرائط و با حدود و ثغور معیّن تعدیل نموده و جایز شمرده است که چنانچه مقتضیات ایجاب می‌نمود و شروط لازم نیز در شخص فراهم بود، به میزانی، فراتر از آن اصل رود.

دوّم آنکه اسلام «چند همسری» را به جامعه‌ی عربستان نیاورد، بلکه «چند همسری» ــ بدون حدود و شرائط ــ وجود داشت و قرآن آن را محدود ساخت و عدول از اصل «تک همسری» را موکول به برآوردِ شرائطی نمود.

سوّم آنکه زمان نزول آیه‌ی فوق، پس‌از جنگ اُحُد و در موقعیّتی است که زنان و دختران متعدّدی از مسلمین بی‌سرپرست شده بودند و اجازه‌ی تعدّد زوجات، در مقابله با این مشکل صورت می‌گرفت و درحقیقت یک ضرورت اجتماعی بود.

چهارم آنکه عدول از اصل «تک همسری» برای مرد، به شرط قابلیّت در برقراری عدالت بین زنان است، چنانکه آیه‌ی شریفه دراین‌باره تصریح دارد ومی‌فرماید اگر بیم از بی‌عدالتی داشتید به یک زن قناعت ورزید.

پنجم آنکه عدالت دو جنبه‌ی اساسی دارد :

(۱) عدالت در پرداخت مخارج که به قدرت مالی مرد مربوط می‌شود.

(۲) عدالت در رفتار که به قابلیّت شخص در کنترل اَعمالش بستگی دارد. ممکن است مردی علائق قلبی مختلف نسبت به دو یا سه زن داشته باشد (این مطلبی‌است‌که در اختیار خود او نیست، چنانکه آیه‌ی۱۲۹ متذکّر شده است.) ولی چنانچه بخواهد آنهارا در پیوند زناشویی با خود نگه دارد، باید بتواند ــ علی‌رغم علائق مختلف قلبی ــ رفتار یکسان با همه داشته باشد.

پر واضح است که برآورد این شروط درعهده‌ی افراد بسیارمعدودی است وفقط چنین افراد معدودند که در ضرورت‌های اجتماعی ــ بنا بر آیه ــ مجاز به تعدّد زوجات تا حدود تعیین‌شـده (حدّ اکثر چهار زن) می‌باشند.

ضمناً باید دانست که تلفات مردان در جنگ‌ها و غیره بیش‌از زنان است و عُمر جنسی مردان نیز طولانی‌تر از زنان است لذا گاهی تعدّد زوجات امر لازمی به نظر می‌رسد، به ویژه که تجربه نشان داده آمار فحشاء پس‌از جنگ‌های بزرگ معمولاً بالا می‌رود.

درمورد ازدواج با «**ما مَلَكَتْ اَيْمانُكُم**» لازم به توضیح است که بنا بر تفسیر طبری، اینان غالباً زنانی بودند که درمقام مشوِّق وکمک‌کننده، با سپاه دشمن به جنگ مسلمین آمده و پس‌از شکست دشمن اسیر می‌شدند؛ و مسلمان‌ها ـ چون زندانی نداشتند ـ آنهارا در خانه‌های خود نگه می‌داشتند و زن اسیر هرچند مشوّق کشتار مسلمین بود، یکی از راهکارهای زیر درباره‌ی وی اجراء می‌شد :

(۱) آزاد شده و به قوم خود ملحق می‌گشت (سوره‌ی محمّد، آیه‌ی٤).

(۲) کسانش از قافله‌ی دشمن مراجعه کرده و با پرداخت عوض (فِداء) او را ـ درصورت رضایتش ـ پس می‌گرفتند (آیه‌ی٤ سوره‌ی محمّد).

(۳) نزد مسلمان‌ها به صورت زن اسیر باقی می‌ماند؛ یعنی کسانش برای بازپس‌گرفتن او مراجعه نمی‌کردند. دراین‌صورت می‌توانست ـ پس‌از گذران «عدّه» اگر قبلاً شوهری داشت ـ به ازدواج یکی از مسلمان‌ها ـ چنانچه خواستارش بود ـ درآید. در اینجا به هیچ‌وجه بحث تصاحب جنسی زن اسیر (به صورت زناکاری یا رفیق‌گیری) بدون مقرّرات شرعی، مطرح نبوده است.[1] البتّه، ازدواج با زن اسیر تفصیلات و آماده‌سازی‌های مربوط به ازدواج با زن آزاد را دربر نداشت و مسلّماً کسی که در کشتار مسلمان‌ها به صورت مشوّق ومحرّک، دست داشته نمی‌توانسته توقّع چندانی ازمسلمان‌ها داشته باشد. بحث طلاق‌هم اینجا برای زن اسیر که شوهر می‌داشته مطرح نبود، زیرا شوهرِ کافر وی (چون در جنگ کشته نمی‌شد) اگر برای بازپس‌گرفتنِ همسرش مراجعه نمی‌کرد، درحقیقتَ او را طلاق داده بود و پس‌از برگزاری عدّه، اشکالی برای ازدواج مجدّد با آن زن وجود نداشت.

(۴) **وَ ءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحۡلَةٗۚ فَإِن طِبۡنَ لَكُمۡ عَن شَيۡءٖ مِّنۡهُ نَفۡسٗا فَكُلُوهُ هَنِيٓـٔٗا مَّرِيٓـٔٗا** .

« **و مَهریّه‌های زنان را که هدیه‌ای** (ازسوی شما) **است به طیب خاطر بدهید، امّا اگر به میل خود چیزی از آن را به شما واگذاشتند پس آن را ـ حلال و گوارا ـ بخورید** »،

واژه‌ی «**صَدُقات**» جمعِ «**صَدُقَة**» به معنی «مهریّه» است (برخلاف «**صَدَقات**» که به مساکین داده می‌شود). «**نِحْلَة**» به معنی «فریضه» یا «هدیه»ای است که به کسی تقدیم می‌شود.

آیه‌ی شریفه پس‌از سخن از ازدواج با زنان، موضوع پرداخت مهریّه به آنها را مطرح ساخته است.[2] به مردها دستور می‌دهدکه مهریّه‌ی زنان را بی‌هیچ گفتگو و با رضایت بدهند، مگر آنها خود گذشت نمایند.

---

(۱) ـ برای روشن شدن موضوع به آیه‌ی ۲۵ همین سوره و توضیح آن مراجعه شود.

(۲) ـ برخلاف آنچه اشاعه می‌دهند «مهریّه» نه جنبه‌ی خریداری دارد (که اگر چنین می‌بود جاداشت به والدین زن یا دختر پرداخت شود، نه به خود او) و نه جنبه‌ی اجر و مزد دربرابر بهره‌گیری جنسی دارد (زیرا بهره‌گیری در ازدواج دوطرفه است) و اگر گاهی در قرآن تعبیر «أجر» آمده مقصود، همان مهریّه و کابین است و نوعی تعبیر مجازی شمرده می‌شود.

(۵) وَ لَا تُؤْتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمْ قِيَـٰمًا وَٱرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَٱكْسُوهُمْ وَقُولُواْ لَهُمْ قَوْلاً مَّعْرُوفًا .

« **و اموالتان را ـ که خداوند مایه‌ی برپایی زندگانی شما قرار داده ـ به سفیهان مدهید،** و(لی) **ایشان را از** (درآمد) **آن اموال روزی داده پوشاکشان را فراهم سازید و با آنها به شایستگی سخن گویید** »،

پس‌از تأکید بر رعایت حقوق زنان در آیات قبل، در آیه‌ی فوق به بخش دیگری از آحاد جامعه که اکثراً حقوق آنها مورد تجاوز قرار می‌گرفت ـ **سُفَهاء** ـ پرداخته است. می‌فرماید اگر این افراد اموالی دارند نباید آن را دراختیارشان قرار داد تا به زیان خود و جامعه به مصرف رسانند. در این راستا ذکر «**أمْوالَكُم**= اموالتان» در آیه (هرچند مال متعلّق به سفیه است) می‌تواند در اشاره به این مطلب باشد که «مال» از نظر اسلام به اعتباری متعلّق به جامعه است و باید در جهت منافع عمومی از آن بهره‌برداری شود. هرچند گاهی مصرف خصوصی داشته باشد.

درارتباط با بخش دوّم آیه زمخشری در کشّاف آورده که مراد از واژه‌ی «**فِيهَا**» این است که از سودِ حاصل از سرمایه‌ی سفیه امور او اداره شود و نه از اصل سرمایه (که دراین‌صورت می‌فرمود «**مِنْهَا**»).

مقطع آیه تذکّر حسّاسی است که مبادا سفاهت فرد، موجب تحقیر و تمسخر او در محیط شود.

(۶) وَ ٱبْتَلُواْ ٱلْيَتَـٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَٱدْفَعُوٓاْ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ . . .

« **و یتیمان را بیازمایید تا به بلوغ ازدواج رسند، پس اگر کاردانی در ایشان دیدید اموالشان را به آنها بازگردانید . . .** »،

بنا برآیه‌ی شریفه، استقلال مالی یتیم، دو شرط دارد (**۱**) رسیدن به بلوغ جنسی و (**۲**) دستیابی به رشد عقلی (کاردانی). هیچ سنِّ معیّنی نیز ذکر نشده و بنابراین دختر یا پسر در هرسنّی که به دو ضابطه‌ی فوق رسیدند، به لحاظ شرعی بالغ شمرده می‌شوند و سنین ۹ و ۱۵ سال که به عنوان سنّ بلوغ دختر و پسر ذکر شده، مأخذ قرآنی ندارد.

(۶) . . . وَ لَا تَأْكُلُوهَآ إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُواْ . . .

« **. . . و آن**(اموال) **را از**(بیم)**این‌که بزرگ شوند با اسراف و شتاب مخورید . . .** »،

آیه‌ی شریفه تذکّری است که مبادا سرپرست‌های یتیمان ـ با روحیّه‌های اجحاف‌آمیز ـ به خیانت مالی درباره‌ی آنان دست زنند.

(۶) . . . وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ۖ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِٱلْمَعْرُوفِ . . .

« **. . . و آنکه غنی است عفّت جوید** (و از گرفتن حقِّ سرپرستی خودداری ورزد) **و آنکه فقیر است پس به شایستگی** (و میزان عرف) **بخورد . . .** »،

خداوند می‌خواهد که اگر قیّم یتیمی توانگر بود و می‌توانست از حقّ سرپرستی چشم‌پوشی نماید ، چنین کند و مال آن یتیم را تا زمان بلوغش دست‌نخورده نگه دارد، ولی چنانچه سرپرست، استطاعت مالی نداشت، می‌تواند از مال یتیم به میزان عادلانه‌ای در ازای حقِ سرپرستی خود، بردارد.

(۶) . . . فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ فَأَشْهِدُواْ عَلَيْهِمْ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا .

« . . . پس چون اموالشان را به آنان رد کردید آنگاه بر ایشان گواه بگیرید و خداوند برای حسابرسی کافی است »،

آیه‌ی شریفه ارشاد عقلی است که در پایان دوره‌ی سرپرستی ـ برای آنکه هیچگونه سوءِ تفاهمی پیش نیاید ـ به هنگام واگذاری اموال یتیم، گواهی بر صحّتِ کار سرپرست و امانت‌داری او، شهادت دهد. امّا بالاتر از همه‌ی شهادت‌ها و نظارت‌ها ـ به تصریح مقطع آیه ـ علم إلهی است و خداوند متخلّفان را به عکس‌العمل اعمالشان می‌رساند.

(۷) لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ ۚ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا .

« برای مردان از آنچه پدر و مادر و نزدیکان به جای گذارند نصیبی است و برای زنان (نیز) **از آنچه پدر و مادر و نزدیکان به جای گذارند سهمی است، چه آن**(مال) **کم یا زیاد باشد، این سهمی معیّن و مقرّر است »،**

این آیه زمینه‌ساز آیات ارث است که متعاقباً آمده و سهم‌الإرث هریک از بازماندگان متوفّی را معلوم می‌دارد. در دوران جاهلیّت عرب فقط به پسران و مردان ارث می‌رسید و آیه‌ی فوق ـ قبل‌از هرسخنی درمورد ارث ـ این اصل کلّی را بیان می‌کند که نه فقط اولاد ذکور، بلکه زنان نیز از ماتَرَکِ والدین و نزدیکانشان ارث می‌برند.

اینکه می‌فرماید مردان و زنان را از ماتَرَکِ والدین و نزدیکان «**نصیبی**» است، شاید اشاره به این باشد که همه‌ی اموال متوفّی بین بازماندگان تقسیم نشده، بلکه خود او بر قسمتی از اموال حقّ وصیّت دارد.

(۸) وَ إِذَا حَضَرَ ٱلْقِسْمَةَ أُوْلُواْ ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينُ فَٱرْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُواْ لَهُمْ قَوْلاً مَّعْرُوفًا .

« و هرگاه خویشان و یتیمان و مستمندان در(زمان)**تقسیم میراث حاضر بودند پس به ایشان هم از آن**(ماتَرَک) **ارزانی دارید و به نیکی با آنها سخن گویید »،**

در آیه‌ی قبل از «**أقْرَبون** = خویشان نزدیکتر» سخن گفت و در آیه‌ی فوق به «**أُولُوا الْقُربَی** = نزدیکان» اشاره داردکه مقصود، مطلق خویشانی است که در زمان و مکان تقسیم ارث حاضر باشند. می‌فرماید به آنها

نیز چیزی (به عنوان هدیه) داده شود، آنهم با گفتاری شایسته و دور از منّت نهادن.[۱]

(۹) وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيدًا .

« **و آنها** (سرپرست یتیمان باید) **بترسند که اگر پس‌از خود فرزندان ناتوانی به جای می‌گذاشتند و بر** (آینده‌ی) **آنها بیمناک بودند** (چه حالی داشتند؟) **پس از خدا بترسند و** (با یتیمان) **سخنی استوار گویند** »،

در این آیه خداوند می‌فرماید مسلمان‌ها باید یتیمان را مانند فرزندان خود بدانند و همواره درنظر گیرند که چه بسا ممکن است اولاد خود آنها یتیم گردند و چنان با یتیمان مردم رفتار کنند که انتظار دارند با یتیمان خودشان رفتار شود. چنانکه امام علی(ع) فرموده است : «اِجْعَلْ نَفْسَکَ مِیزَانًا فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ غَیْرِکَ، فَأَحْبِبْ لِغَیْرِکَ ما تُحِبُّ لِنَفْسِکَ، وَ اکْرَهْ لَهُ مَا تَکْرَهُ لَهَا = نفسِ خود را ترازویی بین خود و دیگران قرار ده پس آنچه برای خود دوست می‌داری برای دیگری نیز دوست بدار، و آنچه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران نیز مپسند» (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۱)

(۱۰) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا .

« **همانا آنهاکه اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جُز این نیست که آتش به شکم‌های خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند** »،

پس‌از استدلال و نصیحت درمورد رعایت حقوق یتیمان در آیات قبل، در آیه‌ی فوق به گونه‌ای قاطع و صریح، متجاوزان را به کیفر إلهی بیم می‌دهد.

منظور از «خوردن مال یتیم به ستم»، بهره‌برداری از مال یتیمان جُز آن نحوه‌ای است که در آیه‌ی٦ سوره تشریح گردید. می‌فرماید، مال یتیمی که به ناحق برداشته شود، در باطن و ازنظر عواقبی که برای انسان به بار می‌آوَرَد، آتش است! یعنی نه تنها مشکلی را حل نکرده، آسایشی به بار نمی‌آوَرَد، بلکه موجب عذاب و گرفتاری آدمی در آخرت خواهد گردید.

---

(۱) ـ نظریّه‌ی مارکس که اصولاً ارث را پدیده‌ی غلطی می‌داند، درست نیست زیرا انگیزه‌ها و معنویّت انسانی را نادیده می گیرد، چنانکه این قانون حتّی در روسیّه هم تداوم نیافت و مدّت‌هاست که در آن کشور از ماتَرَکِ منقولِ والدین، به فرزندان اجازه‌ی برداشت داده می‌شود («مارکس و مارکسیسم» نوشته‌ی «اندره پی‌یتر» ترجمه‌ی شجاع‌الدّین صبائیان، ص۳۱۴). بنابراین منطقی آن است که اصل ارث را پذیرفت و نحوه‌ی آن را به مناسب‌ترین شکلی که حقِّ فرد و جامعه را اداء نماید تنظیم کرد و این همان کاری است که اسلام کرده است.

بخش دوّم

(۱۱) يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ ...

«**خداوند شمارا دربارهٔی فرزندانتان سفارش می‌کند که برای پسر** (بهره‌ای) **برابرِ بهره‌ی دو دختر است...**»،

در آیات قبل به حقوق یتیمان اشاره داشت و درمورد رعایت آن تأکید فرمود. سپس در آیات ۷ و۸ شکل کلّی تقسیم ارث را بیان داشت که شامل زن و مرد هردو می‌شود. در این بخش از آیات ـ به دنبال آخرین تذکّرات و هُشدارها در زمینه‌ی رعایت حقوق یتیمان در آیات ۹ و۱۰ ـ موضوع تقسیم ارث را با تفصیل بیشتری طی آیات ۱۱ و۱۲، بیان می‌فرماید.

در ارتباط با شأن نزول این آیات مفسّران، احادیث مختلف آورده‌اند که به طور کلّی می‌رساند سؤالاتی در مورد ماتَرَکِ متوفّی بین مسلمان‌ها مطرح شده بود و آیات ارث به تناسب ـ در پاسخ به آن سؤال‌ها و نیازها ـ نازل گردید.

دو نکته‌ی اساسی درمورد آیه‌ی فوق شایان توجّه است :

اوّل آنکه تعبیر «**یُوصِیکُمُ الله** = خدا به شما سفارش می‌کند» نشانه‌ی تأکید بر برخورداری فرزندان از اموال به‌جای‌مانده از پدر و مادر است.

دوّم آنکه سهم ارث پسر دوبرابر سهم دختر ذکر شده و این نه به خاطر تفاوت ارزشی بین جنس مرد و زن است، بلکه به علّت مخارج اضافی مرد در زندگانی نسبت به زن می‌باشد. خداوند در قرآن مرد را موظّف به تأمین مخارج خانواده و پرداخت مهریّه به همسرش قرار داده و از اینرو تعجّبی ندارد که با چنین مسئولیّت‌هایی، سهم مالی بیشتری نیز در تقسیم میراث برای مرد درنظر گرفته شود.(۱) خصوصاً آنکه آیه‌ی

---

(۱) ـ البتّه ممکن است گفته شود که امروزه شرایط تغییر یافته، زیرا چه بسا زنی که همپای شوهرش درجهت تأمین نیاز خانواده کار کند و شغلی به عهده گیرد. این مطلب صحیح است ولی **اوّلاً** فراگیر نیست و شاید به جرأت بتوان گفت که هنوز در اکثر نقاط دنیا، ساختار خانواده مبتنی بر همان الگوی سنّتی است که مرد نقش نان‌آور دارد و زن به امور داخلیِ خانه و فرزندان می‌پردازد. **ثانیاً** سخنِ قرآن شرایط رایج را درنظر می‌گیرد که «**الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ وَ بِما أنفَقُوا مِنْ أمْوالِهِمْ** = مردان قوامبخش (زندگی) زنانند زیرا خدا برخی از ایشان (مردان) را بر برخی دگر (زنان) به لحاظ نیروی جسمانی) برتری داده و اینکه از اموالشان خرج می‌کنند (عهده‌دار تأمین مخارج خانواده هستند) » (نساء/۳۴) و مدار حکم، بر شرایط استثنایی نیست. **ثالثاً** دیدگاه قرآن در این راستاست که مرد با پذیرش مسئولیّت تأمین مخارج خانواده، دست به ازدواج می‌زند. قرآن از مردانی‌که چنین استطاعتی ندارند انتظار دارد که یا عفّت گزیده تحمّل کنند (تا استطاعت بیابند) (نور/۳۳) و یا با زنی که توقّعاتش در حدِّ استطاعت آنهاست ازدواج نمایند (نساء/۲۵). در این‌صورت اگر زنی با استطاعت بالا پذیرفت که با مردی در استطاعت پایین ازدواج کند و خود برای رفع کمبودها مایه گذارد (کمااینکه ازدواج پیامبر[ص] با اُمّ المؤمنین خدیجه چنین بود)، به هرحال وظیفه‌ی اخلاقی مرد است که به حکم خدا، هرآنچه دارد و می‌تواند کسب کند، در طبق اخلاص گذارد و سپاس‌گزارِ همسری باشدکه دست دردست او چرخ حیات خانواده را ـ با همراهی‌اش ـ به پیش می‌راند.

شریفه با عبارت «**لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْن** = برای پسر مانند بهره‌ی دو دختر است» (و نفرموده «لِلأُنثَی نِصْفُ حَظِّ الذَّکَر= سهم دختر نیمی از سهم پسر است») بهره‌بردنِ زن را اصل قرار داده و بهره‌ی مرد را نسبت به آن سنجیده است.

(۱۱) . . . **فَإِن كُنَّ نِسَآءً فَوۡقَ ٱثۡنَتَيۡنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَۖ وَإِن كَانَتۡ وَٰحِدَةً فَلَهَا ٱلنِّصۡفُ . . .**

« . . . **پس اگر** (همه‌ی ورثه) **دختر** (و) **از دو تن به بالا باشند دو سوّمِ ماتَرَک از آنِ آنهاست و اگر یک** (دختر) **باشد نیمی از ماتَرَک برای اوست . . .** »،

سخن از مرد یا زنی است که به هنگام مرگ، همسر و پسر ندارد و فقط دختر یا دخترانی از او باقی است. در این شرایط می‌فرماید اگر متوفّی فقط یک دختر داشت، نیمی از ماتَرَک از آنِ اوست و اگر دو دختر یا بیشتر داشت، دو سوّمِ ماتَرَک بین دختران تقسیم می‌شود. درمورد اینکه با بقیّه‌ی ماتَرَک چه باید کرد، متعاقباً توضیح می‌دهیم (رجوع به توضیح میراث «کلاله» ذیل آیه‌ی۱۲).

(۱۱) . . . **وَلِأَبَوَيۡهِ لِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُۥ وَلَدٞۚ فَإِن لَّمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلَدٞ وَوَرِثَهُۥٓ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ ٱلثُّلُثُ . . .**

« . . . **و برای پدر و مادر**(متوفّی) **هریک یک‌ششمِ ماتَرَک است اگر وی فرزند داشته باشد و اگر فرزندی نداشت و** (فقط) **پدر و مادر وارثِ او بودند برای مادر یک سوّم** (و بقیّه برای پدر است) . . . »،

دراینجا مرد یا زنی درنظر گرفته شده که پس‌از مرگ، پدر و مادرش زنده‌اند و تقسیم ارث بین آنها بنا به این فرض است‌که متوفّی صاحب اولاد بوده یا اولادی نداشته باشد. می‌فرماید اگر متوفّی فرزندی نداشت یک‌سوّم ماتَرَکِ او سهم مادر (و بقیّه سهم پدرش می‌شود). ولی اگر متوفّی فرزند یا فرزندانی داشت، سهم هریک از پدر و مادر یک‌ششمِ ماتَرَک بوده (و بقیّه بین فرزندان ـ به نحوی‌که قبلاً گفته شد ـ تقسیم می‌شود. حالتی که متوفّی همسر نیز داشته باشد، در آیه‌ی ۱۲ مطرح شده است).

(۱۱) . . . **فَإِن كَانَ لَهُۥٓ إِخۡوَةٞ فَلِأُمِّهِ ٱلسُّدُسُ . . .**

« . . . **و اگر برای او** (متوفّی) **برادرانی بود پس برای مادرش یک‌ششمِ** (ماترک) **است . . .** »،

آیه‌ی شریفه شرایطی را مدِّ نظر قرار داده که از فرد متوفّی علاوه بر پدر و مادر و فرزندان، برادرانی باقی است و دو نکته دراینجا شایان توجّه می‌باشد :

اوّل آنکه واژه‌ی «**إخوَه** = برادران» بنا به قاعده‌ی «تغلیب»، خواهران را نیز شامل می‌شود.

دوّم آنکه برادران یا خواهران، چون متعلّق به طبقه‌ی بعدی وُرّاث می‌باشند، دراینجا به عنوان وارث مطرح نیستند ولی حضورشان، از سهم مادر کاسته و بر سهم پدر ـ که پیش‌بینی می‌شود عهده‌دار مخارجی در ارتباط با آنها خواهد بود ـ افزوده است.

(۱۱) ... مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِي بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍۗ ...

«... (این‌ها همه) **پس‌از انجام وصیّتی است که او بدآن سفارش کرده یا دَینی است** (که باید أداء شود)...»،

بنا به مدلول آیه‌ی۷ به دست می‌آید که متوفَّی حقِ وصیّت بر ماتَرَک خود دارد (به توضیح آیه‌ی شریفه نگاه کنید). ولی از آنجا که برای وُرّاث او نیز سهامی تعیین شده، نتیجه می‌شود که وصیّت بر ماتَرَک، حدّی دارد و نمی‌تواند همه‌ی ماتَرَک را دربر گیرد. بنا به سنّت، حدّ مزبور بیش‌از یک‌سوّم نیست[۱] و متوفَّی فقط می‌تواند تا حدِّ یک‌سوّم از ماتَرَکِ خود را وصیّت کند (که به چه مصارفی رسانده شود)[۱] و بقیّه باید بین وُرّاث به نحو منعکس در آیات تقسیم گردد. به عبارت دیگر وصیّت به بیش‌از ثلث ماتَرَک، إضرار به ورثه است و نفوذ یا ازدیاد آن موکول به رضایت ورثه می‌باشد. امّا ازسوی دیگر بنا به پاره‌ای از آثار وصیّت باید برای غیر وارث باشد یعنی وصیّت از ثلث مال برای وارثی‌که خدا سهمش را تعیین کرده، نباید کرد مگر درصورت رضایت بقیّه‌ی ورثه چنانکه از رسول‌خدا(ص) گزارش شده که فرمود «**لاوَصِيَّةَ لِوارثٍ** = برای وارث وصیّتی نیست[۲]».

در ارتباط با «دَین» واضح است که تسویه‌ی آن در صدر أولویّت‌هاست، چون درحقیقت جزءِ ماتَرَکِ متوفّی نیست و به دیگری تعلّق دارد. بنابراین قبل‌از هر تقسیمی، باید هرگونه دَینِ متوفَّی از آن کسر گردد و اینکه ذکر دَین در آیه‌ی شریفه بعداز عمل به وصیّت آمده، احتمالاً ازاینروست که معمولاً مدیون بودنِ افراد به هنگام مرگ، همیشه نیست امّا حقِ وصیّت برای هرکس همواره برقرار است.

(۱۱) ... ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ لَا تَدۡرُونَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ لَكُمۡ نَفۡعٗاۚ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا.

«**... شما نمی‌دانید که پدرانتان و فرزندانتان کدام‌یک سودشان به شما نزدیک‌تر است،** (این احکام) **فریضه‌ای إلهی است، همانا خدا دانای حکیم است**»،

درمورد این آیه دو تفسیر شده است : **یکی** آنکه مقصود این است که شما (بندگان) نمی‌دانید که خود یا همسر یا فرزندانتان کدام‌یک زودتر می‌میرید و چه کسی از دیگری ارث می‌برد، این مطلبی است که خدای حکیم می‌داند. **دیگر** آنکه می‌فرماید قانون ارث بر مصالحی استوار است که خداوند حکیم درنظر داشته و اگر تقسیم ارث به دست مردم می‌بود، هرج و مرج به پا می‌شد، خداست که استحقاق هرکس را در متمتّع شدن از ماتَرَک متوفَّایش بهتر می‌داند. و این تفسیر أولَی است.

(۱۲) وَلَكُمۡ نِصۡفُ مَا تَرَكَ أَزۡوَٰجُكُمۡ إِن لَّمۡ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٞۚ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٞ فَلَكُمُ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكۡنَ ...

---

(۱) ـ چنانکه وقتی سعد بن أبی‌وقّاص یکی از اصحاب پیامبر(ص) که دارای فرزند بود و می‌خواست نسبت به مصرف مالش در امور خیریّه وصیّت کند رسول‌خدا(ص) او را از وصیّت به بیش از ثلث نهی فرمود. (التاج الجامع للأصول، ج۲، ص۲۶۵).

(۲) ـ التّاج الجامع لِلأُصول فی احادیث الرّسول، ج۲، ص۲۶۶.

« و برای شما (شوهران) **نصف ماتَرَکِ همسرانتان است اگر برای آنها فرزندی نبود و چنانچه فرزندی داشته باشند یک چهارمِ ماتَرَکِ ایشان از آنِ شماست ... »،**

در مفهوم آیه نهفته است ـ هرچند در منطوق نیامده ـ که با وجود فرزند از همسرِ درگذشته‌ی مرد (چه آن فرزند ـ یا فرزندان ـ حاصل از ازدواج با او باشند و چه حاصل از ازدواج زن با دیگری) سه چهارمِ میراثِ قابل تقسیم، متعلّق به فرزند یا فرزندان است.

(۱۲) ... مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِينَ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٖۚ ...

« ... (البتّه) **پس‌از انجام وصیّتی که بدآن سفارش کرده‌اند یا دَینی** (که باید أدا شود) ... »،

به طور کلّی درمورد وصیّت شخص آیه‌ی۱۸۱ بقره گویاست که هرگاه بی‌عدالتی و ظلمی در وصیّت او ملاحظه شود، می‌توان دست به اصلاح زد و از عمل به وصایای خلاف، خودداری کرد.

(۱۲) ... وَلَهُنَّ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكۡتُمۡ إِن لَّمۡ يَكُن لَّكُمۡ وَلَدٞۚ فَإِن كَانَ لَكُمۡ وَلَدٞ فَلَهُنَّ ٱلثُّمُنُ مِمَّا تَرَكۡتُمۚ مِّنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ تُوصُونَ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٖۗ ...

« ... و برای زنان (همسرانِ) **شما یک‌چهارم میراثتان است اگر فرزندی نداشته باشید و هرگاه فرزندی داشتید یک‌هشتم میراثتان برای آنها** (زنانتان) **است، پس‌از انجام وصیّتی‌که بدآن سفارش کرده‌اید یا دَینی** (که باید ادا شود) ... »،

دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور تأمّل است :

اوّل آنکه با توجّه به بخش آغازین آیه، سهم شوهر از میراث زن متوفّی بیش‌از سهم زن بیوه از ارثیّه‌ی شوهرمتوفّی تعیین شده است. زیرا اگر زن بیوه درموقعیّت ازدواج بود احتیاجش کمتر است و اگر نبود و اولادی‌هم نداشت، دولت اسلامی موظّف به نگهداری و پرداخت مستمرّی به وی می‌باشد، کمااینکه امروزه حتّی در ممالک غیراسلامی، چنین عمل می‌شود. و هرگاه زن بیوه اولادی داشت، علاوه بر حقِّ مستمرّی (یا حقوق وظیفه) که از دولت دریافت می‌کند، اولاد او موظّف به نگاهداری و تأمین نیازهای وی با احترام کامل می‌باشند، چنانکه می‌خوانیم «**وَ قَضَی رَبُّکَ ألاّتَعْبُدُوا إلاّ أیّاهُ وَ بالْوالِدَیْنِ إحْساناً إمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أحَدُهُما أوْ کِلاهُما فَلاتَقُل لَهُما اُفٍّ وَ لاتَنْهَرْهُما وَ قُل لَهُما قَوْلاً کَریمًا وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ ...** = و خدای تو فرمان داد که جُز او را بندگی نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید، اگر یکی از آنها ـ و یا هردو ـ نزدت به پیری رسیدند، پس سخن رنجش‌آور به آندو مگو و بر آنان بانگ مزن و با اکرام با ایشان سخن گوی و بال‌های تواضع و رحمت بر آندو فرود آر ... » (اِسراء/۲۳و۲٤).

دوّم آنکه ملاحظه می‌شود ـ برخلاف آنچه در برخی فتاوای فقهی آمده ـ میراث شوهر متوفّی به «زمینی» و «هوایی» تقسیم نشده و همسر بیوه‌ی او از کلّیّه‌ی ماتَرَکِ شوهرش ارث می‌برد.

(۱۲) ... وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَٰلَةً أَوِ ٱمۡرَأَةٌ وَلَهُۥٓ أَخٌ أَوۡ أُخۡتٌ فَلِكُلِّ وَٰحِدٍ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُۚ فَإِن كَانُوٓاْ أَكۡثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمۡ شُرَكَآءُ فِي ٱلثُّلُثِ ...

« ... **و اگر مردی باشد که** (به هنگام فوت، پدر و مادر و اولادی نداشته و به صورت) **کَلاله از او ارث می‌برند یا زنی به‌همین ترتیب ـ و برای او برادر یا خواهری باشد ـ پس برای هریک از آندو یک ششمِ** (ماتَرَک) **است؛ و اگر آنان** (خواهر و برادر) **بیش‌از این باشند همه در یک‌سوّمِ ماتَرَک شریک‌اند ...**»،

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است :

اوّل آنکه واژه‌ی «کلاله» از مصدر «کَلال» به معنی ازبین رفتن قوّت و توانایی است. اینکه به خواهران و برادرانی که از شخص متوفَّی ارث می‌برند «کَلاله» گفته شده، شاید به این تناسب باشد که برادران وخواهران جزءِ طبقه‌ی دوّم ارث هستند و فقط با نبودن پدر و مادر و فرزند ارث می‌برند. چنانکه فرموده «**وَ أُولُوا الأرْحامِ بَعْضُهُمْ أولی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ الله** = منسوبین رَحِمی نسبت به یکدیگر در کتاب خدا از سایر مؤمنان (در پیوند و میراث) سزاوارترند» (انفال/۷۵).

دوّم آنکه از ظاهر آیه برمی‌آید که خواهران و برادران متعدّد از ثُلثِ ماتَرَک به تساوی ارث می‌برند.

سوّم آنکه بعداز پرداخت دَیْن و سپس عمل به وصیّت، چنانکه متعاقباً (و در هر مورد) تصریح شده، ممکن است باقیمانده‌ی میراث، با توجّه به نسبت سهام وارثان، کم یا زیاد بیاید. دراین‌صورت نظر اکثر مسلمانان این است که باید به همان نسبت از سهم وارثان کسر و یا درصورت اضافه آمدن (به استناد حدیث نبوی) به مردان طبقه‌ی بعد (مانند برادران) داده شود. (فقهای امامیّه نظر دیگری داده‌اند).

(۱۲) ... مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصَىٰ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍ غَيۡرَ مُضَآرّٖۚ وَصِيَّةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٞ .

« ... (البتّه) **پس‌از انجام وصیّتی که بدآن سفارش شده یا دَینی** (که باید ادا شود)، **وصیّتی که زیان نرساند، این سفارش خداست و خداوند دانای بردبار** (دیرکیفر) **است** »،

از اینکه فرموده «**غَیْرَ مُضارٍّ**= (شخص چنان وصیّت کند که) به ورثه‌اش زیانی نرسد» به دست می‌آید که انسان نباید ازطریق وصیّت، حقوق وارثان را تضییع نماید. این اقدامی غیر اخلاقی است و در اسلام منع شده است.

همچنین اینکه می‌فرماید «**وَصِیَّةً مِنَ الله** = این سفارش خداست»، یعنی جادارد که احکام ارث به دقّت مدّ‌نظر قرار گیرند و اجرا شوند (مگر توافق‌هایی بین وُرّاث صورت گیرد ـ رجوع به توضیح آیه‌ی بعد).

البتّه بحث ارث در اسلام وسیع است و آیات فوق فقط ستون اصلی آن را مشخّص می‌سازد که شامل بستگان درجه‌ی یک و درجه‌ی دو، می‌شود. آنچه به این بحث وسعت بخشیده، شاخه‌هایی است که فقهاء از همین اصول برای حالات نادری که أقربای درجه‌ی یک و درجه‌ی دو وجود ندارند، استنتاج کرده‌اند (و البتّه اصول ارائه شده باید بر کلّیّه‌ی آن نتیجه‌گیری‌ها حاکم باشد).

مقطع آیه از «**عِلْم** و **حِلْمِ**» خدا سخن گفته، بدین‌معنی که نافرمانی‌ها از دایره‌ی علم إلهی خارج نخواهد شد و اگر خداوند تعجیل بر مجازات بندگان نمی‌کند، این نشانه‌ی بردباری (دیر کیفربودن) اوست که جا دارد بندگان از این‌فرصت، درجهت اصلاح و جبران استفاده کنند.[۱]

(۱۳و۱۴) **تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ ۚ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ. وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدْخِلْهُ نَارًا خَٰلِدًا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٌ مُّهِينٌ.**

« **این حدود خداست و هرکه از خدا و پیامبرش اطاعت کند** (خداوند) **او را به باغستان‌هایی درآورَد که نهرها از زیرِ** (درختان)**آنها جاری است، جاودانه در آن** (باغ‌ها) **بسربرند و این است کامیابی بزرگ** »
« **و هرکس از فرمان خدا و پیامبرش سربتابد و از حدود خدا تجاوز کند** (خداوند) **او را به آتشی درآورَد که همواره در آن جاودان باشد و عذابی خوارکننده خواهد داشت** »،

آیات پایانی بخش ارث بشارت و هشدار است. امّا هرچند در آغاز، اشاره به حدود خدا در تقسیم ارث رفته، ولی لحن بشارت و انذار کلّی است و کُلًّا به تمامی کسانی که قوانین خدا را در همه‌ی امور ـ و از جمله تقسیم ارث ـ محترم می‌شمارند وعده‌ی بهشت داده شده و طاغیان و متجاوزان از حدود إلهی را به عذاب إلهی بیم داده است.

البتّه در ارتباط با احکام تقسیم ارث باید توجّه داشت که احکام مزبور مرتبط با امور مالی است که می‌تواند مورد توافق قرار گیرد. مثلاً اِشکالی ندارد که پسران و دخترانِ پدر یا مادر متوفّی، علی‌رغم آنکه فرموده پسر دو برابر دختر ارث می‌برد، بین خود توافق کنند که همه به تساوی ارث ببرند و در این‌حالت ـ در واقع ـ پسران نیمی از سهم خود را به دختران بخشیده‌اند. یا پدری در زمان حیات، می‌تواند اموالش را به نحوی که صلاح می‌داند به اولاد خود صلح کند، یعنی اختیار اموال را تا پایان حیات خود دردست داشته و بعداز وفات به صورتی‌که تعیین نموده، در تصاحب اولاد قرار گیرد. اینها همه میسّر است ولی اگر پدر یا مادری هیچگونه اقدامی درارتباط با تقسیم اموالشان طی عمر به عمل نیاوردند و بعداز وفاتشان نیز توافقی بین اولاد نبود، آنگاه باید آیات إلهی درمورد تقسیم ارث دقیقاً اجرا شود و تجاوز به حقوق یکدیگر در این شرایط با نادیده گرفتن احکام خدا، به عذاب إلهی منجر خواهد شد.

(۱) ـ به طور کلّی وقتی «علم» با «حلم» همراه شد، در کمال خود ظهور می‌کند. امّا چنانچه «علم» با شتاب و خشم به کار رود، از مجرای طبیعی خود خارج می‌شود. از اینرو علمای عجول و خشمگین ـ حتّی اگر بالاترین معارف را هم داشته باشند ـ گاهی جز ضرر برای اجتماعشان ثمری به بار نمی‌آورند.

بخش سوّم

(۱۵) وَ ٱلَّتِى يَأْتِينَ ٱلْفَـٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَٱسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ ۖ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِى ٱلْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً .

« وکسانی از زنان شما که مرتکب کار زشت می‌شوند پس باید چهار شاهد از خود بر ایشان بخواهید و هرگاه آنان (شهود، بر وقوع امر) **شهادت دادند، پس آنهارا در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برایشان قرار دهد »،**

به دنبال شرح احکامی درمورد زنان و مردان ـ ازنظر نکاح و میراث ـ در آیات قبل، آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد به موضوع بروز روابط نامشروع بین زن و مرد پرداخته است.

مقصود از واژه‌ی «**فاحشه**» در آیه‌ی فوق، عمل زشتی است که قباحت آن مسلّم بوده و انعکاس خارجی یافته باشد. غالب مفسّران از واژه‌ی «**نسائِکُمْ**» زن شوهردار را برداشت کرده‌اند و آیه‌ی شریفه را مربوط به زن شوهرداری دانسته‌اند که آلوده به فحشا شده است. در این شرایط مفاد آیه عکس‌العمل معقول کسان زن را نسبت به او مشخّص می‌سازد که نه ضرب و شتم به قصد کشت، بلکه ابتدا کسب اطمینان نسبت به زناکاری زن از طریق شهادت شهود و سپس نگاهداری و مراقبت همیشگی از او در خانه است. به علاوه اینکه درمورد شهود واژه‌ی «**مِنکُمْ** = از خودتان» به کار رفته، یعنی شهود مسلمان بوده و با احساس مسئولیّت دربرابر خداوند شهادت دهند. افزون بر اینکه تعداد شهود را چهار نفر تعیین کرده تا از هر جهت درمورد صحّتِ موضوع اطمینان حاصل شود و افراد با حدس و گمان دست به مجازات کسی نبرند.(۱)

منظور از «**أوْ یَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبِیلاً** = یا خدا راهی برایشان بگشاید» در مقطع آیه، بنا به نظر اکثر مفسّران این است که تا حکم جدیدی در این زمینه نازل شود که آن حکم نیز مبنی بر تنبیه زن و مرد زناکار با صد ضربه تازیانه (شلاّق)، در آیه‌ی ۲ سوره‌ی نور نازل شد (حکم «رَجم» یا سنگسار زناکار، منشأ روایی داشته و مبنای قرآنی ندارد).

(۱۶) وَ ٱلَّذَانِ يَأْتِيَـٰنِهَا مِنكُمْ فَـَٔاذُوهُمَا ۖ فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمَآ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا .

« و آن دو کس از میان شما که مرتکب همان‌کار می‌شوند آزارشان کنید و(لی) **اگر توبه آورده و**(خود

---

(۱) ـ به طور کلّی در اسلام کیفر عمل زنا ـ به مانند سایر محرَّمات ـ تدریجاً رو به تکامل رفت. چنانکه ابتدا در سوره‌ی فرقان (آیات ۷۰←۶۸) و اِسراء (آیه‌ی۳۲) که مربوط به اواخر دوران مکّه است، زنا تقبیح شده و سپس در دوران مدینه ابتدا تعهّد به عدم زناکاری را جزو بیعت زنان با پیامبر[ص] می‌شمرد (ممتحنه/۱۲) و سپس کیفر آن در سوره‌ی نساء (به ترتیب فوق) و سوره‌ی نور نسبت به زن و مرد زناکار نشان داده می‌شود.

را) **اصلاح کردند، پس از آنها دست بدارید که خدا توبه‌پذیر مهربان است »،**

در آیه‌ی شریفه ضمیر «**ها**» در عبارت «**وَ الَّذانِ یَأتِیانِها**» به «**فاحشه** = کار زشت آشکار» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. بنابراین، منظور، احتمالاً همان زنای برملاشده است که می‌فرماید زن و مردِ مربوطه مستوجب توبیخ و تنبیه می‌باشند و البتّه شکل دقیق تنبیه ـ چنانچه اشاره رفت ـ در آیه‌ی۲ سوره‌ی نور تعیین گردید.

ازسوی دیگر علاّمه‌ی طباطبائی در المیزان با قرائنی نشان داده که آیه‌ی قبل بیانگر زنای محصنه و آیه‌ی فوق بیانگر زنای غیرمحصن می‌باشد (که در هر صورت مجازات آنها ـ بنا به ظاهر قرآن، آنهم در صورت شهادت چهار شاهد عادل ـ چیزی بیش‌از صد ضربه شلاّق نیست).

(۱۷) إِنَّمَا ٱلتَّوْبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا .

« **جُز این نیست که** (پذیرش)**توبه با خداست ، برای آنها که از سر نادانی مرتکب بدکاری می‌شوند سپس به زودی توبه می کنند، آنانندکه خدا** (به رحمت) **برآنها بازمی‌گردد وخداوند دانای حکیم است »،**

واژه‌ی «**توبه**» در لغت، به معنی «بازگشت و رجوع» می‌باشد. «**توبه**»ی بنده به خدا، پس‌از پشیمانی، بازگشت به سوی او و برای درخواست بخشش از گناه است. «**توبه**»ی خدا بر بنده ابراز رحمت و عنایت او به بنده و قبول توبه‌ی اوست.

آیه‌ی فوق به نحوی می‌رساند که اگر زن یا مردی در خلوت زشتکاری‌هایی داشتند، ملزم به اعلام و اقرار آن و دریافت مجازات نیستند. کافی است واقعاً متنبّه شده و نزد خدا توبه کنند و خدایی‌که از جان و قلب انسان آگاه است توبه‌ی ایشان را پذیرفته و پاکشان خواهد گردانید.

مقطع آیه می‌رساند که خداوند می‌داند که چه کسانی حقیقتاً متنبّه شده و در استحقاق پذیرش توبه قرار گرفته‌اند، و قوانینش بنا بر مصلحت و حکمت است.

(۱۸) وَ لَيْسَتِ ٱلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ ٱلْـَٰٔنَ وَلَا ٱلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا .

« **و بر آنها که** (تا آخر عمر) **به بدکاری‌ها پردازند تا هنگامی‌که مرگ یکی از ایشان فرا رسد گوید اینک توبه نمودم! توبه‌ای نیست، (و نیز توبه‌ی) کسانی‌که با کفر می‌میرند پذیرفته نخواهد بود، آنانندکه عذابی دردناک برایشان آماده کرده‌ایم »،**

آیه‌ی شریفه در ابتدا، به تناسب آیه‌ی قبل، به مسلمان مجرم تذکّر می‌دهد که عمری را با بدکاری‌ها طی کردن و در آخرین دَم توبه نمودن، فائده‌ای ندارد. تمام این هدایت‌ها و اِتمام حجّت‌ها برای آن است که انسان به شایستگی زندگی کرده و با تحصیل شخصیّت مناسب، شایسته‌ی رضوان إلهی گردد. و إلاّ وقتی

فرصت «شخصیّت‌سازی» با سپری شدنِ عمرِ پُرگناه ازدست رفت، موردی برای قبول توبه نیست. به علاوه، مسلّماً وقتی پرده‌ی پندار از دیده‌ها برداشته شد و آدمی آنچه را باید در این دنیا به مشعل هدایت و بکارگیری عقل دریافته، با اختیار پذیرفته و سرمایه‌ی شخصیّتی از آن بسازد با چشم عیان دید و مجبور به قبولش گردید، هنری به خرج نداده و استحقاق رحمت ندارد.

بخش بعدی آیه درمورد کسانی است که تمامی عمر خود را با کُفر به خدا گذرانده و بر آن مبنا زندگی کرده‌اند. می‌فرمایَد اینان راهیِ عذاب إلهی خواهند شد.

چه بسیار کسانی ـ در اسلام و سایر اَدیان ـ که تصوّر می‌کنند استغفار در آخرین دَم عمر، نجاتبخش است. قرآن، صریحاً این‌مطلب را رد کرده و می‌فرماید شخصیّتی که در نتیجه‌ی زندگی کفرآلود با گناه شکل گرفته، به خاطر گفتن چند کلمه در آخر عمر، تغییر نیافته و به همان محیطی می‌رود که استحقاق اوست؛ عالم عذاب و درد و رنج و گرفتاری.

(۱۹) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ ٱلنِّسَآءَ كَرْهًا ۖ وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعْضِ مَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّآ أَن يَأْتِينَ بِفَـٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ ۚ وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُواْ شَيْـًٔا وَيَجْعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! بر شما حلال نیست که زنان را** (با آن) **که کراهت دارند به میراث برید، و آنان‌را تحت فشار مگذارید تا قسمتی از آنچه ارزانیشان داشته‌اید بازستانید ـ مگر آنکه کار زشت آشکاری آورند ـ و به شایستگی با آنها رفتار کنید، پس اگر** (زمانی) **آنان را خوش نداشتید** (بدانید که) **چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید و خداوند خیر بسیار برای شما در آن نهاده است** »،

به دنبال ارائه‌ی طریق در قبال زشتکاری‌های آشکار زن و مرد و تذکّراتی درمورد توبه در آیات قبل، مجدّداً به بحث حقوق زنان بازگشته است.

این‌گونه آیات قرآنی ، به وضوح نشان می‌دهد که شرایط زنان در عربستان جاهلی چگونه بوده است. به دست می‌آید ـ چنانکه در تاریخ هم آمده ـ که بین عربِ قبل‌از اسلام رسم بود وقتی پدری می‌مُرد، پسرِ او مادرش را استثناء کرده و بقیّه‌ی زن‌های پدر را به ارث می‌بُرد و بدین‌ترتیب، زن با اشیای جامانده از متوفَّی هیچ‌تفاوتی نداشت. آیه‌ی شریفه در تقبیح این رسم نازل شده و چنین سنّت خلاف انسانی‌را با قاطعیّت تمام می‌شکند.

اینکه می‌فرماید «**لایَحِلُّ لَکُمْ أن تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهًا** = حلال نیست که زنان را درحالی‌که کراهت دارند به میراث برید»، مقصود این نیست که اگر زنان راضی به این کار بودند، انجامش اشکالی نداشت، بلکه با این نحوه بیان، قرآن شدّت زشتیِ عمل را می‌رساند که این‌کار با اینکه در حدِّ ذات خود قبیح است، با وجود نفرت زنان از آن، البتّه زشت‌تر خواهد بود.

بخش بعدی آیه مربوط به شوهرانی است که قصد طلاق همسر خود را دارند، ولی برای آنکه زحمت

پرداخت مَهریّه را به خود راه ندهند، درخواست طلاق نکرده و آنقدر زن را تحت فشار قرار می‌دهند تا او خود درخواست طلاق نموده (طلاق خُلع) و بگوید «مَهرم حلال، جانم آزاد»! آیه‌ی شریفه نه تنها این‌کار را تقبیح کرده، بلکه می‌گوید شوهرِ متمایل به طلاق، حق ندارد حتّی قسمتی از آنچه را به زن بخشیده است، پس بگیرد. امّا آیه‌ی شریفه متعاقباً استثنایی قائل شده و در ارتباط با آن استثناء دو نظر مختلف تفسیری هست :

برخی از مفسّران عقیده دارند که چناچه شوهر به علّت زنای محصنه‌ی همسرش، تصمیم به طلاق او گرفت، حق دارد از مهریّه‌ی او بکاهد. ولی **مفسّران دیگر** عقیده دارندکه به استناد عبارت بعد (که دستور به رفتار شایسته با زنان می‌دهد) حتّی در این‌صورت نیز باید تمام مهریّه‌ی زن را به او پرداخت خصوصاً آنکه وقتی برای زنا مجازات حدّ تعیین شده، اِعمال عقوبت دوّم، به صورت عدم پرداخت قسمتی از مهریّه، بی‌دلیل است. بر این پایه، جمله‌ی استثنائیّه‌ی فوق به «**لاتَعْضُلُوهُنَّ** = به ایشان سخت مگیرید» در عبارت قبلی برمی‌گردد. بدین‌ترتیب که «آنان را تحت فشار مگذارید ـ مگر آنکه کار زشت آشکاری آورند ـ . . . ». یعنی درصورت ارتکاب زنای محصنه إعمال بعضی سختگیری‌ها ازجانب شوهر در حقِ زن به جاست، ولی مَهرش را باید تمام و کمال بدهد.

از نظر ما با توجّه به مورد «سختگیری» که در آیه آمده و مسئله‌ی مالی را مطرح کرده، قول اوّل به عنوان «جریمه‌ی زن زناکار» قوی‌تر به نظر می‌رسد.

بخش پایانی آیه می‌رساند که شوهران باید همواره سعی در تداوم رفتار نیک با همسران خود بنمایند و به محض احساس مختصر ناراحتی و کراهت، به فکر طلاق همسر نیفتند زیرا چه بسا خیر و صلاح ایشان ـ با توجّه به خصوصیّات اخلاقی که خودشان دارند ـ در همان همسری است که اتّخاذ کرده‌اند. تعبیر «**خَیْر کثیر**» برای زنان، اهمیّت احکام اسلام را نسبت به حقوق زن، در محیط تاریک عربی نشان می‌دهد.

(۲۰) وَ إِنْ أَرَدتُّمُ ٱسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ إِحْدَىٰهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْـًٔا ۚ أَتَأْخُذُونَهُۥ بُهْتَـٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا .

« **واگر خواستید همسری** (دیگر) **به‌جای همسری‌که دارید برگزینید و به یکی از ایشان** (همسر خود) **مال بسیار بخشیده‌اید، پس چیزی از آن**(مال)**را پس مگیرید؛ آیا می‌خواهید آن** (مال) **را به بهتان و گناه آشکار بستانید ؟! »**،

واژه‌ی «**قِنْطار**» درآیه‌ی شریفه به لحاظ لغت به «مال زیاد» اِطلاق می‌شود. به عبارت دیگر، منظور از «قِنطار» در آیه به قولی، نه فقط مَهر، بلکه مجموعه‌ی پول و اموالی است که شوهر به زن بخشیده است. هرچند مفسّران آن را محدود به مَهر دانسته‌اند و این قول نمایان‌تر است.

البتّه منظوراز «**اِستبدال زَوج**» نیز «نکاح استبدال» که اسلام آن‌را به صراحت رد کرده، نیست (به تفاسیر شیعه و سُنّی ذیل آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی اَحزاب ـ **وَ لا اَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْواج** ـ نگاه کنید).

مقطع آیه در محکومیّت یک عمل غیر انسانی است‌که از برخی شوهران سرمی‌زند. بدین‌معنی‌که بعضی از مردان که مصمّم به طلاق همسـرشان هستند ـ برای نپرداختن مهریّه ـ او را به تقاضای طلاق می‌کشانند (طلاق خُلع) که به این موضوع در آیه‌ی قبل اشاره فرمود. ولی بعضی‌ها زشت‌تر عمل کرده، جهت رسیدن به مقصود، نسبت‌های ناروا به زنشان می‌دهند (**بُهْتانًا وَ إِثْمًا مُبِینًا**) که این رفتارِ غیر انسانی را آیه‌ی شریفه شدیداً محکوم نموده است.

(۲۱) وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُۥ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَٰقًا غَلِيظًا .

« **و چگونه آن را بازستانید بعداز بهره‌مندی‌ها که با هم داشته‌اید و عهد و پیمان محکمی که آنان** (زنانتان) **از شما گرفته‌اند ؟! »**،

یعنی، پس گرفتن مالِ داده شده، از جوانمردی به دور است. خصوصاً آنکه «ازدواج» تنها یک کامیابی دو جانبه نیست بلکه شرکت در یک پیمان و تعهّد محکم اجتماعی است که به آسانی نقض نمی‌شود.

(۲۲) وَ لَا تَنكِحُوا۟ مَا نَكَحَ ءَابَآؤُكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَمَقْتًا وَسَآءَ سَبِيلاً .

« **و با آنها** (زنانی)**که پدرانتان ازدواج کرده‌اند ازدواج مکنید، مگر آنچه گذشته است، همانا آن کاری زشت و مورد خشم**(خدا) **و بد راهی است »**،

این نیز یکی دیگر از ازدواج‌های ناشایست بین عرب جاهلی بود که با ظهور اسلام منسوخ شد. ازسوی دیگر عبارت «**إلاّ ما قَدْ سَلَفَ** = مگر آنچه گذشته است»، نشان می‌دهدکه قرآن خلاف‌های قبلی را برای مسلمانان گناه نمی‌شمرد و فقط تکرار آن را اجازه نمی‌دهد. در این زمینه شایان ذکر است که ازدواج یهودیان، مسیحیان و به طور کلّی هر قوم و آئینی ـ به شرط آنکه در همان قوم و آئین «ازدواج» شناخته شود ـ از نظر اسلام محترم است. ازدواج پیغمبر اسلام[ص] با حضرت خدیجه هم قبل‌از اسلام انجام گرفت ولی پس‌از اسلام نیز ـ بدون عقد مجدّد ـ همچنان به قوّت خود باقی ماند.

مقطع آیه تعلیل حکم است‌که ازدواج با نامادری، تباه کننده‌ی اخلاق و مایه‌ی خشم خداوند است.

(۲۳) حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَٰتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَٰتُكُمْ وَعَمَّٰتُكُمْ وَخَٰلَٰتُكُمْ وَبَنَاتُ ٱلْأَخِ وَبَنَاتُ ٱلْأُخْتِ وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِىٓ أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ. . .

« **حرام شد بر شما** (ازدواجِ با)**مادران ودخترانتان وخواهران و عمّه‌هایتان و خاله‌ها و برادرزاده‌هاتان و خواهرزادگانتان و مادرانی‌که شیرتان داده‌اند وخواهران‌رضاعی**(شیریِ) **شما ... »**،

سخن در سیاق ازدواج است و از اینرو متعاقب آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه سایر محرّمات را در این زمینه توضیح داده است.

منظور از «**اُمَّهاتُکُمُ اللّاتِی اَرْضَعْنَکُمْ** = مادرانی‌که شیرتان داده‌اند»، تأکید بر مادر رضاعی انسان است (نه هر خانمی که بر سبیل ابراز علاقه و امثال آن خود را مادر شخص می‌نامد) که در این‌باره روابط خونی و عاطفی مانع ازدواج می‌شود.

درمورد حدّ شیرخوارگی برخی مفسّران گفته‌اند که منظور، حدّی است که شیرخوارگی مایه‌ی رشد مولود گردد و در غیر این‌صورت، مادر و دخترش «مادر و خواهر شیری» محسوب نمی‌شوند.

(۲۳) . . . **وَ أُمَّهَٰتُ نِسَآئِكُمْ وَرَبَٰٓئِبُكُمُ ٱلَّٰتِى فِى حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ ٱلَّٰتِى دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُواْ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** . . .

« . . . **و مادران همسرانتان و دختران همسرانی که در دامان** (تربیت) **شمایند از زنانتان که با آنان آمیزش زناشویی داشته‌اید ـ پس اگر باآنها همبستر نشده‌اید گناهی بر شما نیست** (که با دخترانشان ازدواج کنید) **ـ. . .** »،

در این بخش از آیه، ابتدا ازدواج با مادر زن ـ هرچند زنِ طلاق‌داده شده باشد ـ حرام اعلام شده و سپس موضوع ازدواج با دخترِ زن را مطرح ساخته است. آیه‌ی شریفه شرایطی را درنظر می‌گیرد که مردی با خانمی عقد زناشویی بسته و آن خانم از ازدواج قبلی‌اش دختری دارد. می‌فرماید تا وقتی آن مرد با آن خانم همبستر نشده و ازدواج تحقّق نیافته است، می‌تواند با دختر آن خانم ـ درصورت طلاق مادرش ـ ازدواج کند ولی چون با خانم مزبور ازدواج نمود، دیگر دختر او به منزله‌ی کسی است که مانند اولاد در دامان تربیت مرد قرار گرفته و بر او حرام می‌شود.

(۲۳) . . . **وَحَلَٰٓئِلُ أَبْنَآئِكُمُ ٱلَّذِينَ مِنْ أَصْلَٰبِكُمْ** . . .

« . . . **و زنانِ پسرانی که از پشت** (نسل) **شمایند . . .** »،

تأکید بر آنکه فقط ازدواج با زنِ پسری که از نسل آدمی باشد حرام است، می‌رساند که ازدواج با زنِ پسرخوانده حرام نیست. در بین مردان عرب رسم بود که افرادی را به «پسرخواندگی»خود می‌پذیرفتند و آنگاه اگر این افراد همسر خود را طلاق می‌دادند زن مطلّقه ، از ازدواج با بسیاری از اشخاص در محیط خود محروم بود. بر این پایه به عدم حرمت ازدواج با زنِ مطلّقه‌ای که همسر پسرخوانده‌ی کسی بوده در اینجا اشاره شده‌است و سپس در آیات ٤ و٥ سوره‌ی احزاب صراحتاً این‌مطلب را ذکر می‌نماید و پیغمبر^ص شخصاً ازجانب خدا دستور می‌یابد تا برای شکسته شدن این سُنّت غلط با «زینب»، زنِ مطلّقه‌ی پسرخوانده‌اش، ازدواج کند.

(۲۳) . . . **وَأَن تَجْمَعُواْ بَيْنَ ٱلْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا** .

« . . . **و** (حرام گشت) **جمع بین دو خواهر** (این‌که در یک زمان با دو خواهر ازدواج کنید) **جُز آنچه قبلاً پیش آمده است، همانا خداوند آمرزنده و مهربان است** »،

مجدّداً ملاحظه می‌شودکه هرچند ازدواجی‌را حرام دانسته ولی قانون‌را ـ عطف به ما سبق ـ نکرده وازدواج‌های گذشته را از آن نوع، گناه نمی‌شمرد.

(۲۴) ﴿ وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ . . .

« **و** (حرام است برایتان ازدواجِ) **زنان شوهردار، جُز آنان‌که** (اسیر و) **دراختیار شمایند . . . »**،

منظور از «**ما مَلَكَتْ اَيْمانُكُمْ** = زنان تحت اختیار شما» همان اُسرای جنگی است که درمورد ازدواج با ایشان ذیل آیه‌ی۳ همین سوره توضیح داده‌ایم.

(۲۴) ... كِتَٰبَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمۡ أَن تَبۡتَغُواْ بِأَمۡوَٰلِكُم مُّحۡصِنِينَ غَيۡرَ مُسَٰفِحِينَ...

« . . . (این احکام) **نوشته‌ی خدا بر شماست؛ و بر شما حلال است که با اموالتان به جُز این** (زنان) **را** (برای همسری) **بجویید، از روی پاکدامنی نه زناکاری؛ . . . »**،

یعنی، محرّمات إلهی درمورد ازدواج بیان شد و خارج از محدوده‌ی ذکر شده، ازدواج آزاد است. به علاوه اینکه تصریح می‌نماید، هر مردی در انتخاب همسر و ازدواج با او «تمکّن خویش» را درنظر گیرد، روشن می‌سازد که مهر هر زن را باید بر طبق موافقت او پرداخت و اگر انتظارات زن طوری است که با مقدورات مرد نمی‌سازد، سراغ او نباید برود.

(۲۴) . . . فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةٗۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِيمَا تَرَٰضَيۡتُم بِهِۦ مِنۢ بَعۡدِ ٱلۡفَرِيضَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا .

« **. . . و چون از آنان بهره گرفتید، مَهر ایشان را بپردازید که این امری واجب است، و**(لی) **گناهی برشما نیست‌که در آنچه** (به عنوان مَهریّه) **مقرَّر داشته‌اید بعداز قرار توافق کنید، همانا خدا دانای حکیم است »**،

منظور از لفظ «**اِسْتَمْتَعْتُمْ**» در عبارت فوق، با درنظر گرفتن ارتباط با عبارت قبلی، بهرمندی در ازدواج است و غرض از «**اُجُورَهُنَّ**»، اجر و مزد نیست، بلکه همان مهر یا کابین زن است، چنانکه در سوره‌ی احزاب آیه‌ی۵۰، پیغمبر^ص را با همین لفظ مکلّف به پرداخت مهریّه‌ی زنانش می‌نماید و وجه تکمیلی عبارت فوق در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۳۷ توضیح داده شده است که می‌فرماید : «**وَ إن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أن تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ** = و اگر پیش‌از آنکه رابطه‌ی زناشویی با همسرانتان برقرار کنید طلاقشان دادید و مَهری برایشان مقرّر کرده‌اید، کافی است نیمی از مهریّه را به ایشان بپردازید».[1]

---

(۱) ـ متأسّفانه مجرّدبینیِ آیات قرآن و اتّکاءِ مطلق به احادیث و روایات، باعث شده که عدّه‌ای آیه‌ی فوق را درجهت توجیه «مُتعه» یا ازدواج موقّت به کارگیرند. حال آنکه اگرمنظور از«اِسْتَمْتَعْتُمْ» هرگونه بهره‌مندی جنسی باشد، وعده‌ی عذاب نیز در این‌باره به افراد داده شده است ! (احقاف/۲۰) . به علاوه، صیغه (یا ازدواج موقّت) از چندجهت با نکاح دائم تفاوت دارد : (۱) مدّت محدود (۲) تعداد نامحدود (۳) عدمِ ارث‌بریِ طرفین ازیکدگر (۴) عدم تعهّد برای پرداخت نفقه ازجانب مرد و (۵) جدایی بدون طلاق. هیچ ازدواجی با چنین اوصافی در قرآن نیست و تمام آیاتی‌که درباره‌ی ازدواج نازل شده، ازدواجی را مطرح می‌سازد که کلّیّه‌ی جوانب فوق در آن مطرح است. همچنین احادیث بسیار معتبر، «متعه» را مردود دانسته است که ازآن‌جمله شمّه‌ای ذکر می‌شود : ←

در آیه‌ی قبل تصریح فرمود که لازم است مرد مهریّه‌ی زنی را که می‌خواهد با او ازدواج کند، مطابق با انتظارات وی بپردازد و در آیه‌ی فوق تأکید می‌نماید که پرداخت مهریّه امری واجب است، مگر البتّه زن خود ببخشد، چنانکه در آیه‌ی شریفه تغییر میزان مهریّه را هم با توافق زن مجاز دانسته است. مقطع آیه ظاهراً اشاره داردکه اگر مرد در امر مهریّه تحمیلی عمل کند (گناه‌است و) از دائره‌ی علم خدا خارج نخواهد شد، خدایی که همه‌ی قوانین او بر پایه‌ی حکمت و صلاح بشر است.

(۲۵) وَ مَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلاً أَن يَنكِحَ ٱلْمُحْصَنَـٰتِ ٱلْمُؤْمِنَـٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُم مِّن فَتَيَـٰتِكُمُ ٱلْمُؤْمِنَـٰتِ ۚ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَـٰنِكُم ۚ بَعْضُكُم مِّنۢ بَعْضٍ ۚ فَٱنكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ مُحْصَنَـٰتٍ غَيْرَ مُسَـٰفِحَـٰتٍ وَلَا مُتَّخِذَٰتِ أَخْدَانٍ . . .

« **و کسانی از شما که استطاعت مالی درازدواج با زنان** (آزاد و) **مؤمن را ندارند، پس با دختران مؤمن** (از اسیرانی) **که در اختیار دارید ازدواج کنند، و خدا به ایمان شما داناتر است؛ همه از یکدیگرید، پس با آنان با اجازه‌ی کسانشان ازدواج کنید، و مَهرشان را به نیکی بپردازید درحالی‌که پاکدامن باشند نه زناکار و نه از آنها که در پنهان دوست می‌گیرند؛ . . . »**،

روی سخن آیه با جوانان مسلمانی است که در اثر فشار غرایز نیازمند ازدواج‌اند ولی استطاعت ازدواج ندارند. اگر متعه یا ازدواج موقّت مجاز بود، حتماً در این شرایط خداوند آنان را به آن‌سو هدایت می‌کرد. ولی آیه‌ی شریفه چنین حکمی نداده و درعوض خطاب به آن‌جوانان می‌فرماید اگر نمی‌توانید تحمّل کنید تا استطاعت ازدواج با همسر هم‌اُفُق خود را بیابید، با زن مؤمنی از اسیرانی که دراختیار مؤمنان قرار دارند با اجازه‌ی سرپرستشان ازدواج کنید. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است :

۱ـ دارقُطنی از علی(ع) روایت نموده که فرمود : **«اِنَّ النَّبیَّ**(ص) **نَهَی عَنِ الْمُتْعَةِ و اِنّما کانَتْ لِمَن لَم یَجِدِ النِّکاحَ فَلَمّا نَزَلَ النِّکاحُ وَ الطَّلاقُ وَ الْعِدَّةُ وَ الْمیراثُ مِنَ الزَّوجِ وَ الْمَرأةِ نَهَی عَنْهَا = رسولخدا**(ص) **از متعه نهی فرمود و این برای کسی بود که نکاح نمی‌یافت و وقتی که ازدواج دائم با قوانین طلاق و عدّه و اِرث از مرد و زن نازل شد، رسولخدا**[ص] **آن را نهی فرمود».**

۲ـ همینطور از علی(ع) **حکایت شده که : «حَرَّمُ رَسُولُ اللهِ یَوْمَ الْخَیْبَرِ نِکاحَ الْمُتعَةِ = رسولخدا**(ص) **در روز خیبر نکاح متعه را حرام اعلام کرد». این سند را شیعه‌ی امامیّه در استبصار و شیعه‌ی زیدیّه در کتاب «المسند» و شیعه‌ی اسماعیلیّه در کتاب «دعائم الإسلام» و اهل سُنّت در کتاب «المُوَطَّأ» اثر «مالک بن انس»، آورده‌اند.**

۳ـ بیهقی آورده است که از حضرت امام صادق (ع) **راجع به مُتعه سؤال شد، و آن‌حضرت فرمود که : «هِیَ الزِّنا بعیْنِهِ = این کار عیناً به مانند زناست »! اصولاً قانون «صیغه» یا «متعه»، کاملاً یک جانبه و فقط درجهت منافع مردان است، کماانیکه معتقدین به آن به هیچ‌وجه راضی به صیغه شدنِ مادر یا خواهر و یا دختر خود توسّط دیگران نیستند !. باید شرایطی در جامعه ایجاد کرد که جوانانِ تحت فشار، بتوانند در اوّلین فرصت ازدواج کنند و «صیغه» راه سالمی برای رفع تنگنای جنسی در آنان نیست.**

اوّل آنکه لفظ «**فَتَیات** = دختران جوان» بنا به قاعده‌ی «تغلیب» در اینجا به کار رفته، زیرا به طور کلّی اگر قرار بود جوان مسلمانی سراغ همسری از دایره‌ی اُسرا می‌رفت قاعدتاً دختر جوانی را انتخاب می‌کرد، و إلاّ هرآینه زن بیوه‌ای را هم از آن نحله می‌پسندید ازدواج با او اشکالی نداشت.

دوّم آنکه تصریح شده انتخاب باید از بین اُناثِ اسیری باشد که مسلمان شده‌اند نه آنکه کماکان مشرک مانده‌اند چنانکه فرموده «**وَ لاتَنكِحُوا الْمُشْرِكات** = با زنان مشرک ازدواج نکنید» (بقره/۲۲۱).

سوّم آنکه آیه‌ی شریفه این‌گونه جوانان مسلمان را که از سر ناچاری سراغ دختران اسیر تازه‌مسلمان میروند، به لحاظ احساسی آرام می‌سازد که فکر نکنید چون آنها دیرتر از شما مسلمان شده‌اند حتماً ایمانشان نسبت به شما ناقص است، خیر خدا بهتر می‌داند که ایمان هرکس در چه مرحله‌ای است و به علاوه همه‌ی شما انسان و از یک اُمّت هستید.

چهارم آنکه با تصریح بر امر «ازدواج» و پرداخت «مَهریّه»، آیه‌ی شریفه می‌رساند که تصاحب جنسی زنان اسیر به عنف، در صدر اسلام معمول نبوده و این‌مطلب که در برخی کتابها نیز آثاری ازآن مشاهده می شود، مبنای قرآنی ندارد.

(۲۵) . . . **فَإِذَآ أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَٰحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى ٱلْمُحْصَنَٰتِ مِنَ ٱلْعَذَابِ . . .**

« . . . **و چون آنها در حصار ازدواج قرار گرفتند، اگر مرتکب فحشاء گردیدند، پس برآنان نصف مجازات زنِ آزاد و مؤمن است؛ . . .** »،

شاید به توان گفت‌که بین آیه‌ی فوق و آیه‌ی۱۵ این سوره، فاصله‌ی زمانی وجود داشته و در آن فاصله آیه‌ی ۲ سوره‌ی نور مبنی بر تعیین حدِّ زناکار نازل گردیده است. آیه‌ی فوق می‌گوید، زنان اسیر شاید به علّت این‌که هنوز تربیت اسلامی نیافته و به ایمان و قوانین اسلام تازه‌واردند یا دلایل دیگر، اگر مرتکب خلافی شدند ـ به مانند زن آزاد مسلمان ـ مستوجب مجازات نیستند بلکه مجازات آنها نصف مجازات زنان آزاد (یعنی پنجاه ضربه) است.

(۲۵) . . . **ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ ٱلْعَنَتَ مِنكُمْ ۚ وَأَن تَصْبِرُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .**

« . . . **این** (حُکم) **برای کسی از شماست که از رنج** (بی‌همسری و گناه) **بترسد، و اگر شکیبایی ورزید برایتان بهتراست و خدا آمرزنده‌ی مهربان است** »،

توافق عقیدتی در ازدواج ازجمله لزومات اساسی است و افرادی که این مهم را نادیده می‌گیرند، به خسارات ناشی از آن در زندگانی برمی‌خورند. خداوند در این‌مورد اشاره فرموده و تذکّر می‌دهد که مسلمانان سعی کنند حتّی المقدور با همفکر و همدین خود، زندگی مشترکی را بنا نهند، نه آنکه تحت فشار غرائز ازدواجی با زن غیرآزاد را ـ که دلبسته به آن نیستند ـ بپذیرند، مگر واقعاً امکانش را نداشته باشند که دراین‌صورت خداوند آمرزنده و رحیم است.

(۲۶) يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

« **خدا می‌خواهد** (مصالح را) **بر شما بیان دارد و شما را به سنّت‌های** (پاکیزه‌ی) **پیشینیانتان هدایت کند و بر شما** (به رحمت) **بازگردد و خدا دانای حکیم است** »،

بخش اوّل آیه مشعر بر آن است که خداوند ـ در عین قدرت فائقه ـ مستبدِّ خودخواه نیست و قوانین او همان مصالح انسان‌هاست. چنانکه قیودی که برای ازدواج آورده (آیات قبل) حافظ حریم خانواده و ضامن سعادت زوجین می‌باشد. در بخش بعد آیه‌ی شریفه اشعار می‌دارد که مشیّت و رضای خدا برای بشر همیشه بدین‌گونه بوده و همواره چنین روش زندگانی را به مردمان توصیه کرده است. به عبارت دیگر می فرماید ریشه‌ی قوانین اسلامی در مذاهب گذشته هم بوده و سپس افراد فراموششان کرده مشرک شدند.[۱]

(۲۷) وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيْلاً عَظِيمًا.

« **و خدا می‌خواهد تا بر شما ببخشاید** و(لی) **آنها که پیرو شهواتند همی‌خواهند که شما کجروی کنید و دستخوش انحراف بزرگ شوید** »،

یعنی خواست خداست که دل‌های فراموشکار مجدّداً به یادش آورند و کانون وجودی و خانوادگی انسان‌ها به نور خدا منوّر شده در پرتو این نور، همگی راه کمال و انسانیّت را بپیمایند. ازاینرو انسانی‌که تربیت دینی یافته وجودش رهروی است که عنان آن را **عقل** و **ایمان** دردست دارد. امّا منکرانِ خدا و دین، معکوسِ این‌حالت را داشته، اختیار عقل و روح خود را به دست غرائز و شهوات سپرده‌اند و درنتیجه جُز به سوی خوشگذرانی و حظ های زودگذر، سخن و دعوتی ندارند.

(۲۸) يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ ۚ وَخُلِقَ ٱلْإِنسَٰنُ ضَعِيفًا.

« **خدا می‌خواهد که بر شما تخفیف دهد و** (می‌داند که) **انسان ضعیف آفریده شده است** »،

یعنی دین خدا (برخلاف آنچه برخی متشرّعین آورده‌اند) قوانین پیچ در پیچ ندارد و در عملکرد انسان به صلاح خود او خلاصه می‌شود. در ارتباط با مقطع آیه، شایان توجّه است که قرآن در مواردی انسان را «**عَجول**» (انبیاء/۳۷) و گاهی ـ همچون آیه‌ی فوق ـ «**ضعیف**» توصیف کرده که به طور کلّی در برابر طوفان غرایز و رنج روزگار، کم‌تاب است. امّا منظور از این توصیف‌ها حالت طبیعی و اوّلیّه‌ی انسان است و نه حالت ثانوی او که باید در نتیجه‌ی تربیت دینی حاصل شود و او را چنان بسازد که در برابر نفس و سیر حوادث نیرومند و مقاوم باشد و به دعوت غرایز نه عجولانه، بلکه با عقل و بردباری پاسخ گوید.

---

(۱) ـ چنانکه پیغمبر اسلام(ص) فرموده است : «من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را کامل گردانم» و نه آنکه اخلاق جدیدی بیاورم. از اینرو باید بتوان قوانین حق و عدل را در تمام مذاهب توحیدی یافت، منتهی البتّه وحی إلهی به تناسب زمان و مکان مراحل تکاملی طی کرده و در «اسلام» به تکمیل و اتمام رسیده است.

بخش چهارم

(۲۹) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَـٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَـٰرَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ ۚ وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا .

« ای کسانی‌که ایمان آوردید ! اموالتان را بین خود به باطل مخورید، مگر آنکه داد و ستدی با رضایت یکدیگر باشد؛ و خودهاتان (یکدیگر) **را مکشید، همانا خدا به شما مهربان است »،**

رأس آیه خطاب به مؤمنین است و نشان می‌دهد که در این بخش از آیات ـ متعاقب ارائه‌ی طریق در زمینه‌ی ارث و ازدواج و غیره در آیات پیشین ـ با مسلمان‌ها روی سخن دارد و مطالبی را درباره‌ی ارتباطات مالی و روابط خانوادگی طی آیات ۲۹ تا ۴۲، بیان می‌دارد.

بخش اوّل آیه بیان وسیع‌تری از آیه‌ی۵ سوره است که فرمود «**اموالتان‌را که خدا مایه‌ی برپایی زندگانی شما قرار داده، به سفیهان مدهید**» زیرا «**باطل‌خوری اموال**» انواع مختلف دارد ـ اعمّ از مصرف مال در مجاری حرام مثل قمار و ربا و غیره و یا استفاده از آن برای کارهای بیهوده و هوی و هوس ـ و قرار دادن مال دردست «سفیه»، یکی از شقوق صرف مال در راه باطل می‌باشد. متعاقباً آیه‌ی شریفه داد و ستد مرضیّ الطّرفین ـ به طور کلّی فعّالیّت‌های سالم اقتصادی و شغلی ـ را از «صرف مال به باطل» جدا دانسته و از آن، به عنوان تنها راه کسب درآمد حلال یاد می‌کند.

مقصود از «**لاتَقْتُلُوا اَنفُسَكُمْ** = خودهاتان را مکشید» کشتن یکدیگر است تا مسلمانان مال و جان همدیگر را محترم شمارند. در اینجا مسلمانان را نفس یکدیگر شمرده و این تعبیر در قرآن مکرّر آمده است (روم/۲۸ ـ حُجُرات/۱۱ ـ نور/۱۲). آری، می فرماید مسلمان‌ها در جهاتی قدم برندارند که به تلف شدن جان و مال خود و دیگران منجر شود؛ خداوند چنین چیزی را نخواسته و با وضع قوانینی که از اینگونه تباهی‌ها جلوگیری می‌کند، مهربانی خود را در حق خلق به اثبات رسانده است.

(۳۰) وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَٰنًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا .

« و هرکس ـ از سر تجاوز و ستم ـ چنین کند، پس به زودی او را به آتشی درآوریم و این بر خدا آسان است »،

آیه‌ی شریفه به کسانی اشاره دارد که مالشان را برای منافع و لذایذ شخصی و بر ضدّ مصالح جامعه به کار می‌برند و هر صدمه‌ی جانی هم که ممکن است در این راه برای دیگران پیش آید، برایشان بی‌اهمّیّت است. می‌فرماید اینگونه متجاوزان به مال و جان مردم به سرعت و خیلی زودتر از آنچه فکر می‌کنند، به عکس

العمل اعمالشان خواهند رسید و به عذاب خداوندی گرفتار می‌شوند. مقطع آیه به تناسب، نشان می دهد که رساندن کارها به سرانجام نهایی، البتّه بر خدا دشوار نیست.

(۳۱) إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَنُدۡخِلۡكُم مُّدۡخَلٗا كَرِيمٗا .

« **اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید اجتناب کنید، بدی‌های** (خُرد)**تان را از شما بزداییم و شما را به جایگاهی ارجمند درآوریم** »،

گناهان بزرگ یا «**کبیره**» همه‌ی اعمالی است که در قرآن شدیداً تقبیح گردیده و وعده‌ی عذاب نسبت به آنها داده شده است، مثل تهمت، غیبت، قتل نفس، زنا، ربا، تجاوز به مال و ناموس دیگران و غیره. گناهان کوچک یا «**صغیره**» نیز، با تداوم و اصرار بدل به «کبیره» می‌گردد. (زیرا هر خلافی با تکرار و اصرار، در شخصیّت آدمی نفوذ کرده و رفته رفته جزءِ صفت ثابت او می‌شود). چنانکه از علیع گزارش شده که «اَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا استَخَفَّ بِهِ صاحِبُهُ = سخت‌ترین گناهان نزد خدا گناهی است که مرتکب‌شونده‌اش آن را خُرد و سبک شمرد» (نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی٤٧٧). همینطور آورده‌اند که «هیچ گناه کبیره‌ای نیست که با جبران و توبه بخشیده نشود و هیچ‌گناه صغیره‌ای نیست که با اصرار، کبیره نشود».

حتّی افکار و نیّات زشت و قصد گناه را نیز قرآن گناه اخلاقی شمرده است[۱]، چنانکه فرموده : «**یا اَیُّهَا الَّذین آمَنوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثمٌ** = ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید که برخی گمانها گناه است» (حُجُرات/۱۲). دلیل این امر هم روشن است زیرا نیّات زشت، شخصیّتِ آلوده به وجود می‌آورَد و آدمی را مستعدِّ گناه می‌سازد؛ و شاید منظور از «گناهان کوچک» همین افکار و نیّات ناپسند باشد که گاهی به دل‌ها راه یافته و مؤمنان باید بتوانند با توجّه به خدا آنها را از خود برانند.

(۳۲) وَ لَا تَتَمَنَّوۡاْ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٞ مِّمَّا ٱكۡتَسَبُواْۖ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٞ مِّمَّا ٱكۡتَسَبۡنَۚ وَسۡـَٔلُواْ ٱللَّهَ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا .

« **و آنچه را خداوند به**(سبب)**آن بعضی از شما را بر بعضی** (دگر) **برتری داده تمنّا مکنید؛ برای مردان از آنچه کسب کرده‌اند نصیبی است و برای زنان** (نیز) **از اکتساباتشان بهره‌ای است، و** (هرچه خواهید) **از فضل خدا درخواست کنید همانا خداوند به همه چیز داناست** »،

در بخش **اوّل** آیه، خداوند نصیحت می‌کند که مردمان از مرد و زن، اندوه نخورند که چرا مثلاً ثروت و حقوق و موقعیّت‌های دیگران در زندگی، نصیب من نشد ؟! عمر انسان با ارزش‌تر از آن است که در

---

(۱) ـ البتّه افکار و نیّات ما نزد خدا حساب دارد ولی قابل تفتیش و مؤاخذه به لحاظ اجتماعی نیست. ازنظر اجتماعی خطا و صواب را فقط عمل تعیین می‌کند.

حسرت امتیازاتی‌که اکتساب آنها خارج‌از قدرت او بوده صرف شود. گوشزد می‌نماید که اعتبار هرکس ـ از زن و مرد ـ در آن اکتساباتی است که با امکانات و تلاش‌های خود می‌سازد، نه متعلّقاتی که خود هیچ نقشی در تحصیلشان نداشته است.

در بخش **بعدی** آیه‌ی شریفه نتیجه می‌گیرد که بنابراین، مسلمان‌ها از خدا بخواهند تا آنها را در اعمال خیر و پسندیده توفیق دهد، نه تحقّق آرزوهایی که در سعادت حقیقی آنها مؤثّر نیست.

مقطع آیه تذکّر است که خدا به خوبی می‌داند که هرکس تا چه حدّ ـ با توجّه به امکاناتش ـ پیگیر نیکی‌ها در زندگی بوده است.

(۳۳) وَ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ ٱلْوَالِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ ۚ وَٱلَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَـَٔاتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا.

« **و برای هرکس** (از زن و مرد) **از آنچه والدین و خویشاوندان نزدیک برجای گذاشته‌اند، میراثبرانی قرار داده‌ایم، و کسانی‌که با آنان پیمان بسته‌اید، پس نصیبشان را به ایشان بدهید، همانا خداوند بر همه چیز شاهد است** »،

واژه‌ی «**مَوالِی**» در آیه‌ی شریفه، جمع «**مَولی**» به معنی «دوست» یا «یاری‌کننده» است. امّا در اینجا ـ با توجّه به سیاق آیه ـ مقصود، «وارثان» است که حقّ تصرّف در اموال متوفّی را دارند.

سخن در ارتباط با مباحث گذشته است که بازماندگان، حقّ وارثان را ـ به نحوی که مشخّص گردید (آیات ۱۱ تا ١٤)ـ بدهند. به دست می‌آید که هیچ‌یک از وارثین را ـ چه مرد، چه زن، چه طفل و چه بزرگسال ـ نمی‌توان از میراث محروم ساخت (مگر آنکه شخص، به هنگام مرگ، هیچ مالی از خود نداشته باشد). حتّی کسانی‌که با متوفّی پیمانی داشته‌اند، باید پیمانشان محترم شمرده شده و حقّشان در میراث محسوب گردد.(۱)

(۳۴) الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى ٱلنِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنفَقُوا۟ مِنْ أَمْوَالِهِمْ ...

« **مردان قوامبخش** (زندگی) **زنانند زیرا خدا برخی از ایشان** (مردان) **را بر برخی دگر** (زنان، به لحاظ نیروی جسمانی) **برتری بخشیده و به دلیل آنکه** (مردان) **از اموالشان** (برای زنان) **هزینه می‌کنند ...** »،

آیه‌ی شریفه در مقام بیان یک اصل کلّی راجع به مرد و زن و حقوق و وظائف خانوادگی هریک از آنها نسبت به دیگری می‌باشد. واژه‌ی «**قَوّامُون**» در لغت ـ چنانکه عدّه‌ای تصوّر کرده‌اند ـ به معنی افراد «برتر»

---

(۱) ـ ولی گفته شده که میراث بنا بر آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی انفال(**وَ أُولُوا الأرْحامِ بَعْضُهُمْ أوْلَى بِبَعْض ...**) پس‌از این، به خویشاوندان اختصاص یافته و رسم فوق که قبلاً مرسوم بود (منظور داشتن هم‌پیمانان در میراث) تغییر کرده است. هرچند مسلمانان می‌توانند از ثلث مال خود برای دوستان خویش وصیّت کنند.

نیست، بلکه جمع «قَوّام» در صیغه‌ی مبالغه به معنی «قوام‌بخش» و یا «محافظ و سرپرست خانواده» است. می‌فرماید کلًّا چنین است که مردان موظّف به تأمین رفاه و برآورد نیازمندی‌ها و حراست از زنان می‌باشند و **دو دلیل** برای این امر ذکر می‌کند : (**۱**) برتری مرد نسبت به زن به لحاظ نیروی جسمانی (ترجمه‌ی تحت اللّفظی عبارت می‌گوید «زیرا خدا بعضی از شما را نسبت به بعضی دیگر برتری بخشیده» یعنی در نظام خلقت برخی بر برخی دگر برتری دارند و متعاقباً سخن از پرداخت نفقه آورده است که نتیجه‌ی کار و تلاش با استفاده از نیروی جسمانی برای تأمین معاش خانواده می‌باشد. هیچ برتری دیگری در مرد نسبت به زن به لحاظ جنسیّت، وجود ندارد؛ معیار برتری مقامی بنا به قرآن، فقط تقواست[1]). و (**۲**) اینکه مردان مکلّف به تأمین مخارج خانواده می باشند. بنابراین نقش مدیریّت یا «قوامبخشی» مرد در خانواده موکول به برقراری دو دلیل مزبور است و در شرایط استثنایی که ممکن است مردی از نظر قوای جسمانی ضعیف‌تر از همسرش باشد، و یا به عللی شوهر مخارج خانواده را تأمین نکند و همسر او نیز با کار خود ـ در خارج از خانه ـ خانواده را اداره بنماید، در اینگونه حالات مسلّماً صفت «قوامبخشی» که برای مرد ذکر شده، به زن نیز تعمیم می‌یابد. زیرا حکم، تعلیل گردیده و علّت مذکور، از محدودیّت خارج شده است. ولی آیه‌ی شریفه شرایط عمومی‌را درنظر گرفته است (به توضیح ارائه شده ذیل بخش اوّل آیه‌ی ۱۱ سوره نگاه کنید).

(۳۴) **. . . فَٱلصَّـٰلِحَـٰتُ قَـٰنِتَـٰتٌ حَـٰفِظَـٰتٌ لِّلۡغَيۡبِ بِمَا حَفِظَ ٱللَّهُ . . .**

« . . . **پس زنان شایسته، فرمانبردارند و اسرار**(شوهرانشان)**را چنانکه خدا حفظ نموده حفظ می‌کنند** . . . »،

پس‌از آنکه وظائفی را ـ بر مبنای دلایلی ـ برای مرد شمرد، درمقابل مردی که به وظایف خود عمل می‌کند، زن شایسته (**فَالصّالِحات**) را ذکر کرده صفات او را توضیح می‌دهد. می‌فرماید زن شایسته «**قانته**» است که این واژه به معنی مطیع آمده که به قول بعضی مراد اطاعت زن از شوهرش (در حدِّ حقّ وی) است ولی **قانت** به معنای «قنوت‌گزار»، اطاعت از خدا را نیز می‌رساند، چنانکه خطاب به مریم^ع می‌فرماید «**یا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ** = ای مریم ! قنوت خدایت کرده (مطیع او باش)» (آل‌عمران/۴۳ ـ به توضیح آیه نگاه کنید). بنابراین، مفهوم آیه این است که زنان شایسته چون فرمانبردار خدایند، خواست‌های شوهر را نیز در زندگی، در مواردی که خدا فرموده، رعایت می‌کنند و سازگاری دارند و به علاوه مسایل خصوصی شوهر و خانواده را ـ چنانکه خدا خواسته ـ حفظ می‌کنند.

(۳۴) **. . . وَٱلَّـٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهۡجُرُوهُنَّ فِي ٱلۡمَضَاجِعِ وَٱضۡرِبُوهُنَّ . . .**

« . . . **و** (امّا) **زنانی را که از نشوزشان درهراسید** (ابتدا) **پندشان دهید و** (اگر اثر نکرد) **در خوابگاه‌ها از آنها دوری کنید و** (هرگاه باز اثر نبخشید) **بزنیدشان؛ . . . »**،

---

(۱) ـ «**اِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللهِ أَتْقاکُمْ** = همانا برترین شما نزد خدا با تقواترین شماست» (حُجُرات/۱۳).

واژه‌ی «**نُشوز**» از مادّه‌ی «نَشز» ــ به معنی «زمین بلند» است و در قرآن به معنی «برخاستن و از جای بلند شدن» (**أنْشُزُوا** ــ مجادله/۱۱) و «از زمین برداشتن» «**نُنْشِزُها** ــ بقره/۲۵۹) به کار رفته است. ولی در اصطلاح فقهی «نُشوز» برای تعریف نوعی از زنان (و مردان ــ آیه‌ی۱۲۸) است که «ناشزه» هستند. «زنِ ناشزه» در برابر «زن قانته» است و هرچه او دارد، آن دیگری ندارد.

در عبارت فوق سخن از این است که اگر زنی «**صالح** = شایسته و عفیف»، «**قانِت** = مطیع در برابر خدا» و «**حافظاتٌ لِلغیب** = حافظ اسرار شوهر و خانواده» ــ که شرحش در عبارت قبلی رفت ــ نبود، و از تمام وظائفی‌که خداوند برای او نسبت به شوهر و خانواده تعیین کرده سرباز زد[1]، با او چه باید کرد ؟ آیه‌ی شریفه به شوهر چنین زنی رهنمود می‌دهد، می‌فرماید ابتدا «**فَعِظُوهُنَّ** = نصیحتشان کنید» (مبادا برتری به لحاظ قوای جسمانی باعث شود که یک راست سراغ خشونت روید). سپس، اگر نصیحت و اندرز مؤثّر واقع نشد، «**وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ**، قهر در بستر». به نظرمی‌رسد که در این مرحله نیز خداوند نمی‌خواهد پرده‌ها دریده شده و موضوع علنی شود و از اینرو دستور «هَجْر در بستر» می‌دهد، یعنی قهر به طور خصوصی، نه قهری که فرزندان هم از آن مطّلع شوند. آنگاه ــ در مرحله‌ی آخر، چنانچه پند و اندرز و قهر در بستر نیز مؤثّر نیفتاد ــ آیه‌ی شریفه می‌فرماید قبل‌از آنکه دیگران وارد موضوع شوند (چنانکه آیه‌ی بعد شامل دخالت «**حَکَمَین**» بر همین مبناست) یک سعی تربیتی توسّط شوهر، در داخل خانه انجام شود و آن اینکه «**وَاضْرِبُوهُنَّ** = ایشان را بزنید» شاید بدین طریق آرام گیرند؛ و در این زمینه چند نکته درخور توجّه است :

اوّل آنکه «واو»های بعداز «فاء» در آیه‌ی شریفه، به منزله‌ی همان «فاء» است، یعنی سلسله‌مراتب **نصیحت**، **دوری در بستر** و **ضرب** باید رعایت شود و به هرمرحله درصورت مؤثّرنبودن مرحله‌ی قبلی روی آورد.

دوّم آنکه واژه‌ی «**اِضْرِبُوهُنَّ**» در اینجا مؤکّد نیست (نفرموده «اِضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا») چنانکه روال احکام مؤکّد در قرآن است. لذا پیامبر[ص] شخصًا در **حَجَّةُ الْوَداع** آیه‌ی فوق را تفسیر کرده و می‌فرماید «اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ لِنِسائِکُمْ عَلَیْکُمْ حَقًّا وَ لَکُمْ عَلَیْهِنَّ حَقًّا أن لایُوطِئْنَ فَرْشَکُمْ غَیْرَکُمْ وَ لایُدْخِلْنَ اَحَدًا تَکْرَهُونَهُ بُیُوتَکُمْ إلاّ بِإذْنِکُمْ وَ لایَأتِینَ بفاحِشَةٍ، فَإنْ فَعَلْنَ فَإنَّ اللهَ قَدْ أذِنَ لَکُمْ أنْ تَعْضُلُوهُنَّ وَ تَهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ تَضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَیْرَ مُبَرِّحٍ فَإنِ انْتَهَیْنَ وَ أطَعْنَکُمْ فَعَلَیْکُم رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوف = ای مردم ! همانا برای زنان شما بر شما حقّی است و برای شما بر ایشان حقّی است (هردو تعهّداتی نسبت به هم دارید و حقّ شما بر زنان) اینکه کسی را به جز شما بر بسترشان راه ندهند و کسی را که شما میل ندارید، جُز با موافقت شما به خانه نیاورند و کار زشت نکنند، پس اگر کار زشت کردند («**ناشزه**» شدند)، خدا نیز به شما

---

(۱) ــ متأسّفانه برخی «**نُشوز**» را به مفهوم کلّی «عدم اطاعت» گرفته‌اند و این برداشت باعث سوءِ تفاهم شده است. زیرا منظور زنی نیست که برده‌وار در اختیار شوهرش نیست، بلکه مقصود از «زن ناشزه» زنی است که با انواع سرکشی‌ها، درحقیقت به مقدّمات فحشا رسیده است. چنانکه پیامبر[ص] در خطبه‌ی **حجّة الوداع** (که ذکرش متعاقباً می‌آید) از زن ناشزه به «**یَأْتِینَ بِفاحِشَةٍ** = کار زشت می‌آورند» تعبیر کرده است.

اجازه داده است که بر ایشان تنگ بگیرید (اشاره به آیه‌ی۱۵ همین سوره) و از ایشان در قسمت همبستری دوری گزینید و ایشان را تنبیه کنید، ولی نه به قسمی که در ایشان اثر گذارد (کبود و زخم شود)؛ آنگاه اگر از کار خود (نشوزشان) دست کشیده، شئون شما را رعایت کردند، بر شما نیز واجب است که روزی و خوراک و پوشاک ایشان را به نیکی و عرف بدهید». (به نقل از «**خطبه‌ی حجّة الوداع**» که در مآخذ مختلف مثل «سیره‌ی ابن هشام» و غیره آمده‌است). بدین‌ترتیب منظور از «تنبیه زن ناشزه» را اصحاب پیغمبر[ص]، حالتی تقریباً شبیه به اخم و تعرّض دانسته‌اند و از ابن‌عبّاس در تفسیر طبری از آیه آمده است که غرض از «**اِضْرِبُوهُنَّ**» ضربه‌ی خفیقی با چوب مسواک می‌باشد ! همچنین تفسیر مجمع‌البیان روایتی از امام باقر[ع] نقل می‌کند که «الضَّرْبُ بالسِّواک = زدن باید با چوب مسواک باشد».

سوّم آنکه بنا به موارد فوق می‌توان گفت که آیه‌ی شریفه در موضع تخفیف خشونت شوهر نسبت به زن می‌باشد و نه مروّج آن. زیرا زن «**ناشِزه**» را شاید عرب قبل‌از اسلام زیر ضربات لگد و شلاّق می‌کشت و حتّی امروزه نیز چنین خشونت‌هایی با این‌گونه زنان، در تمامی نقاط دنیا جریان دارد.

چهارم آنکه ممکن است این سؤال پیش آید که اگر شوهر رو به «**نُشُوز**» رفت تکلیف زن در قبال او چیست ؟ البتّه آیه‌ی قرآن در این‌باره صرفاً مرحله‌ی اوّل (امکان نشوز شوهر) را ذکر کرده و به سعی بر توافق اشاره داشته است (نساء/۱۲۸) ولی روشن است که اگر «نشوز» شوهر با نصیحت و سعی اوّلیّه‌ی زن اصلاح نشد، حقّ زن (پس‌از رجوع به حکمیّت خانوادگی) شکایت به دادگاه صالحه و أخذ طلاق با تمامی حقّ و حقوقِ خود و فرزندانش می‌باشد و در این‌مورد هیچ اختلافی بین فقهای فِرَق نیست.

(۳۴) . . . فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا .

«**. . . پس اگر از شما پیروی نمود**(ه ترک نشوز کرد)**ند، پس راهی علیه آنها مجویید، همانا خداوند بزرگ و والاست** »،

یعنی هدف از رهنمودهای[۱] داده شده، «اصلاح» است و نه ارائه‌ی راه برای تحکّم بی‌جا و فرمانروایی بی‌دلیلِ مرد نسبت به زن! خیلی چیزها در دنیا که در نگاه آرمانی هست، در نگاه واقعی نیست. آرمان این نیست که در خانواده‌ها نشوز زن یا شوهر پیش آید، ولی واقعیّت این است که این‌گونه امور بعضاً پیش می‌آید و بنابراین رهنمود خدای بزرگ و والا نیز نسبت به آن نه آرمانی، بلکه واقعی است. پس حق است که بندگان هدف اصلاحی خدا را از آیه‌ی شریفه درنظر گیرند و به مفاهیم خشونتباری که ممکن است خارج‌از این هدف ارائه شود، عنایتی نکنند. در مقطع آیه‌ی شریفه دو صفت از صفات حقتعالی آمده که گویی به شوهران هشدارمی‌دهد خداوند مقامی بالاتر وبزرگتر ازهمه است، پس ازهرگونه ستم باید پرهیزکرد وگرنه

---

(۱) ـ همه‌ی مفسّران معتقدند که آنچه در آیه‌ی شریفه ارائه شده نه حکم، بلکه صرفاً رهنمود است. بنابراین نمی‌توان گفت که اگر مثلاً شوهری از توصیه‌های آیه‌ی شریفه درقبال زن ناشزه‌اش پیروی نکرد، لزوماً گناه کرده است، بلکه حدّ أکثر آن است که از راه مفیدی که برای رفع مشکلش وجود دارد، استفاده نکرده است.

گرفتار عقوبت آن مقام برتر خواهید شد.

(۳۵) وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَٱبْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِۦ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصْلَٰحًا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيْنَهُمَآ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا .

« **و چنانچه از اختلاف میان آندو** (زن و شوهر) **هراسناک شدید، پس داوری از خانواده‌ی آن**(شوهر) **و داوری از خانواده‌ی آن**(زن) **برگزینید، اگر اراده‌ی اصلاح داشتند خدا میانشان سازگاری افکند، همانا خدا دانا و آگاه است** »،

آیه‌ی شریفه خانواده، دوستان، آشنایان و حتّی اولیای امور را درمورد اختلافات بین زن و شوهر مخاطب قرار داده است که اگر ناسازگاری آنها از حدّ گذشت، به طوری که اخبار آن به خارج از محیط خانواده رسید و افراد از شدّت برخوردهای آنان هراسناک شدند که مبادا به قول معروف، «بلایی بر سر خود و فرزندانشان بیآورند»، آن‌وقت باید به «حَکَمیّت» رجوع کرد و زن و شوهر ـ قبل‌از آنکه بحث طلاق پیش آید ـ تعیین تکلیف خود را به حَکَمَین واگذار کنند. همچنین می‌فرماید، چنانچه حکمین قصد اصلاح داشته باشند، خداوند به داوران توفیق می‌دهد، یعنی تدابیری به ذهن و کلماتی بر زبانشان جاری می‌سازد که می‌توانند فورمول موفّقی را برای رفع اختلاف پیش آورده موجب صلح و آشتی بین زن و شوهر شوند. (البتّه حکمین می‌توانند درصورت عدم توافق شوهر و زن به طور قطعی، حکم جدایی آندو را نیز صادر کنند).

ازسوی دیگر، از آنجا که آیه‌ی شریفه می‌رساند که قبل‌از دست زدن به طلاق باید به حکمیّت روی آورد، روش شوهرانی که با دیدن کوچکترین ناراحتی از همسرشان قصد طلاق می‌کنند، اسلامی نیست.

به علاوه ـ با بسط معنا ـ آیه‌ی شریفه می‌رساند که مسلمان‌ها می‌توانند برای رفع کلّیّه‌ی اختلافات خود به حکمیّت رجوع کنند. زیرا، نه «اختلاف» منحصر به زنان و شوهران است، نه «رفع اختلاف» مختصّ آنها. این استدلالی بود که علی[ع]، در توجیه رجوع اختلاف با معاویه به حکمیّت ـ بنا بر همین آیه ـ و به حق و درستی، به خوارج عرضه داشت و متأسّفانه جمود و قشریگری آنها مانع از وسیع‌بینی آیات قرآن و قبول منطق گردید.

(۳۶) وَ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشْرِكُواْ بِهِۦ شَيْـًٔا ۖ وَ بِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا وَبِذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱلْجَارِ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْجَارِ ٱلْجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلْجَنۢبِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا .

« **و خدارا عبادت کنید و هیچ‌چیز** (و کس) **را شریک او قرار ندهید؛ و به پدر و مادر احسان کنید و** (همچنین) **به خویشان و یتیمان و مستمندان و همسایه‌ی نزدیک و همسایه‌ی دور و همنشین و در راه‌ماندگان و**

کسانی‌که (درجنگ اسیر و)**دراختیار شمایند (نیکی نمایید) همانا خداوند کسی‌را که متکبّر و فخرفروش است، دوست ندارد »**،

در بخش **اوّل** آیه ـ پس‌از بیان پاره‌ای احکام و رهنمودها در آیات پیشین ـ تذکّر می‌دهد که زن‌ها و شوهرها ، در پرتو بنده‌گی خدای یگانه و اتّکا به فرامین و هدایت‌های او ، نسبت به هم وفادار بوده و از بنده‌گی و اطاعت غیرخدا بپرهیزند.

در بخش **بعد** آیه‌ی شریفه، به خیرخواهی و محبّت نسبت به والدَین و دیگر نزدیکان و محرومان جامعه فرمان می‌دهد. درمورد «**ما مَلَكَتْ أيْمانُكُمْ** = افراد تحت اختیار» البتّه کسانی‌هم بودند که از دوران قبل‌از اسلام دردست برخی از مسلمان‌ها قرار داشتند و در جنگ‌های رسمی اسیر نشده بودند. اینگونه افراد به حکم آیه‌ی٦٠ سوره‌ی توبه که ازجمله موارد مصرف صدقات را برای آزادی بردگان برمی‌شمرد، از صاحبانشان أخذ و آزاد می‌شدند.

در مقطع آیه خودخواهی‌ها و تفرعن‌های اشخاص که موجب اجتناب آنها از نیکی‌ها می‌گردد، منع شده و خداوند با اظهار عدم دوستی با این‌گونه افراد، درحقیقت بر پی‌گیری نیکی‌هایی که توصیه فرمود، تأکید داشته است.

(۳۷) **الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۗ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَـٰفِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا .**

« همانها که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل می‌خوانند و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته کتمان می‌کنند؛ و ما برای کافران عذابی خوارکننده مهیّا کرده‌ایم »،

واژه‌ی «**الَّذِينَ** = کسانی‌که» در صدر آیه، به «**مَن كانَ مُخْتالاً فَخُورًا** = متکبّران فخرفروش» در مقطع آیه‌ی قبل برمی‌گردد و متن آیه‌ی شریفه، توصیف اینگونه افراد است. می‌فرماید این افراد «بخیل»اند و مردمان را نیز به «بُخل» تشویق می‌کنند. زیرا «**بخل**» دریغ داشتن نیکی از مردم است، چه از نظر **اقتصادی** ـ مثل کوتاهی در انفاق و خیرات که در آیات بعد مورد اشاره است ـ و چه به لحاظ **اخلاقی** که همان دریغ‌ورزی از احسان و محبّت در حقّ دیگران می‌باشد.

آیه تصریح دارد که چنین روحیّه و روشی‌که شخص خود را فراتر از نیکی به مردم و کمک به محتاجان ببیند، از لوازم کفر است و خداوند برای خودخواهان و «کبرورزان» عذابی «خوارکننده» در آخرت تدارک دیده‌است.

(۳۸) **وَ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ ۗ وَمَن يَكُنِ ٱلشَّيْطَـٰنُ لَهُۥ قَرِينًا فَسَآءَ قَرِينًا .**

« و کسانی‌که اموالشان را برای جلب توجّه مردم (ریاکارانه) **انفاق می‌کنند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند** (شیطان همنشین آنهاست) **و هرکه شیطان یاور اوست، چه بد همدمی است »**،

انفاق ریاکارانه ـ که برای خودنمایی به خلق و نه به خاطر تقرّب به خدا و در راه خدمت به خلق انجام می‌گیرد ـ مذموم همه‌ی مکاتب دینی است. چنانکه فرموده «**یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتُبْطِلُوا صَدَقاتِکُم بِالْمَنِّ وَ الأذَی کَالَّذِی یُنفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ وَ لایُؤْمِنَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ** = ای کسانی‌که ایمان آوردید! بخشش‌های خود را با منّت و آزار باطل مسازید، همانند کسی که مال خویش برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد» (بقره/٢٦٤).

امّا برای مکاتب اجتماعی که فقط جامعه را هدف قرار می‌دهند، مهم نیست که مردم با چه روحیّه‌ای انفاق کنند. فقط دین است که به باطن افراد توجّه داشته و همواره تأکید می‌نماید که عمل صحیح از باطن و نیّت صحیح سرزند.[۱]

(۳۹) **وَ مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَاخِرِ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا .**

« و چه زیانی برایشان می‌بود اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا روزیشان داده است انفاق می‌کردند؟! و خدا به احوالشان داناست »،

آیه‌ی شریفه به وضوح، «اختیار» انسان را در «انتخاب راه» و «چگونه بودن» او را می‌رساند؛ اینکه انسان «مختار» آفریده شده و قبول «ایمان» و یا «کفر» و اتّخاذ راه و روش زندگی بر طبق آن، به خود او واگذار گردیده است. حال با سؤال ساده‌ای بر روح انسان مختار تلنگر می‌زند که با ایمان به خدا و اطمینان از آخرت و زندگی بر طبق آن، چه چیز جُز صلاح و سعادت برای خود خواهد خرید؟ و از انفاق بدون چشم‌داشت به مردم چه کسی ضرر دیده و چه چیزی جز محبوبیّت و خیر بسیار برای خود کسب کرده است؟ مقطع آیه تذکّری است که هر انتخاب و عمل انسان از علم و آگاهی خدا دور نخواهد ماند و همه مطمئن باشند که به نتائج کار خود خواهند رسید.

(۴۰) **إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ۖ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَٰعِفْهَا وَيُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا .**

« به راستی خدا هموزن ذرّه‌ای ظلم نمی‌کند، و اگر (کار) **نیکی باشد مضاعفش گرداند و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد »،**

بخش اوّل آیه مشعر بر آن است که هرآنچه به هرکس در آخرت می‌رسد، همان چیزی است که دقیقاً حقّ اوست و نظام پاداش و مجازات إلهی، تجلّی کامل عدل خداست.

درمورد بخش دوّم آیه و وعده‌ی پاداش مضاعف برای هر کار نیکی که انسان انجام می‌دهد، باید دانست که اصولاً هر کار نیکی که از آدمی سرمی‌زند، تجلّی وجود اصل آن نیکی در اوست که برحسب

(۱) ـ به طور کلّی «صوفیگری افراطی» از باطن شروع کرده و همانجا می‌ماند. «مادّیگری» از جامعه آغاز نموده و به انسان و باطن او نمی‌رسد. ولی «اسلام» از درون سرچشمه گرفته و به بیرون توسعه می‌یابد. و از جهان‌بینی به اعتقادات و سپس به احکام و برنامه‌ریزی اجتماعی می‌رسد.

مورد، بروز خارجی یافته است. همین‌طور هرنوع عمل سوء بیانگر وجود صفتی در شخص است که قابلیّت تکرار همان زشتی را در موارد مشابه فراهم می‌سازد. از اینرو اعمالِ ما دارای دو بُعدِ متفاوت می‌باشد، یک بُعد مادّی که حدّ و مرز معیّن دارد و یک بُعد مجرّد که حدّ و مرز نمی‌شناسد (و همین فلسفه‌ی خلود و جاودانگی اعمال آدمی است). عکس‌العمل خداوند نسبت به کارهای ما برحسب بعد مجرّد آنهاست و روی همین اصل و از راه فضل و کرم، به یک کار نیک پاداش مضاعف می‌دهد. درمورد اعمال سوء نیز فرموده‌است «**مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ اَو فَسادٍ فِی الأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النّاس جمِيعًا** = هرآنکس که یک نفر را ـ بی‌آنکه کسی را کشته باشد یا فسادی در زمین کرده باشد ـ بکُشد، مثل این است که همه‌ی عالم را کشته است» (مائده/۳۲). امّا مشابه تعبیری که درمورد اعمال نیک به کار رفته، درمورد اعمال سوء (کیفر مضاعف) در قرآن مشاهده نمی‌شود و این امر می‌رساند که رحمت خدا بر خشم او غلبه دارد. حتّی این مضمون روشن‌تر هم بیان شده است، چنانکه می‌فرماید : «**مَن جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها وَ مَن جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلايُجْزَى إلاّ مِثْلَها** = هرکس کار نیک آورَد ده برابر آن پاداش دارد و هرکس کار بد آورد، جز به مانند آن کیفر داده نمی‌شود» (انعام/۱۶۰). و این نمایانگر فضل و کرم إلهی است.

(۴۱) فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ . . .

« **پس چگونه باشد** (احوال ایشان) **آنگاه که از هر امّتی گواهی آوریم ...** »،

«**مِلّت**» در قرآن، به معنی «دین» است، چنانکه منظور از «**مِلّت ابراهیم**» دین ابراهیم می‌باشد. امّا «**اُمَّت**» به گروهی گفته می‌شود که ازنظر عقیده و اندیشه با یکدیگر پیوند دارند و آیه‌ی شریفه می‌فرماید در قیامت هر اُمّتی را گواهی است که شهادت می‌دهد هدایت إلهی و تمام اِتمام حجّت‌ها در دنیا به آنها رسیده بود.

(۴۱) . . . وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَـٰٓؤُلَآءِ شَهِيدًا .

« ... **و تو را** (ای پیامبر!) **بر اینان** (امّت مسلمان) **گواه آوریم؟** »،

در احادیث است‌که روزی اُبَیّ‌بن کَعب بر پیامبر[ص] این آیه را خواند و دو چشمان آن‌حضرت پراز اشک شد. مسلّماً منظور از «گواهی» پیامبر[ص] در آخرت، این نیست که خبر دهد فلان کس در خفا چه می‌کرد ! چنین تصوّری‌که پیامبران‌را، حتّی پس‌از مرگشان، شاهد و ناظر بر احوال مردمان می‌داند، قرآن به صراحت رد کرده، چنانکه می‌فرماید «**وَ مِنْ اَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لاتَعْلَمُهُمْ** = و از اهل مدینه گروهی بر نفاق‌اند، (ای پیامبر) تو آنان را نمی‌شناسی» (توبه/۱۰۱)، و درمورد عیسی[ع] می‌فرماید که چون در آخرت از او پرسیده شود : «**أ أنتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِى وَ اُمِّى إلهَيْنِ مِن دُونِ الله** = آیا تو به مردم گفتی که غیرخدا من و مادرم را دو خدا گیرید؟» و او جواب می‌دهد «**ماقُلْتُ لَهُمْ إلاّ ما اَمَرْتَنِى بِهِ اَنِ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّى وَ رَبَّكُمْ وَ كُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مادُمْتُ فِيهِمْ فَلَمّا تَوَفَّيْتَنِى كُنتَ اَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ اَنتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيد** = به آنها جز آنچه به من فرمان داده بودی نگفتم که خدارا که خداوندگار من و خداوندگار شماست، بپرستید؛ و مادام که

میانشان بودم، گواه بر ایشان بودم، (امّا) همین‌که مرا میراندی، تو خود مراقب آنها بودی و تو بر همه چیز گواهی» (مائده/۱۱۷ و۱۱٦) . بنابراین منظور از گواهی پیامبر ص در آخرت، ـ چنانکه اشاره رفت ـ جز این نمی‌تواند باشد که شهادت خواهد داد پیام‌ها و اِتمام حجّت‌های إلهی را با امانت تمام به مردم رساند.

(۴۲) **يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَعَصَوُاْ ٱلرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ ٱلْأَرْضُ . . .**

« **در آن روز کسانی که کفر ورزیده و عصیان رسول کردند، آرزو کنندکه ای کاش با زمین** (خاک) **یکسان می‌شدند . . .** »،

دراینجا چون «عصیان رسول» نتیجه‌ی «کفر به آیات خداست»، لفظ «**کَفَرُوا**» قبل‌از «**عَصَوُا الرَّسول**» در آیه آمده است. آیه‌ی شریفه درحقیقت تشریحی از حالت کفّارِ فخرفروش در آخرت است که مجملاً در مقطع آیه‌ی ۳۷ همین سوره اظهار داشت «**وَ اَعْتَدنا لِلْکافِرینَ عَذابًا مُهینًا** = کافران‌را عذابی خوارکننده مهیّاکرده‌ایم»، در عبارت فوق می‌گوید همآنان ـ که غرور بی‌جایشان در دنیا باعث شده بود انکار حقایق کنند ـ در آن‌روزِ حساب، چنان احساس خواری و خفّت نمایند که هریک از ایشان با تمام وجود گوید «**یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرابًا** = ای کاش خاک بودم!» (نَبَأ/٤٠).

(۴۲) . . . **وَ لَا يَكْتُمُونَ ٱللَّهَ حَدِيثًا .**

« **. . . و هیچ سخنی را از خدا پوشیده نتوانند داشت** »،

چنانکه در همین مضمون فرموده است «**فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِم** = گناهکاران (در آن‌روز) به گناه خود اعتراف کنند» (مُلک/۱۱). در این ارتباط، برخی گفته‌اند که گفتارِ ما درطول عمر، همواره در شیارهای مغزمان محفوظ است ، منتها خود آن قدرت را نداریم که همواره زنده‌شان سازیم . ولی ، چون خدا اراده نماید ـ به مانند سوزنی که بر صفحه‌ی گرامافون قرار گیرد ـ همه‌ی مطالب درونی انسان، ظهور می‌کند. درواقع کتابِ نفس انسان گشوده شده و آدمی در برابر شهود گوناگون، ناچار هرچه را می‌داند اعتراف خواهد کرد؛ و البتّه هیچ فکر و گفته و عملی ازنظر علم و قدرت قاهر بر هستی در آن روزِ موعود پوشیده نمی‌ماند.

بخش پنجم

(۴۳) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَـٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ . . .**

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! در حال مستی به نماز نزدیک مشوید تا بدانید چه می‌گویید ... »،

پس‌از تذکّراتی درمورد مسئولیّت‌های زن و شوهر نسبت به یکدیگر با توجّه به اعتقادات ـ توأم با نصایح اخلاقی ـ و نهایتاً ارائه‌ی تصویری از احوال گنهکاران در قیامت طی آیات پیشین، در این مرحله از آیات نکته‌ای را درمورد رابطه‌ی انسان با خدا که زیربنای سرمایه‌ی اُخروی اوست ـ یعنی نماز ـ مطرح نموده‌است.

می‌فرماید، با حال غفلت و سرگردانی سراغ نماز نروید، زیرا هدف از نماز، توجّه به خدا و رسیدن به پاکی نفس و اخلاص است که وقوف کامل شخص را نسبت به احوال خویش می‌طلبد و مخموری عقل و مستی حیوانی با چنین هدفی مغایرت دارد. متعاقباً حکم تعلیل شده که «**حَتّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُون** = تا بدانید چه می‌گویید» و این مطلب می‌رساند که فهم معانی کلمات و تمرکز فکری در نماز، لازم است.

بدین‌ترتیب تکیه‌ی آیه‌ی شریفه بر «نماز» است و به «مستی» در ارتباط با نماز اشاره نموده است، نه آنکه مستی را در موارد دیگر ـ جز نماز ـ مجاز شمرده باشد! ولی برخی از مفسّران گویند از نزول این آیه فهمیده می‌شود که حُکم حُرمت خمر تا آن‌هنگام به صراحت نیامده بود و این قول قوی‌تر است. حُکم تحریم شرب خمر ـ به مانند بسیاری از احکام دیگر ـ از سوره‌ی نحل (آیه‌ی۶۷، مربوط به آخرین سال‌های دوران مکّه و یا اوائل مدینه) تا بقره (آیه‌ی۲۱۹، اوائل دوران مدینه)، آیه‌ی فوق (نیمه‌ی اوّل دوران مدینه) و مائده (آیه‌ی۹۰، آخرین سال‌های مدینه)، تدریجاً نازل و تکمیل گردید.

(۴۳) **. . . وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِى سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغۡتَسِلُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَـٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءً فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا .**

« ... **و** (همچنین) **در حال جنابت** (به نماز نایستید) **تا غسل کنید، مگر آنکه رهگذر**(در راه سفر) **باشید؛ و اگر بیمار یا مسافر بودید یا کسی از شما از جایگه قضای حاجت** (برون) **آمد یا با زنان آمیزش داشتید و آبی نیافتید، پس خاک پاکی را قصد نمایید و بر صورت و دستهایتان مسح کنید، همانا خداوند بخشنده و آمرزگار است»،**

آیه‌ی شریفه شرایط استثنایی را بیان می‌دارد تا هرگاه در آمادگی برای نماز چنان شرایطی وجود داشت،

افراد تکلیف خود را بدانند. روی سخن با مردان است ولی ـ بنا به قاعده‌ی «تغلیب» در زبان عرب ـ زنان را هم شامل می‌شود که آنها نیز، پس‌از آمیزش جنسی با شوهرانشان، قبل‌از نماز، موظّف به غسل می‌باشند. البتّه در شرایط سفر یا بیماری و یا فقدان آب ـ چنانچه مشکلاتی بود و غسل میسّر نشد ـ می‌توان به عوض غسل، تیمّم نمود. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است :

اوّل آنکه مطابق معمول (به مانند آیات ۲۲۳←۲۲۲ سوره‌ی بقره) به مسائل جنسی در حجاب و با کنایه اشاره شده‌است که «**لامَسْتُمُ النِّساء** = هنگامی‌که مُلامسه (آمیزشی) با زنان پیش آمد»؛ و مقصود از «ملامسه» در اینجا همان «آمیزش جنسی» است، چنانکه می‌فرماید، وقتی بشارت تولّد عیسیع به مریم داده شد، مریمع گفت : «**لَمْ يَمْسَسْنِى بَشَرٌ** = هیچ بشری تا به حال مرا لمس نکرده است» (مریم/۲۰). ولی متأسّفانه بعضی فقهای اهل سنّت با روحیّه‌ی قشری به آیه نگریسته و گفته‌اند، با دست زدن به زن وضوء باطل می‌شود!

دوّم آنکه واژه‌ی «**صَعِيد**» در آیه به معنی «سطح زمین» اسـت که به طور کلّی، خاک دارد ولی نمی‌توان ـ چنانکه بعضی از فقها گفته‌اند ـ از یک قطعه سنگ بی‌خاک برای تیمّم استفاده کرد. زیرا در این‌مورد آیه‌ی ٦ سوره‌ی مائده گویاست که آنجا می‌فرماید : «**فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ اَيْدِيكُم مِنْهُ** = بر سطح زمین پاکی تیمّم کنید و چهره‌ها و دست‌های خود را **از آن** مسح نمایید».[1]

سوّم آنکه برخلاف آنچه عدّه‌ای از فقها گفته‌اند، «تیمّم» به دو شکلِ «بَدَل از غسل» و «بَدَل از وضوء» تقسیم نشده و به هرمورد که باشد، بیش‌از یک شکل برای آن در قرآن مشخّص نگردیده است.

مقطع آیه اشاره به این معناست که دین، آسان است. چنانکه فرموده «**مايُرِيدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم منْ حَرَجٍ وَلَكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ** = خدا (در دین) اراده‌ی سختی برشما ندارد بلکه می‌خواهد شما را پاک گرداند» (مائده/٦). اساس در غسل و وضو، «طهارت» و «تواضعی»است‌که انسان برای نماز، دربرابر خدا انجام می‌دهد. به عبارت دیگر، غسل و وضوء ـ هر دو ـ دو جنبه دارند : «پاکی روح» و «پاکی جسم». چنانچه غسل و وضوء به دلائلی عملی نبود، خداوند سختگیر نیست و به بندگان اجازه داده تا با قصد پاکی ـ طی تیمّم ـ روح خود را با تواضع مطهّر ساخته و سپس رو سوی او آورند.

(۴۴) **أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ ٱلْكِتَـٰبِ يَشْتَرُونَ ٱلضَّلَـٰلَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّواْ ٱلسَّبِيلَ.**

«**آیا توجّه نکردی به کسانی‌که نصیبی از کتاب** (آسمانی) **به آنان داده شده است که گمراهی‌را می‌خرند و می‌خواهند که شما** (نیز) **گمراه شوید ؟** »،

به دنبال آیه‌ی قبل درمورد نماز و چگونگی آماده شدن برای آن، آیه‌ی شریفه به یهودیان و مسیحیان اشاره دارد که با «نصیبی» از کتاب إلهی (تورات و انجیلی که سوای دربرداشتن حقایقی از دین خدا، حاوی محرّفاتی

---

(۱) ـ آورده‌اند که خاک پاک نه تنها مرض‌زا نیست، بلکه پاک کننده هم درنظر گرفته شده است، چنانکه برخی از حیوانات استحمامشان با خاک است.

نیز هست) راه و روش دینی مسلمان‌ها را تخطئه کرده و سعی در انصراف آنها از راهی که پیش گرفته‌اند (تدیّن به دین اصیل إلهی) دارند. (البتّه این گرفتاری را مسلمانان موحّد نیز با بدعتگزاران دینی دارند).

(۴۵) **وَ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِأَعۡدَآئِكُمۡۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَلِيّٗا وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرٗا .**

« و خدا دشمنان شمارا بهتر می‌شناسد و کافی‌است که خدا سرپرست (شما) **بوده و کافی‌است که خدا یاور**(شما) **باشد »،**

یعنی هرچند ممکن است آن یهودیان و مسیحیان استهزاءگر (آیه‌ی قبل) بعضی اوقات از درِ دوستی درآمده و در مواقعی سخنان دلخوش‌کننده به مسلمان‌ها بگویند، ولی خدا اعلام می‌دارد که آنها دشمن شما مسلمین بوده و دوستیشان قابل اعتماد نیست.

بخش بعدی آیه اشعار می‌دارد که مسلمان‌ها هرگز تصوّر نکنند که نیازی به دوستی با چنان افرادی دارند («دوستی» به معنی «یار همدل» ـ چنانکه از تقابل با واژه‌ی «ولایت» در آیه برمی‌آید ـ نه حفظ روابط صلح‌آمیز بر پایه‌ی احترام متقابل) بلکه به خدا تکیه کنند که همو برای سرپرستی و یاری آنان کافی است. به قول فردوسی :

همو سیم بخشایـدم هم کلاه — هم از هر بدی آردم در پنـاه
خداوند بالا و پستی تویـــی — ندانم چه‌ای، هرچه هستی تویی!

(۴۶) **مِنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَيَقُولُونَ سَمِعۡنَا وَعَصَيۡنَا وَٱسۡمَعۡ غَيۡرَ مُسۡمَعٖ . . .**

« برخی از یهودیان کلمات را از جایگاه خود تغییر دهند و (به تمسخر) **گویند : شنیدیم و نافرمانی کردیم، و بشنو که ناشنوا باشی ... »،**

آیه‌ی شریفه روش استهزاءآمیز و روحیّه‌ی منافقانه‌ی یهودیان زمان را در قبال مسلمان‌ها نشان می‌دهد. امروزه نیز ـ کم و بیش ـ اینگونه رفتارها در بین منکران دینی مشهود است؛ چه بسا مطالبی را می‌شنوند که با هیچ منطقی قابل رد نیست، ولی چون روحشان میل به باطل دارد، ظاهراً اظهار توافق نموده و در عمل به راه خود می‌روند !

منظور از عبارت «**سَمِعْنا وَ عَصَيْنا** = شنیدیم و نافرمانی کردیم» این است که آنها سخن حق را می‌شنیدند و ظاهراً تصدیق می‌کردند، ولی به هیچ‌وجه قصد رعایت آن را در عمل نداشتند.

(۴۶) **. . . وَرَٰعِنَا لَيَّۢا بِأَلۡسِنَتِهِمۡ وَطَعۡنٗا فِي ٱلدِّينِ . . .**

«**...** و (گویند) **راعِنا ! درحالی‌که زبان می‌پیچانند و طعنه بر دین می‌زنند؛ ... »،**

آیه‌ی شریفه ناظر به تحریف لفظی است و در توضیح صدر آیه، اشعار می‌دارد که چگونه برخی از یهودیان (و نه همه‌ی آنها) «**يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَواضِعِهِ** = کلمات را (به قصد استهزاءِ دین) از جایگاه خود تغییر می‌دادند». واژه‌ی «**راعِنا**» در عبری مفهوم ناپسندی را ابلاغ می‌کند. یهودیان می‌شنیدند که مسلمان‌ها با این کلمه از

پیامبر ص درخواست توجّه می‌کردند ، آنگاه ایشان نیز به راه افتاده و توأم با تمسخر و پیچش زبان ، مرتّب می‌گفتند : «راعِنا، راعنا»! یعنی، زبان‌ها را، به سمت آن معنی خاصّ که خود می‌خواستند می‌گرداندند و بدین‌ترتیب، اسلام و پیامبرش را مورد استهزاء قرار می‌دادند. چنانکه در این‌زمینه فرموده «**وَ قَدْ كانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلامَ اللهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُون** = گروهی از ایشان (یهودیان) کلام خدا را می‌شنیدند و پس‌از آنکه (حقّانیّت) آن را درمی‌یافتند آگاهانه تحریفش می‌کردند» (بقره/۷۵).

(۴۶) **. . . وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَٱسْمَعْ وَٱنظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ . . .**

« . . . **و اگر می‌گفتند : شنیدیم و** (حق را) **فرمان بردیم، و** (تو نیز ما را) **بشنو و بر ما بنگر، هرآینه برایشان بهتر و استوارتر می‌بود . . .** »،

آیه‌ی شریفه ارشاد می‌نماید که اگر افراد، حقجویی و انصاف را جایگزین نفس‌پرستی و ریاکاری سازند، خود بهره می‌برند و زندگانی بهتری خواهند داشت.

(۴۶) **. . . وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً .**

« . . . **ولی خدا آنها را ـ به سبب کفر** (و عناد)**شان** (با حق) **ـ از رحمت خود دور ساخت و جُز قلیلی، ایمان نمی‌آورند** »،

یعنی، وقتی سراپای وجود آدمی منافع فردی و هواهای نفسانی شد، چشم حقیقت‌بین او کور و آینه‌ی دلش برای جذب حقیقت کدر می‌شود. این قانون خداست که خداوند به خود نسبت داده (برای روشنی بیشتر به توضیح آیه‌ی٦ سوره‌ی بقره مراجعه شود). و روی همین اصل می‌فرماید «**لايُؤْمِنُونَ إلاّ قَلِيلاً** = جُز قلیلی، ایمان نمی‌آورند» که می‌رساند روحیّه‌ی انصاف و حقجویی و فارغ از منافع مادّی اندیشیدن، پدیده‌ی رایجی بین انسان‌ها نیست و بنابراین کثرت معاندان با حق در دنیا تعجّب‌آور نمی‌باشد. یا مقصود این است که اندکی از حقایق را می‌پذیرفتند (آنچه موافق بارأی و اَحیاناً منافع ایشان است) و از بقیّه سرباز می‌زدند.

(۴۷) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ ءَامِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم . . .**

« **ای کسانی‌که کتاب داده شده‌اید ! به آنچه فروفرستادیم ـ که تصدیق‌کننده‌ی همان است که با شماست ـ ایمان بیاورید، . . .** »،

آیه‌ی شریفه ـ پس‌از اشاره به احوال درونی و روحیّه‌ی عنادآمیز برخی یهودیان و مسیحیان با حق در آیات پیشین ـ در مقام نصیحت است.

منظور از «**اُوتُوا الْكِتاب**» کسانی‌است که کتابی دردست داشته ولی لزوماً اهلیّت آن را ندارند. در آیه‌ی فوق خداوند، در موضع دعوت یهودیان به سوی اهلیّت یافتن برای کتاب خود، خصوصاً واژه‌ی «**يا اَيُّهَا الَّذِينَ اُوتُوا الكِتاب**» را به کار برده است. یعنی ای کسانی‌که کتاب آسمانی دریافت داشته‌اید ! به شایستگی رفتار کنید، نه به مانند کسانی که خبر از خدا و آخرت نداشته و تربیت دینی به خود ندیده‌اند !

(۴۷) **. . . مِن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰٓ أَدْبَارِهَآ . . .**

« . . . پیش‌از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و آنها را به عقب برگردانیم . . . »،

پس‌از «نصیحت» در آیه‌ی قبل و تأکید بر آنکه قرآن در تعقیب و تصدیق تورات و انجیل است، آیه‌ی فوق هشدار می‌دهد که اگر اهل کتاب همچنان روش عناد و کارشکنی در برابر حق (اسلام) را ادامه دهند، بد می‌بینند. درمورد آیه‌ی فوق تفاسیر مختلف هست :

عدّه‌ای از آیه‌ی شریفه برداشت تحت اللّفظی داشته و گفته‌اند، منظور آن است که تمام اعضاءِ صورتِ منکران از اهل کتاب ازبین برده شده و سرها به پشت برگردانده خواهد شد. این قول موافق با ظاهر آیه است و بنابراین قول، آیه‌ی شریفه درمقام تهدید برآمده است. **برخی،** مقصود از «محو چهره‌ها» را **سلب هدایت** دانسته و به «به عقب برمی‌گردانیم» را **رهاسازی در ضلالت** معنا کرده‌اند. **معدودی** از مفسّران نیز گفته‌اند که منظور از «چهره‌ها» بزرگان و رؤسای یهود است که مایه‌ی گمراهی دیگران را فراهم کرده بودند و مقصود از برگشت به عقب، سیر قهقرائی آنان است.

(۴۷) **. . . أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّآ أَصْحَـٰبَ ٱلسَّبْتِ ۚ وَكَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ مَفْعُولاً .**

« . . . یا آنان را ــ چنانکه اصحاب روز شنبه را لعنت نمودیم ــ لعنت کنیم، و فرمان خدا انجام‌شدنی است »،

توضیح این عبارت در سوره‌ی اعراف است (آیه۱٦۳). به دست می‌آید که یهودیان همواره به دنبال زندگی مادّی بوده و اوقاتشان فقط به کار و خواب و خوشگذرانی ــ و تأمین موجبات آن ــ می‌گذشت. موسی(ع)، به منظور اصلاح آنها (توجّه به معنویّات و اصل قراردادن خدا و اخلاق در زندگانی) روز شنبه را روز تعطیلِ کار و مخصوص عبادت اعلام کرد. ولی عدّه‌ای در آن‌روز هم روحیّه‌ی مادّی خود را تعقیب می‌کردند و به طرحی دست زدند تا در ساعات عبادت نیز ماهیگیریشان لطمه نبیند! (و احتمالاً در نماز و دعا هم فکرشان به دنبال ماهی‌ها بود!) از اینرو خداوند توفیق «هدایت» را از ایشان گرفت و در آیه‌ی ٦۵ سوره‌ی بقره می‌فرماید «**وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِینَ اعْتَدَوْا مِنكُمْ فِی السَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِین** = خود آگاهید از احوال کسانی‌که روز شنبه از قانون خدا تجاوز کردند و فرمانشان دادیم : بوزینگان مطرود باشید» (به توضیح آیه در سوره‌ی بقره مراجعه شود). این موضوع در عبارت فوق نیز به یهودیان یادآوری شده، شاید به راه آیند و از توطئه‌هایی که علیه مسلمان‌ها می‌کردند دست بردارند.

مقطع آیه تذکّر این واقعیّت است که خداوند ــ همان علم و اراده‌ی قاهر بر هستی ــ آنچه را مشیّتش اقتضاء نماید، به انجام می‌رساند و بنابراین مردمان، از فرصت‌هایی که داده می‌شود، برای اصلاح خود استفاده کنند، نه آنکه سوی غرور و تجاوز بیشتر روند! و برای آنکه افراد در جبران مافات مأیوس نباشند متعاقباً تذکّر می‌دهد :

(۴۸) **إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِۦ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ . . .**

« **همانا خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد، و** (امّا) **کمتر از آن را ـ برای هرکه بخواهد** (و صلاح داند) ـ **بیامرزد ...** »،

یعنی، گناه عظیمِ غیرقابل بخشش نزد خدا، **شرک** است، چنانچه افراد شرک نورزند، گناهان دیگرشان را خداوند «آنجا که صلاح بداند» ـ یعنی با در نظر گرفتن همه‌ی جوانب و شرایط ـ می‌بخشد. بدین‌ترتیب از یکسو، شرک مطلقاً محکوم شده و ازسوی دیگر، نحوه‌ی بیان به طریقی است که موحّدین را نیز هشدار می‌دهد تا تصوّر نکنند با قبول توحید، ارتکاب گناهان دیگر چندان اشکالی نخواهد داشت ! هرچند شرک، فقط سوی اصنام رفتن نیست و با در نظر گرفتن ابعاد وسیع آن، چندان گناهی برای «موحّد اصیل» باقی نمی‌ماند که مرتکب شود. پذیرش شرک با چنان مظالمی توأم است که به حق در مقطع آیه می‌فرماید :

(۴۸) **. . . وَ مَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفْتَرَىٰٓ إِثْمًا عَظِيمًا .**

« **... و هرکه به خدا شرک ورزد به یقین گناهی بزرگ بربافته است** »،

با سیری در قرآن، أشکال مختلف شرک روشن می‌شود :

الف : چنانچه ویژگی‌ها و خصائصی را که باید فقط برای خدا قائل شد، انسان به جز او نیز نسبت دهد، شرک ورزیده است. به عنوان مثال، مواردی ذکر می‌شود :

(۱) تکیه‌گاه و مؤثّر مطلق در امور فقط خداست «**وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُون** = مؤمنان باید فقط بر خدا تکیه کنند» (مائده/۱۱) و اگر چنین روحیّه‌ای در شخص نسبت به دیگران نیز (أعمّ از اشخاص و یا عوامل و قدرت‌های سیاسی و غیرسیاسی) ظهور کند، مبتلا به شرک شده است، چنانکه می‌فرماید : «**مَثَلُ الَّذينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللهِ أوْلِياءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ إنَّ أوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ** = مَثَلِ کسانی‌که جز خدا اولیایی (برای خود) گرفته‌اند، به مانند عنکبوت است که خانه‌ای (از تار) ساخته است و همانا سست‌ترین خانه‌ها خانه‌ی عنکبوت است» (عنکبوت/٤١).

(۲) چنانچه اشخاص آن عشق و احترامات خاصّی را که باید برای خدا داشت، به دیگران نیز نثار کنند، دچار شرک شده‌اند؛ چنانکه می‌فرماید : «**وَ مِنَ النّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللهِ أندادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ الله** = برخی از مردم غیرخدا را همانند خدا می‌گیرند و چنان به آنها عشق می‌ورزند که باید به خدا عشق ورزید» (بقره/١٦٥).

(۳) مطیع محض بودن و تسلیم و عبودیّت روحی و فکری، فقط باید نسبت به خدا باشد و هرآینه این امر به دیگران تعمیم داده شود ـ چه بزرگترین شخصیّت‌های دینی و چه معتبرترین مقامات فکری و سیاسی ـ شرک است؛ همانگونه که خدا بر سبیل شماتت به یهود و نصاری می‌فرماید : «**اتَّخَذُوا أحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أرْبابًا مِن دُونِ اللهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ ماأُمِرُوا إلاّ لِيَعْبُدُوا إلهًا واحِدًا لاإلهَ إلاّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمّا يُشْرِكُون** = غیراز خدا علمای دینی و پارسایان خود و مسیح پسر مریم را به اربابی گرفته‌اند، درصورتی‌که به‌آنان دستورداده شده بود که فقط خدای یگانه را بنده‌گی کنند، معبودی جُز او نیست، خدا

از آنچه آنان شریک او می‌سازند منزّه است» (توبه/۳۱). بر همین مبنا، فعّالیّتِ بدون شناسائی حول مقامات و مکاتب سیاسی و تسلیم شدنِ مطلق در برابر منویّات آنها و یا سرسپردگی کامل به فلان قطب و صوفی، همه را می‌توان شرک شمرد.

(٤) غُلُوّ در حقِّ شخصیّت‌های دینی ـ از عیسی[ع]پرستی تا علی[ع]پرستی ـ از مظاهر بارز شرک است، چنانکه اهل کتاب را در همین رابطه به انتقاد گرفته و می‌فرماید «**يا أَهْلَ الْكِتابِ لاتَغْلُوا فِى دِينِكُمْ** = ای اهل کتاب در دین خود غُلُوّ نکنید» (مائده/۷۷). این شواهد می‌رساند که سخن علما را باید با قرآن سنجید و نه اینکه گفتار ایشان را معادل با قرآن دانست ! قرآن صراحتاً به این روش اعتراض داشته و مذمّت می‌نماید که : «**أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ شَرَعُوا لَهُم مِنَ الدِّينِ ما لَمْ يَأْذَن بِهِ اللهُ** = آیا آنها شریکانی (در برابر خدا) دارند که برایشان (قوانین) دینی تشریع کرده‌اند که خدا به آن اذن نداده است (آنها را تجویز نکرده است) ؟!» (شوری/۲۱).

(۵) حاجات را ـ در شرایط ازکارافتادگی اسباب دنیوی ـ از غیرخدا خواستن و غیرخدا را بر هرکار توانا پنداشتن، شرک محسوب می‌شود. همین‌طور، مدّاحی و تعظیم و دست‌بوسی دیگران، اگر به نشان چاکری و مریدی و سرسپردگی مطلق انجام گردد، شرک به خداست.

ب ـ شرک است که انسان به جای خدا، تابع نفس گشته و نفسش او را اداره نماید؛ و همه‌ی گناهان نیز از این‌حالت سرمی‌زند. اَدیان آمده‌اند تاانسان ـ با توکّل به خدا ـ سلطان نفس خود گشته و ازقوای نفسانی به طریق صحیح استفاده نماید، نه آنکه آنهارا بکُشد یا دراختیارشان قرار گیرد. چنانکه قرآن نیز در این‌باره صریح بوده و می‌فرماید: «**أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَواه** = آیادیدی کسی‌راکه نفس خودرا معبودخویش گرفته بود؟» (جاثیه/۲۳).

ج ـ تدیّن و عبادات خالصانه باید برای خدا باشد و قرآن می‌فرماید : «**أَلا لِلّهِ الدِّينُ الخالِص** = آگاه باشید که دین (عبادت) خالص تنها از آنِ خداست» (زُمَر/۳). بنابراین، مراسم عبادی در توسّلِ به غیرخدا به امید شفاعت ایشان و نذورات دنیوی برایشان ترتیب دادن، شرک است و نیز طواف قبر بزرگان به همراه قربانی‌های رایج برای خشنودی ایشان، همگی شرک است و بر مسلمانِ موحّد، حرام !

د ـ و خداوند انسان را از «شرک خفی» محفوظ دارد که اَعمال خیر و عبادی را ـ که باید با هدف قرب به خدا آغاز و انجام شود ـ به خاطر جلب توجّه مردم و مرام‌های دنیوی به انجام رساند ! آیات ٢٦١ تا ٢٦٦ سوره‌ی بقره در زمینه‌ی انفاق، نمونه‌ای از اَوامر خداوند دراین‌مورد است.

هـ ـ و بالأخره در چارچوب مسائل سیاسی و اجتماعی، تن دادن به حکومت‌های یزیدی! و یا سیستم‌های سلطه‌گرانه که به نحوی برای مردم ارباب فکری و حکومتی برخلاف مسیر خدا می‌سازند، همگی شرک است و هم ازاینرو حلّ و فصل مسائل اجتماعی ازطریق «شوری» ـ که اساس حکومت مردم بر مردم می‌باشد ـ در قرآن تأکید گردیده است (سوره‌ی شوری، آیه‌ی۳۸).

بنابراین، ملاحظه می‌شود که بحث «توحید» تا چه حد وسیع بوده و انسان را از چه اِسارت‌ها و مفاسدی می‌رهاند. ولی متأسّفانه همواره این اصول ـ در طول تاریخ ـ مسخ شده و انسان موحّد که باید آزاد از همه‌ی قیدها **مستقیم** سوی خدا رود، به انواع ذلّت‌ها و گناهان ـ به خاطر آسایش ظاهری ـ تن داده است.

(۴۹) **أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُم ۚ بَلِ ٱللَّهُ يُزَكِّى مَن يَشَآءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً .**

« **آیا نظر نکردی به کسانی‌که خود را به پاکی می‌ستایند ؟! حال آنکه خداست‌که هرکه را خواهد پاک می‌گرداند و** (هیچ‌کس حتّی) **به قدر نخ روی هسته‌ی خرما، ستم نمی‌بینند** »،

از نتایج رایج شرک (و بی‌خدایی) ـ که طی آیه‌ی قبل راجع به آن سخن داشت ـ غرور و خودمحوری است. مشرکان در پرتو اتّکاء به معبودهایشان خود را بالاتر از سایرین می‌شمرند و انسانی که خدا را بنده نیست، غالباً بنده‌ی تمایلات خود می‌شود. مشرکان و بی‌خدایان خود را پاک می‌شمرند، درحالی‌که پاکیِ نفس، از طریق بندگی خالصانه‌ی خدا به دست می‌آید. چنانکه در همین مضمون فرموده «**وَ مَن يُؤْمِن بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ** = آنکه به خدا ایمان داشته باشد خداوند قلبش را هدایت می‌کند» (تَغابُن/۱۱). مقطع آیه تصریح دارد که هیچکس در درگاه خدا «عزیز بی‌جهت» نیست، بندگان بر طبق لیاقتی که به خرج می‌دهند از مراحم اِلهی بهره‌مند می‌گردند و یا محروم می‌شوند و هیچ ظلمی به کسی ـ حتّی به قدر نخ روی هسته‌ی خرما ـ نمی‌شود.

(۵۰) **انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ ۖ وَكَفَىٰ بِهِۦٓ إِثْمًا مُّبِينًا .**

« **بنگر که چگونه بر خدا دروغ می‌بندند و همین**(دروغ) **بس که گناه آشکاری شمرده شود** »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به کسانی است که خداپرستی را جُز به آن صورتی که بیان گردید (توضیح آیه‌ی۴۸) اشاعه می‌دهند. چه بسیار کسانی‌که ـ در طول تاریخ ـ خواست‌ها و نظرات شخصی خود را به نام خدا جلوه داده و مصائب بزرگ برای بشریّت پیش آورده‌اند. چنانکه در هشدار به این‌گونه افراد فرموده «**فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُون هذا مِنْ عِندِ اللهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُم مِمّا كَتَبَتْ أيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُم مِمّا يَكْسِبُون** = پس وای بر کسانی‌که مکتوبی ازجانب خود نویسند سپس گویند این از نزد خداست، تا بدین‌وسیله بهایی اندک (از دنیا) به دست آورند، پس وای بر ایشان از آنچه دستهاشان نوشته است و وای بر آنها از آنچه کسب می‌کنند» (بقره/۷۹).

ازجمله دروغگویان به نام خدا یهودیان بوده‌اند که عقیده داشته و دارند نژادشان نظرکرده‌ی خداست و هرگز ـ جُز به تعداد روزهایی که اجدادشان گوساله‌پرستی کرده‌اند ـ عذاب ندیده و به شفاعت انبیاءِ خود به بهشت خواهند رفت ! شبیه این روحیّه در بین مسلمان‌ها نیز هست که مثلاً تصوّر می‌کنند با حُبّ علی عَلَیهِ السَّلام (و بدون تأسّی به آن بزرگوار) شفاعت او را در قیامت برای خود خریده و درنتیجه جهنّمی نخواهند شد ! آیه‌ی شریفه می‌فرماید، اینها همه دروغی است که بر خدا می‌بندند و گناه روشنی است.

(۵۱) أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ يُؤْمِنُونَ بِٱلْجِبْتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهْدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلاً .

« آیا توجّه نکردی به کسانی‌که نصیبی از کتاب (آسمانی) **به آنان داده شده است که به «جِبت» و «طاغوت» ایمان می‌آورند؟ و درباره‌ی کافران گویند : اینان راه‌یافته‌تر از مؤمنان‌اند ؟ »،**

مفسّران نوشته‌اند که این آیه به کعب بن اشرف و یهودیانی برمی‌گردد که در تشویق مشرکان قریش به جنگ با مسلمان‌ها، به آنها می‌گفتند : شما راه‌یافته‌تر از مسلمان‌ها هستید.[۱] حتّی آورده‌اند که قریشیان قبل‌از پیمان بستن با ایشان، از آنها خواستند تا ـ درمقام اثبات وفاداری خود ـ به دو بت قریش به نام «جِبت» و «طاغوت»[۲] سجده کنند و آنان نیز پذیرفتند !

البتّه با قبول شأن نزول فوق، آیه‌ی شریفه به‌قول معروف، بر آن «میخکوب» نمی‌شود. چه بسیار کسانی که با دار و دسته‌ای که هیچ تشابه عقیدتی با آنها ندارند، علیه افرادی که بسیار با آنان ازنظر فکری نزدیکند، به خاطر پیشبرد مقاصد دنیوی، همپیمان می‌شوند ! آیه‌ی شریفه همه‌ی این‌گونه افراد را دربر می‌گیرد. آیه‌ی بعد عکس‌العمل خداوند را درقبال این افراد توضیح می‌دهد :

(۵۲) أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَمَن يَلْعَنِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ نَصِيرًا .

« آنانند که خدا لعنتشان کرده و هرکه را خدا لعنت کند هیچ‌یاوری برای او نخواهی یافت »،

درحقیقت آیه‌ی شریفه می‌فرماید چنان افرادی (آیه‌ی قبل) با روحیّه و اعمالی که دارند، لعنت خدا را برای خود می‌خرند و چون قدرت و حکمت قاهر بر عالم از کسی رویگردان شد، چه امدادی ممکن است به وی برسد ؟! آیه‌ی بعد ـ در توجیه خشم خدا که ارزانی چنان افرادی می‌شود ـ مجدّداً نکته‌ای را توضیح می‌دهد :

(۵۳) أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ ٱلْمُلْكِ فَإِذًا لَّا يُؤْتُونَ ٱلنَّاسَ نَقِيرًا .

« آیا آنها را بهره‌ای از فرمانروایی است؟ که دراین‌صورت پشیزی هم به مردم ندهند ! »،

---

(۱) ـ برهان الدّین حلبی درباره‌ی کعب بن اشرف آورده : «این شخص هنگامی‌که خبر جنگ بدر را شنید به سوی مکّه رفت و مکّیان را به جنگ با رسول‌خدا ﷺ تشویق نمود ... (سپس) اشعاری در رثای کشته‌شدگان قریش در بدر می‌خواند و تحریکی به وجود آورده بودکه ازعوامل زمینه‌ساز جنگ اُحُد بود ... وبه مشرکین مکّه می‌گفت شما از مسلمان‌ها راه‌یافته‌ترید» (السّیرة النّبویة، ج۳، ص۱۱). در این ارتباط نظر دانشمند یهودی «ولفنسون» در کتاب «تاریخ الیهود فی بلاد العرب»، ۱۹۲۷ میلادی، چاپ مصر، ص۱۴۲ شایان توجّه است که می‌گوید «آنچه حقیقتاً موجب ملامت یهود می‌شود این است که همه‌ی کسانی که به خدای یگانه معتقدند در ایمان مساوی‌اند ولی با وجود این، آن یهودی‌ها، دینِ بُت‌پرستان را برتر شمرده به اسلام ترجیح می‌دادند، با وجود آنکه خود در یگانه‌پرستی با اسلام مشترک بودند ! ... ».

(۲) ـ واژه‌ی «طاغوت» در قرآن به صورت اسم عام نیز ـ به معنای هر معبود باطلی در برابر خدا ـ به کار رفته‌است (بقره/۲۵۶).

می‌فرماید وای اگر چنان افرادی در موضع حکومت قرار گیرند! در این‌صورت تمام امکانات و قدرت ملّی را فقط برای اجرای منافع و تمایلات شخصی خود به کار خواهند گرفت و مردم هیچ طَرْفی از حکومت آنها (جُز سرکوب) نخواهند برد.

(۵۴) أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۖ فَقَدْ ءَاتَيْنَآ ءَالَ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا.

« آیا به مردم ـ بر آنچه خدا از فضل خویش عطایشان کرده ـ حسد می‌برند؟ همانا ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت و فرمانروایی بزرگی بخشیدیم »،

آیه‌ی شریفه در زمینه‌ی گفتگو با ستمکاران یهود است و خودخواهی و خودبزرگ‌بینی آنها را ـ که منشإ صهیونیسم امروزی است ـ مطرح می‌سازد. یهود مدینه ـ به مانند بعضی ملل فاشیست امروز ـ خود را در دنیا برتر و برگزیده می‌دانست و حتّی از نظر دینی معتقد بود که نبوّت إلهی خاصّ بنی‌اسرائیل است و اقوام دیگر شایستگی آن را ندارند که پیامبری از میانشان ظهور کند! آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که یهود چگونه در برابر نعمت نبوّت و رسالت که نصیب مردمِ غیریهود شده بود حسادت نشان می‌دادند و رسالتی که بر حسب لزوم با فرمانروایی همراه شد (همچون اِمارتِ داود[ع] و سلیمان[ع] از آل ابراهیم که نبوّت آنها با اِمارتِ پُرقدرتی گرد آمده بود) موجب حسد آنان می‌گردید.

همچنین آیه‌ی شریفه به اشاره، از نبوّت و حکومت رسول اکرم[ص] (که از شاخه‌ی اسماعیلیِ آل ابراهیم[1] بود) یاد می‌نماید، همان حکومت نیرومند و عادلانه‌ای که با همّت یاران فداکار رسول‌خدا[ص] در مقطعی، نیمی از جهان را فرا گرفت.

(۵۵) فَمِنْهُم مَّنْ ءَامَنَ بِهِۦ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ ۚ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا.

« پس گروهی از ایشان به آن گرویدند و گروهی روی برتافتند، و (کافران را) **آتش دوزخ کافی است »،**

آیه‌ی شریفه، کلّی‌است و به گروندگان به آل ابراهیم و رویگردانان از ایشان ـ از روزگار ابراهیم[ع] تا حضرت محمّد[ص] ـ اشاره دارد. ولی ممکن است مقصود از ایمانِ برخی از یهود و انکار برخی دیگر از ایشان، درباره‌ی رسالت پیامبر اسلام[ص] باشد (و این وجه قوی‌تر به نظر می‌رسد).

درهرصورت، آیه‌ی کریمه گروندگان واقعی به پیامبران یا پیامبر اسلام[ص] را مستثنا ساخته و بدین‌ترتیب اعلام می‌دارد که همه‌ی یهودیان متجاوز و گناهکار نبوده‌اند و این امر انصاف قرآن را می‌رساند، چنانکه در همین‌زمینه فرموده «**مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ ساءَ ما يَعْمَلُون** = برخی از آنان (اهل کتاب) مردمی میانه‌رو

---

(۱) ـ آل ابراهیم در نتیجه‌ی دو زنِ ابراهیم[ع] ـ سارا و هاجرـ به دو شاخه تقسیم شد. سارا، به اتّفاق فرزندش اسحاق[ع] (پدرِ یعقوب[ع])، ساکن مصر و فلسطین و ... شد و شاخه‌ی اسرائیلیِ آل ابراهیم از اوست. هاجر با پسرش اسماعیل[ع] در عربستان زندگی می‌کرد و منشإ ایجاد شاخه‌ی اسماعیلی آل ابراهیم یا «عرب قیدار» می‌باشدکه نسب پیامبراسلام[ص] به آن قوم می‌رسد.

و معتدلند و بسیاری از آنان آنچه انجام می‌دهند بد است» (مائده/٦٦). بر این اساس، از مسلمان پیرو قرآن انتظار می‌رود که او نیز از بدگویی کلّی نسبت به هر قومی اجتناب کند و حساب خوش‌نفسان را از مغرضین جدا سازد.

(۵۶) إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا سَوۡفَ نُصۡلِيهِمۡ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتۡ جُلُودُهُم بَدَّلۡنَـٰهُمۡ جُلُودًا غَيۡرَهَا لِيَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا.

« به راستی کسانی که به آیات ما کافر شدند، به زودی آنان را به آتشی درآوریم که چون پوست‌های ایشان بسوزد پوست‌های دگر به جای آنها آوریم تا عذاب (مداوم) **را بچشند، همانا خدا شکست‌ناپذیر و حکیم است »،**

آیه‌ی شریفه توصیفی از عذاب اُخروی معاندان راه انبیاء(ع) را ارائه داده است که به مانند سخن پایانی در فصل گذشته (آیه‌ی٤٢) به ایشان اتمام حجّت می‌کند.

واژه‌ی «**سَوْفَ** = به زودی» در آیه‌ی شریفه، تشبیهی از سرعت سپری‌شدنِ عمر است. چنانکه انسان خِرَد بین در این دنیا به خوبی آن را احساس می‌کند؛ سال‌های زندگی به سرعت سپری شده و انسان را به عاقبت خود می‌رساند. همانگونه که می‌فرماید : «**يا اَيُّهَا الإنسانُ اِنَّکَ کادحٌ اِلَی رَبِّکَ کَدْحًا فَمُلاقِيهِ** = تو ای انسان ! (به خود آی) که افتان و خیزان به سوی خداوندت در حرکتی و سرانجام به ملاقات خدای خویش خواهی رسید» (انشقاق/٦).

عبارت «**كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلناهُمْ جُلُودًا غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ** = هرگاه پوستشان بسوزد پوست های دیگری به جایش آوریم تا عذاب را بچشند»، حاکی از تداوم عذاب است. باید دانست که «آتش جهنّم» و «مواهب بهشت» با عذاب و موهبت این جهانی قابل مقایسه نیست.(۱)

مقطع آیه از یک‌سو به «قدرت» خدا در پیش آوردن آخرت و کیفر افراد اشاره دارد و ازسوی دیگر به «حکمت» او در اینکه به چه کسانی و چرا به آنها عذاب می‌رساند.

(۵۷) وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ سَنُدۡخِلُهُمۡ جَنَّـٰتٍ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۖ لَّهُمۡ فِيهَآ أَزۡوَٰجٌ مُّطَهَّرَةٌۖ وَنُدۡخِلُهُمۡ ظِلًّا ظَلِيلًا.

« و (امّا) **کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، به زودی به باغستان‌هایی واردشان سازیم که نهرها از زیر**(درختان)**آنها جاری است، تا به ابد درآنجا جاودانند، برایشان درآنجا همسرانی پاکیزه**

(۱) ـ توصیف قرآن از جهنّم، در اکثر موارد، به صورت «آتش سوزان» است ولی به لفظ «**سِجّين** = زندان» (مطفّفین/۸و۷) و غیره هم از آن یاد کرده است. بنابراین لفظ «آتش» برای جهنّم و «باغ» برای بهشت فقط تقریبی از رنج یا نعمت و سُرور آن عوالم را می‌رساند، نه آنکه بیانی از واقعیّت کامل آنها باشد. به سوره‌ی سجده آیه‌ی ۱۷ نیز نگاه کنید.

هست و در سایه‌ای گسترده داخلشان کنیم »،

«إنذار» و «بشارت»، از رسوم قرآن است و ازاینرو پس‌از اشاره به سرانجام بدکاران و توصیفی از حال ایشان در عالم اُخروی، به ذکری از عاقبت صالحان و وصفی از بهشت پرداخته است. بدین‌ترتیب القاء می‌نماید مردمان از خشم خدا در تشویش و نسبت به رحمت او امیدوار باشند. همچنین به مانند عذاب بدکاران در آیه‌پیشین، پاداش نیکوکاران را نیز در آیه‌ی فوق مستمر و همیشگی اعلام داشته است. آری! اعمال خیر و شرّ، نتیجه‌ی صفات خوب یا بد است که به تدریج طی عمر در ما رشد کرده و به صورت ثابت و پایدار درآمده است؛ و همین صفات، سرمایه‌ی ثابت زندگی ابدی ما را تشکیل می‌دهد.

بخش ششم

(۵۸) **إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِ ...**

« همانا خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان برگردانید، و چون بین مردم داوری کنید عادلانه حُکم کنید، ... »،

به دنبال آیه‌ی قبل درمورد «مؤمنان نیکوکار» در آیه‌ی فوق نمونه‌ای از اعمال نیک ـ امانتداری و عدالت ـ را یادآور شده است. خطاب آیه در دو جهت «عام» و «خاص» می‌باشد :

در جهت «عام» به دست می‌آید که هرمسلمان در هرموقعیّت، موظّف به رعایت امانت و عدالت می‌باشد؛ و جهت «خاص» متوجّه حُکّام و اولیاءِ امور است که وظائف حکومتی را بر پایه‌ی امانت و عدالت به انجام رسانند. در این راستا مسلّماً تمام کسانی‌که ازجانب مردم ـ مستقیم و غیرمستقیم ـ برای وظایف حکومتی انتخاب می‌شوند، درواقع امانتدار مردم‌اند و لازم است که به وظایف امانتداری دقیقاً عمل کنند. همینطور درمورد رعایت عدالت، عبارت «**إِذا حَكَمْتُم بَيْنَ النّاس**» تأکید در امور قضایی را می‌رساند که مسئولان قضا بیشتر، با آن سر و کار دارند.

(۵۸) ... **إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا .**

« ... نیکو چیزی است که خدا شما را بدآن پند می‌دهد، به تحقیق خدا شنوای بیناست »،

یعنی نیکوتر از این چه موعظه‌ای که افراد جامعه همه، روحیّه‌ی امانتداری و انصاف در امور را بین خود ترویج دهند و نه به خاطر وحشت از مافوق و مچ‌گیری مأموران، بلکه به عنوان وظیفه‌ای إلهی و به خاطر خدا که در برابرش مسئول و پاسخگو خواهند بود (چنانکه مقطع آیه اشاره و تأکید می‌نماید) حافظان امانات یکدیگر و برپادارندگان عدالت بین خود باشند.

(۵۹) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ ...**

« ای کسانی‌که ایمان آوردید ! خدا را اطاعت کنید و از رسول (او) **و کاردارانی که از** (بین) **شما هستند پیروی نمایید، ... »،**

آیه‌ی قبل ـ در خطاب «عام» ـ به ویژه نسبت به وظایف قُضات و حُکّام اشاره داشت و آیه‌ی فوق به وظایف مردم در قبال خدا و رسول[ص] و حُکّام اشاره دارد.

در آیه‌ی شریفه «**اطاعت**» در درجه‌ی اوّل، به خدا نسبت داده شده و نشان می‌دهد که «**اطاعت**» اصالتاً

از آنِ خداست. «**اطاعت**» از رسول^ص به اعتبار مأموریّت و پیامی است که از خدا داشته و با رفتار و گفتاری تحتِ نظارت و کنترل وحی، آن را منعکس ساخته است. «**اطاعت**» از «**اُولُوا الأمر** = کارداران»، اطاعت بعداز خدا و رسول است و از اینرو تأکید «**اَطِیعُوا**» ـ بر خلاف «**الله**» و «**رسول**» که در هر دو مورد واژه‌ی مزبور به کار رفته ـ در مورد آنها به کار نرفته است.

درمورد این‌که مراد از «**اُولِی الأمر**» چه کسانی می‌باشند؟ سه قول بین مسلمان‌ها رایج است :

اوّل آنکه عدّه‌ای از اهل سنّت عقیده دارند منظور، زمامداران کشوری است که لازم است دستورات آنها را ـ تا آخرین روز زمامداری ـ همه‌ی مسلمان‌ها اطاعت نمایند. همین بینش که سوابق آن به دوران خلافت بنی‌اُمیّه برمی‌گردد، باعث شده که در ممالک سُنّی (به جُز برخی استثنائات) زمامداران به هر راهی بروند و کمتر ازجانب مردم مورد سؤال قرار گیرند و احساس دینی و شخصیّت‌های اسلامی جامعه، همیشه همراه و ممزوج در بافت حکومتی باشند.

دوّم عدّه‌ای از شیعیان که واژه‌ی «**اُولُوا الأمر**» را منحصر به دوازده امامِ معصوم می‌دانند و معتقدند که در دوران «غیبتِ» امام دوازدهم، «**اُولِی الأمر**»ی نیست. این موضوع نیز شاید ریشه‌ی تاریخی داشته و ناشی از مبارزات استقلال‌طلبانه‌ی ایرانیان عَلَیهِ خلفای عرب باشد.

سوّم آنکه برخی از علمای شیعه، مضمون «**اُولُوا الأمر**» را محدود به دوازده امام ندانسته و در دوران «غیبت» آن را شامل نائبان امام زمان ـ که به نظر ایشان مراجع تقلید هستند ـ می‌دانند.

نظر ما، این است که :

واژه‌ی «**اُولِی الأمر**» به صورت جمع آمده (**صاحبان امر**) و کاربرد کلمه درقرآن، می‌رساندکه در زمان نزولِ آیه عدّه‌ای به عنوان «**اُولُوا الأمر**» در جامعه وجود داشتند. ولی هیچ‌یک از امامان دوازده‌گانه ـ به عنوان مرجع لازم‌الإطاعه در جمیع شئون ـ به هنگام نزول آیه، دست اندرکار نبودند و بعدها نیز چنانکه تاریخ به وضوح روشن می‌سازد، برخی از ایشان مانند امام موسی بن جعفر^ع در زندان بسرمی‌بردند و مرجع مردم نمی توانستند باشند و دیگران هم غالباً در تقیّه و تحت کنترل حکومت بسرمی‌بردند. اُمرای سنّی مانند اُمَوی‌ها و عبّاسی‌ها هم غالباً ستمگر و فاسق شمرده می‌شدند که اطاعت مطلق از آنها از دیدگاه قرآنی ممنوع بود چنانکه می‌فرماید : «**وَ لاتُطِیعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفِینَ الَّذِینَ یُفْسِدُونَ فِی الاَرْضِ وَ لایُصْلِحُون** = از فرمانِ متجاوزان اطاعت نکنید آنان که در زمین به تباهکاری می‌پردازند و اصلاح نمی‌کنند» (شُعراء/۱۵۱و۱۵۲).

به عقیده‌ی ما برای آنکه منظور از «**اُولُوا الأمر**» روشن شود، باید ابتدا «**أمر**» را شناخت. دقّت در آیه‌ی فوق مشخّص می‌سازد که مقصود از «**امر**»، امور دینی نیست، زیرا «**دین**» در کتاب خدا و سنّت رسول تمام می‌شود و نمی‌توان سخن جدیدی به نام دین گفت که در این‌دو مأخذ نبوده و یا پایه و اساسی در آندو نداشته باشد؛ و اگر گفته شود، منظور «توضیح» دین در هر زمان و مکان است، باید دانست که هر استنباط دینی باید مبتنی بر دلیلی از کتاب و سنّت باشد و دلیل محتاج توضیح و توضیح درخور سؤال و نتیجتاً فاقد

شرایط لازم برای «اطاعت» است. به عبارت دیگر، «درخور سؤال» را نمی‌توان «واجب الإطاعه» دانست. ازسوی دیگر، در آیه‌ی ۸۳ همین سوره می‌خوانیم که : «**وَ اِذا جاءَهُمْ اَمْرٌ مِنَ الأمْنِ اَوِ الْخَوْفِ اَذاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ اِلَى الرَّسُولِ وَ اِلَى اُولِى الأمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ** = و چون ایشان (منافقین) را امری (و خبری) از (مسائل) امنیّتی یا بیم رسد (که خوف و هراس در دل‌ها ایجاد نماید یا ایمنی خاطر بخشد)، انتشارش دهند؛ و اگر آن را به رسول(خدا) و صاحبان امرشان ارجاع می‌دادند، کسانی از آنان که اهل استنباطند به آن پی می‌بردند (یعنی شایسته بود اینگونه اخبار را ابتدا به رسول و کاردارانی که از میان خودشان باشند ارجاع می‌کردند)». بدین‌ترتیب، قرآن خود واژه‌ی «**امر**» و «**اُولُوا الأمر**» را تفسیرنموده و به دست می‌آید که موضوع، نه مربوط به مسائل دینی که انتشارشان اشکالی ندارد، بلکه در ارتباط با اسرار نظامی و امور اجرایی جامعه است. بنابراین مشخّص می‌شود که «**اُولِى الأمر**»، مأموران و سرپرستان مختلف کشوری و لشگری در عصر نزول بوده‌اند (در تطبیق با اوضاع و احوال امروزی، «هیئت اجرائیّه‌ی مملکت») که ازجانب پیامبر^ص^ برای پیشبرد کارهای اجرایی انتخاب شده و آیه‌ی۸۳ دستور می‌دهد که هرآینه اخباری در ارتباط با امور امنیّتی به کسی رسید، به پیامبرخدا (اوّل شخص جامعه در زمان) و یا یکی از کارداران اطّلاع دهند و بدواً به نشر و شایعه‌سازی در اطراف اخبار نپردازند. بنابراین، اطاعت از «**اُولوا الامر**» (در حدود مأموریّتشان) پس‌از اطاعت از خدا و رسول لازم بود.

(۵۹) . . . **فَإِن تَنَـٰزَعۡتُمۡ فِى شَىۡءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأَخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٌ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلاً** .

« . . . **پس هرگاه در امری اختلاف کردید آن را ـ اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید ـ به خدا** (قرآن) **و رسول** (سُنّت) **رجوع دهید،** (که) **این نیکوتر و خوش‌فرجام‌تر است** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که «**اُولُوا الأمر**» مرجع مطلق نیستند و ممکن است در امری با ایشان اختلاف داشت که در این‌صورت می‌فرماید، مورد اختلاف ـ نه به خود ایشان ـ بلکه به مرجع بالاتر، یعنی «**کتاب**» و «**سُنَّت**» رجوع داده شود.(۱) چنانکه فرموده «**وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَىْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى الله** = و در هر چیزی که در آن اختلاف کردید داوری‌اش با خداست» (شوری/۱۰)، یعنی خداست که اساس حق و باطل را ـ که مبنای حلِّ

---

(۱) ـ شواهد تاریخی مؤیّد این معناست که نشان می‌دهد مسلمین صدر اسلام هیچگاه فرمانده و سرپرست خود را «مرجع مطلق» نمی‌دانستند. چنانکه در تفسیر طبری ذیل آیه‌ی فوق آمده است که زمانی پیامبر^ص^ عدّه‌ای را به فرماندهی یکی از مسلمان‌ها برای مقابله با تجاوزی فرستاد. در بین راه امیر سپاه خواست فرمانبری سپاه را امتحان کند، آتشی افروخت و به آنها حکم کرد داخل شوند؛ همگی به استناد آیه‌ی فوق امتناع کردند. ولی متأسّفانه جدایی مسلمان‌ها از قرآن کار را به جایی رسانیدکه مرتّب سرسپرده‌ی این و آن بشوند، چنانکه در احوال «فاطمیان» می‌خوانیم که حسن صبّاح برای مشخّص ساختن حسِّ اطاعت بین پیروان خود، زمانی یکی از ایشان را گفت خود را از فراز دیوار قلعه به زمین بیفکن ! و او هم بلافاصله اطاعت کرد !

هر نوع اختلافی می‌تواند باشد ـ در کتابش معرّفی کرده‌است و در نامه‌ی امام علی(ع) به مالک اشتر آمده‌است که منظور از بازگرداندن اختلافات به خدا و رسول، رجوع به محکمات قرآن و سنّت پیامبر ص است.[1]

عبارت ختامی آیه به کلِ محتوای آن برمی‌گردد. یعنی اتّخاذ این روش در زندگانی که مسلمانان، **قرآن** و **سُنَّت پیامبر** ص ـ و فقط این‌دو را ـ مرجع مطلق دانسته و در روابط خود با یکدگر محور قرار دهند و چنانچه اختلافی پیش آمد با رجوع به آن منابع رفع اختلاف کنند، راه سعادت و صلاح در زندگانی دنیا و موجب سعادت در آخرت است.

(۶۰) **أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوٓاْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِۦ وَيُرِيدُ ٱلشَّيْطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَٰلًۢا بَعِيدًا** .

« آیا توجّه نکردی به کسانی‌که گمان می‌کنند آنان به آنچه به سوی تو و آنچه پیش‌ازتو نازل شده ایمان دارند (ولی) **می‌خواهند داوری** (میان خودرا) **نزد طاغوت برند؟ و به تحقیق فرمان داشتند که بدآن کفر ورزند، و شیطان می‌خواهد آنها را به گمراهی ـ گمراهی بس دوری ـ بیفکند »،**

می‌فرماید عدّه‌ای، «**زَعم**» آن دارند، یعنی «گمان» می‌کنند مسلمانند، ولی آنجا که منافع دنیویشان اقتضاء نماید حکم، از معاندان راه خدا می‌پذیرند، هرچند، به عنوان «مسلمان» مکلّف به اِنکار آن طاغیان و فقط تسلیم در برابر خدای تعالی بوده‌اند. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است :

اوّل آنکه «**زَعم**» در قرآن به معنی افکاری است‌که اصابت به حق ندارد. ممکن است بعضی قسمت‌های آن درست باشد، ولی وجه ترکیبی افکار به صورتی است که برآیندی در جهت گرایش به ناحق دارد. چه بسیار افرادی که فکر می‌کنند به خدا ایمان دارند ولی ترکیب آن فکر به گونه‌ای است‌که عنداللّزوم خود را نثار هر غیرخدایی می‌نمایند و رهایی از او می‌جویند !

دوّم آنکه «مسلمانی» نه فقط به صورت قبول قرآن و رسالت پیامبر اسلام ص، بلکه در قالب قبول همه‌ی پیامبران حقّه و اصل نبوّت إلهی در عالم، تعریف گردیده و «اسلام» به «پیش‌از اسلام» مرتبط شده است؛ واقعیّتی‌که می‌رساند «اسلام» چیزی جز وجه اصیل و تکامل‌یافته‌ی ادیان گذشته نیست.

سوّم آنکه واژه‌ی «**طاغوت**» در اینجا به معنای لغوی (بسیار طغیان‌کننده) به کار رفته و مفسّران آن را با کعب بن اشرف (روحانی‌نمای یهودی در صدر اسلام) تطبیق داده‌اند که بنا به مصلحت و مقاصد شخصی، هر رأیی می‌داد و برخی مسلمانان سُست ایمان به رأی او راضی می‌شدند. ولی لحن آیه کلّی است و تمام موارد مشابه را دربر می‌گیرد.

چهارم آنکه می‌فرماید وظیفه‌ی مسلمان فقط در تصدیق خدا و یکتایی او خلاصه نمی‌شود، بلکه مسلمان مکلّف به یکتاپرستی ، یعنی انکار طواغیت و طرد شرک در اَشکال گوناگون است که باید این امر

---

(۱) ـ «**فَالرَّدُّ اِلَی اللهِ : الأَخْذُ بِمُحْکَمِ کِتابِهِ، وَ الرَّدُّ اِلَی الرَّسُولِ : الأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجامِعَةِ غَیْرِ الْمُفَرِّقَةِ**» (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳).

در تمامی شئون زندگیِ او راه یابد.[۱]

پنجم آنکه سه اراده‌ی مختلف در آیه مطرح شده است : **(۱)** اراده‌ی شیطان که مصمّم به گمراهی انسان‌هاست **(۲)** اراده یا امر خدا که انکارِ طاغوت را طالب است و **(۳)** اراده‌ی خلق که باید یکی از آندو را انتخاب کند؛ یا خود را به انوار إلهی سپِرَد و یا راه ضلالت شیطان را پیش گیرد.

(۶۱) **وَ إِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيۡتَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا** .

« **و چون به آنان گفته شود : به سوی آنچه خدا فروفرستاده و به سوی رسول** (خدا) **بیایید، منافقان را می‌بینی که از تو سخت روی برمی‌تابند** »،

در این آیه بر مسلمانانی‌که در آیه‌ی قبل توصیف نمود (که ادّعای مسلمانی داشته ولی به اقتضای منافع دنیوی سوی طواغیت می‌روند) نامی نهاده‌است : منافقان ! می‌فرماید وقتی از آنان دعوت می‌شود که دست از رفتار نکوهیده برداشته و بنا به وظیفه‌ی ایمانی روی سوی قرآن آورند، تمسخرکنان اعراض می نمایند که ـ مثلاً ـ کجا این کتاب چاره‌ساز مشکلات ما تواند بود ؟! به عبارت دیگر، خود و امورشان را بالاتر از آن می‌دانند که با قرآن حلّ و فصل شود؛ و آیه‌ی شریفه درست در مقابله با این روحیّه می‌فرماید : «**تعالَوْا اِلَی ما اَنْزَلَ الله** = به کلام خدا روی آورید» و از «رسول» به عنوان وسیله‌ی انتقال پیام إلهی یاد شده است.

(۶۲) **فَكَيۡفَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ جَآءُوكَ يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّآ إِحۡسَٰنًا وَتَوۡفِيقًا** .

« **پس چگونه است که چون ـ به سبب اعمالشان ـ مصیبتی به آنها رسد، نزد تو آیند و به خدا سوگند می‌خورند که ما جُز خیرخواهی و موافقت مقصودی نداشتیم؟!**»،

از مشخّصه‌های بارز منافقان دینی این است که در سختی‌ها و شکست‌ها، به یاد خدا می‌افتند و آنگاه برای آنکه بنمایانند همیشه خدا را درنظر داشته‌اند، دوران تسلیم شدنشان به «طواغیت» را به عنوان خیرخواهی برای همگان و با نیّت زیست مسالمت‌آمیز در جامعه، توجیه می‌کنند !

(۶۳) **أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ . . .**

« **اینان کسانی‌اند که خدا می‌داند آنچه در دل‌هایشان است، ...** »،

---

(۱) ـ آن زمان که می‌رویم تا دستی را به نشانه‌ی چاکری و مریدی ببوسیم ولی به یاد خدا افتاده و پا پس می‌کشیم، هنگامی‌که زبان به سوی مدّاحی و غُلُوِّ شخصیّتی می‌رود ولی وجدان خدایی بر آن می‌کوبد که خاموش شو !، آن لحظه که سراپا غیظ و عصبانیّت هستیم ولی توجّه به خدا نهیب می‌زند که به خدا بیندیش و نه به غیظ های خود، آن دَم که می‌رویم تا خود را به لذّتی بفروشیم و ایمان خدایی فریاد می‌کشد که این دَمی است و می‌گذرد و بعد تو با خدای خود به خلوت رفته و سیه‌روی خواهی بود، و بالأخره زمانی‌که بر صندلی قدرت نشسته و صدور هرحکم و تصمیمی دراختیار ماست ولی از آنچه می‌توانیم بکنیم به خاطر خدا درمی‌گذریم؛ در آن شرایط است که «یکتاپرست» شده‌ایم.

یعنی خدا آگاه است که آن منافقان در دل‌های خود چه دارند و در سر چه می‌پرورانند و چون سختی‌ها را پشت سر گذاشتند، مجدّداً به روش پیشین خود بازمی‌گردند و در راه پیشبرد مقاصد دنیوی، از هیچ‌گونه همراهی و دوستی با «طواغیت» فروگذار نخواهند کرد ! عکس‌العمل مسلمان مؤمن درمقابل این افراد چه باید باشد ؟ :

(۶۳) . . . **فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِيٓ أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا .**

« . . . **پس از آنها کناره گیر، پندشان ده و با سخنی رسا که در قلبشان** (مؤثّر) **افتد با آنان سخن گوی** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که نحوه‌ی مبارزه‌ی پیامبرص با منافقین چگونه بوده است : اعراض در امور و در عین‌حال حفظ تماس و ارشاد، از راه انذار و تجزیه و تحلیل روحیّه و کردار ایشان. تصریح شده است که «**قول بلیغ**» به ایشان بگوی، یعنی گفتارت را برایشان تقویت کن زیرا مردمانی بیماردلند. دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه می‌باشد :

اوّل آنکه اغلب مفسّران در معنی «**اَعْرِضْ عَنْهُمْ** = از آنها کناره گیر» گفته‌اندکه یعنی از عقوبتشان صرفنظر کن، چون روی‌برتافتن با پند و اندرز و قول بلیغ نمی‌سازد.

دوّم آنکه وجه دیگر این است که می‌فرماید منافقان را نصیحت کن و گفتار تکان‌دهنده به آنها بگوی و اتمام حجّت بنما و سپس رهایشان کن، و این شیوه‌ی بیان، در قرآن سابقه دارد (فتح/۲۷، توبه/۵). و مراد از اعراض، عدم توجّه به پیشنهادات منافقانه‌ی آنهاست که با موعظه و اِتمام حجّت منافات ندارد.

(۶۴) **وَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ ٱللَّهِ . . .**

« **و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به فرمان خدا از او اطاعت کنند؛ . . .** »،

از نظر اسلام «قانون‌گذار» یعنی تعیین‌کننده‌ی اصول حق و ناحق، خداست و رسول سِمَتِ ابلاغی و اجرایی دارد. چنانکه فرموده «**إِنِ الْحُكْمُ إِلّا لِلّه** = حکم از آنِ خداست» (یوسف/۴۰). بنابراین کسی که حق و ناحق را از غیرخدا بگیرد، شرک ورزیده است. اگر بنا بود تنها انسان‌ها حق و ناحق را در عالم تعیین کنند، و روشن نمایند که «ظلم و عدل»، «خوبی و بدی» و «فضیلت و رذیلت» چیست، مسلّماً پایه‌های اخلاق در دنیا سُست می‌شد؛ کمااینکه در بسیاری از جوامع امروز شده است. البتّه رفتار اخلاقی خالی از «وجه عقلانی» نیست ولی مبیّن آن شرع است نه دلخواه این و آن !

(۶۴) . . . **وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا .**

« . . . **و اگر آنان ـ چون در حقّ خود ستم کردند ـ نزد تو آمده از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر** (نیز) **برایشان آمرزش می‌طلبید، قطعاً خدا را آمرزنده و مهربان می‌یافتند** »،

یعنی، آن منافقانی که فرمود به جای خدا داوری از طاغوت می‌جویند (آیه‌ی۶۰) و چون به سوی کلام خدا دعوت شوند روی برمی‌تابند (آیه‌ی۶۱) و آنگاه که در نتیجه‌ی اعمالشان به گرفتاری می‌رسند سعی در توجیه کار خود دارند (آیه‌ی۶۲) و فرمان داد که پندشان ده و «قول بلیغ» به آنها بگوی، می‌فرماید اگر اینان راه توبه و اصلاح خود را پیش می‌گرفتند، از آمرزش و «اِمداد إلهی در طی‌کردن آن راه» بهره‌مند می‌شدند.

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است :

اوّل آنکه درخواست بخشش در درجه‌ی اوّل از خدا ذکر شده است (**فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ**) یعنی بخشنده‌ی گناهان در اساس فقط خداست، چنانکه فرموده «**وَ مَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إلَّا الله** = چه کسی جُز خدا گناهان را می‌آمرزد؟» (آل‌عمران/۱۳۵).

دوّم آنکه بعداز درخواست بخشش گناه از خداوند، می‌فرماید نزد رسول[ص] رفته و از آن‌حضرت می خواستند تا نزد خدا برایشان طلب بخشش نماید، زیرا در جریان ارتکاب گناهِ آنها، به رسول[ص] اهانت شده و از آن‌حضرت اعراض شده بود و از اینرو مجرای دستیابی به رحمت إلهی از آن ناحیه تعیین شده است. به عبارت دیگر لزوم رفعِ «حقّ النّاس» پیش‌از کسب رحمت إلهی.

سوّم آنکه واژه‌ی «**جاءُوکَ** = سوی تو می‌آمدند» در آیه‌ی شریفه می‌رساند که فرمان به درخواست بخشش از رسول، در زمان حیاتِ آن‌حضرت بوده و نمی‌توان آیه‌ی مزبور را مأخذی برای توسّل به پیامبر[ص] بعداز وفات آن بزرگوار قرار داد.

(۶۵) **فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا .**

« امّا نه، به خداوندت سوگند که ایمان ندارند تا تو را درمورد اختلافاتشان حَکَم کنند؛ سپس از آنچه حُکم نمایی هیچ دلتنگی در خود نیابند و به طور کامل سر تسلیم فرود آورند »،

در اینجا خداوند با سوگند به ذات خویش، خود به شهادت آمده است. چنانکه ما نیز وقتی به خدا سوگند می‌خوریم، درواقع او را به شهادت می‌طلبیم.

می‌فرماید مشکل مردم منافق در مقوله‌ی ایمان است، آنها به خدا ایمان ندارند تا در طلب رضای او، حکم خداوندی را در همه‌ی موارد با جان و دل بپذیرند و از اینرو، از غُفران إلهی محرومند.

(۶۶) **وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ ٱقْتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمْ أَوِ ٱخْرُجُواْ مِن دِيَٰرِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ ۖ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِۦ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا .**

« و اگر بر آنها مقرّر می‌داشتیم که خودتان را بکشید یا از خانه‌هایتان بیرون روید، جُز قلیلی از ایشان آن را انجام نمی‌دادند و اگر ایشان، آنچه را بدآن پند داده می‌شوند انجام می‌دادند، البتّه برایشان بهتر و

استوارتر می‌بود »،

در درک مفهوم آیه لازم به توجّه است که کلمات «**لَوْ**» و «**إِنْ**» در عربی هردو به معنی «**اگر**» است. منتهی «**إن**» فقط معنای شرطیّه دارد، مثل آنکه می‌فرماید : «**إِن تَنصُرُوا اللهَ يَنصُرْكُمْ** = اگر خدا را یاری کنید (که منظور یاری در ترویج دین خداست) خدا نیز شما را یاری می‌کند» (محمّد/۷). ولی «**لَو**» به معنی «اگر به فرض محال» می‌باشد. چنانکه می‌فرماید : «**لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ اِلَّا اللهُ لَفَسَدَتا** = اگر (به فرض محال) در زمین و آسمان، جُز خدای یکتا، خدایان(معبودانی) بودند، نظام به فساد و بی‌نظمی می‌انجامید» (انبیاء/۲۲). و یا «**لَوْ اَنزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللهِ** = اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم(و آن را درمی‌یافت، فرض محال است زیرا کوه قدرت ادراک ندارد) از خشیت خدا آن (کوه)را خاشع و ازهم پاشیده می‌دیدی» (حَشر/۲۱). یا در جواب مشرکان مکّه که به پیغمبر[ص] می‌گفتند : «اگر راست می‌گویی(و پیامبرصادق هستی) آن عذاب را بیاور»، می‌فرماید «**قُل لَوْ اَنَّ عِندِی ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الاَمْرُ بَيْنِی و بَيْنَكُمْ** = بگو : اگر(به فرض محال) آنچه را با شتاب می‌طلبید، نزد من بود، کار بین من و شما تمام شده بود» (انعام/۵۸).

با توجّه به شواهد فوق واژه‌ی «**لَوْ** = اگر» در ابتدای آیه‌ی ٦٦ سوره‌ی نساء با «فرض محال» همراه است. بدین‌معنی که خدا هیچ‌وقت چنین چیزی نخواهد خواست ـ که افراد خود را بکشند ـ ولی اگر به فرض محال چنین چیزی هم بخواهد (که بنا به مقطع آیه در موقعیّت خاص به نفع خود افراد خواهد بود) جُز قلیلی از مردم، تبعیّت نمی‌کنند. به عبارت دیگر به آیه‌ی شریفه می‌توان چنین نگریست که می‌فرماید «خودکشی که هیچ، حتّی اگر به آنها بگوییم از خانه‌هاتان بیرون روید، باز جُز معدودی از آنان تن به این کار نمی‌دهند، هرچند فرمان خدا به نفعشان می‌بود».

(۶۷و۶۸) **وَ إِذًا لَّأٓتَيۡنَٰهُم مِّن لَّدُنَّآ أَجۡرًا عَظِيمًا . وَ لَهَدَيۡنَٰهُمۡ صِرَٰطًا مُّسۡتَقِيمًا .**

« و در این‌صورت، قطعاً آنان را ازجانب خویش پاداشی بزرگ می‌دادیم » « و بی‌شک به راهی راست هدایتشان می‌کردیم »،

مسلّماً کسی که «**اَجر عظیم** = پاداش بزرگ»خدا را یافته «هدایت‌شده‌ی خدا» نیز هست. بنابراین **عدّه‌ای** گفته‌اند که منظور از «**هدایت**» در اینجا، «هدایت اُخروی» است و **عدّه‌ای** نیز بر این عقیده رفته‌اند که با توجّه به آنکه «هدایت» درجات مختلف دارد و قابل زیادت است ـ و استعداد آدمی نامحدود ـ واژه‌ی مزبور می‌تواند شامل این دنیا نیز بشود.

(۶۹و۷۰) **وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقًا . ذَٰلِكَ ٱلۡفَضۡلُ مِنَ ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ عَلِيمًا .**

« **و هرکه از خدا و رسولِ** (او) **پیروی کند، آنان با کسانی خواهند بود که خدا بر آنان نعمت بخشیده، از پیامبران و راستان و شهداء وصالحان، و آنان چه نیکو همراهانند** » « **این فضلی ازجانب خداست و آگاهی خدا** (از احوال بندگان) **کافی است** »،

به دنبال آیات قبل که فرمود اگر منافقان ـ به جای آن دورویی‌ها ـ با خدای خویش صادق می‌شدند به چه سرانجام نیکویی می‌رسیدند، در آیه‌ی فوق می‌فرماید نه فقط کسانی‌که با پیامبر[ص] می‌زیسته و همراه بوده‌اند، بلکه تمامی کسانی‌که در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها مطیع خدا بوده و تبعیّت از رسول کرده‌اند، به آن تناسب روحی می‌رسند که در آخرت همدم و همنشین پیامبران و شهدا باشند. آیه‌ی شریفه به وضوح می‌رساند که «شخصیّت بهشتی» اکتسابی است و نه جبری (و نه قابل دستیابی از راه توسّل به بزرگان).

بخش هفتم

(۷۱) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ خُذُواْ حِذْرَكُمْ فَٱنفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ ٱنفِرُواْ جَمِيعًا** .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید !** (در برابر دشمن) **آماده باشید و گروه گروه یا همه با هم** (برای جهاد) **کوچ کنید** »،

در آیات ٤٤ تا ٥٦ از سوءِ نیّت یهودیان و همپشتی آنها با مشرکان مکّه سخن گفت و سپس در آیات ٦٠ تا ٦٨ به منافقان پرداخت. در این فصل از آیات ـ به تناسب ـ ابتدا به لزوم آمادگی مسلمان‌ها در برابر هجوم احتمالی دشمنان هشدار می‌دهد، سپس طی دو آیه به راه و روش منافقان اشاره دارد و آنگاه در آیات بعد (آیات ٧٤ تا ٨٠) تذکّراتی به مؤمنان ارائه داده است.

واژه‌ی «**آمَنُوا**» جمع مذکّر است ولی بنا به قاعده‌ی «تغلیب» در زبان عرب خطاب «**یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** = ای کسانی‌که ایمان آوردید» در قرآن به طور کلّی، زنان را نیز شامل می‌شود. امّا در آیه‌ی فوق بنا به گفتگو راجع به جنگ، خطاب مزبور خاصِّ مردان تلقّی می‌گردد.

آیه‌ی شریفه مسلمان‌ها را که در معرض توطئه‌های جنگی دشمن قرار داشتند، به هشیاری و بیداری فرا خوانده فرمان می‌دهد که به صُوَر گوناگون به مقابله با حملات دشمن بپردازند. نشان می‌دهد که اسلام در عین آنکه دین ایمان و توکّل به خدای تعالی و عبادت خالصانه‌ی اوست، دین پیروی از فرمان إلهی در تلاش و تدبیر امور و مقابله با ظلم نیز هست و خداوند در هیچ شرایطی، دنیا را «تنبل‌خانه» نخواسته است.

(۷۲) **وَ إِنَّ مِنكُمْ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَـٰبَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَىَّ إِذْ لَمْ أَكُن مَّعَهُمْ شَهِيدًا** .

« **و همانا از**(میان)**شما کسی است که بی‌گُمان کندی می‌کند، پس اگر به شما مصیبتی رسد** (و شکستی پیش آید) **گوید : به راستی خدا به من نعمت بخشید که با آنها حاضر نبودم** »،

آیه‌ی شریفه به عملکرد منافقین در بین مسلمان‌ها ـ به هنگام رویارویی با دشمن ـ اشاره دارد.

مردم منافق همواره منتظر روشن شدن نتایج کارها توسّط دیگران هستند و آنگاه ـ به تناسب ـ اتّخاذ موضع می‌کنند. می‌خواهند دیگران با خطرات روبرو شده و نتیجه‌ی کارشان روشن شود و اگر آنها موفّق نشده و شکست خوردند، شکر خدا می‌کنند که : خوب شد در میان آنها نبودیم! امّا :

(۷۳) **وَ لَئِنْ أَصَـٰبَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ ٱللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنۢ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُۥ مَوَدَّةٌ يَـٰلَيْتَنِى كُنتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا** .

« و چنانچه فضلی (ظفری) **ازجانب خدا به شما رسد ـ چنانکه گویی هیچ مودّتی بین شما و او نبوده ـ هرآینه گوید : ای کاش من**(هم) **با آنها بودم و به نوایی بزرگ** (غنائمی) **می‌رسیدم »،**

یعنی آن فرصت طلبان دنیوی ـ زمانی‌که حرکت مجاهدان راه حق به پیروزی انجامد ـ آرزو می‌کنند : کاش ما در میان این دوستان بودیم و در این پیروزی به غنائم مهمّی دست می‌یافتیم !

(۷۴) **فَلْيُقَٰتِلْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يَشْرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا بِٱلْءَاخِرَةِ ۚ وَمَن يُقَٰتِلْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا .**

« پس آنها که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند باید در راه خدا بجنگند؛ و هرکه در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به زودی او را پاداشی بزرگ می‌دهیم »،

آیه‌ی شریفه بیانگر نکته‌ای اساسی است : اینکه هرچند زندگی دنیا ارزشمند است، ولی در موازنه‌ی دنیا و آخرت، سعادت اُخروی به مراتب برتری دارد و اگر شخصِ با ایمان در راه خشنودی خدا و سعادت آخرت به پیکار برخاست چنانچه شکست بخورد یا پیروز شود درهرصورت، برنده‌است و به پاداش بزرگ اِلهی نائل می‌گردد.

(۷۵) **وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلْوِلْدَٰنِ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلظَّالِمِ أَهْلُهَا وَٱجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَٱجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا .**

« وچیست شمارا که در راه خدا و (نجات) **افراد ناتوان از مردان و زنان و کودکانی‌که گویند : خداوندا ! ما را از این شهر ستمکاران برون آر و برایمان ازجانب خود کارساز وحمایتگری قرار ده، نمی‌جنگید ؟! »،**

این آیه یکی از آیاتی است که در آن جنگ نجاتبخش مطرح شده است؛ و با درنظرگرفتن اینکه آیه‌ی شریفه در دفاع از حقوق مسلمانان تحت ستم و پاسخ به درخواست نجات ازجانب آنهاست، باید آن را نیز نبرد دفاعی درنظر گرفت، زیرا «دفاع» لزوماً «دفاع از خود» نیست بلکه بنا به اصول انسانی، دفاع از حقوق دیگران‌را نیز ـ خصوصاً با اشتراک ایمانی و طلب کمک ازجانب آنها ـ شامل می‌شود. با توجّه به شرایط نزول، آیه‌ی شریفه می‌فرماید مسلمان‌ها در مدینه نمی‌توانند فقط به دفع شرّ از خود اندیشیده و آسوده بخوابند، هرچند در کنار آنها برادران و خواهران هم‌مسلکشان ـ که قدرت هجرت نداشتند ـ در اسارت و آزار مشرکان مکّه باشند (گو اینکه مسلمین در مدینه نیز از توطئه‌های مکّیان در امان نبودند).

(۷۶) **ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱلطَّٰغُوتِ . . .**

« آنان‌که ایمان آورده‌اند در راه خدا می‌جنگند و آنان‌که کافرند در راه طاغوت می‌جنگند؛ . . . »،

یعنی هردو گروه مؤمن و کافر پیکار می‌کنند، ولی مؤمنان برای پیشبرد اهداف توحیدی و کافران در راهِ دستیابی به مقاصد نفس امّاره و دفاع از بُت‌پرستی !

(۷۶) . . . **فَقَـٰتِلُوٓاْ أَوۡلِيَآءَ ٱلشَّيۡطَـٰنِۖ إِنَّ كَيۡدَ ٱلشَّيۡطَـٰنِ كَانَ ضَعِيفًا** .

« ... پس با یاران شیطان بجنگید؛ همانا نیرنگ شیطان ضعیف است »،

یعنی، مسلمان‌ها ـ در مقابله با اهداف شیطانی در عالم ـ تردید به خود راه ندهند و مطمئن باشند کسانی که به دنبال مقاصد نامشروع در دنیا هستند، در برابر مبارزان راه حق و آزادی، محکوم به شکست و نابودی خواهند بود.

(۷۷) **أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ قِيلَ لَهُمۡ كُفُّوٓاْ أَيۡدِيَكُمۡ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنۡهُمۡ يَخۡشَوۡنَ ٱلنَّاسَ كَخَشۡيَةِ ٱللَّهِ أَوۡ أَشَدَّ خَشۡيَةً** . . .

« **آیا توجّه نکردی به کسانی‌که** (چون) **به ایشان گفته شد :** (فعلاً از جنگ) **دست بدارید و نماز به پا دارید و زکات دهید** (مشتاق جنگ بودند)، **پس آنگاه که کارزار بر آنان مقرّر شد گروهی از ایشان** (چنان) **از مردم می‌ترسند مانند ترس از خدا یا ترسی شدیدتر! ... »،**

به دنبال آیات قبل، مجدّداً به روحیّه‌ی منافقان یا افراد ضعیف الإیمان اشاره داشته و می‌گوید، در دوران گذشته که توصیه می‌شد تعدّیات را تحمّل کرده و با نماز و زکات به خودسازی بپردازند، خود را بی‌تاب جنگ می‌نمودند ! و اکنون که موقعیّت مقابله پیش آمده، به عناوین مختلف، سربازمی‌زنند.

(۷۷) . . . **وَ قَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبۡتَ عَلَيۡنَا ٱلۡقِتَالَ لَوۡلَآ أَخَّرۡتَنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖ** . . .

« ... و گفتند : خداوندا چرا بر ما نبرد را مقرّر داشتی؟ چرا تا مدّتی کوتاه مهلتمان ندادی ؟ ... »،

آیه‌ی شریفه روحیّه‌ی کسانی را مطرح می‌سازد که دنیا را «نقد» و آخرت را «نسیه» می‌پندارند و از اینرو نمی‌خواهند که در این «نقد» دست به کاری زنند که نتیجه‌اش ـ به زعم آنها ـ حواله به «نسیه» است ! هم ازاینرو بلافاصله تذکّر می‌دهد که :

(۷۷) . . . **قُلۡ مَتَـٰعُ ٱلدُّنۡيَا قَلِيلٞ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظۡلَمُونَ فَتِيلاً** .

« ... بگو : متاع دنیا قلیل و آخرت ـ برای کسی که با تقوا باشد ـ بهتر است و به قدر رشته‌ی هسته خرمایی ستم نمی‌بینید »،

یعنی آخرت درنظر مؤمن واقعی درست به مانند دنیا، عینی و یقینی است و ازاینرو برخورداری‌های موقّت دنیا در نظر او ـ در برابر تحقّق وعده‌های إلهی در آخرت ـ قلیل می‌نماید.

ضمناً شایان توجّه است که واژه‌ی «**تقوا پیشگان**» در اینجا معرّف کسانی است که عنداللّزوم برای تثبیت

حق و طرد باطل می‌جنگند و نشان می‌دهند که کلمه‌ی «**تقوی**» فقط به معنی پرهیز از بعضی امور نیست، بلکه جهات مثبت را نیز دربر دارد (به توضیح «**متّقیان**» در مقطع آیه‌ی ۲ سوره‌ی بقره نگاه کنید).

مقطع آیه‌ی شریفه در تشریح میزان عدالت در آخرت می‌باشد که هرکس به عکس‌العمل کامل کرداری که در دنیا داشته، می‌رسد.

(۷۸) **أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ ٱلْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِى بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ . . .**

« هرکجا باشید مرگ شما را دریابد، هرچند در برج‌های استوار بوده باشید؛ . . . »،

یعنی، فرار از مرگ ممکن نیست، پس مردمان راجع به «چگونه زندگی کردنِ» خود فکر کنند، نه «چقدر زندگی کردن» که اوّلی در اختیار آنها و دوّمی خارج از انتخاب ایشان است.

(۷۸) **. . . وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُواْ هَـٰذِهِۦ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ۖ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُواْ هَـٰذِهِۦ مِنْ عِندِكَ . . .**

« . . . و اگر خوبی به آنها رسد گویند : این از جانب خداست، و هرگاه بدی به بینند گویند : این ازجانب توست؛ . . . »،

آیه‌ی شریفه در بیان حق‌ناشناسی و همیشه طلبکاری عدّه‌ای از مسلمان‌نماها (منافقان) است‌که همواره برای طرد نکات مثبت در محیط آماده‌اند ! و علی‌رغم آنکه بی‌اعتباری این دنیا و وقوع مرگ را به عیان می‌بینند، همیشه به دنبال بهره‌برداری شخصی از حوادث‌اند ! اینان اگر به نعمت و موفّقیّتی برسند فوری به حساب قُرب خود به خدا و لطف مخصوص او به خودشان می‌گذارند و اگر شکستی برایشان پیش آید سایرین را مقصّر می‌شمرند و یا در صدر اسلام : پیامبر[ص] را مقصّر می‌پنداشتند !

(۷۸) **. . . قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ ۖ فَمَالِ هَـٰٓؤُلَآءِ ٱلْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا .**

« . . . بگو : همه ازجانب خداست؛ این قوم را چه شده‌است‌که گویی هیچ‌سخنی را درنمی‌یابند ؟!»،

مقطع آیه بیانگر نظام قانونی خداست که عکس‌العمل اعمال آدمیان را تعیین کرده و بدین‌معنا، هر نعمت و نقمت و خوب و بدی که به انسان می‌رسد از خداست، ولی ازجهت دیگر :

(۷۹) **مَآ أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ۖ وَمَآ أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ . . .**

« هرچه از خوبی به تو رسد از خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خودِ توست؛ . . . »،

یعنی خداوند اراده‌ی شرّ برای تو (ای انسان) ندارد بلکه برعکس، با اعطای فطرت متمایل به خوبی و عقل روشنگر و هدایت خارجی توسّط انبیاء(ع)، خیر و خوبی برای تو خواسته ولی آنگاه که بندگان خود به کژراهه می‌روند بر طبق قوانین إلهی به عکس‌العمل مربوطه می‌رسند و آسیب می‌بینند.

(۷۹) **. . . وَأَرْسَلْنَـٰكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا .**

« ... **و ما تو را پیامبری برای** (هدایت)**مردم فرستادیم و خدا به گواهی کافی است** »،

مقطع آیه تأکیدی بر رحمت افزوده‌ی إلهی است که علاوه بر آنکه فطرت انسان‌ها را بر میل به نیکی‌ها و اشمئزاز از بدی‌ها بنیان نهاده (**فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها** = پس شناختِ بزهکاری نفس و تقواپیشگیِ آن را به او الهام کرد ـ شمس/۸) و آنان را از نعمت عقل بهره‌مند ساخته، هدایت خاصّه را نیز ـ ازطریق ارسال رسول ـ از آنها دریغ نداشته است و متعاقباً تصریح می‌نماید :

(۸۰) **مَن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا** .

« **هرکه از این رسول اطاعت کند به تحقیق خدا را فرمان برده و هرآنکه رویگردان شود، پس ما تو را نگهبان**(و موظّف بر احوالِ) **ایشان نفرستادیم** »،

یعنی هرکس از موهبت نبوّت این پیامبر[ص] بهره‌مند شود و او را فرمان برَد از خدا اطاعت کرده و به پاداش بزرگ خود می‌رسد و هرکس از فرستاده‌ی حق روی گرداند بر زیان خویش گام برداشته و پیامبر[ص] مسئول اِعراض و بدفرجامی وی نیست.

بخش هشتم

(۸۱) **وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنۡ عِندِكَ بَيَّتَ طَآئِفَةٌ مِّنۡهُمۡ غَيۡرَ ٱلَّذِى تَقُولُ** . . .

« (در حضور تو)**گويند : فرمانبرداريم**، و(لى) **چون از نزد تو بيرون روند ـ گروهى از ايشان ـ شبانه** (گِرد هم آيند و) **برخلاف گفته‌هاى تو به چاره‌انديشى مى پردازند ! . . . »**،

به دنبال بحث در اطراف منافقان طى آيات گذشته و تذكّر اين حقيقت كه اطاعت از رسول اطاعت از خداست (آيه‌ى قبل) در اينجا به اطاعت ظاهرى منافقان اشاره داشته مشخّص مى‌دارد كه اين افراد ظاهراً اظهار تبعيّت از رسول مى‌كردند ولى باطناً شب‌ها گِرد هم آمده توطئه‌ها طرح مى‌نمودند ! واژه‌ى «**بَيَّتَ**» در آيه، از «تَبْيِيت» به معنى «شب را تا به صبح با نقشه‌كشى گذَراندن» است كه كلمه‌ى «بيات» متداول در فارسى ـ به معنى «شب‌مانده» ـ از همان مادّه است. متعاقباً به عاملين آن زشتكارى‌ها تذكّر مى‌دهد :

(۸۱) . . . **وَٱللَّهُ يَكۡتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ** . . .

« . . . **و خدا آنچه را كه شبانه تدبير مى‌كنند** (نقشه‌هايى را كه مى‌كشند) **مى‌نويسد، . . . »**،

ملاحظه مى‌شود كه هيچ نامى از كسى برده نشده و فقط تذكّر داده شده است كه خداوند اعمالشان را خواهد نوشت و بدين‌وسيله نظارت إلهى‌را بر كردار آنها يادآورى نموده‌است تا فرصت بازگشت و اصلاح داشته باشند.

آثار چنين رفتارى اين بوده كه ـ بدون هيچ‌گونه اقدامى ازجانب مسلمان‌ها ـ غالب منافقان به وحشت مى‌افتادند و چنانكه در برخى آثار آمده است عدّه‌اى از ايشان خود نزد پيامبر[ص] آمده مى‌گفتند : مبادا منظور خداوند ما باشيم ؟ و پيامبر[ص] با حكمت و تدبيرى پاسخ مى‌داد : همين ترس حاكى از آن است كه شما منافق نيستيد.[۱]

(۸۱) . . . **فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلاً** .

« . . . **پس، از آنها روى برتاب و بر خدا توكّل كن و كافى است كه خدا كارساز**(تو) **باشد »**،

آيه‌ى شريفه مشابه آيه‌ى ٦٣ همين سوره است و عكس‌العمل پيامبر[ص] و مسلمان‌ها را در قِبال رفتار ناشايسته‌ى منافقان، تعيين مى‌نمايد. مى‌فرمايد، خداوند از كردار مغرضان آگاه است ولى سُنّت خدا اين نيست كه فوراً افراد را مفتضح نمايد، پس تو هم (اى پيامبر!) رفتارخود را برطبق همين رويّه تنظيم نما وآنچه را مى‌كنند ـ در عين مراقبت ـ ناديده گير و بدان و بدانند كه پشتيبان تو (و همه‌ى رَه‌روان راه حق) خداست.

---

(۱) ـ آيه‌ى شريفه به ما مى‌آموزد كه مفتضح‌سازى افراد به محض مشاهده‌ى برخى نارسايى‌ها، غلط است بلكه بايد به كج‌رفتگان فرصت بازگشت و اصلاح داد.

(۸۲) أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ ۚ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخْتِلَٰفًا كَثِيرًا .

« آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ به راستی اگر از نزد غیرخدا بود، اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند »،

روی سخن با منافقان و متزلزلان در ایمان است که می‌فرماید چرا برای آنکه دل‌های خود را نسبت به اسلام و پیامبرش مطمئن سازند، به قرآن روی نمی‌آورند و به بررسی آیات آن نمی‌پردازند؟ خاطرنشان می‌سازد که کلام هماهنگ و تعالیم عاری از اختلافِ قرآن ـ هرچند تدریجاً و طی ۲۳ سال نازل شده ـ خود مُثبِتِ آن است که با وحی إلهی بستگی دارد و می‌رساند که از منبعی سرچشمه گرفته که حوادث در او اثر نداشته است.

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است :

اوّل، آنکه «**تدبّر در قرآن**» یعنی آیاتش را دنبال کردن، سیر تکاملی آنها را دیدن و به درک و عمق مفاهیمش رسیدن.

دوّم، آنکه از دعوت به «**تدبّر در قرآن**»، معلوم می‌شود که **قرآن قابل تدبّر** و **فهم** لازم **برای همگان** است، و رموزی در آن نیست که قسمت‌هایی را فقط اشخاص خاص بتوانند بفهمند.

سوّم، آنکه آیه به وضوح می‌رساند که در بیان قرآن هیچ اختلافی نبوده و احکامش با یکدگر **متناقض** نیست و در مورد برداشت غلطی که از آیات «**ناسخ و منسوخ**» شده‌است، قبلاً توضیح داده‌ایم (بقره/توضیح آیه‌ی ۱۰۶).

(۸۳) وَ إِذَا جَآءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ ٱلْأَمْنِ أَوِ ٱلْخَوْفِ أَذَاعُواْ بِهِۦ ۖ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِى ٱلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسْتَنۢبِطُونَهُۥ مِنْهُمْ . . .

« و چون ایشان را خبری از (مسائل) **أمن یا خوف** (صلح و جنگ) **رسد انتشارش دهند، و اگر آن را به پیامبر و به کارگزارانی که از میان ایشانند ارجاع می‌دادند، همانا** (حقیقت) **آن را کسانی از آنان که در پیِ درکش هستند درمی‌یافتند، . . . »،**

آیه‌ی شریفه ـ در توضیح احوال منافقان ـ به بیان جنبه‌ی دیگری از رفتار آنها پرداخته است. می‌گوید، بی‌مطالعه و تأمّل، اخبار سیاسی جامعه را ـ در زمینه‌ی جنگ و صلح ـ اشاعه داده توجّه ندارندکه باید ـ قبل‌از هرکس ـ آنها را به مسئولین امور گزارش داد.[1] البتّه ممکن است عدّه‌ای، نه بر سبیل «نفاق» بلکه از روی بی‌فکری به این‌کارها دست زنند که آنها نیز در قلمرو انتقاد آیه قرار دارند.

(۱) ـ البتّه توجّه دادن مردم به چنین امری وقتی مؤثّر است که حکومت مردمی باشد و همگان، مسئولین امور را چنانکه آیه فرموده است «از خود» بدانند (**مِنْهُمْ**) ـ در غیر این‌صورت، مسلّماً شنیده‌ها را با ایشان درمیان نخواهند گذاشت، بلکه شاید شایعات هم بپرورانند تا هرچه بیشتر اسباب تضعیف حکومت فراهم شود (و البتّه مقصود این نیست که ـ خدای ناخواسته ـ آیه چنین کاری را تجویز می‌نماید).

به طور کلّی شایعه‌پراکنی، ازجمله کارهای نادرستی است که امنیّت اجتماعی و روانی افراد را به خطر می‌افکند و آیه‌ی شریفه این‌کار را به روحیّه‌ی نفاق نسبت داده است.

همچنین ـ چنانکه در توضیح آیه‌ی۵۹ همین سوره اشاره‌رفت ـ از آیه‌ی فوق مشخّصاً به دست می‌آید که مقصود از «**أُولُوا الأمر**» مسئولان کشوری و لشگری جامعه بوده‌اند که در آیه‌ی ۵۹ ـ بنا بر لحن خطابی آیه ـ به‌صورت «**أُولِی الأمْرِ مِنكُمْ**» و در اینجا ـ بر پایه‌ی خبری‌بودنِ موضوع ـ به صورت «**أُولِی الأمْرِ مِنهُمْ**» آمده‌است.

(۸۳) . . . **وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ لَٱتَّبَعْتُمُ ٱلشَّيْطَٰنَ إِلَّا قَلِيلاً** .

« **. . . و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، مسلّماً ـ جُز تعداد معدودی ـ پیرو شیطان می‌شدید** »،

آری، اکثریّت مردم افراد با ثبات و محکمی به لحاظ روحیّه و رفتار، نیستند و هرگاه همراهی‌هایی ازجانب خدا نباشد، می‌لغزند و آلوده می‌شوند. اکثر مردم را باید خدا به طریقی، دربرابر وساوس شیطان حفظ کند؛ مثلاً حوادثی پیش آورده و متوجّه‌شان سازد، یا اصولاً موقعیّت‌های وسوسه‌انگیز را از آنان دور سازد.

البتّه از آیه به دست می‌آید که در دنیا، مردمانی نیز هستند که تابع شیطان نمی‌شوند. ولی آنان نیز باید قبلاً با استفاده از استعداد خدادادی، خود را دربرابر وساوس ساخته باشند.

طبری «**إلاّ قَلِیلاً**» را در آیه‌ی شریفه مربوط به کسانی می‌داند که اخبار جنگ و صلح را فاش نمی‌کنند و برخی نیز «**إلاّ قَلیلاً**» را استثناءِ از «**الّذِینَ یَسْتَنبِطُونَهُ** = آنان‌که در پی استنباط اند» در عبارت قبلی می‌دانند.

(۸۴) **فَقَٰتِلْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ** . . .

« **پس** (تو ای پیامبر!) **در راه خدا پیکار کن؛ . . .** »،

در تعقیب آیات گذشته (آیات ۷۸←۷۱) خطاب به پیامبر^ص می‌فرماید، کاری به منافقان و سُست‌ایمانان نداشته باش، هیچکس اگر نیامد خود به مقابله با دشمنان برخیز !

(۸۴) . . . **لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ ٱلْمُؤْمِنِينَ** . . .

« **. . . تنها نسبت به خود مکلّفی و مؤمنان را** (نیز) **برانگیز ! . . .** »،

آیه‌ی شریفه اصل مهمّی از اصول اسلامی را می‌رساند که پیامبر[ص] ـ یا هرکس دیگرـ فقط نسبت به خود مکلّف است، مکلّف است که خداپرست، راستگو و درست‌کردار و مجاهد راه حق و آزادی باشد و دیگران را نیز در این راه تشویق کند ولی هرگز نمی‌تواند به زور افراد را راهی بهشت سازد !

(۸۴) . . . **عَسَى ٱللَّهُ أَن يَكُفَّ بَأْسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَٱللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلاً** .

« **. . . چه بسا خداوند سختی**(و آسیبِ) **کافران را بازدارد، و سختگیری خدا شدیدتر و عقوبت او سخت‌تر است** »،

مفسّران شأن نزولی برای آیه ذکرکرده‌اند. می‌گویند، پس‌از جنگ اُحُد، ابوسفیان اعلام کرد : جنگ ما تمام

شد، می‌رویم و سال دگر بازمی‌گردیم. سال بعد ـ به وقت موعود ـ پیامبر[ص] اعلام داشت که باید برای مقابله حرکت کنیم. امّا مسلمانان ـ چون در اُحُد شکست خورده بودند ـ چندان رغبتی به این کار نشان ندادند. آن‌وقت آیه‌ی فوق نازل شد و پیامبر[ص] شخصاً به راه افتاد و هفتاد نفر از یاران نزدیک نیز به او گرویدند! ولی سپاه ابوسفیان نیامد و همگی مسلمانان، به سلامت بازگشتند. این‌گونه تأییدات خدا را شاید امروزه هم بسیاری از مجاهدان راه حق، در موقعیّت‌های مختلف و به ترتیب مناسب، تجربه کنند.

(۸۵) **مَن يَشْفَعْ شَفَـٰعَةً حَسَنَةً يَكُن لَّهُۥ نَصِيبٌ مِّنْهَا ۖ وَمَن يَشْفَعْ شَفَـٰعَةً سَيِّئَةً يَكُن لَّهُۥ كِفْلٌ مِّنْهَا ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ مُّقِيتًا .**

« **هرکس که** (برای دیگران) **در کار نیکی میانجی شود خود** (نیز) **از آن بهره‌ای بَرَد و هرکه در کار بدی میانجی گردد برای او**(هم) **از آن سهمی خواهدبود؛ وخداوند بر هرکاری تواناست** »،

در آیه‌ی شریفه واژه‌ی «**شفاعت**» به کار رفته که منظور، «واسطه شدن» برای نیکی یا بدی است و اگرچه در پیوند با آیات پیشین به جهاد مربوط می‌شود، ولی در عین‌حال اصلی را به عنوان یکی از قوانین خدا بیان می‌دارد : این‌که مروّج نیکی‌ها خیر می‌بیند و اشاعه‌دهنده‌ی بدی‌ها خود به بدی می‌رسد (البتّه عکس‌العملِ اعمال هم **تماماً** در این دنیا بروز ننموده و در بخش دیگری از هستی که جهان آخرت باشد، به کمال ظهور خواهد رسید).

مقطع آیه ضمانت اجرایی را درمورد قانون فوق بیان می‌دارد. این‌که آن قدرت فائق و قاهر بر هستی، البتّه قادر است که مروّج نیکی‌ها یا بدی‌ها را به نتیجه‌ی کارِ خود برساند. واژه‌ی «**مُقِیت**» در آیه‌ی کریمه، به معنای «شاهد» و هم به معنای «قدرتمند» آمده است که هر دو معنا با آیه‌ی کریمه مناسبت دارد.

(۸۶) **وَ إِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ . . .**

« **و چون شما را تحیّتی دادند . . .** »،

یعنی طول حیات و سلامتی برای شما آرزو کردند و در حقِّ شما نیکخواهی نموده یا درود و رحمت فرستادند،

(۸۶) **. . . فَحَيُّواْ بِأَحْسَنَ مِنْهَآ أَوْ رُدُّوهَآ . . .**

« **. . . شما نیکوتر از آن یا** (حدّ أقل) **به همان میزان پاسخ دهید، . . .** »،

یعنی، شماهم قدرشناس بوده و به بهترین صورت درود و رحمت و خیرخواهی‌ها را به افراد بازگردانید یا حدّأقل مثل آنها رفتار کنید.

(۸۶) **. . . إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ حَسِيبًا .**

« **. . . همانا خدا حسابرس هرچیزی** (از اعمال شما) **است** »،

یعنی ای بندگان ! بدانید، آنچه می‌گویید و عمل کنید و عکس‌العملتان نسبت به رفتار افراد، هرز نرفته، همه در حافظه‌ی عالم ثبت و نزد خدا حساب خواهد داشت.

(۸۷) **اللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ . . .**

« خداست که معبودی جُز او نیست؛ . . . »،

البتّه مردمان در دنیا خدایان و اربابان مختلف گرفته به عبادت آنها می‌پردازند. ولی مقصود آیه‌ی شریفه بیان «واقعیّت» نیست، بلکه «حقّانیّت» را بیان می‌دارد. درحقیقت می‌فرماید «خداست که معبود حقّی جُز او نیست» (به توضیح آیه‌ی ۲۵۵ سوره‌ی بقره نگاه کنید).

آیه‌ی شریفه به همگان اطمینان می‌دهد که در وراءِ زندگی مادّی و اشتغالات دنیوی آنها، خدایی هست و قیامتی وجود دارد :

(۸۷) . . . **لَيَجۡمَعَنَّكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَـٰمَةِ لَا رَيۡبَ فِيهِ . . .**

« . . . همو به یقین، شما را در روز رستاخیز ـ که هیچ‌شکّی در آن نیست ـ گِرد خواهد آورد . . . »،

یعنی همان قدرت و حکمت فائق بر هستی که آفرینش شما مردم از اوست، شما را پس‌از مرگ گرد می‌آورد و جوابگوی **افکار** و **کردار** خود نزد او خواهید بود، پس با احساس چنین مسئولیّتی (در دنیا) زندگی کنید و راه و روش خود را همواره در ارتباط با آن مسئولیّت تنظیم نمایید.

(۸۷) . . . **وَمَنۡ أَصۡدَقُ مِنَ ٱللَّهِ حَدِيثًا** .

« . . . و راستگوتر از خدا در گفتار کیست ؟ »،

یعنی، بدانید که این سخنان حق است و ذرّه‌ای تخلّف ندارد (و البتّه اگر صادقانه بیندیشید خواهید دانست که صلاح زندگی شما نیز بر پایه‌ی این باوَر نهفته است.)

بخش نهم

(۸۸) **فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ . . .**

« (ای مؤمنان !) **شما را چه شده است که درباره‌ی منافقان دو دسته شده‌اید ؟! . . .** »،

به دنبال شرحی از کردار منافقان در آیات گذشته، در سلسله آیات این بخش (آیات۹۱←۸۸) به دسته‌بندی آنان پرداخته، موضع مؤمنان را درقِبال ایشان مشخّص می‌دارد.

آیه‌ی شریفه به صورت «استفهام توبیخی» است و لحن به خصوص آن، شأن نزولی را اِلقاء می‌نماید که البتّه موارد مشابه را ـ در هر زمان و مکان ـ دربر می‌گیرد.

تفسیر مَجمع البیان به نقل از مُجاهد می‌گوید «آیه درباره‌ی قومی نازل شده است که از مکّه به مدینه آمدند و به مسلمان‌ها اظهار اسلام کردند، آنگاه به مکّه بازگشتند به خاطر اینکه زندگی در مدینه را دشوار شمردند و در آنجا اظهار شرک کردند و سپس با گروهی از مشرکین به یَمامه (شهری در نزدیکی یمن) سفر کردند». از قرینه‌ی آیات بعد به دست می‌آید که آنها نیز ـ همپای مشرکان مکّه ـ تعرّضاتی را علیه مسلمان‌ها آغاز کرده بودند[1] ولی بین مسلمین درباره‌ی آنان اختلاف افتاد؛ عدّه‌ای را عقیده بر این بود که اظهار ایمانِ آنها را دیده‌اند و جنگ و کشتارشان روا نیست و دسته‌ی دیگر ـ برعکس ـ عقیده داشتند که آنها توطئه‌گر و نیرنگ‌بازند و لازم است که به سختی پاسخشان داد تا سر جای خود بنشینند.

آیه‌ی شریفه بیانگر دو نکته‌ی شایان توجّه در حوادث صدر اسلام است :

اوّل آنکه مسلمان‌ها ـ با تأسّی به روحیّه‌ی پیامبر^ص ـ از جنگ با کسانی‌که اظهار اسلام کرده بودند، هرچند صوری و با اهداف دنیوی، ناراضی بودند.

دوّم آنکه پیش‌از نزول آیه و صدور فرمانی ازجانب خداوند، مسلمان‌ها خود را در ابراز عقیده راجع به هرمطلبی آزاد می‌دیدند و اصل «**شوری**» حاکم بود و پیامبر[ص] مستبدّانه رفتار نمی‌کرد.

(۸۸) **. . . وَاللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا . . .**

« **. . . حال آنکه خدا آنان را ـ به سبب اعمالشان ـ نگونسار کرده است ؛ . . .** »،

آیه‌ی شریفه در توصیف همان عدّه‌ای است که مسلمان‌ها درباره‌ی آنها مناقشه داشتند. می‌فرماید چون قصد آنان حق‌جویی و دستیابی به حقیقت نبود، بلکه نیرنگ‌باز و ریاکار بودند، خداوند توفیق ایمان به آنها نداد و در نتیجه به کُفر بازگشتند.

---

(۱) ـ «اهل رده» از همین‌جا پایه‌گذاری شد که سرانجام ـ در زمان خلافت ابوبکر ـ شخصی را به عنوان پیغمبر عَلَم کرده شورشی را علیه حکومت مرکزی مسلمان‌ها به پا نمودند.

منظور از «**کَسْب**» در «**بِما کَسَبُوا**» در آیه‌ی شریفه، عملی است که به ایجاد آثار و ملکاتی در روح انسان منجر می‌شود.

(۸۸) . . . **أَتُرِيدُونَ أَن تَهْدُواْ مَنْ أَضَلَّ ٱللَّهُ ۖ وَ مَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلاً** .

« . . . **آیا می‌خواهید کسی را که خدا به گمراهی‌اش سپرده هدایت کنید ؟ و هرگز کسی را که خدا گمراهش کرده، راهی برای** (هدایت) **او نخواهی یافت** »،

آیه‌ی شریفه ازیکسو آرامشی برای مؤمنان است که در برابر عناد و توطئه‌های مخالفانِ حق بی‌تاب نشوند. می‌فرماید این‌گونه افراد، با بینش و اعمالی که دارند ـ بر طبق قوانین خدا ـ دل‌هاشان در برابر نفوذ حقیقت قفل شده و هدایت‌پذیر نیستند (بقره/ توضیح آیه‌ی٦). چنانکه فرموده «**يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَولِ الثّابِتِ فِى الْحَياةِ الدُّنيا وَ فِى الآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللهُ الظّالِمِين** = خدا مؤمنان را با گفتار ثابت در زندگی دنیا و سرای آخرت استوار می‌گرداند و ستمگران را به گمراهی می‌سپرد» (ابراهیم/۲۷)

(۸۹) **وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءً ۖ فَلَا تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ أَوْلِيَآءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ**...

« **دوست دارند که شما** (نیز) **ـ همانگونه که آنها کُفر ورزیدند ـ کافر شوید و** (از این‌جهت) **مساوی گردید؛ پس از بین آنها برای خود دوستانی مگیرید تا در راه خدا هجرت کنند؛ . . .** »،

مُفسدان، اگر با فساد خود تنها شوند، احساس ناامنی می‌کنند و از اینرو همیشه در تلاشند تا دیگران نیز به راه و روش آنها بپیوندند. بر این پایه، خودداری از صمیمیّت با ایشان، خود سیاستی برای اصلاحشان خواهد بود. از اینرو آیه‌ی شریفه فرمان به عدم دوستی با آن منافقان مُفسد (توضیح آیه‌ی قبل) داده تا مگر به خود آیند و ببینند که در ناحقّی‌ها همراهی ندارند و در نتیجه رو به اصلاح روند. در این شرایط آیه‌ی شریفه می‌آموزد که راه اصلاح و جبران نیز به طرف نشان داده شود که «**حَتَّى يُهاجِرُوا فِى سَبِيلِ الله** = تا در راه خدا هجرت کنند» و مجدّداً مشرکان را وانهاده به میان مسلمان‌ها در مدینه بازگردند.

(۸۹) . . . **فَإِن تَوَلَّوْاْ فَخُذُوهُمْ وَٱقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ ۖ وَلَا تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا** .

« . . . **و اگر روی برتافتند** (و با کُفّار محارب باقی ماندند) **پس آنان را هرکجا یافتید بگیرید و بکشیدشان و هیچ یار و یاوری از آنها** (برای خود) **مگیرید** »،

یعنی اگر آن منافقان مُفسد با مشرکان مُحارب در مکّه باقی ماندند، معلوم می‌شود رویّه‌شان در قِبال مسلمان‌ها ـ به مانند آن مُحاربان ـ جنگ و جدال است. ودر این‌صورت رفتار مسلمین با آنها نیز همچون رفتاری که با سایر محاربان دارند خواهد بود : دستگیری و درصورت مقابله، جنگ و کشتار. آیه‌ی بعد به وضوح نشان می‌دهد که دستور جنگ و کُشتار، مربوط به ایمان نیاوردن آنها نبوده، بلکه مربوط به عمل ستیزه‌جویانه و کردارشان بوده است :

(۹۰) **إِلَّا ٱلَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوۡمِۭ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٌ . . .**

« مگر کسانی‌که به گروهی بپیوندند که میان شما و آنها پیمانی است ... »،

یعنی، ممکن است عدّه‌ای از آن افراد مسلمان نشوند، ولی به متخاصمان با مسلمان‌ها نیز نپیوندند بلکه برعکس، به قومی ملحق شوند که مسلمان‌ها با آنها پیمان صلح دارند؛ در این‌صورت حقّ تعرّض بر آنها نیست، زیرا کسی‌که به صلح‌طلبان ملحق شد، حتماً خود نیز سر صلح دارد و ضابطه‌ی جنگ یا عدم جنگ با هر گروه از منظر اسلام، ستیز یا عدم ستیز آنهاست، نه مسلک و عقائدشان. این معنا در عبارت بعدی روشن‌تر بیان شده است :

(۹۰) . . . **أَوۡ جَآءُوكُمۡ حَصِرَتۡ صُدُورُهُمۡ أَن يُقَٰتِلُوكُمۡ أَوۡ يُقَٰتِلُواْ قَوۡمَهُمۡ ...**

« ... یا نزد شما آیند درحالی‌که سینه‌هاشان از جنگ با شما یا جنگ با قوم خود به تنگ آمده‌است؛ ...»،

یعنی، اظهار عدم تعرّض کنند (نه اظهار اسلام)؛ گویند که عقائدی برای خود دارند و سر جنگ هم با کسی ندارند، چه با مسلمان‌ها و چه با قوم خودشان ! در این‌صورت نیز هیچ‌یک از مسلمان‌ها حقِّ حمله و کشتار آنان را ندارد؛ و یادآور می‌شود که :

(۹۰) . . . **وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَسَلَّطَهُمۡ عَلَيۡكُمۡ فَلَقَٰتَلُوكُمۡ ...**

« ... و اگر خدا می‌خواست به یقین آنان را بر شما مسلّط می‌کرد و قطعاً با شما می‌جنگیدند، ... »،

این نحوه گفتار به خوبی نشان می‌دهد که کلام قرآن، جوشیده از محیط عربی عربستان نیست. زیرا به طور کلّی طبیعت اعراب خروشان است. امّا ملاحظه می‌شود که علی‌رغم این شرایط محیطی، قرآن با چه قاطعیّتی فرمان به تحمّل مخالف عقیدتی می‌دهد؛ می‌فرماید مراقب باشید، بدانید اگر خدا می‌خواست آنها بر شما مسلّط می‌شدند، پس حال که از درِ صلح درآمده‌اند فرمان خدا را در پذیرش صلح فراموش نکنید.

(۹۰) . . . **فَإِنِ ٱعۡتَزَلُوكُمۡ فَلَمۡ يُقَٰتِلُوكُمۡ وَأَلۡقَوۡاْ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَمَ فَمَا جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ عَلَيۡهِمۡ سَبِيلاً .**

« ... پس اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و طرح صلح با شما افکندند، پس خدا هیچ راهی برضدِّ آنها برای شما قرار نداده است »،

ممکن است بعضی فقیه نمایان بگویند «لایَستَقیمُ النّاسُ إلاّ بِالْعَصا = مردم جُز با چماق اصلاح نمی‌شوند»! ولی اسلام چنین چیزی نمی‌گوید، بلکه صریحاً می‌فرماید با کسی که سر جنگ ندارد (و لو با هر عقیده و مسلک) تعرّضی نیست.

(۹۱) **سَتَجِدُونَ ءَاخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأۡمَنُوكُمۡ وَيَأۡمَنُواْ قَوۡمَهُمۡ . . .**

« به زودی کسانی دیگر را می‌یابید که می خواهند از شما و از قوم خود ایمن باشند، ... »،

آیه‌ی شریفه بی‌آنکه نام گروه خاصّی را ببرد به «وصف» پرداخته و حکایت از تکوین نیروی سوّمی دارد که

به قول معروف «هم خدا را می‌خواهند و هم خرما را»؛ با دو رویی می‌خواهند هم ازجانب مسلمان‌ها و هم ازجانب مشرکان ایمن باشند، ولی :

(۹۱) . . . كُلَّ مَا رُدُّوٓاْ إِلَى ٱلۡفِتۡنَةِ أُرۡكِسُواْ فِيهَا . . .

« . . . هربار که به فتنه بازگردانده شوند در آن سقوط می‌کنند؛ . . . »،

یعنی، هرگاه با تحریک مشرکان به فتنه کشانده شوند، به راحتی در آن می‌افتند؛ با چنین افرادی چه باید کرد؟ بنا به آیه بسته به کرداری است که پیش می‌گیرند :

(۹۱) . . . فَإِن لَّمۡ يَعۡتَزِلُوكُمۡ وَيُلۡقُوٓاْ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَمَ وَيَكُفُّوٓاْ أَيۡدِيَهُمۡ فَخُذُوهُمۡ وَٱقۡتُلُوهُمۡ حَيۡثُ ثَقِفۡتُمُوهُمۡ. . .

« . . . پس اگر از شما کناره نگرفتند و از در صلح با شما درنیامدند و دست از شما برنداشتند، پس هرکجا آنان را یافتید بگیرید و بکشیدشان، . . . »،

مفهوم عکس نیز در آیه مستتر است که «اگر دَم از صلح و مسالمت زدند و پیکاری نداشتند، دست از ایشان بدارید»؛ یعنی، ایمان آنها هرچه می‌خواهد باشد، اگر مسالمت پیشه کردند، شما را ای مسلمان‌ها کاری با آنها نیست. ولی اگر سر جنگ داشتند ـ و لو آنکه با دشمنان شما هم دشمن باشند ـ سزاوار جنگ و کشتارند؛ مهاجمِ زورگو را ـ آنجا که می‌توان ـ نباید تحمّل کرد.

(۹۱) . . . وَأُوْلَٰٓئِكُمۡ جَعَلۡنَا لَكُمۡ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنًا مُّبِينًا .

«. . . و آنانند که ما برضدِّ ایشان برای شما دلیلی آشکار قرار دادیم »،

واژه‌ی «**سُلْطان**» به معنی «دلیل» و نیز «تسلّط» است. یعنی مسلمان‌ها دلیل دارند که در چنان شرایطی ـ که طرف مقابل سوی پیکار رفته ـ با او بجنگند.

بنابراین، مسلمان، بی‌مدرک و دلیل ـ فقط به این علّت که طرف مقابل مخالفِ فکری اوست ـ دست به اسلحه و کشتار نمی‌برَد. جنگ و کشتار دلیل لازم دارد ـ اینکه گروهی قصد جان انسان را کرده باشند و یا انسانی، انسان دیگر را به عمد بکشد (چنانکه آیه‌ی بعد نشان می‌دهد) و یا به فساد بین مردم پردازد (مائده/۳۲).

(۹۲) وَ مَا كَانَ لِمُؤۡمِنٍ أَن يَقۡتُلَ مُؤۡمِنًا إِلَّا خَطَـَٔا . . .

« و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را بکشد، مگر آنکه خطا باشد، . . . »،

یعنی ، سزاوار مؤمن نیست که قصد جان مؤمن دیگری[۱] را کند ، مگر خطایی واقع شده و جلوگیری از

(۱) ـ آیه‌ی شریفه اُمّت اسلامی را در نظر داشته و درباره‌ی شرایطی که مسلمانی غیرمسلمانی را به خطا بکشد، در بخش انتهایی سخن گفته است.

حادثه از قدرت او خارج باشد[۱](قتل غیرعمد).

(۹۲) . . . وَ مَن قَتَلَ مُؤۡمِنًا خَطَـًٔا فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖ وَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُواْ . . .

« . . . **و هرکه مؤمنی‌را به خطا کشت، پس باید برده‌ی مؤمنی را آزاد سازد** و (علاوه برآن) **به خانواده‌ی او** (مقتول) **خونبها بپردازد مگر آنکه آنها گذشت نمایند . . .** »،

منظور از «آزادسازی برده‌ی مؤمن» می‌تواند مسلمانی باشد که دراختیار مشرکان قرارداشته و امکان داشت با پرداخت فدیه‌ای، او را آزاد ساخت. یا می‌تواند مقصود، فردی باشد که از جبهه‌ی مشرکان توسّط مسلمان‌ها در جنگ اسیر شده و سپس به ایمان رسیده باشد. مسلمان‌ها چون زندانی نداشتند این‌گونه اُسراء را در خانه‌های خود نگه می‌داشتند و علاوه بر استفاده از آنها به عنوان خدمه، تربیت اسلامی می‌نمودند و البتّه مخارجی هم در این راه متحمّل می‌شدند. چه بسیار اتّفاق می‌افتاد که اسیر مشرک، پس‌از مدّتی، مسلمان می‌گردید و از کلّیّه‌ی حقوق یک مسلمان در جامعه بهره‌مند بود. فقط آزادیش از قیمومیّت سرپرست، وقتی میسّر می‌گردید که مخارج مربوطه را از راه کارکردن به او پرداخته و یا سرپرست، خود گذشت نماید و یا از محلِّ بیت المال (صَدَقات) برای آزادی او اقدام شود. در قتل غیرعمد رسم بر این بود که اگر قاتل، خود اسیری دراختیار نداشت، مخارج لازم‌را به صاحب اختیار یکی ازاُسَرای مؤمن پرداخته و اسیر مسلمان‌شده‌ی تحت اختیار او را آزاد می‌ساخت.

پرداخت خون‌بها به بازماندگان مقتول، ادای حقِّ شاکی خصوصی است که البتّه ممکن است گذشت نموده ببخشند. در شرایطی که قاتل غیرعمد مسلمان، استطاعت مالی نداشت و کسان مقتول نیز بر دریافت خون‌بها پای می‌فشردند و یا محتاجانی بودند که نان‌آورِ خود را ازدست داده بودند، وظیفه‌ی سایر مسلمان‌ها و یا بیت المال مسلمین بود که به او کمک کنند.[۲]

(۹۲) . . . فَإِن كَانَ مِن قَوۡمٍ عَدُوّٖ لَّكُمۡ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖ . . .

« . . . **و اگر** (مقتول) **از قومی است که دشمن شمایند و او مؤمن بوده** (برای قاتل) **آزادسازی برده‌ی مؤمن** (کافی) **است . . .** »،

مسلّماً پرداخت خون‌بها به طائفه‌ی دشمن معنا ندارد، ولی جبران اجتماعی نسبت به ازبین رفتن عضوی از جامعه‌ی ایمانی، واجب است. مشابه چنین حالتی در شرایط امروز این خواهد بود که مثلاً بین ایران و یک

---

(۱) ـ البتّه منظور آن نیست‌که «می‌توان به خطا مؤمنی‌را کشت» ! بلکه دراینجا «استثناءِ منقطع» وجود دارد که «مُستثنی» از «مُستثنی مِنه» جدا و «حرف استثناء» به منزله‌ی کلماتی است که برای استدراک به کار می‌رود. این نحوه‌ی گفتار در قرآن امثال فراوان دارد، چنانکه در آیه‌ی ۲۹ از همین سوره فرمود : «**اموال یکدیگر را به باطل مخورید، مگر آنکه معامله و تجارتی واقع شود**» ؛ و کلمه‌ی «**مگر**» در اینجا استدراک می‌کند که منظور این نیست که «تجارت» نوعی خوردن مال مردم به باطل است (که مورد استثناء قرار گرفته است).

(۲) ـ آنچه در آیات ۹۳ و۹۲ در اینجا آمده، قسمتی از احکام قرآنی درمورد قتل نفس است و بقیّه‌ی احکام در این‌زمینه در آیات بقره/۱۷۸ و مائده/۴۵ آمده است.

کشور خارجی جنگی درگرفته باشد و یکی از اَتباع آن‌کشور که مسلمان و تصادفاً در ایران بوده، سهواً به دست یک ایرانی کشته شود. در چنین شرایطی کافی است که عامل قتل غیرعمد ـ در ایران ـ خسارت اجتماعی لازم را بپردازد ولی موردی برای پرداخت خون‌بهای مقتول به اتباعش در جبهه‌ی متخاصم، نخواهد بود.

البتّه آیه‌ی شریفه درنظر می‌گیرد که کسان مقتول در کشور متخاصم، مسلمان نبوده و در جبهه‌ی دشمنی با مسلمان‌ها باشند. در غیراین‌صورت اگر خانواده‌ی مقتول عضو کشوری باشند که با مسلمانان پیمان صُلح داشته باشند پرداخت خون‌بها به کسان مقتول لازم است چنانکه در قسمت بعدی آیه ذیلاً آمده است.

(۹۲) ... وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ ...

« **... و چنانچه** (مقتول) **از قومی است که میان شما و ایشان پیمانی است، پس پرداخت خون‌بها به خانواده‌ی او** (مقتول) **و آزاد کردن برده‌ی مؤمن** (هردو) **لازم است ...** »،

بر طبق این حکم اگر مثلاً یک ایرانی مسلمان در ایران غیرمسلمانی‌را که در پناه حکومت ایران است، سهواً به قتل رساند، عیناً همان تکالیفی بر او مفروض است که در بخش نخستین آیه درمورد قتل غیرعمد یک مسلمان توسّط مسلمان دیگر بیان داشت.

(۹۲) ... فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا .

« **... و هرکه** (برده‌ی مؤمن) **نیافت، پس باید دو ماه پیاپی روزه گیرد، این توبه‌ای است** (مقرّر) **ازجانب خدا و خداوند دانا و حکیم است** »،

در این شرایط ـ به جبران زیان وارده ـ امر به خودسازی و تصحیح نفس از راه‌های عبادی شده است. البتّه برای کسی‌که ازنظر مزاج قادر به روزه گرفتن نبود ـ بنا به احکام روزه (بقره/۱۸٤) ـ این تکلیف نیز ساقط است و او فقط باید ازطریق دعا و استغفار به تهذیب نفس بپرداز کمااینکه در مقطع آیه تصریح دارد خداوند به شرایط و امکانات هرکس و همچنین مصالح جامعه، به خوبی واقف‌است و استطاعت افرادرا درنظر می‌گیرد.

(۹۳) وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا .

« **و هرکس مؤمنی را به عمد بکشد، کیفر او دوزخ است که در آن جاودان باشد، و خدا بر او غضب آورَد واز رحمتش دور سازد و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است** »،

نهایت خشم إلهی در این آیه نسبت به «**قتل عمد**» ابراز شده و نشان می‌دهد که تا چه حدّ، نفوس انسانی، نزد خدا محترم است. البتّه در آیه، تکیه بر مجازات اُخروی است و مقرّرات اجتماعی را درمورد قتل عمد در سوره‌های دیگر (بقره۱۷۸ و مائده/٤٥) باید یافت.

چنانچه قاتل عمدی از کار خود پشیمان شده و نزد خدا توبه کرد، ممکن است توبه‌ی او پذیرفته شده و با تحوّل روحی که یافته است، مجازات اُخرویش تخفیف یابد، ولی مجازات دنیوی به قوّت خود باقی و مشمول مفاد آیات مربوطه خواهد بود. عکس موضوع نیز مورد تذکّر است که اگر قاتل عمدی، توانست با پول و «پارتی» و احیاناً استخدام وُکلای مبرّز، در دادگاه‌های این دنیا تبرئه شود، مطمئن باشد که از مجازات إلهی مصون نخواهد بود و عذاب مقرّر خدا به او می‌رسد.

بخش دهم

(۹۴) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا تَبۡتَغُونَ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فَعِندَ ٱللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٞۚ كَذَٰلِكَ كُنتُم مِّن قَبۡلُ فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ فَتَبَيَّنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا.

« **ای مؤمنان! آن‌زمان که در راه خدا** (برای سرکوبی دشمنان) **سفر می‌کنید، پس** (خوب) **بررسی کنید و به کسی که به شما** (با سلام) **ابراز اسلام نماید، نگویید: تو مؤمن نیستی!** (تا از این راه) **متاع ناپایدار زندگی دنیا را بجویید** (بدانید) **که غنایم کثیر نزد خداست،** (شما) **پیش‌از این، چنین بودید، ولی خداوند بر شما منّت نهاد** (و به توفیق او به وحدت و قدرت رسیدید)، **پس** (قبل‌از هر اقدامی) **خوب تحقیق کنید، همانا خداوند از آنچه انجام می‌دهید با خبر است** ».

به دنبال آیات قبل که مخالفان مسلمان‌ها را دسته‌بندی فرمود و عکس‌العمل لازم را نسبت به هردسته مشخّص ساخت و خصوصاً روشن نمود که دسته‌ی درخور جنگ و کشتار فقط مخالفینی هستند که سلاح برگرفته و سرِ ستیز دارند، آیه‌ی فوق (و دو آیه‌ی بعد) در ارتباط با جنگ و برخورد با گروه ستیزه‌جو نازل شده است. مقصود از «**ضربِ در زمین**» در آیه‌ی شریفه به قرینه‌ی «**فِی سَبیلِ الله**» سفر جنگی است.

درمورد بخش بعدی آیه شأن نزولی نقل کرده‌اند. می‌گویند پیامبر^ص دسته‌ای را به سرکردگی اُسامة بن زید برای سرکوب مشرکانِ محارب در اطراف فدک فرستاد. هنگامی‌که لشگر به آن محل رسید مشرکان فرار کردند و فقط مرد چوپانی باقی ماند که چون مسلمان شده بود، فرار نکرد و گوسفندان خود را در غاری جای داد. وقتی آن چوپان لشگریان را دید، سلام کرد و با اَدای شهادتین، اظهار اسلام نمود. ولی اُسامة بن زید به خیال آنکه چوپان خُدعه می‌کند، او را کشت و گوسفندانش را به غنیمت گرفتند. چون خبر به رسول‌خدا^ص رسید، حضرت بسیار آشفته شد و اُسامه را به سختی توبیخ نمود و آنگاه آیه‌ی فوق نازل شد.[1]

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه می‌رساند که چه بسا اعمالی که ازجانب مسلمان‌ها سرزده و از نظر خدا و پیامبر^ص محکوم و مطرود است.

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه نسبت به قضاوت شتاب‌زده درمورد افراد هشدارداده و به مسلمانان دستورمی‌دهد که قبل‌از هرگونه اظهار نظر و اقدامی درمورد اشخاص «**تَبَیَّنُوا** = خوب تحقیق کنید»، چنانکه در همین زمینه

(۱) ـ تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی فوق.

فرموده «**یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِن جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا اَن تُصیبُوا قَومًا بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُم نادِمین** = ای مؤمنان اگر فاسقی خبری نزد شما آورد پس به خوبی تحقیق کنید مبادا گروهی را از سرجهالت آسیب زنید، سپس از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید» (حُجُرات/٦). البتّه مشکل است که انسان در همه‌ی احوال ـ به هنگام خشم، موفّقیّت، غم و غصّه، قدرت و جُز اینها ـ عنان اختیار از کف نداده و درست عمل کند و درواقع این امر فقط در پرتو توجّه به خدا عملی خواهد شد، از اینرو در مقطع آیه نظارت إلهی را بر اعمال آدمی یادآور شده است.

سوّم آنکه آیه‌ی شریفه جهاد به خاطر کسب غنیمت را محکوم شمرده و می‌رساند که در جنگ‌های صدر اسلام غنیمت، «امر عَرَضی» معرّفی می‌شد که هیچگاه نمی‌بایستی جای هدف اصلی را ـ در دفاع از سرمایه‌ی ایمانی ـ بگیرد.

(۹۵) **لَا يَسْتَوِي ٱلْقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلْمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ...**

« **برجای‌نشستگانِ مؤمنان ـ به جُز آنها که زیان دیده**(و معذور)**اند ـ با کسانی‌که با مال‌ها و جان‌هایشان در راه خدا جهاد می‌کنند یکسان نیستند؛ ...** »،

مسلّماً خانه‌نشینان ـ هرچند مؤمن باشند ـ مقام و مرتبه‌ی مجاهدان را نزد خدا ندارند؛ مگر کسانی‌که روحیّه‌ی مجاهده در آنها هست ولی به عللی (بیماری یا کهولت) نمی‌توانند نیّت خود را عملی سازند. می‌فرماید این‌گونه افراد نیز اجرشان (به تناسب نیّاتشان) نزد خدا محفوظ است، چنانکه فرموده «**لایُکَلِّفُ اللهُ نَفْسًا اِلاّ وُسْعَها** = خدا هیچ‌کس را بیش‌از مقدوراتش مکلّف نمی‌کند» (بقره/٢٨٦).

(۹۵) . . . **فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَٰهِدِينَ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى ٱلْقَٰعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلْقَٰعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا** .

« **... خداوند کسانی‌را که با مال‌ها و جان‌هایشان به جهاد برمی‌خیزند بر وانشستگان مرتبتی بخشیده و همه را خدا وعده‌ی** (پاداش) **نیکو داده است؛ و**(لی) **خدا مجاهدان را بر وانشستگان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است** »،

در اینجا ـ چنانکه از متن آیه برمی‌آید و «**قاعِدین** = وانشستگان» گناهکار خطاب نشده‌اند ـ معلوم می‌شود که مورد جهاد، فقط تعداد محدودی داوطلب می‌طلبیده و به عبارت دیگر «**واجب کفایی**» بوده است. در چنین شرایطی، «مؤمنِ کناره‌گیر» گناهی نکرده ولی مسلّماً مقام و مرتبه‌ی «مؤمن داوطلب» را نزد خدا ندارد. به علاوه آیه‌ی بعد و مقطع همین آیه می‌رسانند که تفاوت مقامی دو گروه مختصر نیست

(۹۶) **دَرَجَٰتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا** .

« **به درجات و آمرزش و رحمتی از جانب خود؛ و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است** »،

واژه‌ی «**مَغْفِرَت**» در آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که اگر آنها (مؤمنان داوطلب) گناهی داشته باشند (حقّ الله) خدا می‌بخشد و واژه‌ی «**رَحْمَت**» بیانگر مراحم إلهی است‌که پس‌از پاکی از گناهان به دست می‌آید. مقطع آیه مشعر بر آن‌است که خداوند همواره خواهان «**مغفرت**» و «**رحمت**» برای بندگان خود می‌باشد (و اگر این مزایا از کسی دریغ شد تقصیر خودِ اوست که با کردار ناشایست خویشتن را از فیض إلهی دور ساخته است).

(۹۷) **إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِىٓ أَنفُسِهِمْ قَالُوا۟ فِيمَ كُنتُمْ ۖ قَالُوا۟ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِى ٱلْأَرْضِ ۚ قَالُوٓا۟ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةً فَتُهَاجِرُوا۟ فِيهَا ۚ فَأُو۟لَٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَسَآءَتْ مَصِيرًا .**

« **همانا کسانی‌که فرشتگان جان آنان‌را ــ درحالی که به خود ستم کرده‌اند ــ می‌گیرند** (به آنان) **گویند : در چه** (حالی) **بودید ؟ گویند : ما در سرزمین** (کفر) **ناتوان شده بودیم** (فرشتگان) **گویند : آیا زمین خدا وسیع نبود تا در آن هجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق در توصیف حال کسانی است که با روی‌آوری به کردار ناشایست در زندگی دنیا (چه ازنظر کارهایی‌که می‌بایست انجام داده و انجام نداده‌اند و چه ازنظر کارهایی‌که نمی‌بایستی کرده و انجام داده‌اند) خود را از «مغفرت» و «رحمتِ» إلهی دور ساختند.

می‌فرماید چون ـ در پایان عمر ـ نیروهای ملکوتی و مدبّر عالم (فرشتگان) به فرمان خدا برای قبضِ روح آن ناشایستگان می‌روند می‌بینند که آن روح دنیاپرست چنان به کالبد تن چسبیده که باید به سختی آن را بیرون کشید. در این شرایط فرشتگان از آن مُحتضران می‌پرسند «**فِيمَ كُنتُمْ** = (در زندگی دنیا) در چه (حالی) بودید؟» افکار و اعمالتان چگونه بود و با روحتان چه کردید که چنین دنیازده شده‌اید ؟

محتضران مزبور ـ در پاسخ ـ شرح حال و وضع خود را در عمر دنیوی چنین توصیف می‌کنند که «**كُنّا مُسْتَضْعَفِينَ فِى الأرْض** = ما در سرزمین (کُفر) ناتوان شده بودیم»، یعنی، از ما سلب قدرت شده بود و ما فقط به خاطر راحتی تن زندگی می کردیم، ذلیل خواسته‌هایمان بودیم، نه هجرتی داشتیم و نه جهادی ! واژه‌ی «مُسْتَضْعَف» در این عبارت با «ضعیف» فرق دارد. «ضعیف» شخص ناتوانی را گویند که برای انجام کاری عاجز است. امّا «مُستضعف» کسی است که می‌تواند به قدرت و خوشبختی رسد ولی موانعی ـ چه نفسانیّات خود او و چه عوامل بیرونی ـ سدِّ راه‌اش شده‌اند. بر این پایه، منظورِ آن محتضران این است که در محیطی مملوّ از کفر و فساد بودیم و نیروی مقابله با مفسدان را از ما سلب کرده بودند.

عکس‌العمل فرشتگان در برابر عذرتراشی محتضران این‌است‌که گویند «**اَ لَمْ تَكُنْ اَرْضُ الله واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها** = آیا زمین خدا وسیع نبود تا در آن هجرت کنید؟» یعنی مسلمان موظّف است آنگاه که در محیطی آکنده از کفر و فساد گرفتار بوده و قادر به هیچ اقدامی نباشد، هجرت کند و به جایی رود که به او امکان فعّالیّت و زندگی برای پیشبرد اهداف ایمانی‌را بدهد و هرگاه در محیط شرک نشست و بی‌هیچ فعّالیّتی تن به اوضاع داده و با راحت‌طلبی سکوت نمود، مسئول است. زیرا وی ـ درنتیجه‌ی اَولَویّت‌بخشیدن به خواسته‌های

نفسانی دربرابر وظایف ایمانی ـ به چنان آلودگی‌هایی به لحاظ روحی دست خواهد یافت که با بدترین وضع در پایان عمر به جهان دگر خواهد رفت. از اینرو در مقطع آیه تصریح می‌نماید که مأوای آنان، عذاب إلهی خواهد بود و سپس استثناءها را ذکر می‌کند :

(۹۸) **إِلَّا ٱلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلْوِلْدَٰنِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا** .

« **مگر آن ناتوان‌شدگان ـ از زنان و مردان و کودکان ـ که نمی‌توانند چاره‌ای** (بیاندیشند) **و راهی نمی‌یابند** »،

اینان درحقیقت، همان کسانی‌اند که در آیه‌ی۷۵ همین سوره یادآوری فرمود که : چرا مهاجرانِ به مدینه که به استحکام و قدرت رسیده بودند، برای نجاتشان اقدامی نمی‌کنند؟. مراد از واژه‌ی «**حِيلَةً**» در آیه‌ی شریفه، به کارگیری عقل و طرحِ تدبیر و سیاستی، برای نجات خود است.

(۹۹) **فَأُوْلَٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا** .

« **پس چه بسا که خدا از آنان درگذرد، و خداوند درگذرنده و آمرزنده است** »،

سیاق آیات می‌رساند که خداوند از هرکس در حدِّ توان و علم و آگاهی‌اش انتظار دارد (و عدل خدا نیز بر همین‌مبناست، نه آنکه درباره‌ی همگان یکسان قضاوت نماید).

دو صفت «**عَفُوًّا**» و «**غَفُورًا**» برای خداوند در مقطع آیه، برای تأکید آمده‌است.

(۱۰۰) **وَ مَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدْ فِي ٱلْأَرْضِ مُرَٰغَمًا كَثِيرًا وَ سَعَةً** ...

« **و هرکه در راه خدا هجرت کند در زمین جایگاه‌های بسیار و گشایش می‌یابد، ...** »،

یعنی، خداوند رهگشای کار و حلاّل مشکلات کسانی است که در راه او خانه و کاشانه‌ی خویش را برهم زده و به سرزمین دیگری کوچ می‌کنند.

البتّه در اینجا سخن از «هجرت مکانی» است. امّا قانون فوق درمورد «هجرت‌های معنوی» نیز صادق است؛ چه بسا زمانی‌که انسان باید از قالب عادات، یا قهر محیط خارج شده، حقّی‌را بگوید؛ یا شغلی‌را ـ به خاطر خدا ـ رها سازد و یا به پیشنهاد وسوسه‌انگیزی جواب رَد دهد. همه‌ی این هجرت‌ها ـ از یک «موضع» به «موضع دیگر» ـ در ابتدا مشکل می‌نماید ولی خداوند وعده داده‌است که همین‌که انسان همّت به خرج داده و قدم اساسی را بردارد، تأیید و تقویت او می‌آید و مشکلات به تدریج حل شده و حتّی شخص از کار خود خشنود می‌گردد.

(۱۰۰) ... **وَ مَن يَخْرُجْ مِنۢ بَيْتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدْرِكْهُ ٱلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا** .

« ... **و آن‌کس که** (به قصد) **هجرت در راه خدا و رسول او از خانه‌اش به درآید و سپس مرگ او را دریابد، پاداش او قطعاً بر**(عهده‌ی) **خداست و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است** »،

دلگرمی و امید به مهاجران در راه خدا، در آیه‌ی فوق تکمیل گردیده که هرگاه هر بلایی هم ـ در جریان کار ـ برای شخص مهاجر پیش آمد، أجر او از بین نمی‌رود و خدای آمرزنده و مهربان بنا به همان نیّتی که او داشته، پاداش وی را کامل می‌دهد.

(۱۰۱) وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي ٱلْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا۟ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ ۚ إِنَّ ٱلْكَٰفِرِينَ كَانُوا۟ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا .

« **و چون در زمین به سفر روید ـ چنانچه بیم داشتید کافران شما را به فتنه** (و مخاطره) **افکنند ـ گناهی بر شما نیست که از نماز بکاهید؛ همانا کافران برای شما دشمنی آشکارند** »،

پس‌از گفتگو در اطراف جهاد و هجرت، آیه‌ی شریفه درباره‌ی نحوه‌ی عبادت در چنان شرایطی آمده است.

به تصریح این‌آیه، قَصر نماز در سفرهای مخاطره‌انگیز مورد عنایت بوده‌است (هرچند با استفاده از سُنّت، شامل سفرهای خسته‌کننده نیز می‌شود). درمورد نحوه‌ی قصر، اقوال مختلف هست. **عدّه‌ای** گفته‌اند منظور، جمع نمازهاست (مثلاً نماز ظهر و عصر را با هم خواندن) و **برخی** آورده‌اند که مقصود، قصر در حدود است که مثلاً با اشاره[1] رُکوع و سُجود کنند. ولی **قول معتبر** که آیه‌ی بعد آن را تأیید می‌نماید، قصر در رکعات نماز می‌باشد.

مقطع آیه حاکی از آن است که دشمنان مترصّد فرصت بوده‌اند تا مسلمان‌ها به نماز بایستند و آنگاه بر آنها حمله برند و این‌قبیل رفتار را نشان داده بودند.

(۱۰۲) وَ إِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ . . .

« **و چون** (تو ای پیامبر!) **در میانشان بودی و نماز را برای آنها به پا داشتی** ... »،

آیه‌ی شریفه بیانگر چند نکته‌ی شایان توجّه می‌باشد :

اوّل آنکه اصل نماز بر جماعت است و در صدر اسلام همواره این عبادت به صورت جمعی ـ به امامت پیامبر(ص) و یا شخص دیگری ـ انجام می‌شده است.

دوّم آنکه نباید نماز را صرفاً یک نیایش شخصی با خدا دانست، بلکه این عبادت، جنبه‌ی اعتقادی و وحدت‌آمیز نیز بین همه‌ی مسلمان‌ها دارد و هم از اینروست که گفته شده است، همگی **یکسان** و **به یک زبان** بخوانند.

---

(۱) ـ البتّه با اشاره سجده کردن ـ به وقت ناچاری ـ بهتر از به کار بردن وسیله‌ای برای این منظور است. چنانکه در کتابِ مُصَنَّفِ «عبدالرّزّاق» حدیثی از پیامبر(ص) بازگوی این مطلب است. می‌گوید : زمانی، پیامبر(ص) به عیادت بیماری رفته بود و دید که او قطعه عودی را برداشته و برای سجده در نماز به کار می‌برد، فرمود : رها کن و به ایماء (اشاره) اکتفا نما !. و دلیل این سخن واضح است؛ زیرا نماز امر مقدّسی است و چنانچه وسیله‌ی خاصّی بیاید آن وسیله هم به تدریج مقدّس شده و افراد شروع به بوسیدن و متبرّک دانستنش می‌کنند و به مانند «مُهرپرستی»های امروز، آن‌را تراشیده و به حَلقِ مریض می‌ریزند !.

سوم آنکه البتّه درک معنا در نماز لازم است تا جنبه‌ی نیایشی آن هم حفظ شود.

(۱۰۲) . . . **فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوٓاْ أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلْيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّواْ فَلْيُصَلُّواْ مَعَكَ . . .**

« ... **پس گروهی از آنان با تو** (به نماز) **ایستند ـ و باید سلاحشان را** (با خود) **برگیرند ـ و چون سجده** (را تمام) **کردند باید** (برای نگهبانی) **پشت سرتان روند، و گروه دیگر که نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو نماز گزارند ...** »،

این نحوه نماز در شرایطی ذکر شده که دشمن هجوم نیاورده ولی در منطقه است و امکان حمله‌ی او هر لحظه وجود دارد. می‌فرماید ـ در این حالت ـ یکدسته به پاسداری پرداخته و دسته‌ی دیگر نماز را شروع کنند و همین‌که سجده نمودند، جای خود را با نگهبانانِ پشتِ سر عوض نمایند. بنابراین، در این شرایط، امامِ جماعت دو رکعت و بقیّه یک رکعت می‌خوانند. و تصریح شده است‌که هرگاه شرایط از این‌هم شدیدتر بود در همان حالت سواره یا پیاده، نمازِ خود را بخوانند (بقره/۲۳۹). به علاوه آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که سجده در نماز انتهای رکعت‌ها را مشخّص می‌کند.

(۱۰۲) ... **وَلْيَأْخُذُواْ حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ ۗ وَدَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَاحِدَةً ۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَن تَضَعُوٓاْ أَسْلِحَتَكُمْ ۖ وَخُذُواْ حِذْرَكُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا .**

« ... **و باید** (همواره) **برحذر باشند و سلاح‌های خود را** (در)**برگیرند؛ کافران دوست دارند کاش شما از جنگ‌افزارها و کالاهای خود غافل شوید تا به یکباره بر شما یورش برند؛** و(لی) **اگر از باران در زحمت بوده یا بیمار باشید، گناهی بر شما نیست که سلاح خود فروگذارید؛ امّا مراقب خود باشید، همانا خداوند برای کافران عذابی خوارکننده مهیّا کرده است** »،

آیه‌ی شریفه تصریح می‌نماید که به هنگام برگزاری نماز در شرایط جنگ، نباید افراد سلاحشان را از خود دور سازند تا مورد حمله‌ی غافلگیرانه‌ی دشمن قرار نگیرند. مگر البتّه شدّت جراحات وارده یا شرایط نامناسب جوّی، حمل اسلحه را بر دوش یا کمر به هنگام اَدای نماز مشکل می‌ساخت که در این‌صورت ممکن بود اسلحه را کنار خود روی زمین بگذارند. به هرحال آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که اصل نماز در هیچ شرایطی «ترک شدنی» نیست. امّا عبارت «**خُذُوا حِذْرَكُمْ** = مراقب خود باشید» نشان می‌دهد که علاوه بر حفظ نماز و توکّل بر خداوند در همه‌ی امور، تدبیر و هوشیاری و مراقبت انسان از خود نیز لازم است. مقطع آیه به تقویت روحی مؤمن در شرایط خوف و صعب می‌پردازد و به او اطمینان می‌دهد که منکران حق در نهایت امر، شکست خورده و مضمحل می‌گردند.

(۱۰۳) فَإِذَا قَضَيۡتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمۡۚ فَإِذَا ٱطۡمَأۡنَنتُمۡ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا .

« **و چون نماز را به پایان بردید، خدا را** (در همه حال) **ایستاده و نشسته و برپهلوفِتاده، یاد کنید و چون ایمن گشتید نماز را** (برطبق معمول) **به پا دارید، همانا نماز بر مؤمنان (در اوقات معیّن) امری مفروض است** »،

برخلاف آنچه برخی از مترجمین قرآن آورده‌اند، مقصود از «**فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلوة** = چون ایمن گشتید نماز را به پا دارید»، این نیست که پس‌از رفع خطر، آن نمازهای قصرشده مجدّداً به صورت کامل اَدا گردد، بلکه به خاطر آنکه قصرِ نماز امر ثابتی تلقّی نشود، تصریح فرموده که پس‌از رفع خطر، نمازها به طورکامل ـ بر طبق معمول ـ اَدا گردد، زیرا نماز امر واجبی برای مؤمنان است که هیچگاه نبایستی ترک شود.

(۱۰۴) وَلَا تَهِنُواْ فِي ٱبۡتِغَآءِ ٱلۡقَوۡمِۖ إِن تَكُونُواْ تَأۡلَمُونَ فَإِنَّهُمۡ يَأۡلَمُونَ كَمَا تَأۡلَمُونَۖ وَتَرۡجُونَ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا يَرۡجُونَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا .

« **و در تعقیب این قوم** (مهاجم) **سستی مورزید؛ اگر شما** (آسیب دیده و) **دردمندید پس آنها** (نیز) **همان‌گونه که شما درد می‌کشید درد می‌کشند، و شما امید به خدا دارید، آنچه را آنها**(بدآن) **امید ندارند و خدا دانا و حکیم است** »،

انسانِ خسته معمولاً سهل‌انگار می‌شود. از اینرو آیه‌ی شریفه نسبت به خطرِ سُستی در تعقیب دشمن هشدار داده خطاب به مؤمنان مجاهد می‌فرماید که این فقط شما نیستید که زخم خورده و خسته‌اید، بلکه طرف مقابل نیز در همین شرایط است و به علاوه شما مسلمانان پاک‌دل، امیدها به خدا دارید که دشمنانتان ندارند و آنها از مزیّت حمایت قدرت و حکمت فائق بر هستی غافل‌اند.

بخش یازدهم

(۱۰۵) إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا .

« همانا ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا بر طبق آنچه خدا نشانت داده بین مردم به درستی حکم کنی؛ و (زنهار) **مدافع خائنین مباش »،**

واژه‌ی «**خَصِیم**» در متن آیه ـ از ماده‌ی «خَصم» ـ به لحاظ لغوی، به معنی «دشمن» است و در آیه‌ی شریفه منظور، مجادله کننده به نفع دشمن (یا طرف ناحق) می‌باشد.

در شأن نزول آیه‌ی فوق و چند آیه بعد آورده‌اند که فردی از انصار به نام «بَشیر» با کُنیه‌ی «اَبوطعمه» زرهی به سرقت برد و آن را به گردن مردی یهودی به نام «زید بن سمین» انداخت. آن جُهود، بی‌گناهیِ خود را نزد پیامبر[ص] اظهار داشت ولی قبیله‌ی «طعمه» از «بشیر» حمایت کردند و پیامبر[ص] (احتمالاً با توجّه به صدمات بسیاری که مسلمان‌ها از یهودیان دیده بودند و نوعی خوش‌بینی نسبت به همکیشان) خواست حق را به «طعمه» بدهد که آیه‌ی فوق نازل شد و «بشیر» گریخت و به مشرکان پیوست (تفاسیر مجمع البیان، ابوالفتوح رازی، قُرطبی ، کشف الأسرار، ج۲، ص۶۷۱ و گازور، ج۲، ص۲۷۲).

ازسوی دیگر آیه‌ی شریفه در مقام هُشدار دادن به پیامبر[ص] آمده‌است و نشان می‌دهد که آن حضرت ـ بنا به خصائص انسانی ـ در موقعیّتی دچار غفلت شده و تحت تأثیر جوّسازی محیط و مخالفینِ آن مرد یهودی قرار گرفته بود که مرتّب در مذمّت وی به گوش پیامبر[ص] نجوا می‌کردند (آیه‌ی۱۱٤)؛ تا خداوند در آیه‌ی شریفه به رسولش هشدار داد : ما این‌کتاب‌را بر تو نازل کردیم تا بر طبق آن بین مردم به حق حکم کنی (و تحت تأثیر دیگر عوامل قرار نگیری).

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل آنکه نشان می‌دهددر اسلام «**هدف وسیله را توجیه نمی‌کند**» وهیچ‌مسلمانی حتّی پیامبرخدا[ص] نمی‌تواند به هنگام قضاوت در امری، دشمنی یکی از طرفین دعوا را با خود یا با مسلمانان، به عنوان یکی از عوامل مُرجّح درنظرگیرد. چنانکه فرموده : «**وَ لاتَكُن لِلْخائِنِينَ خَصِيمًا**» یعنی، مدافع خائنین مشو (هرچند طرف نزاع، یهودی کینه‌توزی باشد). و همچنین فرموده «**وَ لایَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَی اَلّاتَعْدِلُوا** = دشمنی با قومی شما را به بی‌عدالتی در حقِّ آنها وادار نکند» (مائده/۸).

دوّم، آنکه برخی از مفسّران ـ هرچند شأن نزول فوق را برای آیه ذکر کرده‌اند ـ به خاطر بزرگداشت پیامبر اسلام[ص] ازنظر خود، گفته‌اند پیامبر[ص] از هر اشتباهی مبرّاست و روی سخن خدا در آیه، با «اُمّت اسلام» می‌باشد. اَمّا چنین مفهومی (خطاب به اُمّت) از آیه برنمی‌آید. مسلّم است که مُلازمه‌ی خطابِ خدا به

پیامبر^ص^، شامل «اُمّت اسلام» نیز هست زیرا همه‌ی آنها نیز بشرند و برای آنکه در امور دچار خطا نشده و «حق» را از «ناحق» بازشناسند، لازم است که کتاب خدا را مبنا قرار دهند. ولی خطاب خاصّ به پیامبر^ص^ را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. بنابراین به دست می‌آید که آن‌حضرت ـ به حسب جنبه‌ی بشری ـ در معرض خطا قرار گرفته بود که هرگاه تذکّر خداوند نبود، شاید نتایج ناحقّی به بار می‌آمد.(۱)

سوّم، آنکه البتّه بشر جائز الخطاست و ممکن است در موقعیّتی ـ علی رغمِ آنکه به فکر خود رعایت همه‌ی موازین را نموده است ـ دچار اشتباه شود و یا شواهد به گونه‌ای به او عرضه گردد که قضاوت ناصحیح پیش آورَد. در این‌صورت ـ که شخص در حدِّ امکانات خود صادقانه عمل کرده ـ البتّه گناهی متوجّه او نیست، چنانکه فرموده «**لایُکَلِّفُ اللهُ نَفْسًا اِلاّ وُسْعَها** = خداوند هیچکس را جُز به اندازه‌ی وُسعش تکلیف نمی‌کند» (بقره/۲۸۶)، ولی آنان که وی را به اشتباه افکندند، از مجازات إلهی مصون نخواهند بود. چنانکه پیامبر اکرم^ص^ به اصحاب خود فرمود: «در امور جاری زندگی و مواردی‌که وحی خدا به من نمی‌رسد، من هم بشری مثل شما هستم، و برخی از شما برای رفع اختلاف نزد من می‌آیید و برخی بهتراز برخی دیگر سخن می‌گوید، ممکن‌است چنان تحت تأثیرم قرار دهید که حقّی را به ناحق دهم. امّا بدانید، حقّی که بدین‌ترتیب ـ با خدعه و لفّاظی ـ از من گرفته شود، قطعه‌ای از آتش است» (سُنَن ابن ماجه/ ج۲/ص۷۷۷ و مسند حنبل/ ج٦/ ص۳۰۸ و کتب دیگر).

(۱۰۶) **وَ ٱسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا .**

« و از خداوند آمرزش بخواه، به راستی خدا آمرزگار مهربان است »،

یعنی، وقتی انسان با قصد خیر به خطا رفته و به لطف خدا از اشتباهی بازایستاد، جای شکر هست و حق است‌که از خدا برای خطای سرزده، طلب عفو کند. چنانکه پیامبر^ص^ و پیروان او ـ در تربیت روح و شخصیّتِ ایمانی خود ـ ملزم به این اقدام بوده و هستند.

(۱۰۷) **وَ لَا تُجَـٰدِلْ عَنِ ٱلَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا .**

---

(۱) ـ ما اگر بخواهیم این‌گونه ملامت‌های خدا را به پیامبر^ص^ ـ بر مبنای امیال و ریزه‌کاری‌های فکری خود ـ از آیات قرآن برداریم نه تنها هیچ‌گونه خدمتی به پیامبر^ص^ و اسلام نکرده‌ایم، بلکه برعکس حجابی بر اصالت وحی نبوی وارد ساخته‌ایم. زیرا این ملامت‌ها گواه محکمی بر صدق پیامبر اسلام^ص^ است؛ و اینکه توبیخات خداوند از او به صراحت در قرآن آمده نشان می‌دهد که آن‌حضرت در رسالتش امین بوده و هرآنچه دریافت می‌داشته ـ بی‌کم و کاست ـ در اختیار مردم گذاشته است. به عکس مدّعیانِ دروغینِ پیامبری که در کتاب‌هایشان تعاریف بسیار از خود کرده و به دست مردمِ ظاهربین و خوش‌باور داده‌اند. چنانکه سیدعلی‌محمّد باب نوشته است «لَعَمْرِی اَوَّلُ مَنْ سَجَدَ لِی مُحَمَّدٌ ثُمَّ عَلِیٌّ = سوگند به عمرم اوّلین کسی‌که به من سجده کرد محمّد بود و سپس علی» (الواح بیان). و بهاء گفته‌است «کور باش تا جمال مبارکم بینی و کر باش تا صوت جمیلم شنوی» (الواح مبارکه!) و تصریح دارد که «بگو در هیکل من جُز هیکل خدا چیزی نیست و در جمال من جُز جمال خدا چیزی نیست» (کتاب مُبین). امّا چنین ستایش‌هایی را ما ابداً در قرآن نسبت به پیامبر اسلام^ص^ مشاهده نمی‌کنیم و برعکس، گاهی توبیخ و تذکّر به او را می‌بینیم. توصیفات قرآن از پیامبر^ص^، **اوّلاً**، بسیار محدود است و **ثانیاً**، نه به صورت مدّاحی، بلکه به صورت بیانِ پاره‌ای از اصول اخلاق عملی، جلوه می‌کند مثل آیات آل‌عمران/۱۵۹و قلم/۴ و۲ .

« و از کسانی‌که به خود خیانت می‌ورزند دفاع مکن؛ همانا خدا کسی را که خیانتکار و گنه‌پیشه است، دوست ندارد »،

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است :

اوّل آنکه معمولاً افراد، اگر انتقادی هم از خود بکنند، آن را طولانی نمی‌کنند و اینکه انتقادِ از پیامبر[ص] درمورد پیش‌آمده (توضیح آیه‌ی۱۰۵) نه با یک آیه‌ی کوتاه، بلکه طی چند آیه، با شرح و توضیح ذکر شده، خود دلیل افزوده‌ای است که قرآن، کلام پیامبر[ص] نیست.

دوّم آنکه از عمل آن فرد که دست به سرقت زده و آن را به دیگری نسبت داد «خیانت به خود» تعبیر می‌کند. زیرا هر زشتکارِ حیله‌گری که با حقّه‌بازی و لفّاظی خود را از چنگ قانون رها می‌سازد، تصوّرش این است که زرنگ بوده و افراد را فریفته است. امّا چون در عالم حق حکمفرماست، دیر یا زود حقیقت کار او روشن خواهد شد.

سوّم آنکه در مقطع آیه پس‌از واژه‌ی «**خَوّان** = خیانت‌کار» لفظ «**اَثِیم** = گنه‌پیشه» آمده، بدین‌معنی که سارق با نسبت کارش به دیگری (تهمت) بر گناهش می‌افزاید.

(۱۰۸) **يَسْتَخْفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ ٱللَّهِ** . . .

« (اعمال ناروایشان را) **از مردم پنهان می‌کنند** و(لی) **از خدا پنهان نتوانند کرد؛ . . . »،**

یعنی در عالم حق حکمفرماست و حقیقت کارها از او مخفی نمی‌ماند.

(۱۰۸) . . . **وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ ٱلْقَوْلِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا** .

« . . . و چون شب‌هنگام به سخنانی می‌پردازند که خدا بدآنها راضی نیست، خدا با آنهاست؛ و خداوند برآنچه می‌کنند احاطه دارد »،

یعنی، نه تنها دزدی و تهمتی که سارق و دوستانش به بی‌گناهی زدند برای خدا آشکار بود، بلکه نقشه‌هایی هم که شبانه و در خَفاء برای پیشبرد مقاصد خود می‌کشیدند، از نظارت و آگاهی خدا دور نمی‌ماند.

(۱۰۹) **هَٰٓأَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ جَٰدَلْتُمْ عَنْهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا فَمَن يُجَٰدِلُ ٱللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا** .

« **هان! شما** (مسلمانان) **همان‌کسانی هستید که** (اکنون) **در زندگی دنیا از آنان دفاع کردید، پس کیست که روز رستاخیز دربرابر خدا از ایشان دفاع کند؟ یا چه کسی** (آن زمان) **کارگزارشان تواند بود »،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که هرکس در این دنیا اتّهامی به شخصی می‌زند یا از او دفاع نماید، باید در آخرت نیز دفاع یا وکالت او را به عهده گیرد. بنابراین، مسلمان، باید بسیار مراقب باشد که نه بی‌جهت کسی را متّهم سازد و نه بدون اطّلاع از او دفاع نماید؛ و قرآن از آن حادثه‌ی جزئی که به لحاظ شأن نزول

ناظر به سرقت زِرِه‌ای بوده (توضیح آیه‌ی۱۰۵) قاعده‌ی کلّی را نتیجه می‌گیرد :

(۱۱۰) **وَ مَن يَعْمَلْ سُوٓءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُۥ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا** .

« و هرکه کار بدی کند یا بر خویشتن ستم آورد، سپس از خدا آمرزش طلبد، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت »،

یعنی هرکجا انسان عمل ناشایست را ـ چه ظلم به خود (گناه فردی) و چه ظلم به دیگران (گناه اجتماعی)ـ رها کرده و با اصلاح و جبران روی به خدا آورَد، با بخشش و غفران إلهی مواجه خواهد شد.

موحّدان واقعی نسبت به دشمنان خود نیز ـ به هنگام غلبه و قدرت ـ چنین روحیّه‌ای داشته‌اند. چنانکه از علی[ع] گزارش شده که فرمود : «اِذا قَدَرْتَ عَلَی عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ = زمانی‌که بر دشمنت دست یافتی، عفو خود را از او شکر نعمت توانایی بر او قرار ده» (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی۱۱).

(۱۱۱) **وَ مَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُۥ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** .

« و هرآنکه گناهی مرتکب شود، جُز این نیست که به زیان خود آن را مرتکب شده است، و خدا دانای حکیم است »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی بیان قاعده‌ی کلّی است و مُشعر بر آن است که در گناه‌های اجتماعی هرچند ضرر مستقیم ظاهراً متوجّه دیگران است ولی انسانِ گناهکار روح خود را آلوده نموده و از این‌جهت به خود زیان می‌رساند. بنابراین عامل گناه ـ به هرحال ـ هم ستمگر است و هم ستم‌کش.

مقطع آیه اعلام می‌دارد که خداوند «ستمگران» را خوب می‌شناسد و از سر آگاهی با آنها برخورد خواهد کرد. و در حُکم و رفتار خود حکیم است.

(۱۱۲) **وَ مَن يَكْسِبْ خَطِيٓـَٔةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِۦ بَرِيٓـًٔا فَقَدِ ٱحْتَمَلَ بُهْتَٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا** .

« و هرکس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی‌گناهی نسبت دهد، پس به تحقیق (باری) **از بهتان و گناهی آشکار** (برخود) **حمل کرده است »،**

در گناه به قدر کافی ظلم هست؛ و وای اگر انسان آن را ـ به دروغ ـ به دیگری نسبت دهد ! چه بسیار مسلمان‌هایی که مرتّب دروغ گفته، غیبت‌ها کرده و تهمت‌ها می‌زنند و هیچ احساس سنگینی‌هم درقبال این کارها نمی‌کنند ! ولی این حالت دیری نمی‌پاید و خدا می‌فرماید در روز بازپسین متوجّه خواهند شد که چه بار سنگینی برای خود فراهم کرده‌اند.

(۱۱۳) **وَ لَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُۥ لَهَمَّت طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ أَن يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمْ ۖ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَىْءٍ ۚ وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ۚ وَكَانَ**

فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمٗا .

« **و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود، به راستی** (ای پیامبر!) **گروهی از ایشان می‌خواستند تو را گمراه سازند و جُز خودشان کسی را گمراه نکنند و هیچ زیانی به تو نتوانند رساند؛ و خداوند کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو بزرگ است** »،

آیه‌ی شریفه اشاره‌ی خاص به پیامبر[ص] دارد. پیامبر[ص] سوءِ نیّتی نداشت و در نتیجه‌ی اِلقائات دیگران به نوعی غفلت افتاده بود، امّا چون خداوند عنایت خاص نسبت به پیامبرش داشت، وی را از حقیقت امر آگاه فرمود؛ خدایی‌که کتاب و حکمت بر او نازل نمود و دانستنی‌ها را تعلیمش داد تا برای نجات خلق قیام کند و الگوی همگان قرار گیرد.

ازسوی دیگر، آیه‌ی شریفه همه‌ی مسلمان‌ها را به نوعی پیام می‌دهد که هرگاه حُسن نیّت داشته و با خدای خود صادق باشند، و لو آنکه در نتیجه‌ی بعضی القائات و شرایط محیط به اشتباه رفته اموری را نادیده گیرند، مشمول غفران و آمرزش خدا خواهند بود و چه بسا درمورد آنها نیز خداوند مرحمت فرموده، پیش‌از آنکه بلغزند، دستشان را بگیرد.

متعاقباً به دنبال مطالب فوق در روشن‌سازی جایگاه پیامبر[ص]، به تحلیل روش نجواکنندگان (القاءگران) پرداخته است :

(۱۱۴) **لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ . . .**

« **در بسیاری از نجواهایشان خیری نیست، ...** »،

یعنی، به طور کلّی، از «پچ و پچ»های افراد با یکدگر در مجالس عمومی (چنانکه مسلمانانِ مخالف آن مردِ یهودی با پیامبر[ص] می‌کردند)، هیچ‌گونه «خیری» سرنمی‌زند؛ محتوای اکثرشان تهمت است و به چیزی جُز فساد نمی‌انجامد.

(۱۱۴) **. . . إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۭ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا .**

« **... مگر** (در نجوای) **کسی‌که به صدقه یا کاری پسندیده یا اصلاحی بین مردم فرمان دهد، و هرآنکس که ـ در طلب خشنودی خدا ـ چنان کند، پس به زودی او را پاداشی بزرگ خواهیم داد** »،

یعنی، آنگاه که «**نجوا**» به خاطر حفظ آبروی افراد، رعایت عفاف یا پاره‌ای مذاکرات صلح و آشتی باشد ـ که قصد خیری در آنها نهفته و صلاح است که در ملأِ عام مطرح نشود ـ ممدوح است و خداوند به این‌گونه نجواکنندگان که درجهت رضای خدا گام برمی‌دارند، وعده‌ی پاداش نیکو داده است. (مجادله/۹)

(۱۱۵) **وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ**

جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا .

« **و هرکس ـ پس‌از آنکه راه هدایت بر او روشن شد ـ با رسول به مخالفت برخیزد و** (راهی) **جُز راه مؤمنان پیش گیرد، وی را بدآنچه روی کرده واگذاریم** (که راه دوزخ است) **و** (سپس) **به دوزخش درآوریم و چه بد بازگشتگاهی است** »،

ازجمله مصادیق بخش اوّل آیه همان سارق زره است (توضیح آیه‌ی۱۰۵) که به توفیق ایمانی نایل آمده بود، ولی آن سرمایه‌ی بزرگ را به بهای اندک دنیا فروخت و صف خود را از صف مؤمنان جدا ساخت. واژه‌ی «**شِقاق**» در آیه، به معنی، دشمنی و مخالفت است.

خداوند به دشمنان ومخالفان حق وکسانی‌که راه خود را از راهِ واحد ایمانی جدا می‌سازند تذکّر می‌دهد که «**نُوَلِّهِ ما تَوَلّٰی** = وی را بدآنچه روی کرده واگذاریم» یعنی اگر بی‌خدایی را طالب است یا دل بسته‌ی مذهبی جُز دین خدا می‌باشد، خدا می‌گذارد تا در آن عوالم خوش باشد که راهی‌که می‌رود به دوزخ منتهی می‌گردد. به عبارت دیگر خداوند ـ درواقع ـ هیچکس را بدون علّت به بهشت یا جهنّم نمی‌برَد، بلکه راه-هایی که انسان‌ها در زندگی دنیا انتخاب می‌کنند، بر طبق قوانین خدا، برخی‌را به بهشت و برخی‌را به جهنّم می‌کشاند.

(۱۱۶) إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا .

« **همانا خداوند شـرک به خود را نمی‌آمرزد و**(لی) **کمتر از آن را بر هرکه بخواهد** (و شـایسته بیند) **می‌بخشاید؛ و هرآنکه به خدا شرک آورَد بی‌گمان به گمراهی دور**(از راه حق) **درافتاده است** »،

آیه‌ی شریفه به مانند آیه‌ی٤٨ سوره‌است که توضیحش را داده‌ایم. علّت تکرار در اینجا، همان مشرک شدنِ مسلمان سارق بوده (توضیح آیه‌ی۱۰۵) که چون خیانتش برملا شد، سوی مشرکان گریخت. قرآن ـ بنا به سبک خاصِّ خود ـ هرجا که مقتضی باشد، به تکرار آیات می‌پردازد.

(۱۱۷) إِن يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ إِنَٰثٗا وَإِن يَدۡعُونَ إِلَّا شَيۡطَٰنٗا مَّرِيدٗا .

« **آنها، غیر خدا، جُز مادینگانی را نمی‌خوانند و به جُز شیطان سرکش را نخوانند** »،

آیه‌ی شریفه ـ متعاقب آیه‌ی قبل و به تناسب ـ به تشریح شرک مشرکان پرداخته است. درمورد واژه‌ی «**إناث**» در متن آیه، مفسّران نظرات گوناگون آورده‌اند :

برخی گفته‌اند که مقصود از آن اشاره به راه شیطانی است، زیرا شیطان است که معمولاً ازطریق طایفه‌ی اُناث (زنان) پیش می‌آید.

مفسّران دیگر منظور از «**اِناث**» را درآیه‌ی شریفه، فرشتگان دانسته‌اند که عرب جاهلی آنها را دختران خدا می‌پنداشت.

امّا از نظر **عموم مفسّران** (که ما نیز بر این عقیده‌ایم) واژه‌ی «**إناث**» در اینجا ـ چنانکه در سوره‌ی نجم نیز اشاره شده ـ به بت‌های معروف عرب به نام‌های لات و عُزّی و مَنات اشاره دارد که جملگی نام‌های مؤنّث می‌باشد.

مقطع آیه مُشعر بر این معناست که خواندنِ آن اَصنام در کنار خدا، فقط عمل بیهوده‌ای نیست، بلکه شیطان از این راه وارد شده هزاران مفاسد فردی و اجتماعی به بار می‌آورَد. زیرا گُزینش «واسطه» در عبادتِ خدا، بلافاصله آن«واسطه» را هم مقدّس می‌کند و به دنبال آن همه‌ی کسانی نیز که مدّعی نگاهداری و مراوده با آن «واسطه»اند، همه مقدّس می‌شوند و اسارتی برای **فکر** و **مال** افراد در جامعه ایجاد می‌شود که فرآورده‌های زهرآگین خود را در شئون مختلف فردی و اجتماعی، به بار می‌آورَد.

در آیات بعد ـ به تناسب ـ به مکانیسم کار شیطان یا چگونگی گمراه شدن انسان‌ها توسّط شیطان، اشاره‌دارد.

(۱۱۸) **لَعَنَهُ ٱللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا** .

« (شیطانی‌که) **خدا او را از رحمتش دور نمود و او گفت بی‌گمان** (ای خداوند) **از بندگان تو نصیبی معیّن خواهم ستاند** »،

در معرّفی «شیطان»، مقصود خدا تشریح شکل و شمایل و ماهیّت وی نیست، بلکه مقصود آن‌است‌که انسان بداند گمراه‌کننده‌ای نهانی در این دنیا در باطن دارد و اسیر وساوس او نشود. البتّه این «گمراه‌کننده» فقط برای خود (و کسانی‌که پیروی‌اش می‌کنند) شَرّاست و اِلاّ برای کسانی‌که مسلّح به سلاح ایمان‌اند ـ بدون آنکه خواسته باشد ـ مایه‌ی مقاومت و موجب ارتقاء به کمالات انسانی می‌شود.

متعاقباً شیطان اعلام می‌دارد که با کسانی‌که نصیب او می‌شوند چه خواهد کرد :

(۱۱۹) **وَلَأُضِلَّنَّهُمْ . . .**

« **و قطعاً ایشان را گمراه می‌کنم . . .** »،

و آیات بعد شرح گمراهی انسان توسّط شیطان است.

(۱۱۹) **. . . وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ . . .**

« **. . . و دچار آرزوهای دور و درازشان گردانم، . . .** »،

یعنی، شیطان موجب می‌شود تا افراد، بخش مهمّی از عمر گرانبهای خود را صرف افکار گناه‌آلود و خیال‌های دور و دراز کنند، چنانکه علیؑ فرموده «مَنْ أطالَ الأمَلَ أساءَ الْعَمَلَ»[1] = آن‌کس که آرزوهای خود را طولانی سازد، اعمال را بد می‌نماید (وکردارش ضایع و بی‌حاصل شود).

(۱۱۹) **. . . وَلَأٓمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ ءَاذَانَ ٱلْأَنْعَٰمِ . . .**

---

(۱) ـ نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی۳۶

« ... و امرشان دهم تا گوش‌های چهارپایان را بشکافند ... »،

در بین عرب جاهلی رسم بود که برای دفع خطر و میمنت، گوش چهارپایان را می‌شکافتند؛ یا ماده‌شتری را که ۵ بار می‌زایید گوشش را شکافته و رها می‌کردند و خوردن گوشت آن را حرام می‌دانستند. (مائده/۱۰۳). این‌گونه امورِ بی‌معنا حتّی دردنیای امروز نیز رایج است، چنانکه مثلاً عدد ۱۳ را نحس می‌شمرند و یا ـ به‌جای سعی در نگاهداری و تربیت فرزند بر طبق مشیّت إلهی ـ نظرقربان به گردن او می‌آویزند!

آیه‌ی شریفه می‌فرماید یکی از کارهای شیطان همین است که انسان را به خرافات کشانده و فطرت انسانی او را که به‌طور طبیعی آماده‌ی خداشناسی‌است، منقلب نموده امور بی‌معنایی را در نظرش مؤثّر جلوه می‌دهد. چنانکه متعاقباً می‌فرماید :

(۱۱۹) ... وَ لَأٓمُرَنَّهُمۡ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلۡقَ ٱللَّهِ ...

« ... و وادارشان سازم تا آفریده‌ی خدا را تغییر دهند؛ ... »،

یعنی مثلاً شیطان موجب می‌شود که انسانِ آفریده‌شده بر فطرت توحید (اعراف/۱۷۲) به جای اتّکاءِ مستقیم به خدای تعالی، سوی واسطه‌گان روَد (چنانکه در آیات قبل ذکر شد). یا به جای توکّل به خدا و استفاده از نیروی خدادادی (فکر، علم، تدبیر و تلاش) در حلّ و فصل امور، به اعمالی ازقبیل فال قهوه و پرستش ارواح دست زند!

البتّه برخی از مفسّران «تغییر خلقت» را در آیه‌ی فوق به «ریش تراشیدن» تعبیر نموده حکم حُرمت این کار را از آیه استنتاج نموده‌اند. امّا «ریش تراشیدن» ربطی به آیه ندارد، و اِلاّ حُرمت سرتراشیدن و موی ستردن و این قبیل امور نیز باید از آیه‌ی کریمه فهمیده شود.

در بخش بعدی آیه ـ به دنبال تشریح مقاصد و نیّات شیطان درمورد انسان ـ تذکّر می‌دهد :

(۱۱۹) ... وَ مَن يَتَّخِذِ ٱلشَّيۡطَٰنَ وَلِيًّا مِّن دُونِ ٱللَّهِ فَقَدۡ خَسِرَ خُسۡرَانًا مُّبِينًا .

« ... و هرآنکه شیطان را ـ سوای خدا ـ به ولایت گیرد، قطعاً به خُسرانی آشکار رفته است »،

واژه‌ی «**ولایت**» به معنی «دوستی و نُصرت» است. می‌فرماید هرآنکه دوست شیطان شود و با اطاعت از شیطان از او یاری خواهد، به ضرر و زیان روشنی در زندگانی رسیده است، چرا؟ زیرا در چنین انسانی تمام اهداف شیطانی که شرحش گذشت، پیاده می‌شود. درنتیجه او از «راه راست» منحرف شده، یا خرافی و پندارگرا می‌گردد و یا بی‌خدا شده و با سُنّت‌های إلهی به جنگ می‌پردازد؛ و انسان هیچ نفعی از این کارها نخواهد برد و مسلّماً این نحو زندگانی، به زیان و خُسران خودِ او خواهد انجامید.

(۱۲۰) يَعِدُهُمۡ وَيُمَنِّيهِمۡۖ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا .

« (شیطان) **به آنها وعده می‌دهد و آنان را به آرزوها می‌کشاند،** و(لی) **شیطان به آنها جُز فریب وعده نمی‌دهد »،**

واژه‌ی «**یُمَنِّیهِمْ**» در آیه، به معنی افکار کاذب و باطل به ذهن انسان آوردن یا وعدهای پوچ و توخالی به او دادن است. تمام افکاری‌که انسان را از خدا و وظایفش دورساخته و اورا به خود و لذّات حرامش وامی‌دارد، از آن‌جمله‌اند. آدمی با خوشی‌های زودگذر دلخوش می‌شود و زندگانی را همین خوشی‌ها می‌پندارد. ولی این تصوّر باطلی است زیرا آن خوشی‌ها درمی‌گذرند و انسان را با هیچ و پوچ تنها می‌گذارند. واژه‌ی «**غُرور**» در آیه‌ی شریفه بیانگر این فریب می‌باشد، چنانکه مقصود از «انسان مغرور» نیز کسی است که خود و دیگران را می‌فریبد تا سراب را آب بنمایاند.

(۱۲۱) **أُوْلَـٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا** .

« **اینان** (پیروان شیطان) **جایگاهشان جهنّم است و گریزی از آن نیابند** »،

در آیات قبل به نتایج دنیویِ پیروی از راه شیطان اشاره کرد و در آیه‌ی فوق، عکس‌العملِ اُخروی این نحو زندگانی را تذکّر داده است که چیزی جُز عذاب و گرفتاریِ مداوم نیست. آیه‌ی بعد ـ به تناسب ـ در بیان فرجام کسانی است که در زندگی دنیا در برابر وساوس شیطان استوار بوده‌اند :

(۱۲۲) **وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا وَعْدَ ٱللَّهِ حَقًّا ۚ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ ٱللَّهِ قِيلًا** .

« و (امّا) **کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی آنان را به باغستان‌هایی درآوریم که نهرها از زیر** (درختان)**اش جاری است، همیشه در آن** (باغ‌ها) **جاودانه‌اند؛ خدا وعده‌ی حق داده است و کیست راستگوتر از خدا در گفتار ؟** »،

درمورد این‌گونه آیات قرآن که در توصیف بهشت و جهنّم است، قبلاً توضیح داده‌ایم (توضیح آیات ۵۷ و۵٦ همین سوره).

(۱۲۳) **لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ ۗ مَن يَعْمَلْ سُوٓءًا يُجْزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدْ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا** .

« (پاداش و کیفر) **به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، هرآنکه بدی کند جزایش داده می‌شود و غیرخدا هیچ یار و یاوری برای خود نخواهد یافت** »،

در آیات قبل به آرزوهای دور و دراز و گناه‌آلود اشاره شد که شیطان در دل‌ها افکنده و آدمی را به خیالبافی و پندارگرایی می‌کشانَد. حال، تذکّر می‌دهد که «ثواب» و «عقاب» خدا هم بر طبق تصوّرات افراد نیست.

در هر دین و آئینی افراد، خارج از کتاب خدا و تعالیم پیامبران(ع) برای خود معیار «ثواب» و «عقاب» ساخته‌اند ! یهودیان تصوّر می‌کنند قوم برگزیده‌ی إلهی هستند و هرگز ـ جُز به تعداد روزهایی‌که اجدادشان گوساله‌پرستی کرده‌اند ـ عذاب نخواهند شد و مسیحیان می‌گویند، «نجات» فقط در گروِ عشق به مسیح[ع]

است. برخی از مسلمان‌ها نیز عقیده دارند که مثلاً حُبِّ علی(ع) حسنه‌ای است که هر سیّئه‌ای را می‌پوشانَد!

چنانکه در شأن نزول آیه‌ی فوق گفته‌اند مسلمان‌ها و اهل‌کتاب به یکدگر تفاخُر کرده کتاب‌هایشان را به رخ هم می‌کشیدند. یهودیان به قدمت پیامبر خویش تکیه می‌کردند و مسلمان‌ها به خاتمیّت او.

آیه‌ی شریفه در مقام پاسخ به اینگونه افکار، تصریح دارد که مِلاک خداوند در ارزیابی انسان‌ها، ایمان و عمل آنهاست، نه وابستگی به فلان کتاب یا شخصیّت. به عبارت دیگر، بهشت خدا اکتسابی است، نه قابل تحصیل بر پایه‌ی اعتباراتِ ازخودساخته! و تأکید می‌نماید:

(۱۲۴) **وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ نَقِيرٗا.**

« و هرآنکه کار شایسته کند ـ چه مرد یا زن ـ و مؤمن باشد، پس آنان به بهشت درآیند و به قدر نخ هسته‌ی خرمایی ستم نمی‌بینند »،

یعنی، معیار تحصیل بهشت برای هرکس ـ با هر هویّت و جنسیّتی ـ فقط دو اصل «**ایمان**» و «**عمل شایسته**» است و هرکسی دقیقاً به عکس‌العمل کامل کردار خود می‌رسد. در آیه‌ی بعد «ایمان» و «عمل شایسته» را معنا می‌کند:

(۱۲۵) **وَمَنۡ أَحۡسَنُ دِينٗا مِّمَّنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ . . .**

« و دین چه کسی نیکوتر است از آنکه روی خویش تسلیم خدا کرده ... »،

یعنی «**ایمان**» صحیح در تسلیم به خدا خلاصه می‌شود؛ این‌که انسان‌ها با گُزینش آزادانه، فکر و روح خویش را با رضایت و خشنودی خدا تطبیق دهند؛ و از نظر **عملی**:

(۱۲۵) **. . . وَهُوَ مُحۡسِنٞ وَٱتَّبَعَ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗا . . .**

« ... نیکوکار باشد و پیروی آئین ابراهیم حق‌گرا کند؟ ... »،

یعنی آئین ابراهیم(ع) ـ که دراسلام به تکمیل و تدوین رسید ـ بهترین نظام‌نامه‌ی عمل‌را به انسان ارائه می‌دهد (واژه‌ی «**حَنیف**» در آیه‌ی شریفه به معنی موحّد و گراینده به حق است).

(۱۲۵) **. . . وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلٗا.**

« ... و خدا ابراهیم را به دوستی گرفت »،

مقطع آیه تعلیل عبارت قبلی است. آئین ابراهیم بهترین نظام‌نامه‌ی عمل برای انسان‌هاست زیرا خداوند ابراهیم را ـ با لیاقتی که به خرج داد ـ به دوستی ویژه و مقام قرب خود رساند و آن راهی را که می‌پسندید بر او گشود. سپس تصریح می‌نماید:

(۱۲۶) وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطٗا .

« و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ خداست و خداوند بر همه چیز احاطه دارد »،

یعنی، خدا مالک و فرمانروای جهان است و او می‌داند که هرکس به چه **عقیده** و **اَعمالی** تن درمی‌دهد و خود قاضی انسان‌ها خواهد بود؛ تا افراد بی‌جهت بر اریکه‌ی خویش تکیه نداده و یکی‌را «دوزخی» و دیگری‌را ازپیش خود «بهشتی» نشمرند!

بخش دوازدهم

(۱۲۷) **وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِ ...**

« و از تو درباره‌ی زنان فتوا می‌خواهند، ... »،

این آیه با آیات اوّلیّه‌ی سوره در حمایت از حقوق زنان مرتبط است. لحن آیه نشان می‌دهد که سؤالی راجع به تکالیف مرد نسبت به زن درمورد خاصّی، در محیط مطرح شده بود که خداوند در مقام پاسخ‌گویی برآمده است؛ امّا پیش‌از پاسخ، حق‌تعالی به دو نکته‌ی اساسی توجّه می‌دهد : **اوّل** آنکه :

(۱۲۷) **... قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِيهِنَّ ...**

«... بگو : خدا درباره‌ی آنها به شما فتوا می‌دهد؛ ... »،

یعنی «**فتوا**» و تعیین حق در امور، خاصِّ خداست و حتّی پیامبر[ص] هم نمی‌تواند بدون حکم إلهی ـ ازپیش خود ـ حق و ناحق برای مردم تعیین کند؛ و **دوّم** آنکه :

(۱۲۷) **... وَمَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ فِي يَتَٰمَى ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا تُؤۡتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرۡغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ ...**

« ... و (نیز) **آنچه در این کتاب درباره‌ی زنان یتیم بر شما تلاوت می‌شود، هم‌آنان که حقوق مقرّر ایشان را نمی دهید و مایل به ازدواجشان هستید! ... »،**

یعنی، ای سؤال‌کنندگان! چرا پیش‌از کسب تکلیف درموردی که نمی‌دانید چه کنید به آن مواردی‌که تکلیفتان روشن شده است عمل نمی‌کنید ؟! اشاره به آیات ۳ و۲ سوره می‌باشد که قبلاً نازل گردیده و درمورد ادای حقوق **دختران یتیم** تصریح شده بود (واژه‌ی «**نِساء**» در آیه‌ی شریفه دربرگیرنده‌ی طایفهٔ «اُناث» به طور کلّی است).

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که علی‌رغم دستورات قبلی (آیات ۳ و۲ سوره) تمایل به ازدواج با دختران یتیم به خاطر استفاده از اموال آنها، در بین مسلمان‌ها وجود داشت و خدایی‌که در برابر خطاهای مردم شکیبایی نشان می‌دهد، در اینجا موقع را مناسب دانسته، نیّات و طرز فکرها را اصلاح می‌فرماید. آنگاه اضافه می‌نماید :

(۱۲۷) **... وَٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلۡوِلۡدَٰنِ وَأَن تَقُومُواْ لِلۡيَتَٰمَىٰ بِٱلۡقِسۡطِۚ وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِهِۦ عَلِيمٗا .**

« ... و (همچنین درباره‌ی) **کودکان ناتوان** (به شما تأکید می‌گردد) **واینکه با یتیمان به عدالت رفتارکنید؛**

و هرخیری که انجام دهید البتّه خدا بدآن آگاه است »،

درمورد حقوق یتیمان و کودکان ناتوان مکرّر در قرآن (ازجمله آیه‌ی٦ همین سوره) سفارش شده و تذکّر مجدّد دراینجا نشان می‌دهد که توجّه به این امور، آن‌چنان که باید و شاید، بین مسلمان‌ها تثبیت نشده بود. هم ازاینرو در ختام آیه اِحقاق حقوق یتیمان را تأکید داشته و تشویق می‌نماید که هرقدر در جهت عدل و انصاف با یتیمان پیش روید، پاداش خود را نزد خدا خواهید یافت.

حال به پاسخِ سؤال مطروحه درمورد زنان می‌پردازد و از محتوای پاسخ می‌توان پی به سؤال برد :

(١٢٨) **وَ إِنِ ٱمۡرَأَةٌ خَافَتۡ مِنۢ بَعۡلِهَا نُشُوزًا أَوۡ إِعۡرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يُصۡلِحَا بَيۡنَهُمَا صُلۡحًاۚ وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٌ . . .**

« **و اگر زنی از شوهرش بیم سرکشی** (ناسازگاری) **یا رویگردانی داشت، بر آندو گناهی نیست که** (با پاره‌ای گذشت‌ها) **میان خود سازشی افکنند و به آشتی گرایند که صلح بهتر** (از پاشیده شدن زندگانی)**است، . . . »،**

آیه‌ی شریفه به شرایط بعداز جنگِ اُحُد اشاره دارد که درنتیجه‌ی بی‌سرپرستی عدّه‌ای از زن‌ها، به مردهای مسلمان اجازه داده شد ـ به شرط رعایت عدالت ـ تا چهار همسر برگزینند (آیه‌ی٣ سوره و توضیح آن).

عدّه‌ای از این‌گونه مردها قادر به رعایتِ عدالتِ کامل بین همسرِ قدیمی و زن یا زنانِ جدیدی که اختیار کرده بودند نبودند و می‌خواستند زنان گذشته را طلاق دهند. در این ارتباط آیه‌ی فوق، خواسته است تا به منظور حفظ ازدواج‌های پیشین و جلوگیری از بی‌سرپرستی زنان، از تکالیف مرد نسبت به زن، **با رضایت او،** بکاهد. می‌فرماید هرگاه زنی که راضی به قطع پیوند زناشویی با همسرش نیست، احساس کرد که برقراری عدالت کامل ـ بین او و زنان دیگر ـ خارج‌از توان شوهر است (واژه‌ی «**نُشُوز**» در آیه ـ چنانکه در آیه‌ی ٣٤ این سوره نیز آمده است ـ به معنی عدم اجرای وظایف و تعهّدات می‌باشد، چه ازجانب زن نسبت به شوهر و چه برعکس) و پافشاری در این امر به ازدست دادن شوهرش خواهد انجامید، گناهی نیست که تخفیف‌هایی نسبت به شوهر قائل شده و شوهر هم با پذیرش آن تخفیف‌ها ـ به راحتی ـ زندگی زناشویی را با آن زن ادامه دهد.

البتّه لحن کلّی آیه می‌رساند که حتّی در شرایط عادی و بین زن و شوهر واحد هم هرگاه چنین حالتی پیش آمد و زنی که مایل به حفظ شوهر خویش است احساس کرد که انجام همه‌ی تکالیف در توان و قدرت او نیست، می‌تواند تخفیف‌هایی نسبت به مرد قائل شده و از این راه به حفظ شوهر خود بپردازد. البتّه شوهر هم در این‌صورت باید قدرشناس گذشت‌های زن بوده طرفین با علاقمندی کامل به زندگیِ مشترک ادامه دهند، چنانکه تشویق نموده متعاقباً می‌فرماید «**وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ** = صلح و سازش بهتر است» و آنگاه حقیقت تلخی را درمورد انسان‌ها گوشزد می‌نماید که :

(١٢٨) **. . . وَ أُحۡضِرَتِ ٱلۡأَنفُسُ ٱلشُّحَّۚ وَإِن تُحۡسِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرًا .**

« . . . و(لی) **بخل با نفوس** (آدمی) **سرشته است؛ امّا اگر نیکی کنید و تقوا پیشه نمایید، قطعاً خدا از آنچه می‌کنید با خبر است** »،

یعنی ازجمله صفات نفسانی انسان بُخل است و شیطان هم او را تشویق می‌کند، چنانکه فرموده : «**الشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الفَقْرَ** = شیطان شما را (به وقت انفاق) به تنگدستی تهدید می‌کند» (بقره/٢٦٨). ولی در مقطع آیه به کسانی‌که وساوس شیطان را پس‌زده با مهار بخل نفسانی ـ در حفظ زندگی زناشویی ـ به نیکی‌ها پردازند، بشارت می‌دهد که نیکی‌ها و گذشت‌هایشان از آگاهی خدا دور نخواهد ماند (و به نتایج نیکو می‌رسند). چنانکه فرموده : «**وَ مَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُون** = آنان‌که از بخل نفس خویش مصون مانند، رستگارانند» (حشر/٩ و تغابن/١٦).

(۱۲۹) **وَ لَن تَسۡتَطِیعُوٓاْ أَن تَعۡدِلُواْ بَیۡنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوۡ حَرَصۡتُمۡ . . .**

« **و شما هرگز نتوانید بین زنان عدالت کنید هرچند** (به عدالت) **حریص باشید، . . .** »،

به این آیه در توضیح سوّمین آیه‌ی سوره درمورد تعدّد زوجات، اشاره گردید و گفته‌اند که منظور از «**عدالت**» در اینجا، «عدالت قلبی و روابط جنسی» است. عواطف انسان، خارج از اختیار اوست و از اینرو شوهر نمی‌تواند از بروز، علاقه‌ی بیشتر نسبت به زنی «در دل خود» جلوگیری نماید. ولی کنترل در رفتار و رسیدگی‌های عادلانه‌ی اقتصادی و رفاهی را می‌توان دراختیار گرفت. و هم ازاینرو می‌فرماید :

(۱۲۹) . . . **فَلَا تَمِیلُواْ كُلَّ ٱلۡمَیۡلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلۡمُعَلَّقَةِۚ وَ إِن تُصۡلِحُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِیمًا** .

« . . . **پس** (به یک طرف) **یکسره متمایل نشوید که آن**(طرف دیگر)**را سرگشته رها سازید ! و اگر سازش کنید و تقوا ورزید، البتّه خدا آمرزنده‌ی مهربان است** »،

یعنی، اگر «عدالت قلبی» دراختیارتان نیست، «**عدالت در رفتار**» و وفای به شرط و عهد دراختیارتان هست. بنابراین آن «عدالت رفتاری» را برقرار نمایید و هرگز زنی را به خاطر اشتیاق فراوان نسبت به زن دیگر، به باد فراموشی نسپرید.

البتّه افراد بسیار معدودی هستند که می‌توانند عدالت در رفتار را بلاتأثیر از احساس قلبی، درمورد اشخاص حفظ کنند و ازاینرو امکان دستیابی به شرایط لازم برای تعدّد زوجات، دشوار است.

در ارتباط با آیه‌ی قبل، عبارت فوق، این معنا را نیز می‌رساند که وقتی زن ـ به خاطر حفظ زندگیِ زناشویی ـ حاضر به تخفیف‌هایی نسبت به شوهر شد، هرگز نباید شوهر او از این امر سوءِ استفاده نموده همسرش را ازخاطر ببرد، بلکه برعکس با محبّت و اصلاح، به مراحم إلهی نزدیک می‌شود.

(۱۳۰) **وَ إِن یَتَفَرَّقَا یُغۡنِ ٱللَّهُ كُلاًّ مِّن سَعَتِهِۦۚ وَ كَانَ ٱللَّهُ وَٰسِعًا حَكِیمًا** .

« و(لی) **اگر** (مقدور نشد و) **آندو از هم جدا شوند، خداوند هریک را با گشایش خود بی‌نیاز گرداند؛ و خدا وسعت‌بخش و حکیم است** »،

آیه‌ی شریفه درمقام برطرف ساختن اضطرابات و افسردگی‌ها از دل زن و شوهری است که پیوند زناشویی آنها ازهم گسسته است. می‌فرماید چنانچه سرانجام ـ علی‌رغم همه‌ی سعی‌ها و کوشش‌ها ـ کارشان به طلاق و جدایی کشید، مستغرق در غم‌ها و پریشانی‌ها نشوند و بدانند که رحمت خدا وسیع و رفتارش از سر حکمت است.

(۱۳۱) **وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ...**

« **و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ خداست ...** »،

در تأکید آیه‌ی پیشین می‌فرماید مؤمنان اگر در امری دچار شکست شدند، غم‌ها و خودخوری‌ها را به دور افکنده با امید کامل به رحمت و عنایات إلهی به زندگی ادامه دهند که خدا نه تنها «گشایش‌دهنده و حکیم است» (مقطع آیه‌ی قبل) بلکه کلِّ هستی در اختیار اوست و در لطف و کرم به بندگان دریغ نمی‌ورزد.

(۱۳۱) **... وَلَقَدْ وَصَّيْنَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَـٰبَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ۚ وَإِن تَكْفُرُواْ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا .**

« **... و محقّقاً ما به کسانی‌که پیش‌از شما کتاب** (آسمانی) **داده شدند و** (نیز) **به شما سفارش کردیم که در برابر خدا تقوا پیشه کنید و اگر کفر به ورزید، پس به راستی آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ خداست و خداوند بی‌نیاز و ستوده است** »،

یعنی، چنانِ خدای قادر و حکیم بخشاینده‌ای، همگان را ـ در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها ـ به پاکی و درستی خوانده و هرکس که راهی جُز راه خداشناسی و اخلاق پیش گیرد، به خدا زیانی نمی‌رساند، زیرا کلِّ هستی متعلّق به خداوندِ «بی‌نیاز و ستوده» است و نه کافران چیزی از او می‌کاهند و نه مؤمنان چیزی به او می‌افزایند، چنانکه فرموده «**وَ مَنْ جاهَدَ فَاِنَّما يُجاهِدُ لِنَفْسِهِ اِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِين** = هرکه (در راه خدا) بکوشد، فقط برای خود می‌کوشد، همانا خدا از جهانیان بس بی‌نیاز است» (عنکبوت/٦).

(۱۳۲) **وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلاً .**

« و (آری) **آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ خداست و خداوند برای کارسازی** (بندگانش) **کافی است** »،

پس مؤمنان ایمان و اعتماد خود را به خدا مستحکم کنند و با اِتّکاءِ به او، در دنیا به کار و فعّالیّت و سازندگی (مقابله با بدی‌ها و ترویج نیکی‌ها) پرداخته نگرانی نداشته باشند که حقّ مستولی بر عالم کارساز ایشان است.

(۱۳۳) **إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا ٱلنَّاسُ وَيَأْتِ بِـَٔاخَرِينَ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا .**

«اگر بخواهد شما را ای مردم! می‌برد و دیگران را (به جایتان) **می‌آورَد، و خدا بر این**(امر) **تواناست»،**
مسلّم است که ما همه رفتنی هستیم، ولی آیه در بیان این مضمون نیست، بلکه به دنبال آیه‌ی قبل ـ در بیان مالکیّت خدا بر آسمان‌ها و زمین ـ در اینجا قدرت او را در اِهلاک و تبدیل انسان‌ها تذکّر می‌دهد تا روشن شود که مُهلت‌های إلهی نه از سر عجز، بلکه اِرفاق‌ها و فرصت‌های اوست تا شاید مردمان به اصلاح خود همّت ورزند.

(۱۳۴) مَن كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ ٱلدُّنْيَا فَعِندَ ٱللَّهِ ثَوَابُ ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًۢا بَصِيرًا .

« هرکه پاداش دنیا می‌خواهد، پس پاداش دنیا و آخرت نزد خداست و خداوند شنوا و بیناست »،
یعنی هرکس که خواهان صلاح و سعادت واقعی است ، باید بداند که فقط با در نظر داشتنِ خداست که می‌تواند بهترین زندگی دنیا را داشته و به نیکوترین سرانجام نیز برسد. چنانکه فرموده : «**مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا** = آن‌کس که اراده‌ی عزّت دارد (طالب سربلندی در دنیا و آخرت است) پس (بداند که) همه‌ی عزّت‌ها نزد خداست (و با تقرّب به او حاصل می‌شود)» (فاطر/۱۰). مقطع آیه اشاره دارد که هرآنچه آدمی در این راه ـ از فکر و سخن تا عمل ـ انجام دهد، از آگاهی خدا دور نمی‌ماند.

(۱۳۵) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُونُوا۟ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ . . .

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید! قیام‌کنندگان به عدالت باشید، . . . »،
پس‌از تشویق همه‌ی انسان‌ها به طَیِّ راه خدا با خطاب «ای مردم» در آیه‌ی۱۳۳ و توضیح فواید این روش زندگانی در آیه‌ی ١٣٤، در آیه‌ی فوق «مؤمنان» را طرف خطاب قرارداده آنان‌را به رعایت «**عَدالت**» فرامی‌خواند؛ و «عدالت» دو جنبه دارد : **(۱) شخصی** و **(۲) اجتماعی**.

رعایت عدالت در قالب **شخصی** این است که انسان حقِّ هر نیرویی را در وجود خود ـ با اتّکاءِ به خدا و احساس مسئولیّت دربرابر او ـ اداء کرده و به هیچ سویی اِفراط نداشته باشد. خداپرست واقعی کسی است که قُوای مختلف او ازقبیل غضب، شهوت، محبّت، قدرت و غیره، همه در حکومت عقل باشد و عقل نیز همواره خدا را شاهد و ناظر برخود بداند. به عبارت دیگر، **عقل** و **دین** (یا عقل با سپَر ایمان) بر قُوای او حکومت کند. چنین انسانی **متعادل** خواهد بود و «عدالت» را در وجود خود برقرار کرده است.

کاربرد عدالت ازنظر **اجتماعی**، همان رعایت حقّ و انصاف نسبت به دیگران است و اینکه انسان کاری را که بر خود نمی‌پسندد بر دیگران نیز روا مدارد.

بیان «عدالت» به صورت کلّی در آیه‌ی شریفه، می‌رساند که هر دو جنبه‌ی آن مورد نظر بوده و خداوند مؤمنان را به رعایت عدالت در هردو جنبه‌ی شخصی و اجتماعی، فرا خوانده است. ولی البتّه بارِ عدالت اجتماعی در آیه‌ی شریفه سنگین‌تر دیده می‌شود چنانکه سیاق آیه بر آن دلالت دارد.

(۱۳۵) . . . شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ۚ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَٱللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا . . .

« ... (و) **برای خدا گواهی دهید هرچند به زیان خود، یا والدین و خویشانتان باشد ـ خواه** (طرفین) **غنی باشند خواه محتاج ـ که خدا بر آندو سزاوارتر است، ...** »،

آیه‌ی شریفه به «مسلمان» حُکم می‌کند که در شهادت‌ها فقط خدا را درنظر گیرد و گفتن و پیشبرد حق را از هرچیز و کسی مهمتر شمرد.[1] واژه‌ی «**فَاللهُ اَوْلَی بِهِما** = خدا نسبت به آندو سزاوارتر است» در آیه‌ی شریفه، یعنی اطاعت امر خدا مهمتر از رعایت حال هریک از طرفین دعواست.

(۱۳۵) ... **فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُواْ ۚ وَإِن تَلْوُۥٓاْ أَوْ تُعْرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا** .

« ... **پس پیروی هوای نفس مکنید که** (از حق) **عدول نمایید؛ و اگر** (سخن را) **به انحراف برید یا** (از اظهار حق به کلّی) **اِعراض کنید، قطعاً خدا از آنچه انجام می‌دهید آگاه است** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که آنچه انسان را از «عدالت» بازمی‌دارد، «هوای نفس» است. به عبارت دیگر، «رابطه‌ی انسان با خواست‌های غیرعقلانی او»، مسئولیّت وی را نسبت به خدا و خلق تحت سُلطه می‌گیرد. همین امر باعث می‌شود که آدمی درجهت لوث شدن «حقیقت» قدم بردارد، چه از راه گفتار نامفهوم (چنانکه واژه‌ی «**اِن تَلْوُوا**» در آیه‌ی شریفه می‌نماید) و چه ازطریق استنکاف از بیان حق. زیرا بنا به تصریح آیه مسلمان، اگر حقّی را می‌داند ـ حتّی اگر از او دعوت هم نکنند ـ باید داوطلبانه برای ابراز آن قدم به پیش گذارد، هرچند به زیان وقت و پولش باشد که پایمال شدنِ «حق» را دیدن و سکوت نمودن، گناهی بزرگ است.

در مقطع آیه «آگاهی خداوند» را از امور، به عنوان ضمانت اجرا در بروز عواقب هر اقدام آدمی، تذکّر داده است.

(۱۳۶) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَـٰبِ ٱلَّذِى نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَـٰبِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ مِن قَبْلُ ...**

« **ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! به خدا و رسول او و کتابی‌که بر پیامبرش نازل کرده و کتابی‌که پیش‌از آن فروفرستاد، ایمان آورید؛ ...** »،

متعاقب آیه‌ی قبل، در اینجا بازهم روی سخن با مسلمانان است و با توجّه به حسّاسیّت رعایت عدالت علی‌رغمِ وساوس نفسانی که در آیه‌ی پیشین تأکید در مبارزه با آن داشت، در آیه‌ی فوق همه‌ی مسلمان‌ها را به استحکام ایمانی فرا می‌خواند. خیلی‌ها به اسلام می‌گروند ولی آثار ایمان در کردارشان نیست. از اینرو می‌فرماید ای گروندگان به حق! **حقیقتاً** به آنچه پذیرفته‌اید ایمان آورید و ایمانتان را در شئون مختلف رفتاری خویش پیاده سازید.

---

(۱) ـ باتوجّه به آیه‌ی شریفه، در جامعه‌ی اسلامی نمی‌توان مثلاً از شهادت اولاد درمورد پدر و مادر یا برعکس ـ چه لَه و چه عَلَیْه ـ جلوگیری کرد و آن را معتبر ندانست؛ زیرا چنین کاری خود تأیید آن است که درمقابل منافع فردی یا فامیلی، خدا و وجدان مفهومی ندارد و جامعه‌ی اسلامی نمی‌تواند چنین فرضی نماید؛ یا از تربیت کسانی‌که حق را والاتر از عواطف شخصی و فامیلی بدانند عاجز باشد.

آیه‌ی شریفه متعاقباً محدوده‌ی مسلمانی را فقط منحصر به قبول نبوّت پیامبر اسلام^ص^ ندانسته بلکه شامل پذیرش «**اصل نبوّت**» إلهی در عالم و فلسفه‌ی هدایت او که به صورت نزول «کتاب» (مجموعه‌ی هدایتی) بر همه‌ی انبیاءِ گذشته در طول تاریخ جاری بوده، می‌داند که در این زمینه آیات متعدّد قرآن، ازجمله آیه‌ی ۱۳٦ سوره‌ی بقره، گویاست.

(۱۳۶) . . . وَ مَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَـٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَـٰلًۢا بَعِيدًا .

« . . . و هرکه به خدا و فرشتگان وی و کتاب‌های او و پیامبرانش و روز رستاخیز کُفر به ورزد، پس به راستی به گمراهی دوری (از راه راست) **درافتاده است »،**

منظور از ذکر «**فرشتگان**» در اینجا، تأکید بر اصالت وحی ازطریق مجاری آن است. اینکه می‌فرماید منکر خدا و پیامبران و آخرت «**فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیدًا**» یعنی چنین کسی فقط با حق، اندک فاصله ندارد، بلکه گمراهی‌اش عمیق و ضلالت او بعید است.

(۱۳۷) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ ثُمَّ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ ثُمَّ ٱزْدَادُوا۟ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًۢا .

« به تحقیق کسانی‌که ایمان آوردند سپس کافر شدند، پس باز ایمان آورده آنگاه کافر گشتند، سپس بر کفر خود بیفزودند، قطعاً خدا آنان را نمی‌بخشد و راهی به ایشان نخواهد نمود »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که از «**ضَلالَت بَعید**» منکران خدا و آخرت و نبوّت إلهی سخن گفت، در آیه‌ی فوق به وضع کسانی اشاره دارد که برحسب شرایط رنگ عوض می‌کنند و در طول عمر بین کُفر و ایمان در نوسان بوده و سرانجام با کُفر از دنیا می‌روند.

آیه‌ی شریفه مشابه آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی آل‌عمران است که توضیحش را در آنجا داده‌ایم و چنانکه اشاره گردید منظور از «افزایش کُفر» ادامه‌ی آن تا دم مرگ است که توبه و پشیمانی در آن حالت سودی ندارد. دو نکته‌ی مشخّص از آیه به دست می‌آید :

اوّل، آنکه برای ارتدادِ دینی ـ حتّی در دوّمین بارـ مجازات اِعدام را ذکر نکرده و مرتدّان را به جزای خدا در آخرت متذکّر شده است (یعنی آیه‌ی شریفه اساساً در این مقام نیست که حدود کیفر این افراد را در دنیا تعیین کند).

دوّم، آنکه نشان می‌دهد «مؤمن» و یا «کافر» شدنِ انسان‌ها، **جبری نیست** و هدایت خدا سراغ کسانی می‌رود که خود تصمیم به «ایمان» گرفته‌اند.

بخش سیزدهم

(۱۳۸) **بَشِّرِ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا** .

« **به منافقان بشارت ده که عذابی دردناک** (درپیش) **دارند** »،

به دنبال نصایحی به مؤمنان و اِتمام حجّت به کسانی‌که ایمان خود را به کُفر می‌فروشند در آیات قبل، در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد بحث «**منافقان**» (**دو رویان دینی**) را مطرح ساخته است. اینان، بیش‌از هرکس، موجب گرفتاری مؤمنان بوده‌اند و از اینرو خداوند نیز ـ به تناسب ـ عذابشان را «اَلَم‌انگیز» توصیف نموده است. واژه‌ی «**بشارت**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی «بَشَرَه» به معنی خبری است که چهره‌ی شنونده را دگرگون می‌کند. واژه‌ی مزبور اکثراً به معنی «مژده» و خبری که به چهره شادی می‌آورَد به کار رفته ولی گاهی به معنی خبر مصیبت‌بار نیز آمده است (مجمع البیان، ج۳، ص۱۲۵).

(۱۳۹) **ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ أَيَبۡتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلۡعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا** .

« **همآنان که کافران را ـ به جای مؤمنان ـ به دوستی می‌گیرند؛ آیا نزد آنها عزّت می‌جویند ؟ پس به راستی همه‌ی عزّت‌ها نزد خداست** »،

آیه‌ی شریفه در توضیح رفتار منافقان در جامعه است. می‌فرماید اینان چون پایبند به هیچ عقیده‌ای نیستند، با هر فرقه‌ای می‌آمیزند و صمیمی می‌شوند و در لِوای آنها قرار می‌گیرند و تصوّر می‌کنند که بدین‌ترتیب، همیشه برنده خواهند بود. از اینرو آیه‌ی شریفه می‌پرسد «**اَ يَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّة**» یعنی آیا تصوّر می‌کنند کسانی که ظلم و ناحقّی پیشه کرده و مهمترین چیز برایشان لذایذ و منافع شخصی است، آنها را به مقام و مرتبه و «عزّتی» خواهند رساند ؟ سپس پاسخ می‌دهد «**فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعًا**» یعنی «**عزّت**» جایی است که «حق» هست و حق نزد خدا و کسانی است که راه او را می‌روند و در این «جایگاه» می‌توان به «عزّت» رسید.

(۱۴۰) **وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ** . . .

« **و به تحقیق** (خدا) **در این کتاب بر شما نازل کرد که چون شنیدید به آیات خدا کُفر می‌ورزند و آن را به استهزاء می‌گیرند، با آنان منشینید . . .** »،

یعنی، مسلمان نباید جذب محافلی شود که نسبت به خدا و پیامبر^ص در آنها ناسزا و ریشخند جریان دارد و در برابر توهین به مقدّسات، ساکت بماند. منافقان نُقل چنین مجالسی می‌شوند، درصورتی‌که از دستورات اوّلیّه‌ی خدا به مسلمانان این بوده که همنشینی با کسانی‌که فرامین خدا را استهزاء می‌کنند، گناه است.

الف و لام بر سر «**کتاب**» در آیه‌ی شریفه، الف و لام «عهد» است و به «قرآن» اشاره دارد. مقصود از دستور قبلیِ خدا به مسلمان‌ها درمورد فوق، مفاد آیه‌ی ٦٨ سوره‌ی انعام می‌باشد که قبل‌از سوره‌ی نساء و در دوران مکّه نازل شده است.

(۱۴۰) **... حَتَّىٰ يَخُوضُوا۟ فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِۦٓ ...**

«**... تا به سخنی دیگر درآیند، ...** »،

یعنی، قطع مراوده‌ی کامل، با منکرانِ دینی و مخالفینِ اسلام مراد نیست. زیرا در این‌صورت، شکاف‌ها عمیق‌تر شده و منحرفان امکان اصلاح نخواهند داشت. ازسوی دیگر، هیچ‌زمانی در هیچ جامعه‌ای، مردم همگی «مؤمن» نخواهند بود و منطقی نیست که به کلّی ترک یکدیگر کنند. از اینرو باید مراودات باقی بماند تا جامعه بچرخد و در محفل منکران دین تا جایی‌که اهانت به دین نمی‌کنند می‌توان نشست و با آنان گفتگو کرد، ولی آنجا که به انکار و استهزاءِ خدا و قرآن می‌پردازند، از آن محفل باید برخاست؛ یا باید مقابله کرده و به پاسخ‌گویی پرداخت.

(۱۴۰) **... إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ ...**

«**... وگرنه شما در آن‌صورت** (همنشینی با استهزاءگران) **همآنند آنها خواهید بود؛ ...** »،

خطاب آیه به مسلمانان معتقد به خدا و قرآن است؛ می‌فرماید اگر با علم به گناه، در محفل گناه‌گویی و گناه‌کاری نشستید، شما نیز مانند گناهکاران آن مجلس می‌شوید.

(۱۴۰) **... إِنَّ ٱللَّهَ جَامِعُ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْكَٰفِرِينَ فِى جَهَنَّمَ جَمِيعًا .**

«**... همانا خدا منافقان و کافران ـ همگی را ـ در جهنّم گِرد خواهد آورد** »،

افراد مؤمن، با سکوت خود دربرابر نارواگوییِ منکران، ضعف‌ها و انحرافاتی برای خود می‌خرند که این ضعف‌ها ـ چنانچه تصحیح نشود ـ فزونی یافته و پس‌از مدّتی، اثر وجودی آنها در جامعه، درست به مانند اثر رفتار منکران خواهد شد و بنابراین در آخرت نیز با آنان همنشین می‌شوند.

(۱۴۱) **ٱلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ ٱللَّهِ قَالُوٓا۟ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِن كَانَ لِلْكَٰفِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوٓا۟ أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُم مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۚ فَٱللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ وَلَن يَجْعَلَ ٱللَّهُ لِلْكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً .**

« **همآنان که مترصِّدِ** (گرفتاری) **شما** (مؤمنان)**اند؛ پس هرگاه ازجانب خدا به شما فتحی رسد، گویند : مگر ما با شما نبودیم ؟ و اگر برای کافران بهره‌ای باشد،** (به آنان) **گویند : مگر ما بر شما تسلّط نداشتیم و شما را از** (گزند) **مؤمنان باز نمی‌داشتیم ؟ پس خدا روز قیامت میانتان داوری می‌کند و خدا هرگز راهی بر**(زیان) **مؤمنان برای کافران قرار نداده است** »،

آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی وصف «منافقان» است و فرصت‌طلبی‌های آنان را می‌رساند. ملاحظه می‌شود که غلبه‌ی مؤمنان را «**فتحی ازجانب خدا**» خوانده، یعنی نعمت واقعی که همیشه پابرجاست و بنیان إلهی دارد، چه صاحبانش بمیرند و چه زنده باشند. ولی غلبه‌ی کفّار را فقط «بهره» (یا «**نصیبی**») گفته است، به معنی موفّقیّتی زودگذر و ظاهری. چنانکه تاریخ آئینه‌ی تمام‌نمای این گفتار می‌باشد. در تمام جبهه‌هایی که «حق» و «باطل» رویاروی بوده‌اند، ممکن است «باطل» ظاهراً پیروز شده باشد، ولی فتح واقعی و **ماندگار**، از آنِ «حق» بوده است. یهودیانی که فرعون آنها را به بند کشید، مسیحیانی که نِرون آنان را در دهان شیر افکند، مسلمانانی‌که قُرَیش ایشان را زیر شکنجه کشتند و هزاران نمونه‌های دیگر در تاریخ، همه نشان دهنده‌ی این قانون خدا در عالَم است، که «**حق**» همواره پیروز است؛ فراعنه و نِرون‌ها و قریشیان رفتند و نامی‌هم از آنها ـ مگر به بدی ـ در تاریخ نیست و ازسوی دیگر جبهه‌ی مقابل، از هرگفته و اقدامشان کتاب‌ها نوشته شد و نسل‌ها بهرمند گردید.

(۱۴۲) **إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ** . . .

« **همانا منافقان با خدا خدعه می‌کنند و خدا با آنان خدعه کند** (نیرنگشان‌را به خودشان بازمی‌گرداند) . . .»،

شبیه این نوع بیان که آن را صنعت «**مُشاکله**» (به معنی جزا را همسنگِ عمل آوردن) می‌نامند، در قرآن مکرّر دیده می‌شود، به مانند آیه‌ی «**وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللهُ**» (آل‌عمران/٥٤) که توضیحش را داده‌ایم.

در آیه‌ی فوق منظور این است که منافقان، با روش‌های دورویانه، می‌خواهند ـ به خیال خود ـ به خدا نیرنگ زنند و خداوند نیز از طریقی که می‌پسندد، جزایشان را می‌دهد. مظهر دنیایی این‌مطلب را هرکسی، در موارد گوناگون، تجربه یا مشاهده کرده است. چه بسیار کسانی‌که به اَنحاءِ مختلف، برای خود توجیه می‌کنند که حق دارند به فلان کارِ نادرست و بی‌رویّه دست زنند ولی آنگاه که به عمل می‌پردازند، می‌بینند، تمام چیزهایی را که لذّت و راحتی می‌شمردند، عذاب و گرفتاری از آب درآمد !

در پی سخن از مکر منافقان، نمونه‌ای از دورویی‌های ایشان را شاهد می‌آورد :

(۱۴۲) . . . **وَ إِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَ لَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلاً** .

« **. . . و چون به نماز برخیزند باکسالت برمی‌خیزند؛ با مردمان ریا کنند و ذکر خدا ـ جُز اندکی ـ ننمایند** »،

کسالت در نماز حاکی از آن است که شخص، بهره‌ی معنوی از نماز نمی‌برَد. آیه‌ی شریفه می‌فرماید که مقصود منافقان از نماز، نزدیکی به خدا نیست و ایمانی در دل ندارند، بلکه فقط برای کسب موقعیّت بین مردم، اظهار ایمان می‌کنند و نمازشان چنین هدف‌هایی را تعقیب می‌کند.

مقطع آیه در وصف همه‌ی منافقان است و می‌رساند که آنها به قول معروف، فقط «بفهمی نفهمی» یادِ خدا می‌کنند !

البتّه اوصاف فوق (کسالت در نماز و غفلت از یاد خدا) خاصِّ منافقان نیست، زیرا مسلمانان وظیفه‌نشناس و إهمال‌گر نیز چنین مشخّصاتی دارند، ولی مسلّماً هرکس‌که منافق است، از این‌گونه اوصاف بری نیست.

(۱۴۳) مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ وَلَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ ...

« **میان این‌دو** (کفر و ایمان) **سرگشته‌اند، نه با اینان** (مؤمنان) **و نه با آنان** (کافران)**اند، ...** »،

یعنی منافقان، همیشه از نظر فکری و روحی، بین دو قطب در کشاکشند و هرگز ثبات قدم و استقرار در موضع معیّنی، ندارند.

(۱۴۳) ... وَ مَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلاً .

« **... و هرکه را خدا** (بنا به قوانینش) **گمراه کند، هرگز راهی برای** (نجاتِ)**او نخواهی یافت** »،

عالَم، مظهرِ مشیّت حق است. برطبق خواست حق، آن‌کس که هیچ تعهّدی نپذیرد و مرتّب بین راه‌های مختلف ـ بنا به نفسانیّات ـ در حرکت باشد، سرگردان است و تا در آن شرایط است، از سردرگمی خود خلاص نخواهد شد.

(۱۴۴) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلْكَٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ...

« **ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! کافران را ـ به جای مؤمنان ـ به دوستی مگیرید، ...** »،

در آیه‌ی ۱۳۹ فرمود که منافقان، کُفّار را ـ به جای مؤمنان ـ به دوستی و سروری می‌گیرند و در آیه‌ی فوق خطاب به مؤمنین می‌فرماید شما چنین نکنید. البتّه واژه‌ی «ولایت» که در آیه به کار رفته، بیش‌از دوستیِ ساده است. «ولایتِ» کسی را پذیرفتن، یعنی، درحقیقت، دل به صمیمیّت و پیمان او سپردن و او را حامیِ خود شمردن. مسلّماً هرکس ـ قائل به هر عقیده‌ای که باشد ـ روا نیست چنین حالتی را نسبت به مخالف عقیدتیِ خود پیش گیرد. آنان که ادّعای مسلمانی داشته و در عین‌حال تکیه‌گاه و مرکز اعتماد خود را به دست بی‌خدایان می‌سپرند، یا ادّعایشان کذب است و یا مردمانِ بی‌شخصیّتی هستند.

(۱۴۴) ... أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُواْ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَٰنًا مُّبِينًا .

« **... آیا اراده دارید بر ضدِّ خود حجّتی روشن برای خدا قرار دهید ؟!** »،

یعنی ای مسلمان‌ها! اگر بی‌خدایان را به «ولایت» گیرید، دلیلی برای مجازات شدن (چه در این دنیا و چه در آخرت) نزد خدا ارائه داده‌اید. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مجازات‌های خدا بی‌دلیل نیست و خداوند ـ در عین قدرت مطلقه ـ بدون دلیل اقدام به مجازات (یا پاداش) کسی نمی‌کند و قدرت او از حکمتش جدا نیست.

(۱۴۵) إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ فِى ٱلدَّرْكِ ٱلْأَسْفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا .

« **همانا منافقان در پست‌ترین طبقات دوزخ‌اند و هرگز برای آنان یاوری نخواهی یافت** »،

«**درجه**» مراتبِ رو به ترقّی را می‌گویند (چنانکه گفته می‌شود «درجات بهشت») ولی «**دَرَکه**» برای توضیح مراتب تنزّلی است. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که عالم عذاب و گرفتاری در آخرت ـ جهنّم ـ سطوح مختلف دارد و گناهکاران به تناسب گناهانشان، در مواضع مختلف جای می‌گیرند.

امّا از آنجا که خداوند بندگانش را مأیوس از رحمت خود نمی‌خواهد، بلافاصله خاطرنشان می‌سازد :

(۱۴۶) **إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَٱعۡتَصَمُواْ بِٱللَّهِ وَأَخۡلَصُواْ دِينَهُمۡ لِلَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَسَوۡفَ يُؤۡتِ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا .**

« **مگر آنها که توبه کردند و** (گذشته‌ی خود را) **اصلاح نمودند و به خدا تمسّک جستند و دین خود را برای خدا خالص کردند، پس آنها با مؤمنان خواهندبود و به زودی خدا مؤمنان‌را پاداشی بزرگ می‌دهد** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که **توبه** باید با «**اصلاح**» و «**جبران**» همراه باشد.

اینکه می‌فرماید «**دین خود را برای خدا خالص کنند**»، از یکسو در اشاره به منافقان است ـ که شاید دست از نفاق بردارند ـ و ازسوی دیگر می‌رساند که مسلمان‌ها نیز باید «**خالص**» تابع خدا بوده و به جای **کتاب خدا** و آثار قطعی رسولش، تابع کتب و نوشته‌های دیگر در **دین** نباشند. بنابراین مسلمان حقیقی، هیچ کتاب دینی جُز قرآن و آثار قطعیّ‌الصّدور نبوی ندارد.

مقطع آیه حاکی از آن است که اگر منافقان به اصلاح خود پرداخته برطبق آیه عمل کنند، به مانند مؤمنان با آنها رفتار خواهدشد. واژه‌ی «**سَوْفَ** = به زودی» در آیه‌ی شریفه، در ارتباط با دنیا و آخرت هردوست. به عبارت دیگر، راه «ایمان به خدا» هرچند با مشکلات زیاد روبرو شود بنا به وعده‌ی خدا، در دنیا و آخرت هردو، پیروزی است. در عین‌حال، حمل آیه به پیروزی آخرتی قوی‌تر است.

(۱۴۷) **ما يَفۡعَلُ ٱللَّهُ بِعَذَابِكُمۡ إِن شَكَرۡتُمۡ وَءَامَنتُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمٗا .**

« **خدا را چه کار به عذاب شما اگر سپاس گزارید و مؤمن باشید؟ و خداوند قدرشناس و داناست** »،

آیه‌ی شریفه استفهام انکاری است، یعنی مسلّماً خدا ـ بی‌دلیل ـ کسی را عذاب نفرموده طبع عذاب‌کننده ندارد. ازسوی دیگر، می‌رساند که موجب عذاب و گرفتاری برای انسان‌ها دو چیز است : **بی‌ایمانی** و **ناسپاسی**.

انسانِ بی‌ایمان عَلَی الأُصول، دلیلی نمی‌بیند که جُز خود، به چیز دیگری فکر کند و بنابراین در راهِ خودپرستی‌ها و خودپروری‌ها قرار می‌گیرد و چون هیچ‌کس از این راه به «رضایت» نمی‌رسد، مدام پریشان و بی‌قرارِ خواسته‌هایی خواهد بود که انتهایی ندارد. یا انسان بی‌خدا اگرهم با پیروی از فطرت انسانی از معنویّاتی برخوردار باشد، هیچ‌گاه در بی‌ایمانی خود به اطمینان نمی‌رسد و بنابراین از آن قاطعیّت وجدان و آرامش درون که خاصِّ مؤمنان حقیقی است برخوردار نخواهد بود که ثمرات این روحیّه خصوصاً در مشکلات بروز کرده به عکس‌العمل‌ها و موضع‌گیری‌های ناروا می‌انجامد.

انسان ناسپاس قدر نعمت‌های خدا را ندانسته از آنها در مجاری ناحق استفاده می‌کند و معمولاً بی‌خدایی با ناسپاسی همراه است.

بنابراین زندگانی **انسان بی‌ایمان و ناسپاس** مملوِّ از گناه و غفلت خواهد بود، چه ازنظر کارهایی‌که نباید بکند و می‌کند و چه ازنظر وظایفی‌که باید به انجام رساند و نمی‌رساند. از اینروی، با درونی مُشَوّش و ناأمن از

دنیا خواهدرفت‌که همین‌حالت ـ برطبق وعده‌ها و قوانین خدا ـ زمینه‌ی زندگی اُخرویش‌را تشکیل خواهدداد و عذاب إلهی دامنگیرش می‌شود. (هرچند این موضوع درمورد مسلمانان اسمی یا منافق نیز صادق است).

مقطع آیه می‌رساند که خداوند **قدرشناس** (ارج‌گزار و ارج‌دهنده) بندگان **مؤمن** و **سپاس‌گزار** است و **دانایی** خدا از احوال ایشان، سرانجام نیکوی آنان را تضمین می‌کند.

(۱۴۸) ۞ **لَا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا** .

« **خدا بدگوییِ آشکار را دوست ندارد، مگر** (ازجانبِ) **کسی‌که بر او ستم رفته است، و خداوند شنوا و داناست** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه یکی از کارهای مذموم ازنظر خداوند را ـ که ظاهراً به هنگام نزول در محیط شایع بوده ـ برشمرده است. خداوند بدگویی و غیبت را ناپسند شمرده، مگر درمورد کسی که بر او ستم رفته و ناچار به بازگویی مظالمی که بر او رفته، می‌باشد. در این حالت بیان زشتی در جهت احقاق حق و مبارزه با آن بوده و تبلیغ زشتی محسوب نمی‌شود.[1] البتّه مفسّران «**الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ**» را در آیه‌ی شریفه به بدی دیگران را به صدای بلند گفتن و بانگ برداشتن، تعبیر کرده‌اند. ولی بدی دیگران را می‌توان بدون بانگ برداشتن نیز بیان کرد و دادخواهی نمود.

مقطع آیه می‌رساند که خداوند می‌داند چه کسی بدگوی بی‌جهت (غیبت‌کننده) و چه کسی به خاطر مقابله با ظلم بیان زشتی‌ها می‌کند.[1]

(۱۴۹) **إِن تُبْدُوا۟ خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا۟ عَن سُوٓءٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا** .

« **اگر خیری‌را آشکار یا پنهان دارید، یا از بدی‌ای درگذرید، پس به راستی خدا درگذرنده و تواناست** »،

پس‌از «اِنذار» درمورد بدگویی در آیه‌ی قبل ـ برطبق سبک معمول قرآن ـ در آیه‌ی فوق به اموری که مطلوب خداست، «بشارت» می‌دهد.

می‌فرماید «**خوبی**» را آنجا که اشاعه‌ی خوبی می‌کند، آشکار سازید و اگر آشکار کردن آن صلاح نیست، نِهان دارید. امّا اینکه می‌فرماید از «**بدی‌ها درگذرید**» دو جنبه دارد :

یکی، آنکه افشاگرِ بدی‌های مردم ـ جُز در موارد ذکر شده ـ نباشید.

دیگر، آنکه از بدی‌هایی که در حقّ شما شده ـ در عین قدرت ـ درگذرید، همانگونه که خداوند ـ در منتهای قدرت ـ می‌بخشد و در عفو، لذّت و پاداشی قرار داده که در انتقام نیست.

متعاقباً خداوند به وحدت پیامبران(ع) اشاره می‌کند (که همه در اِعلام اِنذارها و بشارت‌های إلهی متّفق بوده‌اند) :

---

(۱) ـ با بسط معنا می‌توان گفت که در مواردی هم که درباره‌ی شخصی تحقیق می‌شود (مثلاً برای ازدواج یا شراکت) لازم است هرنوع اطّلاعات درمورد او به تحقیق‌کننده داده شود و بیان زشتی در چنین مواردی نیز ـ چون استتار آن می‌تواند به «ستم» بیانجامد ـ غیبت محسوب نمی‌شود.

(۱۵۰و۱۵۱) إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٖ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٖ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلاً . أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ حَقّٗاۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا .

« به تحقیق کسانی‌که به خدا و رسولانش کُفر می‌ورزند و می‌خواهند بین خدا و پیامبرانش جدایی افکنند و گویند : به برخی ایمان آوریم و برخی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این (کفر و ایمان) **راهی برگزینند » « آنها در حقیقت کافرند و ما برای کافران عذابی خوار کننده مُهیّا کرده‌ایم »،**

شبیه این آیات در سوره‌های بقره (آیات ۲۸۵ و ۱۳۶) و آل‌عمران (آیه‌ی۸٤) نیز آمده که توضیحش‌را آنجا داده‌ایم.

باید دانست که خداوند دینی جُز یک دین واحد، به بشر عرضه نداشته و همان دین است که در اَدوارِ گوناگون توسّط پیامبران مختلف، ابلاغ شده و در «اسلام» به کمالِ تدوین رسیده‌است. بنابراین، «نبوّت» نظام پیوسته‌ای است و خداپرست واقعی، همه‌ی پیامبران إلهی را معتبر دانسته به دین واحد خدا تن درمی‌دهد.

مسلّماً اگر ما قبول کنیم که هدایت خدا زمانی آمده و زمانی نیامده ـ و یا خداوند معارف متضادّی را به بشر عرضه داشته است ـ در کمال او تردید داشته‌ایم و این امر کُفر است که مفاسدِ بسیاری دربر خواهد داشت. چنانکه می‌بینیم ـ در طول تاریخ ـ اَدیان مختلف باهم جنگیده و خون‌های فراوان در این راه ریخته شده‌است.

(۱۵۲) وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَمۡ يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ أُوْلَٰٓئِكَ سَوۡفَ يُؤۡتِيهِمۡ أُجُورَهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا .

« و آنها که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند و فرقی میان هیچ‌یک از آنان (پیامبران) **ننهادند، به زودی خدا پاداش‌هایشان را می‌دهد، و خدا آمرزنده و مهربان است »،**

آیه‌ی شریفه در تقابل با آیه‌ی قبل است و به کسانی‌که به همه‌ی پیامبران خدا ایمان داشته به دین واحدِ إلهی گرویده‌اند، وعده‌ی پاداش داده شده است. مقطع آیه مشعر بر آن است که افراد مزبور اگر قبلاً لغزش‌هایی داشته‌اند، خداوند آن لغزش‌هایشان را نادیده می‌گیرد.

بخش چهاردهم

(۱۵۳) **يَسْـَٔلُكَ أَهْلُ ٱلْكِتَـٰبِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَـٰبًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ...**

« اهل کتاب از تو می‌خواهند که کتابی از آسمان بر آنها فرود آوری! ... »،

به دنبال سخن از کسانی‌که میان رسولان خدا(ص) تفاوت قائل شده و می‌خواهند بین کُفر و ایمان راهی بجویند (آیات پیشین)، در اینجا، اهل کتاب زمان را ـ به طور کلّی ـ به عنوان نمونه‌ای از صاحبان آن‌روش، شاهد مثال آورده‌است. مقصود از «**اهل کتاب**» در آیه‌ی شریفه ـ چنانکه آیات بعد می‌نماید ـ یهودیان بوده‌است.

اینکه یهودیان زمان از پیامبر ص می‌خواستند به آسمان رفته و کتابی از آنجا برایشان بیاورد تا به او ایمان آورند، ازجمله شروط به دور از منطقی است که معمولاً اهل لجاجت، برای رفع مسئولیّت از خود در رویارویی با حق می‌آورند. چنانکه مشرکان مکّه نیز از این‌گونه توقّعات از پیامبر ص داشتند (اِسراء/۹۳). مسلّماً خدایی‌که پذیرش ایمان را توسّط بشر «اختیاری» و بر پایه‌ی «تفکّر» او در شواهد و براهین قرار داده، نقض غرض نمی‌کند تا با ترتیب رویدادی موجبات ایمان جبری افراد را فراهم آورد. چنانکه فرموده «**اِن نَشَأ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ اَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِين** = اگر بخواهیم آیتی از آسمان نازل می‌کنیم که گردن‌ها در برابرش خم شود (و همه به ناچار ایمان آورند ولی چنین نمی‌خواهیم)» (شُعَراء/٤).

(۱۵۳) ... **فَقَدْ سَأَلُواْ مُوسَىٰٓ أَكْبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوٓاْ أَرِنَا ٱللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّـٰعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ...**

« ... به تحقیق از موسی بالاتر از این را خواستند، گفتند : خدا را آشکارا به ما بنمای! پس صاعقه‌ای ایشان را ـ به ظلمشان ـ درگرفت؛ ... »،

یعنی، معاندان یهود از تو ای پیامبر! ـ که هنوز نبوّتت را هم نپذیرفته‌اند ـ می‌خواهند کتابی از آسمان برایشان بیاوری ولی از موسی ع که نبوّتش را هم پذیرفته بودند، بالاتر از این خواستند و توقّع داشتند که خدا را به آنها آشکارا نشان دهد تا او را ببینند! [و البتّه پس‌از آن هم که موسی ع با پیام آسمانیِ ده فرمان ازجانب خدا به سویشان آمد (اعراف/١٤٥) مشکلات فراوان برای آن نبیِّ مُرسَل ع فراهم کردند].

حوادث زمان موسی ع و شرح لجاجت‌های بنی‌اسرائیل در سوره‌ی بقره (آیات ٤٠ به بعد) و سایر سُوَر به تفصیل آمده و ازجمله درباره‌ی توقّعِ آنان برای رُؤیتِ ظاهری خداوند در آیه‌ی۵۵ سوره‌ی بقره سخن رفته که توضیحش را داده‌ایم. در آیات بعدی سوره‌ی نساء «فهرست‌وار» به آن حوادث اشاره دارد.

(۱۵۳←۱۵۵) ... **ثُمَّ ٱتَّخَذُواْ ٱلْعِجْلَ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَـٰتُ فَعَفَوْنَا عَن ذَٰلِكَ ۚ وَءَاتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَـٰنًا**

مُّبِينًا . وَرَفَعۡنَا فَوۡقَهُمُ ٱلطُّورَ بِمِيثَٰقِهِمۡ وَقُلۡنَا لَهُمُ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدًا وَقُلۡنَا لَهُمۡ لَا تَعۡدُواْ فِي ٱلسَّبۡتِ وَأَخَذۡنَا مِنۡهُم مِّيثَٰقًا غَلِيظًا . فَبِمَا نَقۡضِهِم مِّيثَٰقَهُمۡ وَكُفۡرِهِم بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَقَتۡلِهِمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ...

« ... **سپس گوساله را ـ پس‌از آن دلایل روشن که به آنها رسیده بود ـ** (به پرستش) **گرفتند! آنگاه ما از آن درگذشتیم و به موسی حجّتی آشکار دادیم** » « **و کوه طور را ـ بر طبق پیمانی‌که داشتند ـ بر فرازشان بیافراشتیم؛ و** (زمانی رسید که) **به آنان گفتیم: سجده‌کنان** (سپاس‌گزار) **از آن دروازه وارد شوید؛ و فرمانشان دادیم: در روز شنبه تجاوز نکنید، و پیمانی استوار از ایشان گرفتیم** » « **پس بنا به نقض پیمانشان و کُفرشان به آیات خدا و پیامبرانی‌که به ناحق کشتند ...** »،

از گوساله‌پرستی قوم یهود ـ در غیبت چهل‌روزه‌ی موسی^ع ـ و گذشت خداوند از ایشان، در آیات ۵۱←۵۴ و همچنین آیات ۲۱۱ و۹۲ (به اشاره) سوره‌ی بقره سخن رفته که علاقمندان می‌توانند به توضیحات مربوطه مراجعه کنند. این‌گونه آیات، شکیبایی و رحمت خداوند را ـ درعین قدرت مطلقه ـ دربرابر بندگان خطاکار و ناسپاس نشان می‌دهد (و قدرتمندانی هم که متخلّق به اخلاق إلهی باشند، باید دربرابر مردمان خاطی و قدرناشناس چنین باشند.).

نقل معجزه‌ی إلهی در برافراشتن کوهِ طور بالای سرِ یهودیان، در آیه‌ی۶۳ سوره‌ی بقره آمده که توضیحش را داده‌ایم. وقتی تمایلات نفسانی در وجود انسان فراگیر شد، چه بسا از واضح‌ترین نشانه‌های حقیقت بی‌تفاوت می‌گذرد و هرپدیده‌ای را به خطای دید یا تصادف تعبیر می‌کند.

درمورد رسیدن یهودیان به شهر أریحا ـ پس‌از سرگردانی‌هایی که متعاقب ترک مصر در صحرای سینا داشتند ـ در آیه‌ی۵۸ سوره‌ی بقره سخن رفته است (رجوع به توضیحات مربوطه). خداوند آن قوم ناسپاس را سرانجام به شهری هدایت کرد و از ایشان خواسته شد تا با حالت خضوع و «سجده» به خدای‌تعالی وارد شهر شوند تا باز برای خود «فرعون» و «گوساله»ای نسازند، بلکه مروّج «توحید» و زندگی اخلاقی بر آن پایه باشند. امّا لحن گله‌آمیز آیه نشان می‌دهد که آنها چنین نکردند و شوق رسیدن به راحتی‌ها، همه چیز را از یادشان برد.

به مادّیگری یهودیان که حتّی از اختصاص یک روزِ هفته (روز شنبه) هم برای رهاسازی تعلّقات دنیوی و توجّه به خدای‌تعالی استنکاف ورزیدند، در آیه‌ی۴۷ همین سوره اشاره شده و ذکر آن در سوره‌های بقره (آیه‌ی۶۵) و اعراف (آیه‌ی۱۶۳) نیز رفته است. البتّه اصل کار ـ که با حفر استخری به جمع‌آوری ماهی‌ها از رودخانه بپردازند ـ اشکالی نداشت. مهم مشی کلّی زندگانی است که فقط بر مبنای مادّیّات و حیله‌گری شکل بگیرد!

ذکر پیامبرکُشی یهود درموارد متعدّد ازجمله آیات۸۷ و۹۱ سوره‌ی بقره رفته‌است‌که توضیحش‌را داده‌ایم.

(۱۵۵) ... وَقَوۡلِهِمۡ قُلُوبُنَا غُلۡفُۢۚ بَلۡ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَيۡهَا بِكُفۡرِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُونَ إِلَّا قَلِيلٗا .

« ... **و این‌که** (به تو ای پیامبر! به ریشخند) **می‌گفتند : دل‌های ما در غِلاف است ـ** (نه) **بلکه خدا به سبب کُفرشان بر دل‌هایشان مُهر بنهاد ـ و جُز قلیلی ایمان نمی‌آورند »،**

به دنبال ذکر «سوابق» یهود که شرحش گذشت، آیه‌ی شریفه به «روش» آنها در قِبالِ پیامبر اسلام^ص اشاره دارد. می‌فرماید با کوله‌باری از لجاجت‌های اسلافشان در برابر حق، پاسخشان به ارشادهای پیامبر^ص جُز این نبود که به مسخرگی پرداخته می‌گفتند : «دل‌های ما در حجاب است و مطالب تو را نمی‌فهمیم». خداوند پاسخ می دهد که آری، دل‌های آنها در حجاب است ولی نه آنکه با چنین خصوصیّتی به دنیا آمده باشند، بلکه به خاطر کفر و عنادشان با حق ـ بر طبق قوانین إلهی ـ بر دلهایشان مُهر خورده و درک حقیقت نمی‌کنند و از اینرو، به نفرین خدا گرفتار آمده‌اند (بقره/ توضیح آیه‌ی۷)، چنانکه فرموده «**فَبِما نَقْضِهِم مِیثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَة** = پس به(سزای) پیمان‌شکنی‌شان آنها را لعنت کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم» (مائده/۱۳).

عبارت ختامی آیه را می‌توان به دو صورت درنظر گرفت :

اوّل، آنکه گراینده‌ی به حق در بین یهود، قلیل است و مسلمانان انتظار نداشته باشند جُز معدودی از آنان، به اسلام بگروند.

دوّم، آنکه یهود فقط عناصری از دین خدا را پذیرفته و جامعیّت آن را کنار گذاشته است.

(۱۵۶) **وَ بِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَـٰنًا عَظِيمًا** .

« **و** (نیز) **به کُفرشان و سخنشان درباره‌ی مریم که بهتانی عظیم بود »،**

آیه‌ی شریفه بخش آخرینِ آیه‌ی قبل را در تعلیل «قُفلِ قلبِ» یهود در برابر حق، دنبال می‌کند. می‌فرماید آنها نسبتِ زناکاری به مریم^ع (با یوسف نجّار» دادند (مریم/۲۸ و۲۷) که این خود سخنی کفرآمیز و نمونه‌ی دیگری از حق‌کُشی و تجاوزات آنان بود و پذیرش قلبی آنها را نسبت به حق و حقیقت ازبین برد.

(۱۵۷) **وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا ٱلْمَسِيحَ عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَـٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ لَفِى شَكٍّ مِّنْهُ ۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًۢا** .

« **و این گفتارشان که ما مسیح، پسر مریم پیامبرخدا را کُشتیم!** و (حال آنکه) **او را نکشتند و به صلیبش نکشیدند، بلکه** (این امر) **برایشان مشتبه گردید! و همانا کسانی‌که در**(باره‌ی)**او اختلاف کردند از آن در شکّ‌اند، ایشان را بدآن دانشی نیست و جُز از گمان پیروی نمی‌کنند؛ و به یقین او را نکشتند »،**

می‌فرماید کفرورزانِ یهود نه تنها به مریم^ع بهتان بستند بلکه درصدد قتل فرزندش عیسی^ع برآمدند و تصوّرشان این بود که در این کار موفّق بوده‌اند و همه‌جا با تفاخر و استهزاء اعلام می‌کردند : آری، ما کشتیم عیسی، پسرمریم، آن به اصطلاح رسول‌خدا را !

امّا آیه‌ی شریفه متعاقباً در مقام تکذیب برآمده می‌فرماید عیسی[ع] نه کشته گشت و نه به صلیب کشیده شد، بلکه «**شُبِّهَ لَهُمْ** = برایشان مشتبه شد» یعنی شخص دیگری را عوضی، به جای عیسی[ع] مصلوب کردند. البتّه مصلوب نمودن افراد در آن دوران، روشی جاری بوده، چنانکه تهدید فرعون به ساحرانِ ایمان‌آورده به موسی[ع] نیز چنین بود (اعراف/۱۲٤، طه/۷۱ و شعراء/٤۹). ولی در اینکه چگونه چنان اشتباهی رخ داد و فردِ دیگری به جای عیسی[ع] مصلوب شد، مفسّران اقوال مختلف آورده‌اند. **برخی** گفته‌اند وقتی مأموران حکومت محلِّ سکونت عیسی[ع] را برای دستگیری او محاصره کردند، همه‌ی حواریّون به شکل عیسی[ع] درآمدند و مأموران فردی را به عنوان عیسی گرفتند که عیسی[ع] نبود! **دیگران** گفته‌اند حواریِّ خائن «یَهودا» که محلِّ سکونت عیسی[ع] را ـ به اِزاءِ دریافت سی پاره نقره از یهودیان ـ به مأموران نشان داده بود، با عیسی اشتباه شد (در این‌باره ما نیز توضیحاتی ذیل آیه‌ی ٥٤ سوره‌ی آل‌عمران ارائه داده‌ایم).

در بخش بعد آیه‌ی شریفه، بر اینکه افراد درمورد سرنوشت عیسی[ع] اختلاف کردند[(۱)] استناد جسته و می فرماید همین‌که در این امر عدّه‌ای مشکوک‌اند، خود می‌رساند که مسئله قطعی نیست و جای تحقیق دارد. به عبارت دیگر، نمی‌توان به حوادث تاریخی بر پایه‌ی ظنّ و گمان قطعیّت بخشید.

ختام آیه، چکیده‌ای از محتوای آیه است و موضوع «مصلوب شدنِ حضرت عیسی[ع]» را ـ که هیچ ارتباطی هم با مقام باعظمت وی ندارد ـ با قاطعیّت رد می‌کند.

(۱٥۸) **بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا** .

« بلکه خداوند او را به سوی خود رفعت بخشید و خدا شکست‌ناپذیر و حکیم است »،

در تورات مذکور است که «آنکه بر دار آویخته شود ملعونِ خداست» (سِفْرِ تثنیه، باب ۲۱، شماره‌ی۲۳). از اینرو یهودیان نغمه سرمی‌دادند که عیسی[ع] دروغ می‌گفت و از اینرو مصلوب شد. آیه‌ی شریفه می‌فرماید (برعکس) نه تنها عیسی[ع] مصلوب نشد، بلکه خداوند او را عزّت داد و به سوی خود «رفعت» بخشید.

مقطع آیه حاکی از آن است که قدرت و حکمت مستولی بر عالَم مکر مکّاران را خُنثی می‌کند (آل‌عمران/٥٤) و مقام و پاداش حق‌پویان را می‌دهد.

---

(۱) ـ بنا بر متن آیه، درمورد مصلوب شدن حضرت عیسی[ع] بین مسیحیان اختلاف بوده‌است. به علاوه در این زمینه نکات زیر شایان توجّه می‌باشد :

۱ـ در ترکیّه اعلام گردیده که قسمت‌هایی از انجیل بَرنابا (که شاگرد عیسی[ع] مسیح بوده است) کشف گردیده که متعلّق به حدود ۲۰۰۰ سال پیش می‌باشد و سخنی از به صلیب کشیده شدن عیسی[ع] در آن نیست. برای اطّلاع بیشتر در این زمینه می‌توان به سایت کامپیوتری http://miraclesofthequran.persianblog.ir/post/235 مراجعه کرد.

۲ـ اناجیل چهارگانه‌ی کنونی‌که گواهی به مصلوب شدن عیسی[ع] داده‌اند همگی سال‌ها پس‌از حضرت عیسی[ع] نوشته شده‌اند و بنابراین احتمال تغییر و تبدیل واقعیّت در آنها کم نیست. به علاوه بنا بر همین اناجیل شاگردان عیسی[ع] به هنگام یورش عناصر حکومت به محلِّ استقرارشان، فرار کردند و از اینرو می‌توان گفت‌که مسأله‌ی دستگیری و مصلوب شدن حضرت عیسی[ع] را از افواه مردم گرفته‌اند. برای اطّلاعات بیشتر در این زمینه علاقمندان می‌توانند به تفسیر نمونه، ج۴، ص۲۰۰ مراجعه کنند.

(۱۵۹) وَ إِن مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَـٰبِ إِلَّا لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَـٰمَةِ يَكُونُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا .

« **و هیچ‌یک از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش‌از مرگش به او** (عیسی[ع]) **ایمان آورَد و روز رستاخیز او بر آنان شاهد خواهد بود** »،

آیه‌ی شریفه بنا بر قولی، به شرایط احتضار افراد اشاره دارد. زیرا هر محتضری به تدریج که به عالَمِ دیگر نزدیک می‌شود، حقایق را با قاطعیّت می‌بیند و چاره‌ای جُز اعتراف به حق نخواهد داشت. چنانکه فرعون نیز ـ به گفته‌ی قرآن ـ در واپسین دَم اظهار ایمان کرد (یونس/۹۰). همچنین در سوره‌ی مدثّر (آیه‌ی٤٧) از ساعت مرگ به حالت یقین تعبیر شده است. بر این مبنا آیه‌ی فوق می‌فرماید اهل کتاب، چه یهودیان (که عیسی[ع] را دروغگو پنداشته‌اند) و چه مسیحیان (که او را پسر خدا دانسته‌اند) اگرهم در این دنیا به تصحیح خود نپردازند، قبل‌از آنکه قالب تُهی کنند، خواهند فهمید که این اعتقادات همه باطل بوده است؛ و روز قیامت نیز عیسی[ع] علیه‌شان گواهی می‌دهد که من نه دروغی گفتم و نه جُز به توحیدِ خدا کسی را دعوت کردم (مائده/۱۱۸←۱۱٦).

(۱۶۰) فَبِظُلۡمٖ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتۡ لَهُمۡ وَبِصَدِّهِمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ كَثِيرٗا .

« **پس به سزای ستمی که از یهودیان سرزد و** (نیز) **از آنجا که** (مردم را) **بسیار از راه خدا بازمی‌داشتند، طیّباتی را که برآنان حلال شده بود، حرامشان داشتیم** »،

البتّه تحریم‌های مورد اشاره (که مواردی از آنها در آیه‌ی١٤٦ انعام آمده) نه شرعی، بلکه تنبیهی بوده است، چنانکه عیسی[ع] در اِعلام پیام رسالت خود می‌گوید «**وَ لِاُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِى حُرِّمَ عَلَيْكُمْ** = (آمده‌ام) تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام گردیده بر شما حلال کنم» (آل‌عمران/۵۰ ـ به توضیح آیه نگاه کنید). از اینرو به دست می‌آید که حرام و حلال‌های خدا علاوه بر مصالح اجتماعی، گاهی جنبه‌ی تربیتی و اصلاحی دارد. یهودیان، اکثراً مقدّس‌نماهایی بودند که فرامین موسی[ع] را منکر نمی‌شدند، ولی حیله‌هایی جهت فرار از آنها ابداع می‌کردند (آیه‌ی١٥٤ همین‌سوره). وقتی خدا طیّباتی‌را حرام ساخت، راه فرار برای متظاهران باقی نمی‌ماند، یا باید گردن نهاده، به تصحیح خود بپردازند و یا دین را رها نموده کافر شوند !

(۱۶۱) وَأَخۡذِهِمُ ٱلرِّبَوٰاْ وَقَدۡ نُهُواْ عَنۡهُ وَأَكۡلِهِمۡ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ مِنۡهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا .

« **و** (نیز از آنجا که) **ربا می‌گرفتند ـ باآنکه از آن منع شده بودند ـ و اینکه اموال مردم را به ناحق می‌خوردند؛ و ما برای کافرانشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم** »،

در آیات گذشته پاره‌ای از مظالمی را که یهودیان مرتکب شده و می‌شدند، برشمرد. در آیه‌ی فوق مظلمه‌ی دیگری (رباخواری) را به آن ردیف از مظالم افزوده است (به نظر می‌رسد که «**وَ اَكْلِهِمْ اَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِل** = اموال مردم را به باطل می‌خوردند» در توصیف رشوه‌خواری باشد).

بنا به تورات، یهودیان أخذِ ربا را فقط از یهود حرام می‌دانسته‌اند[1] و معتقد بوده (و هستند) که از غیر یهود می‌توان ربا گرفت که آیه‌ی شریفه این امر را تخطئه می‌نماید!

مقطع آیه تهدید خداوند به یهودیانی است که علی‌رغمِ همه‌ی تذکّرات و تدابیر تربیتی و کیفری إلهی، همچنان به ناشایستگی‌ها ادامه می‌دهند ، می‌فرماید آنها عذاب دردناکی درپیش دارند ؛ امّا مصلحانشان را بشارت می‌دهد :

(۱۶۲) **لَٰكِنِ ٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ مِنۡهُمۡ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَۚ وَٱلۡمُقِيمِينَ ٱلصَّلَوٰةَۚ وَٱلۡمُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ أُوْلَٰٓئِكَ سَنُؤۡتِيهِمۡ أَجۡرًا عَظِيمًا** .

« **امّا راسخان ایشان در دانش و مؤمنان، به آنچه بر تو و پیش‌از تو نازل گردیده ایمان می‌آورند و** (به ویژه) **نمازگزاران و زکات‌دهندگان و مؤمنان به خدا و روز بازپسین که به زودی آنان را پاداشی بزرگ خواهیم بخشید** »،

بخش نخستین آیه می‌رساند که مقصود از «**راسخان در علم**» چنانکه برخی تصوّر کرده‌اند فقط اَئِمّه‌ی دوازده‌گانه(ع) نیست (به توضیح آیه‌ی۷ آل‌عمران نگاه کنید). زیرا مشخّصاً اعلام شده که یهودیان نیز «راسخان در علم» داشته‌اند.

در آیه‌ی شریفه واژه‌ی «نمازگزاران» با عبارت «**وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلٰوة**» منصوب آمده و در این حالت ـ چنانکه ترجیح اکثر مفسّران بوده است ـ واژه‌ی «**اَخُصُّ** = به ویژه» در تقدیر می‌باشد. در فارسی و زبان‌های لاتین مرسوم است که کلمه‌ای را ـ برای مهم‌شماری ـ با حروف درشت می‌نویسند. در عربی، اعراب را برای این منظور، تغییر می‌دهند. در آیه نیز ظاهراً همین نکته مورد نظر بوده‌است. پرستش خدا و ایمان به آخرت در درجه‌ی اوّل، با نمازگزاردن، در شخص به ظهور می‌رسد و سپس با قبول مسئولیّت‌های اجتماعی، مثل زکات و غیره، رو به تکمیل می‌رود.

---

(۱) ـ «غریب را می‌توانی به سود قرض بدهی امّا برادر خود را به سود قرض مده» (تورات، سِفْرِ تثنیه، باب۲۳، شماره‌ی۲۰).

بخش پانزدهم

(۱۶۳) **إِنَّآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ كَمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ نُوحٍ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعْدِهِۦ ۚ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيْمَٰنَ ۚ وَءَاتَيْنَا دَاوُۥدَ زَبُورًا .**

« **به تحقیق ما ـ همچنان‌که به نوح و پیامبران پس‌از وی وحی کردیم ـ به تو** (نیز ای محمّد!) **وحی کردیم، و** (همچنین) **به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباطِ**(وی) **و عیسی و ایّوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم، و به داود زبور دادیم** »،

در آیات قبل یهودیان، به دو دسته‌ی «کُفّار و بدکار» و «راسخین در علم» تقسیم شدند. در آیه‌ی فوق می فرماید که جوهر تعالیم قرآن، همان وحی‌ای است که به همه‌ی انبیاءِ إلهی از نوح[ع] تا محمّد[ص] نازل شد و مطلبِ نودرآمدی نیست که در برابرش آن همه عناد ورزند! البتّه منظور از «یکسانی وحی» به حضرت محمّد[ص] و سایر انبیاءِ إلهی که ذکر گردیده، آن‌جهت اشتراک بین کلّیّه‌ی پیامبران[ع] است که همگی در یک خط و برای هدف واحدی ازجانب خدا مأموریّت یافته‌اند (بقره/۲۸۵ و۱۳٦) و اِلاّ در زمینه‌ی نحوه‌ی وحی، توضیح و تبیین اعتقادات و شرایع، البتّه تفاوت‌هایی بین ادیان پیشین و اسلام وجود دارد.

منظور از «**اَسباط**» در آیه‌ی شریفه، پیامبران بنی‌اسرائیل است که به طور کلّی از نسل یعقوب[ع] بودند. به علاوه به هریک از دوازده طایفه‌ی بنی‌اسرائیل نیز «سِبْط» گفته شده است.

«**زَبور**» مجموعه‌ی الهامات إلهی به حضرت داود[ع] است که بنا به گزارش یهودیان، در کتاب مقدّس (عهد عتیق) آمده و چنانکه می‌دانیم داود، اوّلین پیامبری بود که در بین بنی‌اسرائیل به حکومت رسید و قبایل یهود را با هم متّحد ساخت و «ستاره‌ی داود» از این‌جهت سمبل اسرائیل است. قید «زبورِ داود» در مقطع آیه شاید از این‌جهت آمده که به یهودیان تصریح نماید نه تنها کلّیّه‌ی پیامبران از نوح به بعد، بلکه آن شخصیّتی هم که او و ستاره‌اش را مظهر اتّفاق و اتّحادِ بین خود می‌دانید، الهامات و دستورات خود را از همان مجرایی گرفت که محمّد[ص] دریافت نمود.

(۱۶۴) **وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَٰهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا .**

« **و رسولانی‌که ماجرای ایشان را قبلاً بر تو خواندیم و رسولانی که حکایتشان را بر تو نگفتیم، و خدا با موسی آشکارا سخن گفت** »،

آیه‌ی شریفه درتکمیل آیه‌ی قبلی‌است‌که پیامبران‌خدا فقط کسانی‌که نام ونشانشان درقرآن آمده نبوده‌اند، چنانکه درهمین رابطه فرموده «**وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ اُمَّةٍ رَسُولا** = و بی‌گمان درمیان هر اُمَّتی رسولی برانگیختیم»

(نَحل/٣٦).[1]

در مقطع آیه ـ در موضع سخن‌گویی با یهود ـ اشاره‌ی خاص به موسی‌ع شده که همان خدایی که با موسی‌ع تکلّم کرد، خدایی است که به محمّدص وحی نمود (شرح سخن خدا با موسی‌ع در سوره‌ی طه، آیات ١٢←٤٦ آمده است).

(۱۶۵) رُسُلاً مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا .

« **رسولانی‌که بشارتگر و بیم‌رسان بودند تا مردمان را بر خدا ـ پس‌از** (ارسالِ) **رُسُل ـ حُجَّتی نباشد، و خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که وظیفه‌ی اصلی فرستادگان‌خدا(ع)، تشویق انسان‌ها به خوبی‌ها(**بشارت**) و بر حذر داشتن آنها از بدی‌ها (**اِنذار**) بوده است و این امری است که خداوند قابلیّت جذب و دفع آن را در فطرت بشر نهاده است.

امّا آیه‌ی شریفه متعاقباً تصریح دارد که خداوند برای حرکت انسان‌ها به سوی کمال، به فطرت متمایل به خوبی و احتراز از بدی، اکتفا نکرد و در تأیید و تقویت آن فطرت در برابر وساوس شیطانی، رسولانی (حجّت خارجی)را نیز فرستاد تا مردمان برای بدکاری‌های خود بهانه‌ای نداشته باشند، چنانکه در همین زمینه فرموده است : «**وَ لَوْ اَنّا اَهْلَکْناهُم بِعَذابٍ مِن قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْلا اَرْسَلْتَ اِلَيْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آياتِکَ مِن قَبْلِ اَن نَذِلَّ وَ نَخْزَی** = اگر ما آنان را قبل‌از آن (وحی قرآن) به عذابی هلاک می‌کردیم، قطعاً می‌گفتند : خداوندا ! چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش‌از آنکه خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم» (طه/١٣٤).

مقطع آیه اشاره دارد که انسان‌ها ـ با بهانه و ایراد و مخالفت ـ از حوزه‌ی حکومت خدا خارج نمی‌شوند و مخالفت‌ها باعث نخواهدشد تا از بروز مشیّت إلهی در حقِّ افراد جلوگیری کند. ولی چون خدا «قدرتمندِ حکیم» است، فقط به صِرف قدرت کاری نمی‌کند و به اقتضای حکمتش در هرمورد، اقدام می‌نماید.

(۱۶۶) لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشۡهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيۡكَۖ أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَشۡهَدُونَۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا .

« (کافران وحی تو را منکر می‌شوند) **ولی خدا به آنچه بر تو نازل کرده گواهی می‌دهد؛ آن را به علم خویش فروفرستاد و فرشتگان** (نیز بر حقّانیّتِ آن) **گواهی دهند و کافی است که خدا گواه باشد** »،

پس‌از ذکر وحی خدا به رسولانِ گذشته(ع) ـ خصوصاً پیامبرانی‌که مورد قبول یهود بودند ـ و اشاره به ارائه‌ی «زبور» به داود‌ع (که مشخّص می‌سازد موسی‌ع آخرین پیامبرخدا نبود) و همچنین ذکر وظیفه‌ی اصلیِ پیامبران که بشارت و اِنذار بوده است (همه در آیات پیشین)، در آیه‌ی فوق پیغمبر اسلام‌ص و همه‌ی

(۱) ـ از اینجا روشن می‌شود که برخلاف آنچه عدّه‌ای تصوّر کرده‌اند، فرودگاه نبوّت إلهی، منحصر به بیت المقدّس و عربستان نبوده و چه بسا در افریقا و چین و یونان نیز رسولانی ظهور کرده باشند. منتهی نتایج کارشان تدریجاً منحرف گردیده (و این بلایی است که ـ کم و بیش ـ بر سرهر دینی آمده است). البتّه می‌توان گفت که مراد از اُمّت‌هایی که رسولان خدا برای آنها آمدند، اُمّت‌های بزرگ بودند نه هر قبیله و دسته‌ای.

مسلمان‌ها را دربرابر اِنکار و عنادِ مُکذّبینِ یهود، تسلیت می‌دهد. می‌فرماید اگر آنها به حقّانیّت هدف و راهِ شما شهادت ندهند، خدا ـ و مأمورین حمل وحی (فرشتگان) ـ بر أصالت گفتار و راه تو، ای پیامبر، گواه‌اند؛ و برای آنکه تصوّر نشود خداوند محتاج گواهی فرشتگان می‌باشد، در مقطع آیه به کفایت شهادت خدا اشاره داشته است.[۱]

(۱۶۷) **إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ قَدْ ضَلُّواْ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا .**

« **به راستی کسانی‌که کُفر ورزیده و** (مردم را) **از راه خدا بازداشتند، قطعاً به گمراهی دوری** (از راه راست) **افتاده‌اند** »،

به دنبال تسلیت به پیامبر^ص و مسلمان‌ها درمورد انکار عدّه‌ای از یهودیان در آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق تذکّر می‌دهد که **معاندان** و **حق‌پوشان** (معنی اساسی «کُفر» ـ بقره/ توضیح آیه‌ی٦) «حقیقت» را به خاطر عدم تطبیق آن با اَغراض و تمایلات خود انکار می‌کنند،[۲] نه آنکه تفکّر آزادشان پذیرای مطلبی نبوده و به خطا رفته باشند (که این‌گونه افراد را قرآن «**ضالّین**» خوانده است). دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل، آنکه فرموده : «**مردم را از راه خدا باز می‌دارند**»، زیرا «حق‌پوشی» که یک پدیده‌ی شخصی است، از نظر اجتماعی به این مرحله می‌رسد.

دوّم، آنکه در مقطع آیه می‌فرماید «**به گمراهی بعیدی دچار شده‌اند**»؛ زیرا «کافِر» برخلاف «گمراه» (که ممکن است زمانی به توجّه رسیده و در نتیجه‌ی استماعِ بعضی استدلالات، حق را دریابد) با حق و حقیقت فاصله‌ی نزدیک ندارد، بلکه ـ با روحیّه‌ای که دارد ـ فراوان از حق فاصله گرفته است.

(۱۶۸) **إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَظَلَمُواْ لَمۡ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغۡفِرَ لَهُمۡ وَلَا لِيَهۡدِيَهُمۡ طَرِيقًا .**

« **بی‌تردید آنان‌که کُفر ورزیده و ستم کردند، خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد و به** (هیچ) **راهی هدایتشان نکند** »،

در آیه‌ی فوق خداوند «**ظُلم**» را در کنار «**کُفر**» آورده تا روشن شود که **کفر** به خاطر **ظلم** ناشی از آن در دادگاه إلهی محکوم است. زیرا منشأ کُفر در حقیقت، تمایل شدید انسان نسبت به نفسانیّاتی است که گذشت از آنها برایش غیرممکن می‌نماید و انسانی‌که چنین خواسته‌هایش را به خدایی گرفته و بنده‌ی آنها

---

(۱) ـ به طور کلّی، لحظاتی هست که همه‌ی پویندگان راه حق، دربرابر مغرضان و معاندان ـ خصوصاً وقتی دعوت به صبر و بردباری شده باشد ـ بی‌تاب می‌گردند و در چنین شرایطی، هیچ تسلیتی مؤثّرتر از آن نیست که بدانند خداوند گواه آنهاست و هرآنچه بر سرشان می‌آید، می‌بیند.

(۲) ـ مورد اشاره به طور خاصّ روحانیّون یهود می‌باشند که از علم و دانش برخوردارند ولی تعصّبات و موضع‌طلبی‌هایشان مانع از آن است که اعتراف به حق کنند.

شده است، مسلّماً ظلم به حقیقت (و به جامعه‌اش) خواهد کرد؛ چه ازطریق امور ناصوابی که اشاعه می‌دهد و چه ازطریق استنکاف از وظایفی که به عهده‌ی اوست.

(۱۶۹) **إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا .**

« مگر طریق جهنّم که در آن تا به اَبَد جاودانند و این بر خدا آسان است »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود کافرانِ ستمگر به (هیچ)راهی ازجانب خدا هدایت نمی‌شوند، در آیه‌ی فوق می‌فرماید جُز راه عذاب و گرفتاری! زیرا ازجمله قوانین طبیعی خدا در عالم هستی این است که کافرانِ به او، از آن آرامش و آسایش درون که خاصِّ مؤمنان حقیقی است، محروم می‌شوند. انسان کافر، تصوّر می‌کند خود را از قیودی رهانیده و به آزادی رسیده است. ولی آنچه عاید خود می‌سازد، نه آزادی، بلکه «لجام‌گسیختگی و ناامنی روحی» است. چون معمولاً او نه در انکارش به یقین می‌رسد و نه در خواسته‌هایش به رضایت؛ و همین «التهاب درونی» ـ به وجه کامل ـ محیط زندگی اُخرویش را تشکیل خواهد داد و به دوزخش خواهد کشید. به عبارت دیگر، «کفر» بذری از آتش است که در جریان عمر در دلِ کافر پرورش یافته و نهایتاً او را به محصول خود می‌رساند.

(۱۷۰) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَكُمُ ٱلرَّسُولُ بِٱلْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ فَـَٔامِنُوا۟ خَيْرًا لَّكُمْۚ وَإِن تَكْفُرُوا۟ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا .**

« هان ای مردم! این پیامبر، ازجانب خداوندگارتان به حق سوی شما آمده است، پس ایمان آورید که به سود شماست و اگر کفر بورزید، هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ خداست و خدا دانا و حکیم است »،

آیه‌ی شریفه بدآن معناست که خداوند از هدایت خلق دریغ ننمود و آنچه شرط بلاغ است توسّط پیامبرِ خاتم^ص^ اعلام شد و حق از ناحق و فضیلت از رذیلت مشخّص گردید. پس به سود مردمان است که از پیامی که به پیامبر اسلام^ص^ داده شد ـ **قرآن** ـ و روش او در عمل به قرآن ـ **سُنَّت** ـ پیروی کنند و سعادت دنیا و آخرت را برای خود بخرند.

بخش بعدی آیه تصریح دارد که مردمان با پذیرش این نصایح، به خدا سودی نمی‌رسانند بلکه درجهت خیر و صلاح خود قدم برمی‌دارند؛ خدا بی‌نیاز است، همه‌ی هستی از آنِ اوست و چنانکه مقطع آیه می‌نماید ذات اَحَدیّت، از تمامی افکار و کردار بندگان آگاه بوده و بر طبق حکمت خویش با همگان برخورد خواهد کرد.

آیات فوق در عین‌حال، بیانگر نیروی اختیار و آزادی انتخاب انسان است.

(۱۷۱) **يَـٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ لَا تَغْلُوا۟ فِى دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ . . .**

« ای اهل کتاب! در دین خود غُلُوّ نکنید و درباره‌ی خدا جُز حق مگویید؛ . . . »،

در این آیه و آیه‌ی بعد گفتار مستقیمی با اهل کتاب ـ به ویژه مسیحیان ـ ارائه شده است. خطاب «**اَهْلَ الْكِتاب**» کلّی بوده و می‌تواند یهودیان، مسیحیان و حتّی زرتشتیان را شامل شود.(۱) امّا به قرینه‌ی آیات بعد به دست می‌آید که روی سخن به طور أخَص، با مسیحیان است.

«**غُلُوّ**» به معنی «زیاده‌روی و تجاوز از حدّ» است. در عبارت فوق که مقدّمه‌ای بر مطلب اصلی (عبارتِ بعد) می‌باشد، می‌فرماید به خدا جُز آنچه خود او گفته مگویید و اشاعه ندهید (که به گرفتاری‌های بزرگ می‌رسید).(۲)

(۱۷۱) . . . **إِنَّمَا ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلْقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرْيَمَ** . . .

«**. . . جُز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم رسول خدا و کلمه‌ی او بود که بر مریم القاء کرد . . .**»،

این «مؤخّره» بعداز آن «مقدّمه» به ما می‌آموزد که در هر استدلالی باید اوّل زیربنایی ساخت و سپس وارد «امر خاص» شد.

واژه‌ی «**مسیح**» به علاوه‌ی «**عیسی**» در آیه‌ی شریفه، جهت معرّفی کامل آن شخصیّت بزرگوار آمده و قید «**فرزند مریم**ع» و «**رسول‌خدا**»، از یک‌سو ادّعای یهودیان را ـ که حضرت عیسیع را فرزند یوسف نجّار می پنداشتند و مریمع را دروغگو می‌دانستند ـ رد می‌کند و از سوی دیگر به غُلُوِّ مسیحیان پاسخ داده اِعلام می دارد که او کسی جُز پیغمبر خدا نبوده است.

منظور از «**کلمه‌ی خدا**» در آیه‌ی شریفه، همان امر تکوینی خداست.(۳) چنانکه فرموده «**اِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَیْءٍ اِذا اَرَدْناهُ اَن نَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُون** = چون اراده‌ی ما به امری تعلّق گیرد، گفتار ما جُز این نیست که بدآن گوییم باش، و می‌شود» (نحل/٤٠). بر همین مبنا درمورد حضرت عیسیع فرموده «**اِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِندَ اللهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُن فَیَکُون** = به راستی مسأله‌ی عیسی نزد خدا همچون مَثَلِ آدم است که او را از خاک آفرید و سپس بدو گفت : باش، پس وجود یافت» (آل‌عمران/۵۹). همچنین در این‌زمینه از امام علیع در نهج البلاغه (خطبه‌ی١٨٦) آمده که فرمود : «کلام تکوینی خدا، همان فرمان و فعل اوست (چنانکه فرمان به هستی اشیاء دهد و اشیاء ایجادمی‌شود)». از اینرو می توان کُلًّا گفت که نطفه‌ی هر انسانی که در رَحِمِ مادر بسته می‌شود ـ خواه برطبق قوانین رایج و خواه ازطریق استثنایی ـ تحت تأثیر«کلام تکوینی»خدا یعنی امر اوست. و در آیه‌ی فوق می‌فرماید، عیسیع نیز چیزی جُز«کلام تکوینی»، یعنی مظهر فرمان خداوند،

---

(۱) ـ البتّه نامی از حضرت **زرتشت** در قرآن نیست ولی ذکر پیروان او تحت عنوان «**مَجوس**» رفته است (حج/۱۷).

(۲) ـ غُلاةِ دینی حتّی در اسلام، مصائب بسیار به بار آورده و با گزافه‌گویی‌هایی که درباره‌ی پیامبر و امامان اشاعه داده‌اند، مستمسکی برای تمسخر و تحقیر دین به دست بی‌دینان داده‌اند.

(۳) ـ البتّه در قرآن سخن از «کلام تشریعی» خدا نیز رفته که به مانند قرآن قابل استماع است و نمونه‌اش را در آیه‌ی۱۶۴ همین سوره دیدیم (**وَ كَلَّمَ اللهُ مُوسَى تَكْلِيمًا**).

نبود که بر دل مریم افکنده شد و وی را به ظهور رساند.[۱] هرچند ظهورش از طریق اسباب طبیعی نبود و از اینرو موضوع با خلقت آدم، مقایسه گردیده است. چنانکه طبری در تفسیر آیه می‌گوید منظور از «**كَلِمَةُ الله**» درمورد عیسی^ع این است که او به فرمان إلهی پدید آمد، نه از راه طبیعی (قانون رایج خدا).

(۱۷۱) . . . **وَرُوحٌ مِّنْهُ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌ ٱنتَهُواْ خَيۡرًا لَّكُمۡ** . . .

«**. . . و روحی ازجانب خدا بود پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید و** (خدا را) **سه‌گانه مگویید، بازایستید که به خیر شماست؛ . . .**»،

به دنبال توضیح واقعیّت عیسی[ع] در آیات قبل، آیه‌ی فوق انحرافات نصرانیان را رد می‌کند و افراد را از این که به شخصیّت‌های دینی عظمت «ذاتی» ببخشند، برحذر می‌دارد. انبیاء[(ع)] ازنظر قرآن، «موضوعیّت» ندارند بلکه «سببیّت» در آنهاست. یعنی «مُدِلّ»اند و نه«هدف»، «هدف» خداست.[۲]

متعاقباً آیه‌ی شریفه، دعوت به خداپرستی و ایمان به رسولان إلهی می‌کند و بر آن پایه از مسیحیان می خواهد که «**تثلیث**» را کنار گذارند. البتّه در این زمینه مراد، فقط عدم ذکر سه اُقنوم (اصل) به نام «پدر، پسر، روح‌القُدُس» نیست، بلکه طرد آن بینش از زندگانی است. مسلّماً عیسی[ع] خود را کسی جُز پیامبر خدا نخواند، چنانکه آثار این مطلب حتّی در اَناجیلِ تحریف‌شده‌ی امروزی نیز به چشم می‌خورد.[۳]

(۱۷۱) . . . **إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ سُبۡحَٰنَهُۥٓ أَن يَكُونَ لَهُۥ وَلَدٌ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا** .

«**. . . جُز این نیست که خدا معبودی یگانه است ، منزّه است از اینکه او را فرزندی باشد؛ هرآنچه در**

---

(۱) ـ در قالب علم امـروز ، «باکره‌زایـی» به لحاظ تئوری توجیـه دارد ؛ پدیده‌ای در بیولوژی از آن یـاد می‌شود که بـه نـام «Fetus in Fetus» معروف است. در این پدیده، دو نطفه تداخل نموده، یکی درون دیگری قرار می‌گیرد. سپس، ممکن است «نطفه‌ی محیطی»، «نطفه‌ی محاطی» را درون رحم خود تا زمان معیّن حفظ کند که با مساعد شدن شرایط، قابل بَدَل و رشد به نوزاد باشد. البتّه مقصود این نیست که عیسی مسیح[ع] با وجود معجزاتی (چون سخن گفتن در گهواره و غیره) از این راه پدید آمده است بلکه مقصود آن است که بدانیم راه‌های خلقت محدود به یک طریق نیست.

(۲) ـ هرچند شواهد بسیار در انجیل هست که منظور از «**پدر**»، خداوند است و غرض از «پسرِ خدا»، بنده‌ی پاکدل و فرمانبردارِ اوست. چنانکه می‌خوانیم «من (عیسی) به شما (مردم) می‌گویم‌که دشمنان خودرا محبّت نمایید و برای لعن‌کنندگانِ خود برکت بطلبید و به آنانی‌که از شما نفرت کنند اِحسان کنید و به هرکه به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدرِ خود را که در آسمان است **پسران** شوید.» (انجیل مَتّی، باب۵، شماره‌ی ۴۵ و۴۴). همین‌طور در شماره (سیمان) ۹ و۸ این باب از انجیل مَتّی منعکس‌است که «خوشا به حال پاک‌دلان زیرا ایشان خدا را خواهند‌دید. خوشا به حال صلح‌کنندگان زیرا ایشان **پسران خدا** خوانده خواهند شد».

(۳) ـ چنانکه می‌خوانیم «و هیچکس را بر زمین پدر (خدای) خود مخوانید زیرا پدر (خدای) شما یکی است که در آسمان است و پیشوا خوانده مَشوید زیرا پیشوای شما یکی است، یعنی مسیح» (انجیل مَتّی، باب۲۳، شماره‌ی۱۰ و۹). «من (عیسی) شخصی هستم که با شما به‌راستی که از خدا شنیده‌ام تکلّم می‌کنم» (انجیل یوحَنّا، باب ۸، شماره‌ی۴۰) و عیسی[ع] صریحاً می‌گوید : «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُفِ انبیاء را باطل سازم! نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم (یعنی کار و وظیفه‌ی من در همان خطِّ انبیاءست و برای تکمیل تورات آمده‌ام)» (انجیل مَتّی، باب۵ ، شماره‌ی۱۷).

آسمان‌ها و در زمین است از آنِ اوست و کارسازی خدا کافی است »،

آیه‌ی شریفه درس «توحید» می‌دهد. همان‌گونه که از عیسی^ع سؤال می‌کنند «ای استاد کدام حُکم در شریعت بزرگتر است ؟» و «عیسی وی را گفت اینکه خداوند خدای خود را به همه‌ی دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبّت نما» (انجیل مَتّی، باب۲۲، آیات۳۷ و۳٦).

متعاقباً آیه‌ی شریفه خاطرنشان می‌سازد که قَیّم و مدیر عالَم فقط خداست ـ که کافی است ـ و عیسی^ع و پیامبران^(ع) هیچ شرکتی در این امر ندارند و اذعان عیسی^ع را بر این مطلب در انجیل می‌بینیم : «چون به راه می‌رفت شخصی دوان دوان آمده پیش او زانو زده سؤال نمود که ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیاتِ جاودانی شوم ؟ عیسی بدو گفت چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی **نیکو** (آن نیک مطلقی که باید در برابرش زانو زد) **نیست جُز خدا فقط**» (انجیل مَرقُس، باب۱۰، آیات ۱۸ و۱۷ و انجیل لوقا، باب۱۸، آیات۱۹ و۱۸).

(۱۷۲) لن یَسْتَنكِفَ ٱلْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ٱلْمُقَرَّبُونَ ...

« هرگز مسیح از این‌که بنده‌ی خدا باشد استنکاف نورزید و فرشتگان مقرّب نیز، ... »،

تقرّب فرشتگان زاییده‌ی بندگی آنهاست وبنابراین مسلّم است‌که آنان از بندگی خدا اِبایی نخواهند داشت[(۱)] و مسیح^ع کسی بود که خود عبادت خدا می‌کرد، چنانکه در انجیل می‌خوانیم «و برحسب عادت بیرون شده به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او (عیسی^ع) رفتند. و چون به آن‌موضع رسید به ایشان گفت دعا کنید تا در امتحان نیفتید و او از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده به زانو درآمد و دعا کرده گفت : ای پدر اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده‌ی تو. پس به مجاهده افتاده و به سعیِ بلیغ‌تر دعا کرد چنانکه عَرَقِ او مثل قَطَرات خون بود که بر زمین می‌ریخت» (انجیل لوقا، باب۲۲، شماره‌ی ٤٤←۳۹).

بنابراین چگونه کسی‌که چنین متضرّعانه به درگاه خدا دعا می‌کند، ممکن است خود را جزئی از خدا بداند ؟! خصوصاً آنکه می‌خوانیم دیگران را هم به عبادتِ خدا و پناه‌جویی از او می‌خواند : «پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از حُزن در خواب یافت. به ایشان گفت برای چه در خواب هستید برخاسته دعا کنید تا در امتحان نیفتید» (همان، شماره‌ی ٤٦ و٤٥). به علاوه مسلّم است که دیگر معاصرانش نیز خدا را چون پدر مهربان خود می‌دانستند همانگونه که در انجیل یوحَنّا آمده است : «گفتند که ما از زنا زاییده نشده‌ایم یک پدر داریم که خدا باشد» (باب۸ ، شماره‌ی٤۱).

همچنین در انجیل فراوان مشاهده می‌شود که عیسی^ع هر موفّقیّت خود را به خدا نسبت داده، خویشتن را کسی جُز تابع فرمان خدا نمی‌داند. به عنوان مثال : «من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنانکه شنیده‌ام

---

(۱) ـ البتّه منظور از ذکر فرشتگان در اینجا، رَدِّ عقاید مشرکان مکّه هم هست، زیرا آنان فرشتگان را دختران خدا و جزئی از خدا می‌دانستند (زُخرُف/۱۶ و۱۵، نجم/۲۱، نحل/۵۷ و طور/۳۹)

داوَری می‌کنم و داوریِ من عادل (عادلانه) است زیرا که اراده‌ی خود را طالب نیستم بلکه اراده‌ی پدری که مرا فرستاده است. اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست، دیگری هست که بر من شهادت می دهد» (انجیل یوحنّا، باب۵، شماره‌ی ۳۱←۲۹).

از اینرو قرآن به حقّ و درستی می‌فرماید «**لَقَدْ کَفَرَ الَّذینَ قالُوا اِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسیحُ ابْنُ مَرْیَمَ وَ قالَ الْمَسیحُ یا بَنی اِسْرائِیلَ اعْبُدُوا اللهَ رَبّی وَ رَبَّکُمْ اِنَّهُ مَن یُشْرِکْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأواهُ النّارُ وَ ماللظّالِمینَ مِنْ اَنصارٍ** = کسانی‌که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است، به تحقیق کافر شدند، و حال آنکه مسیح می‌گفت : ای فرزندان اسرائیل ! خداوندِ من و خداوندِ خودتان را بپرستید که هرکس به خدا شرک آورَد، قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران هیچ یاوری نیست» (مائده/۷۲). چنانکه در دنباله‌ی آیه‌ی۱۷۲ نساء به این مطلب کلّیّت بخشیده و می‌فرماید :

(۱۷۲) . . . وَ مَن یَسْتَنکِفْ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ إِلَیْهِ جَمِیعًا .

« ... و هرآنکه از بندگی خدا سرباز زند و کبر ورزد، پس به زودی (خدا) **همگیشان را سوی خود گِرد می‌آورَد »،**

یعنی به زودی ـ در صحنه‌ی رستاخیز ـ نتایج آن تفرعن بی‌جا در استنکاف از بندگیِ خدا روشن شده و متفرعن از جایگاهش فرو می‌افتد. منظور از واژه‌ی «**إِلَیْهِ** = به سوی خود» در آیه‌ی شریفه، «به سوی حکم خود» می‌باشد، یعنی به سوی عالَمی که در آن غلبه‌ی فرمان خدا بر همه چیز، حتّی بر نفوس انسان‌ها، به ظهور می‌رسد.

(۱۷۳) فَأَمَّا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ وَیَزِیدُهُم مِّن فَضْلِهِۦ ۖ وَأَمَّا ٱلَّذِینَ ٱسْتَنکَفُواْ وَٱسْتَکْبَرُواْ فَیُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِیمًا وَلَا یَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرًا .

« و امّا کسانی‌را که ایمان آورده کارهای شایسته کردند پاداششان را تمام دهد و از فضل خود بر(دستاورد)**شان بیفزاید، ولی آنها را که** (از بندگی او) **استنکاف داشته استکبار ورزیدند، به عذابی دردناک عذابشان کند و هیچ یار و یاوری برای خود ـ غیرخدا ـ نخواهند یافت »،**

در آیه‌ی فوق «**بشارت**» و «**انذار**» را به جمع آورده است.

منظور از «**پاداش تمام**» در آیه‌ی شریفه این است که مؤمنان ـ پویندگان راه حق ـ علاوه بر این‌که در این دنیا رستگار بوده و سرافراز و پیروز سوی خدای خود می‌روند، عکس‌العمل نیکی‌هایشان را هم نه فقط کامل، بلکه چند برابر می‌بینند و می‌گیرند. این امر برای صاحبان اندیشه و انصاف کاملاً محسوس است. زیرا اثرات **کوچکترین** کار خیر ـ چه کلامی و چه عملی ـ تا **مدّت‌ها** روشنی‌بخش دل‌هاست، حال آنکه خوشی‌های نفسانی، زودگذر و سریعاً به کدورت خاطر و تاریکی دل می‌انجامد.

در بخش بعدی آیه منظور از استنکاف‌ورزان از بندگی خدا، مستکبرانی هستند که خود را بالاتر از آن

می‌شمرند که به بندگی و عبادت خداوندشان تن در دهند (نه آنان‌که از سر غفلت یا تنبیلی، کمتر عبادت خدا می‌کنند). می‌فرماید آن مستکبران در آخرت «**لایَجِدُونَ لَهُم مِن دُونِ اللهِ وَلِیًّا وَ لانَصِیراً** = هیچ یار و یاوری برای خود ـ غیرخدا ـ نخواهند یافت»، یعنی به عالَمی وارد می‌شوند که در آنجا فقط خدا حاکم است و روابطی که انسان‌ها در این جهان می‌توانند برای نجات خود به کار گیرند، آنجا وجود نخواهدداشت. متعاقباً خداوند اندرز می‌دهد :

(۱۷۴) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا** .

« **به‌راستی ای مردم ! بُرهانی ازجانب خداوندتان بر شما آمده‌است و نوری تابناک سوی شما فرو فرستادیم** »،

یعنی **قرآن**، حجّت خداست که «رضایت» و «ناخشنودی» او را توضیح می‌دهد و این گنجینه‌ی گران‌بها بر مردمان رسیده است ؛ **بُرهان** است و پذیرش بدون تفکّر نمی‌طلبد ، **نُور** است و راه سلامت را به روشنی می‌نمایاند، **منطق**اش بر فکر و **روشنایی**اش بر دل می‌نشیند.

(۱۷۵) **فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَٱعۡتَصَمُواْ بِهِۦ فَسَيُدۡخِلُهُمۡ فِي رَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَفَضۡلٖ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَيۡهِ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا** .

« **و امّا کسانی‌که به خدا ایمان آورده به** (رشته‌ی) **او چنگ زنند پس به زودی ایشان را به رحمت و فضلی ازجانب خویش وارد سازد و آنان را سوی خود، به راهی راست هدایت نماید** »،

یعنی، مشیّت خدا این است که مؤمنانِ به او و تابعین **قرآن**، طریق «**هدایت**» را می‌یابند و به فضل بزرگ می رسند. واژه‌ی «هدایت» در آیه، پس‌از «اعتصام به حکم خدا» آمده که می‌رساند «همّت آدمی» شرط اوّل و «هدایت خدا» موهبت ثانوی است.

(۱۷۶) **يَسۡتَفۡتُونَكَ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِي ٱلۡكَلَٰلَةِ** . . .

« **از تو فتوا می‌طلبند؛ بگو : خدا شما را درباره‌ی آن کلاله فتوا می‌دهد ...** »،

آخرین آیه‌ی سوره، درپاسخ به سؤالی راجع به ارث و حقوق زنان می‌باشد. در نوشتجات امروزی نیز رسم‌است که گاهی کتاب یا مقاله‌ای را با مطلبی آغاز می‌کنند و آنگاه ـ پس‌از عبور از پهنه‌ای از مطالب گوناگون ـ به سخن نخست، بازمی‌گردند و کتاب یا مقاله را بدین‌گونه خاتمه می‌دهند. سوره‌ی نساء نیز با شرح حقوق و احکام مربوط به زنان و اِرث آغاز شد و اکنون ـ پس‌از سیری در مسائل مختلف ـ با نکته‌ای در همان زمینه خاتمه می‌یابد.

آیه‌ی شریفه ـ مانند آیه‌ی۱۲۷ سوره ـ صدور فتوا در دین را خاصِّ خدا اِعلام می‌دارد و سپس به سؤال عنوان‌شده پاسخ می‌دهد. درمورد واژه‌ی «**کَلاله**» ذیل آیه‌ی۱۲ همین سوره توضیح داده‌ایم که منظور وارثان ردیف دوّم (برادر و خواهر) هر متوفّی می‌باشد. اینان، در غیبتِ وارثان ردیف اوّل (والدین و همسر و فرزندان) از متوفّی ارث می‌برند . نوشته‌اند که منظور از «**کلالَةً**»در آیه‌ی۱۲، برادر و خواهری است که فقط

ازجهت مادر با متوفّی مشترک‌اند و در آیه‌ی فوق «**الْكَلالَه** = آن کلاله‌ی خاص» ـ بنا به شأن نزول ـ به برادر و خواهر تنی و یا برادر و خواهری که از ناحیه‌ی پدر با مُتَوَفَّی مشترک‌اند، اشاره دارد.

(۱۷۶) . . . **إِنِ ٱمْرُؤٌاْ هَلَكَ لَيْسَ لَهُۥ وَلَدٌ وَلَهُۥٓ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ . . .**

«. . . **اگر مردی بمیرد و او را فرزندی نباشد و خواهری داشته باشد، نیمی از ماترک** (آن‌مرد) **برای** (آن‌خواهر) **است . . .** »،

آورده‌اند که پیامبر[ص] به دیدار «جابر بن عبدالله انصاری» که بیمار بود رفت. «جابر» اولادی نداشته و او را هفت برادر بود که تنی و یا از ناحیه‌ی پدر مشترک بودند. درمورد ارث ایشان، از ماترکِ خود، از پیامبر[ص] سؤال کرد و آنگاه آیه‌ی فوق در جواب نازل شد. البتّه پاسخ خداوند کلّی است و بر شأن نزول «محدود» نمی‌شود.

آیه‌ی شریفه شخصی را درنظر می‌گیرد که به هنگام مرگ، والدین و فرزند نداشته باشد. می‌فرماید چنین کسی، اگر فقط یک خواهر تنی یا خواهر پدری داشت (برخلاف خواهر«ناتنی» و یا خواهر «مادری» که حکم آن در آیه‌ی ۱۲ همین سوره بیان شده است)، نیمی از داراییِ آن مرد برای اوست.

(۱۷۶) . . . **وَ هُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ ۚ فَإِن كَانَتَا ٱثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا ٱلثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ ۚ وَإِن كَانُوٓاْ إِخْوَةً رِّجَالاً وَنِسَآءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ . . .**

« . . . **و** (اگر آن‌خواهر بمیرد) **مرد از خواهرش اگر او** (خواهر) **را فرزندی نبود ارث می‌برَد؛ و اگر** (وارثان میّت فقط) **دو خواهر باشند دو سوّم میراث برای آندوست، و چنانچه** (وارثان) **چند برادر و خواهر باشند، پس نصیب مرد مانند نصیب دو زن است؛ . . .** »،

در انتهای متن اصلیِ عبارت به جای کلمه‌ی «وارثان» واژه‌ی «**اِخْوَة**» به معنی «برادران» آمده، به طوری که ترجمه‌ی تحت اللّفظی آن می‌گوید «و چنانچه برادران عبارت از چند مرد و زن باشند». این نحوه‌ی گفتار بنا به قاعده‌ی «تغلیب» در زبان عربی است که به هنگام اشاره به جماعت مرد و زن، معمولاً ضمیر یا لفظ مذکّر را «غلبه» می‌دهند.

(۱۷۶) . . . **يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّواْ ۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.**

«. . . (این‌چنین) **خدا برای شما توضیح می‌دهد تا گمراه نشوید و خداوند به هرچیزی داناست** ».

این عبارت ختامی آیه (و سوره)، هم به محتوای آیه و هم به کلِ محتوای سوره اشاره دارد. می‌فرماید خداوند «حق» و «ناحق» و عاقبت کارها را، برای شما، با دانایی و احاطه‌ی خود بر اُمور، روشن می‌سازد تا انسانِ مؤمن و منصف به گمراهی نرود.